



**روزيونيزم پسا مارکسيستی – لنيستی – مائوئیستی
در حزب کمونيست (مائوئیست) افغانستان جای ندارد**

جلد (۲)

جدی سال ۱۳۹۴ – جنوری ۲۰۱۶

سیمینار حزبی در مورد خط بیانیه و اساسنامه جدید

حزب کمونیست انقلابی امریکا و بیانیه جدید کمیته

مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) و موضعگیری

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در قبال آن

صفحه	فهرست مطالب
۴	۱ - یادداشت ضروری
۵	۲ - افتتاحیه سیمینار حزبی
۷	۳ - متن سخنرانی رفیق لهیب
۴۱	۴ - متن سخنرانی رفیق صبور
۴۶	۵ - متن سخنرانی رفیق نوید
۶۶	۶ - متن سخنرانی رفیق شاعر
۱۰۱	۷ - متن سخنرانی رفیق بشیر
۱۰۵	۸ - متن سخنرانی رفیق بهادر
۱۰۷	۹ - متن سخنرانی رفیق شیر دل
۱۰۹	۱۰ - متن سخنرانی رفیق شهاب
۱۱۴	۱۱ - متن سخنرانی رفیق سرمد
۱۱۵	۱۲ - متن سخنرانی رفیق ځلاند
۱۲۶	۱۳ - متن سخنرانی رفیق ملیار
۱۳۵	۱۴ - د ملگری شاهین د وینا متن
۱۳۷	۱۵ - متن سند تحریری واحد هواداران حزبی شماره ۷ حزبی
۱۴۴	۱۶ - خلاصه نظریات واحد حزبی شماره ۵ پیرامون خط جدید آر سی پی - سند تحریری
۱۴۶	۱۷ - نامه واحد هواداران حزبی شماره ۶
۱۵۴	۱۸ - نامه واحد هواداران حزبی شماره ۸
۱۵۶	۱۹ - مبارزه علیه خط پسا م ل م ضروریست - سند تحریری رفیق سلیم
۱۵۹	۲۰ - سند تحریری رفیق فرهاد
۱۶۲	۲۱ - متن صحبت های رفیق ضیاء

یاد داشت ضروری

جزوه حاضر که پیش روی دارید، عبارت از مجموع مباحث مطرح شده علیه پسا م - ل - م اوکیانی است که سیمینار وسیع حزبی را در بر گرفت. ما از طریق انتشار بیرونی تمامی اسناد درونی و اسناد بیرونی قبلاً منتشر شده و همچنان جواب‌دهی به اعلامیه «**خطاب... گسست...**» در **چهار جلد**؛ به سراغ دو فردی که خود را «**جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان**» میانمند و از آن طریق به سراغ رفقای امریکایی و ایرانی شان می‌رویم. به تعقیب جلد اول، اینک مباحث مان را در **جلد دوم کتاب** که عبارت از مجموع مباحث سیمینار وسیع حزبی است را به دست نشر میسپاریم.

مجموع مطالب مطرح شده در "**سیمینار حزبی در مورد خط بیانیه و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا و بیانیه جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) و موضعگیری حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان در قبال آن**"، یک سند نسبتاً مفصل است. بخاطر اینکه مطالب مذکور بتواند بخوبی و با دقت توسط رفقا مطالعه گردد، مجموعه آن پس از تنظیم نهایی به دو بخش تقسیم گردید و در دو شماره نشریه مرکزی درونی حزب (شماره دهم و یازدهم کمونیست) منتشر شد.

بخش اول، که در شماره دهم "کمونیست" انتشار یافت، سخنرانی‌های چندین رفیق حاضر در جلسه سیمینار و همچنان اسناد تحریری چند رفیق دیگر حاضر در جلسه و نیز اسناد تحریری واحدها و رفقای را که در جلسه حاضر نبوده‌اند، در بر داشت. اسناد تحریری به همان صورتی که توسط خود رفقا ترتیب و تنظیم گردیده بود، منتشر گردید. اما متن سخنرانی‌ها، که زبان گفتاری داشته و خواهی نخواهی با زبان نوشتاری منطبق نبوده است، مجدداً تنظیم گردید تا صورت تحریری مناسب پیدا نموده و به آسانی و روشنی قابل فهم گردد. در این تنظیم مجدد تا حد نهایی سعی به عمل آمد که اصل موضعگیری‌های مطرح شده در سخنرانی‌ها دیگرگونه و خدشه دار نگردد. در عین حال جملات تکراری، جملات و کلمات بی ربط با موضوعات مورد بحث و "تکیه کلام"‌ها، در متن تحریر یافته سخنرانی‌ها حذف گردید و همان وقت به صورت درونی در نشریه شماره دهم کمونیست انتشار یافت،

بخش دوم که کلا صحبت‌ها و جمع‌بندی‌های نهایی به عمل آمده توسط صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان را در بر می‌گیرد، در شماره بعدی نشریه مرکزی درونی (شماره یازدهم کمونیست) انتشار داده شد که اینک هر دو شماره دهم و یازدهم کمونیست در **جلد دوم کتاب** پیرامون سیمینار وسیع حزبی را به دست نشر میسپاریم.

روشن است که اسناد درونی ارائه شده در این جلد و همچنان اسناد درونی قابل ارائه در جلد سوم کتاب مستلزم آماده سازی این اسناد برای انتشار بیرونی بوده و خواهد بود.

افتتاحیه سیمینار حزبی

توسط صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

رفقای عزیز!

سیمینار حزبی در مورد خط بیانیه و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا و بیانیه جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) و موضعگیری حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان در قبال آن را با پخش سرود انترناسیونال افتتاح می کنیم. همه بیا می خیزیم و با "انترناسیونال" همراهی می کنیم.

برخیز ای داغ لعنت خورده، دنیای فقر و بندگی
جوشیده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی
باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
وانگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هر چیز گردند
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسانها
بر ما نبخشند فتح و شادی خدا، نه شه نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان
تا ظلم از عالم برویم نعمت خود آریم به کف
دمیم آتش را و بکوبیم تا وقتیکه آهن گرم است
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسانها
تنها ما توده جهانی، اردوی بیشمار کار
داریم حقوق جهانبانی نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهنمان و درخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نورافشان
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسانها

طی چهار دقیقه ای که سرود انترناسیونال به فارسی پخش گردید، همه رفقای حاضر در محل تدویر سمینار به پا خاسته و با "انترناسیونال" همراهی کردند.

رفقا!

فراخوان تدویر سیمینار حزبی بر سر خط مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا حدود شش ماه پیش به دسترس تمام واحد های حزبی قرارداد شده. در متن آن فراخوان تذکر رفته بود که چنین سیمیناری در اواخر دسامبر ۲۰۱۰ تدویر خواهد یافت.

ما از تمام واحدهای حزبی تقاضا کرده بودیم که به سیمینار شرکت کنند. طبق آماری که پیش خود گرفته بودیم مجموعا ... نفر از رفقای خود را باید درین سیمینار با خود میداشتیم. ولی متاسفانه به دلیل مریضی، دو نفر از رفقای ماوراء خط دیورند را با خود درین جلسه نداریم. همچنان کمبودی رفقای اروپا و امریکا و خصوصا رفیق حفیظ را درین جلسه شاهدیم. گرچه به رفقای کانادا هم پیشنهاد کرده بودیم که به جلسه حاضر شوند، ولی حضور رفیق ... را تا حدی می توانیم به نمایندگی از واحد کانادا بپذیریم. تمامی واحدهایی که نتوانستند به این سیمینار اشتراک کنند، به شمول رفقای کانادا، نظرات شان را کتبا ارائه کرده اند. این اسناد کتبی بخشی از اسناد سیمینار بوده و توسط رفقای حاضر در جلسه قرائت خواهد شد.

ما تصمیم داشتیم دیروز کار سیمینار را شروع کنیم، ولی متاسفانه بخاطر مشکلات سفر و دیر رسیدن بعضی از رفقا، تدویر سیمینار به امروز افتاد.

به هر حال، با در نظر داشت حضور اکثریت بیش از سه چهارم مجموع رفقای دعوت شده به سیمینار در جلسه حاضر، نصاب سیمینار تکمیل است و می توانیم کار آن را رسماً شروع کنیم.

.....

ترتیب سخنرانی ها و صحبت های رفقای حاضر توسط رفیق "لهیب" تنظیم میشود و یکایک رفقا به استیژ سخنرانی دعوت می شود. رفقا باید صحبت های شان را پیرامون خط مانیفیست و اساسنامه جدید RCP و مواضع اتخاذ شده حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) متمرکز نمایند و کوشش کنند که از حاشیه روی ها، حد اقل حاشیه روی های زیاد، خود داری کنند. وقتی که برای صحبت هر رفیق در نظر گرفته شده است، حداقل بیست دقیقه و حد اکثر دو ساعت است. تقاضای ما از رفقای حاضر در سیمینار این است که حرف های شان را طوری ارائه کنند که بیشتر از دو ساعت را در بر نگیرد.

با در نظر داشت مسایل امنیتی، که اجازه یک نشست طولانی چندین روزه را برای ما نمی دهد، باید کوشش کنیم که جلسات سیمینار را در دو روز اختتام بخشیم.

متن سخنرانی رفیق لهیب

(سند تحریری)

بجای مقدمه: -

رفقا درود های سرخ مرا پذیرا شوید. بعد از کودتای ضد انقلابی در سال ۱۹۷۶ در چین و مسلط شدن ر.ویز یونیستها بر سر نوشت زحمتکشان چین یکبار دیگر جنبش بین المللی کمونیستی حالت رکود را بخود اختیار نمود، اما دیری نپائید که جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو آغاز گردید و پرچم سیاسی طبقه کارگر در اکثر مناطق پیرو به اهتزاز درآمد. متاسفانه که بعد از دستگیری گونزالو خط تسلیم طلبانه از درون زندان سر بلند نمود و جنگ خلق در پیرو فروکش کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درگیر مبارزه با این خط تسلیم طلبانه بود که حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) جنگ خلق در نیپال را آغاز نمود و بزودی توانست که پرچم سرخش را در مناطق آزاد شده نیپال به اهتزاز در آورد. این جنگ هم بعد از سال ۲۰۰۵ آهسته آهسته بطرف سازش کشیده شد و بالاخره خط تسلیم طلبانه بر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) مسلط گردید و دولت ائتلافی را با مرتجعین نیپال تشکیل دادند و جزئی از طبقه حاکمه نیپال گردیده و به انقلاب و توده زحمتکش پشت نمودند.

علت شکست در پیرو و نیپال "عدم کارآیی سلاح ما" نبوده ، بلکه "اندیشه گونزالو" و "راه پاراچندا" است. تا جائیکه حزب کمونیست پیرو و نیپال از اصول م - ل - م منحرف نشدند و آنرا بکار بستند، توانستند که موفقیت‌هایی بدست آورند. زمانیکه شروع به کار بستن "اندیشه گونزالو" و "راه پاراچندا" نمودند مرتکب اشتباه شدند، حتی اشتباه جبران ناپذیر تا سر حد انحراف و خیانت به امر انقلاب و جنگ خلق در آن کشورها. احزاب مائوئیست و نیروهای مائوئیست سرگرم مبارزه با انحراف و ارتداد حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بودند که خط پ.س.ا.ر.کسیستی - لینینستی - مائوئیستی "حزب کمونیست انقلابی امریکا" سر بلند نمود و "حزب کمونیست ایران (م ل م)" به بلندگوی آن تبدیل گشت. این انحراف خیلی مضرتر و خطرناکتر از انحراف حزب کمونیست پیرو و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) میباشد.

این خط به یکبارگی تمام اصول م - ل - م را نادیده گرفته و به فکر درست نمودن "چارچوبه ای جدیدی" غیر از م - ل - م میباشد. علت این تغییر ۱۸۰ درجه ای را نیز توضیح ندادند. با ارائه "مانیفست و اساسنامه" تدوین شده خویش در مقابل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار گرفته و تمام تعهداتی که با این جنبش بسته بودند همه را به یکبارگی شکست. سوال اینجاست که بیانیه سال ۱۹۸۴ جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی و سند "زنده باد مارکسیزم- لینینیزم- مائوئیزم" و "درباره اوضاع جهانی" که در سال ۱۹۹۳ ارائه گردید صحیح است یا نه؟ باید به قطعنامه میلنیوم ۲۰۰۰ و اصول تشکیلاتی ریم پایبند بود یا نه؟ اینها سوالات اساسی است که باید پاسخ داده شود و "حزب کمونیست انقلابی امریکا" که این تعهدات را زیر پا نموده باید در این باره توضیحاتی بدهد و همچنین "حزب کمونیست ایران (م-ل-م)" که با تقلید کورکورانه به بلندگوی این حزب تبدیل شده نیز باید بطور واضح و روشن علت پس نمودن سه عکس از روی نشریه حقیقت و عدم پذیرش م-ل-م را به عنوان ایدئولوژی رهنما و عمل توضیح میداد. هیچکدام از این دو حزب در این زمینه کوچکترین توضیحاتی را ندادند.

هر دو حزب فقط تشتت ایدئولوژیک - سیاسی را دامن زدند و از این طریق خواستند و میخواهند که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای مائوئیستی خارج از آن را به توهم وادارند. کل متن "مانیفست و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا" و به همین طریق اسناد منتشره "حزب کمونیست ایران (م-ل-م)" گویای درهم اندیشی ایدئولوژیک - سیاسی است و در تمام این اسناد موضعگیری های خود را با طرح جملات گنگ و مبهم درهم آمیخته و فقط با بیان اینکه "سلاح ما برنده نیست"، "نباید به گذشته پناه بریم و پشت آن سنگر بگیریم"، "بقایای گذشته و یا پیش آهنگ آینده" تمام اصول اساسی و بنیادین م-ل-م را از بیخ و بن رد نموده و حتی یک سلاح پرولتاریا که عبارت از ارتش خلق و سرنگونی قهری بورژوازی است بدور انداخته اند و تمام پرنسپ های تشکیلاتی ریم را زیر پا نموده و به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که خود از بنیادگذاران آن بودند خیانت نمودند. کل این مسئولیتها بدوش کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. زیرا کمیته باید زبان گویای کل احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد نه مبلغ و مروج یک حزب. از آنجائیکه اعضای این کمیته مربوط به "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م-ل-م)" میباشد. اینها فقط به شکل فرکسیون و به نفع احزاب خویش کار می کنند نه کل جنبش. بدین ملحوظ دیگر احزاب و سازمانها به نظرشان اهمیتی ندارند. مثل اینکه کمیته و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مال شخصی این دو حزب باشد به آن برخورد می کند.

"مانیفست و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا" مبارزه علیه امپریالیزم را نه تنها به حالت تعلیق در آورده بلکه آنرا ملغی نموده است.

لغو وظیفه مبارزه علیه امپریالیزم:

در طول تاریخ خائنین به م-ل-م کوشیده اند که مرزهای طبقاتی را ماست مالی نموده و مبارزه طبقاتی را نفی نمایند و مانع مبارزات انقلابی خلقها گردند. این حرکت خائنه اثرات منفی بر طبقه کارگر و حتی کشورهای سوسیالیستی بجا گذاشت. آنها با طرح به

اصطلاح "تئوری های نوین" به آرمان طبقه کارگر خیانت نموده و در راستای اجرای سیاست امپریالیزم گام برداشته و منافع مرتجعین و امپریالیست ها را تحکیم نمودند.

زمانیکه رویونیومست های مدرن از درون حزب کمونیست اتحاد شوروی سربلند نمود، حزب کمونیست چین تحت رهبری صدرمائوتسه دون به احزاب کمونیست جهان و بالخصوص حزب کمونیست شوروی هشدار داد که این طرحات در جهت تامین منافع امپریالیزم پایه ریزی شده است و هشدار داد کسانیکه مرز بین ملل ستمدیده و ستمگر را نفی مینماید و مانع مبارزات انقلابی خلقهای زحمتکش میگرددند "عملا این اشخاص به سود نیازمندی های امپریالیزم "تئوری" نوینی برای حفظ سلطه امپریالیزم و اجرای سیاست استعماری نوین و کهنه در این نواحی میتراشند. این "تئوری" درحقیقت به هدف لغو مرزهایی نیست که مردم را حسب ملیت، رنگ و پوست و وضع جغرافیایی تقسیم می کند. بلکه به هدف حفظ سلطه به اصطلاح "نژادوالا" بر ملت‌های ستمدیده می باشد. تحریم این چنین تئوری های عوامفریبانه از طرف خلقهای نواحی مزبور کاملا منصفانه است". (از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درپاسخ به نامه مورخ ۳۰ مارس ۱۹۶۳ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)

تئوری های که درگذشته توسط رویونیوم مدرن به سرکردگی خروشف طراحی گردید به شکلی از اشکال در خدمت تحکیم منافع امپریالیزم جهانی درآمد. متاسفانه که امروز این تئوری در قالب "سنتزهای نوین" با نفی کامل م - ل - م سربلند نموده است.

کمونیست ها باید که مواضع انقلابی را از مواضع ضد انقلابی جدا نموده و با پافشاری روی مواضع انقلابی و اصول م - ل - م با جدیت تمام در راه تکامل آن با "تئوری های نوین" و من درآوردی آواکیان به مبارزه برخیزند. زیرا طرح این چنین "تئوری" ها آب به آسیاب امپریالیزم ریخته و مانع وظیفه مبارزاتی انقلابیون علیه امپریالیزم میگردد. کمونیستها همیشه درمسایل اساسی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا ثابت قدم بوده و همیشه تاکید می ورزند که سرنگونی بورژوازی بدون انقلاب قهری امکان پذیر نیست بدین طریق مداوما بین خود و احزاب ریفرمیستی مرزبندی دقیقی می نمایند و همواره کوشیده و میکوشند که تاثیرات ایدئولوژی بورژوازی احزاب ریفرمیستی را در جنبش بین المللی کارگری و در بین توده های کارگران کشورهای مختلف از بین ببرند. احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بخاطر رهبری پرولتاریا و سایر زحمتکشان در انجام انقلاب باید تمام اشکال مبارزه را فرا گیرند و باید بتوانند نسبت به شرایط و اوضاع مشخص سریعا یک شکل مبارزه را جایگزین شکل دیگری سازند. احزاب کمونیست باید تمام اشکال مبارزه (مسلحانه، غیرمسلحانه-علنی، مخفی- قانونی و غیرقانونی) را فرا گیرند و نباید هیچگاه گرفتار سفاقت پسا مارکسیستی شوند و مبارزه را در چهارچوبه ای که بورژوازی مجاز میداند محدود کنند. در غیر این صورت منجر به امتناع از انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا است. متاسفانه که امروز "حزب کمونیست انقلابی امریکا" با طرح

مانیفست و اساسنامه حزبی شان در این راستا گام گذاشته اند و حزب کمونیست ایران (م ل م) با تقلید کورکورانه بدنبال آن روان میباشد. امروز "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م-ل-م)" به بهانه اینکه "سلاح ما برنده نیست" و یا اینکه "مرحله اول انقلاب که با مانیفست مارکس شروع شده، به انقلاب فرهنگی چین خاتمه یافته است" علنا و عملا به انقلاب قهری پشت نموده. این حرکت به معنای محکوم کردن مردم به بردگی ابدی است، محکوم کردن توده ای زحمتکش به تحمل مصائب و تلفات بی حد برای همیشه میباشد.

"حزب کمونیست ایران (م ل م)" که بدنبال خط آرسی پی در حرکت است، درباره این خط آنقدر غلو می کند که معتقد گشته است "سلاح دست داشته ما برنده نیست" اگر آنرا رها نکنیم و خط اساسنامه ای "حزب کمونیست انقلابی امریکا" را محکم در دست بگیریم "جنبش کمونیستی حداقل برای مدتی طولانی از صحنه روزگار حذف خواهد گشت". این حزب جنبش کمونیستی را بر سر "دو راهی" می بیند. یکی م-ل-م و دیگری خط آرسی پی. به نظر ایشان م-ل-م دیگر برنده نیست و اگر این سلاح را بر زمین نگذاریم "حذف کمونیزم برای مدت طولانی" حتمی است. ایشان م-ل-م را منحیث یک پدیده پویا، زنده و در حال تکامل در مسیر مبارزاتی طبقاتی نمی بینند، به همین منظور به خط پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی چنگ انداخته اند. در حالیکه جنبش کمونیستی که با مانیفست مارکس شروع شد تا همین اکنون از صحنه روزگار حذف نشده و در آینده نیز حذف نخواهد شد. زیرا جنبش کمونیستی (م ل م) یک پدیده زنده و پویائی است که در مسیر تکاملش برای مدتی دچار ضعف، ناتوانی و حتی رکود گردیده، اما بطورکل از بین نرفته و نمی رود. چنانچه ۴ سال بعد از بقدرت رسیدن رویونیوزم در چین جنگ خلق در پیرو شروع گردید و به تعقیب آن در سال ۱۹۹۶ جنگ خلق در نیپال شروع شد، برای مدتی پرولتاریا قدرت سیاسی را در مناطق آزاد شده در دست داشتند. گرچه جنگ خلق در پیرو و نیپال فروکش کرد و مناطق آزاد شده از دست رفت، اما ایده آن از "صحنه روزگار حذف" نشده حتی در درون این کشورها هنوز تلاش برای احیای دوباره جنگ خلق وجود دارد. همانطوریکه بعد از سه دهه قدرت گیری رویونیوستها در چین حزب کمونیست مائوئیست چین اعلام مبارزه علیه خائنین به سوسیالیزم را دادند.

امروز خلق مبارز هند پرچم م-ل-م را در نواحی مختلف هند به اهتزاز در آورده اند و پرولتاریا در مناطق آزاد شده هند قدرت سیاسی را در دست دارند و فعلا در بیست ایالت هند جنگ جریان دارد. امیدواری زیادی وجود دارد که بقیه احزاب مائوئیستی در کشورهای خویش این پرچم را به اهتزاز در آورند و در راه جنگ خلق گام نهند.

جنبش های انقلابی از زمانیکه پا به عرصه کارزار مبارزاتی گذاشته دچار اوج و فروکش شده و همیشه مورد حملات وحشیانه دشمن قرار گرفته و سرکوب خونین شده است و حتی بحرانهای شدیدی دامنگیرشان گردیده، اما به هیچوجه از "صحنه روزگار حذف"

نشده است. ما معتقدیم بحرانی که امروز از طرف " حزب کمونیست انقلابی امریکا " و " حزب کمونیست ایران (م ل م) " در صفوف جنبش کمونیستی دامن زده شده و میشود. به زودی مارکسیست - لنینست - مائوئیست ها به صف آرائی متحدانه آنرا در هم شکسته و مرفوع مسیازند.

" حزب کمونیست انقلابی امریکا " و " حزب کمونیست ایران (م ل م) " دچار سر درگمی و تشتت ایدئولوژیک شده اند و فکر میکنند که کل جنبش کمونیستی دچار چنین مخمصه ای شده اند و به این نتیجه غلط و من درآوردی رسیده اند که با سنتزهای آواکیان و " حذف - م - ل - م " میتوان خود را از این مخمصه نجات داد. " جای تعجب نیست که رفقای ایرانی حذف و نابودی جنبش کمونیستی را در بحران می بینند. " حزب کمونیست انقلابی امریکا " نیز معتقد است، همانطوریکه جنبش کمونیستی با مواجه شدن بحران از بین میرود، امپریالیزم نیز وقتیکه با بحران روبرو شود ملیونها و ده ها ملیون نفر در مقابلش قرار گرفته به شکست مواجه شده و قدرت سیاسی به پرولتاریا انتقال میکند. با جرات میتوان گفت کسانیکه به این اعتقاد رسیده اند که امپریالیزم در اثر بحرانها با مواجه شدن با ملیون ها نفر از بین میرود به شدت دچار توهم و سرگیچه اند، زیرا هیچوقت بورژوازی در اثر بحرانها از بین نرفته، بلکه به اثر مبارزات خستگی ناپذیر نیروهای انقلابی به شکل قهری سرنگون گردیده است. زوال امپریالیزم و نظام جهانی امپریالیستی بوسیله مبارزه قهرآمیز مسلحانه پرولتاریا و توده های زحمتکش امری حتمی است.

در شرایط کنونی که بحران دامنه دار امپریالیزم را فرا گرفته، همچو گرگ وحشی بخاطر رفع این بحران به جان ملتهای تحت ستم افتاده، " حزب کمونیست انقلابی امریکا " و " حزب کمونیست ایران (م ل م) " دچار توهم و سرگیچه گردیده، بجای اینکه برای رفع این توهم و سرگیچه خویش برآیند، فورا حکم صادر می کنند که " سلاح ما برنده نیست "، " مرحله اول انقلاب کمونیستی خاتمه یافته و باید مرحله دوم آغاز گردد " و یا اینکه " بیائید به هیچ شکلی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگر نگیریم " و اگر از م - ل - م گسست نکنیم جنبش " کمونیستی برای مدت طولانی از صحنه روزگار حذف می شود. "

مساله فوق این مطلب رابه خوبی میرساند که ایشان تمام اعتقادات گذشته خویش را از دست داده اند و نمیدانند در جهان هیچ جنبش انقلابی و مترقی از ابتدا به آسانی و از جاده هموار نگذشته بلکه توده های زحمتکش در ابتدا درگمراهی و توهم سیاسی قرار دارند و به همین طریق غرق توهمات مذهبی و یا ناسیونالیستی میباشند و طبقه حاکمه ارتجاعی نیز می کوشند که هر چه بیشتر این توهمات را دامن زده، زمانیکه م - ل - م ها از خود اینثار و فداکاری به خرج داده توانستند که بی خبری و توهمات سیاسی توده ها را از بین ببرند و ایشان را به جنبش عظیم انقلابی پیوند دهند و ضربات مرگباری بر پیکر طبقات ارتجاعی وارد کنند. کسانیکه خود غرق در توهم باشند، هیچگاه از عهده این کارها برنمی آیند.

تاریخ اینرا اثبات نموده که نیروهای انقلابی برای چندین بار پی در پی به شکست مواجه شده، اما هیچگاهی نبود نشده اند. شکست نیروهای انقلابی به این معنا نیست که دیگر "سلاح ما برنده نیست" و یا اینکه ایده انقلابی م - ل - م نادرست است باید آنرا خاتمه یافته تلقی نمود. این زبان گویای اشخاصی را میرساند که دیگر به انقلاب و م - ل - م ایمان نداشته و همه آن چیزی را که داشتند از دست داده اند.

مائوتسه دون می گوید: "موقعیت اجتماعی انسان تعیین کننده فکر اوست. ایده های صحیح که مختص طبقه پیشرواند، اگر به محض اینکه توده ها آنها را فراگیرند، به نیروی مادی جهت تغییر دادن جامعه و جهان بدل خواهد گشت". درطول تاریخ طبقات حاکمه کوشیده اند تا مانع اشاعه ایده های انقلابی شوند. اما کمونیستها با درک رسالت تاریخی شان کوشیده اند تا در راس مبارزات خود جوش توده ها قرار گرفته و آنرا سمت و سوی انقلابی دهند. گرچه در بسا شرایط به شکست مواجه شده اند. هیچگاهی نابود نگردیده و خسته نشده اند. ایشان با درک اوضاع مشخص و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص کشور خویش و با بررسی علل شکست توانستند که دوباره در راس جنبش قرارگیرند و آنرا درست هدایت و رهبری نمایند، نه اینکه توده ها را متهم به توهم بودن و مذهبی بودن نمایند. درست است که توده ها بنابه پخش اشاعه افکار و عقاید ارتجاعی حاکم در توهم قراردارند، اما بصورت بالفعل نیروی محرکه تاریخ اند، در صورتیکه کمونیستها واقعی آنها را رهبری کنند و سمت و سوی انقلابی دهند، فوراً به نیروی مادی جهت تغییر جامعه بدل میگرددند. برعکس "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م ل م)" بجای اینکه علل شکست، افت و خیز جنبش کمونیستی بین المللی را بررسی نموده باگسست از جنبه های منفی به تکامل جنبه های مثبت آن بپردازند، خود غرق در توهم گردیده یکسره اصول اساسی م - ل - م را رد نموده و به این نتیجه رسیده اند که "دیگر نباید به گذشته پناه بریم" بلکه باید چارچوبه جدیدی را طراحی نمود. باکمال تأسف که بعد از افول و منحرف شدن جنگ خلق در نیپال، اوج مبارزاتی دیگری در جنبش بین المللی کمونیستی براه نیافتاد، بلکه برعکس افول مبارزاتی دیگری با بروز پسا مارکسیزم - لینینیزم - مائوتیزم تیپ امریکائی و دنباله روی "حزب کمونیست ایران (م ل - م)" در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رونماگردید، هرگاه کمونیست های انقلابی با این انحرافات عمیق و گسترده مبارزات اصولی پیگیر و جدی براه نیاندازند، بیرون شدن و فایق آمدن بر این بحران غیر ممکن است. حزب ما در سند "حزب کمونیست ایران (م ل - م)" هم به بیراهه پسا م - ل - م افتاد "نوشت: "پسا مارکسیزم - لینینیزم - مائوتیزم علم شده ازسوی "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و اینک درخط مطرح شده در سند کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینست - مائوتیزم) عمیق ترین و گسترده ترین انحراف تبارز یافته در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از لحاظ ابعاد تئوریکی خود است. این انحراف بسی خطرناکتر از انحراف نیپال و انحراف قبلی در پیرو است. بهمین جهت ما فکرمی کنیم که در چارچوب مبارزه علیه انحرافات

تبارز یافته در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مبارزه علیه این انحرافات پسامارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی، وظیفه عمده مبارزات کنونی رامی سازد".
طوریکه حزب ما بیان داشته وظیفه عمده مبارزاتی در شرایط کنونی مبارزه با انحرافات عمیق "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و دنباله روان ایرانی شان می باشد. اعتقاد ما این است که دست آوردها و درک پایه ای صحیح مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی اساس و بنیاد تکیه گاه انقلاب کمونیستی را تشکیل میدهد. بدون تکیه استوار بر این بنیاد و اساس، تکامل بیشتر علم انقلاب پرولتری غیر ممکن است.

وظیفه و رسالت مائوئیستها مبارزه با خط پسا مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی است:

سنتزهای نوین آواکیان در ابتدا بصورت واضح و روشن موضع پسام - ل - م را نداشت، اما در مقالات رفقای "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" گاه گاهی تبارز میافت و حزب ما هم چنان جنبه های منفی آنرا نشانی نموده و به ایشان فرستاد. رفقای ایرانی ما هیچگاهی به جواب قانع کننده انتقادات مانپرداختند، بلکه بصورت نامه های شخصی مسایل را از دریچه های دیگر مطرح نمودند و اصل مسئله را نگفته گذاشته و پاسخی ارائه نکردند.

"حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" با بیرون دادن سند "تحلیل از اوضاع سیاسی ایران و جهان" علاوه بر اینکه بحث تضاد عمده در نوشته شان غایب بود و نخواستند که روی آن مکث نمایند، بلکه بحث تضادها را بصورت درهم و برهم با هم ادغام نموده و در واقع فقط برای تضاد میان امپریالیستها نقش عمده قایل شدند. نکته دیگری که "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" مطرح نموده است، مبارزه برای تشکیل جبهه متحد ملی است. طرح این مسئله هم از دیدگاه متکی شدن به حزب نبوده، بلکه زمینه های تقویت حزب را از طریق جبهه جستجویی نماید.

در سپتامبر ۲۰۰۶ صدر "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" نکات منفی سند متذکره را نشانی نموده و نوشت: "طرح این مبارزه میتواند بیان یک ضرورت باشد، اما باید کماکان اتکای اصلی روی حزب به عمل آید، بالفعل ساختن این طرح عمدتا مستلزم قوت و توان ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی و توده ائی حزب است. به نظر میرسد سند موضوع را بصورت معکوس می بیند یعنی از طریق جبهه برای تقویت حزب زمینه ها

را جستجوی کند. چنین برخوردی به مفهوم برخورد از موضع ضعیف است و این چنین برخورد نه مبارزه برای تشکیل آن جبهه رامیتواند به پیش سوق دهد و نه میتواند ضعف حزب رابه قوت بدل کند. از آن گذشته سند در طرح جبهوی "پیش از حد لازم" و بصورت غیر قابل توجیه ضد ناسیونالیزم است. اگر مشمولین این جبهه همه کمونیست اند. چرا باید نام آنرا جبهه گذاشت یعنی چرا باید مجموعه مشمولین آنرا در چوکات جبهه باهم متحد ساخت و نه در چوکات یک حزب واحد؟ ولی اگر همه این مشمولین کمونیست نیستند، چرا باید در شرایطی که خطر تجاوز و اشغال امپریالیستی ایران و مردم ایران را تهدید می کند، با ناسیونالیزم "توفان" آنچنان مخالفتی به عمل آمده که حتی اتحاد جبهوی با آن را رد کرد؟ گذشته از آن دگر ناسیونالیزم "کومله" کمتر و رقیق تر از ناسیونالیزم توفان است؟ حزب میتواند با هر سه نیرو وارد عمل مبارزاتی برای جبهه انقلابی گردد، به شرط اینکه بتواند این مبارزه را رهبری کند (تاکید از من است) و در غیر آن به دنبال دیگران براه خواهد افتاد. نشانه های از هم اکنون مشهود است. "در اصل این مبارزه از همان سال ۲۰۰۶ بین حزب ما و "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" که دنباله روی از سنتزهای آواکیان مینمود صورت گرفته و در همان زمان صدر حزب ما مشهود بودن دنباله روی "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" را نشان داد. موضع گیری انحرافی "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" درسند "نوسازی جنبش کمونیستی" خود را بصورت عریان تر نمایان ساخت. اما سند بعدی زیر نام "کمونیزم بر سردوراهی: پژمردگی یا شگوفائی - خطاب به همه کمونیست های ایران" که به امضای کمیته مرکزی این حزب منتشر گردید کاملا و بطور عریان چهره پسا مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی این حزب رابه نمایش گذاشت. هر دو سند از طرف حزب ما مورد انتقاد قرار گرفت و مستقیما برای شان روان شد. همانطوریکه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" پاسخی در برابر مواضع پولینوم چهارم حزب ما نداد، "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" نیز تاکنون هیچ پاسخی ارائه نکرده است.

"حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" درسند "کمونیزم بر سردوراهی... " مینویسد: "مانیاز به سلاح فکری جدید داریم که تا واقعیت های جهان مادی و راه تغییر آنها را عمیق تر همه جانبه تر و صحیح تر توضیح دهد." مسئله طرح شده توسط "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" به صورت واضح و روشن رگه های پسا مارکسیستی شانرا عریانتر بنمایش گذاشته است. مسئله فوق این گفته را میرساند که سلاح فکری مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی دیگر از کار افتاده و نمیتواند که "واقعیت های جهان مادی و راه تغییر آنها را" بطور "دقیق و همه جانبه" توضیح دهد! لذا به "سلاح فکری جدید" نیاز است!

طرح مسئله فوق ما را کاملاً متیقن ساخته که استقامت استراتژییک " حزب کمونیست ایران (م- ل- م) " بادناله روی از "حزب کمونیست انقلابی امریکا" حذف م- ل- م میباید نه تکامل خلاقانه آن. این استقامت استراتژییک "حزب کمونیست ایران(م- ل- م)" اولاً با حذف سه عکس از روی نشریه حقیقت شروع گردید و بعداً با حذف م- ل- م در نوشته های علنی اش شروع گردید و با سند "کمونیسم بر سر دوراهی: پژمردگی یا شوگوفائی - خطاب به همه کمونیستهای ایران" تئوریزه گردید.

حزبی که م- ل- م را یکسره رد نماید و معتقد باشد که این سلاح دیگر نمیتواند "واقعیت های جهان مادی و راه تغییر آنها را بطور دقیق و همه جانبه" توضیح دهد و آنرا خاتمه یافته تلقی نماید دیگر کمونیست نیست و باید که نام(م- ل- م) را از دنبال حزبش حذف نماید. چنین حزبی رانمیتوان انقلابی نامید، بلکه میتوان گفت که در راه بورژوازی گام برداشته و میخواهد که راه آرام وبی دردسری را بییامد.

امروز جنبش کارگری شاهد آنست، علاوه بر مبارزه جدی بین م- ل- م ها و انواع اپورتونیزم، رویونیزم، تروتسکیزم، مبارزه بین "کمونیسم ناب" که توسط آواکیان طرح ریزی شده و دارد م- ل- م را کاملاً رد می کند و مارکسیست - لیننیست - مائوئیست هادر جریان است. این خط که توسط آواکیان پیش گذاشته شده زمینه بیشتری را به انحرافات جدی مساعد ساخته است. مبارزه ایکه امروز در جریان است، بدون شک در مقیاس جهانی صورت میگیرد.

اکنون تمام مطلب در اینست که مائوئیست های هر کشور خواه وظایف اساسی و اصولی مبارزه علیه این انحراف جدی و خواه خصوصیات مشخصی را که این مبارزه در هر کشور جداگانه پیدامی کند و ناگزیر باید پیداکند با آگاهی کاملی در نظر بگیرند.

لنین می نویسد: «تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب خصوصاً همواره پرمضمونتر، متنوعتر، جامعتر، زنده تر و "مکارتر" از آنست که بهترین احزاب و آگاه ترین پیش آهنگ های پیشروترین طبقات می پندارند. علت آنهم واضح است. زیرا بهترین پیش آهنگ ها ترجمان شعور و اراده و شور و تخیلات دهها هزار نفرند و حال آنکه انقلاب شعور و اراده و شور و تخیلات دهها میلیون نفری که حادثترین مبارزه بین طبقات آنها را بتکان آورده است، در لحظاتی که کلیه استعدادهای بشری در حال اعتلا و شدت خاص است، عملی میسازند. از اینجاست که نتیجه عملی بسیار مهم بدست می آید، نخست آنکه طبقه انقلابی برای اجرای وظیفه خود باید بتواند بدون کوچکترین استثنای بر کلیه (تاکید از نویسنده است)

شکلها یا جهات فعالیت اجتماعی مسلط گردد (و پس از تصرف قدرت سیاسی آنچه را که قبل از این تصرف ناتمام گذارده بود به اتمام برساند و در این مورد گاه به مخاطرات بزرگ هم تن در دهد) دوم آنکه طبقه انقلابی باید برای تغییر و تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر آماده باشد. " (لنین - مجموع آثار و مقالات در یک جلد - چپ روی در کمونیسم - صفحه ۷۶۴)

اما آرسی پی و "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" نه تنها اینکه نتوانسته اند خود را برای تغییر و تبدیل سریع ناگهانی آماده سازند، بلکه ایشان حتی " ترجمان شعور و اراده شور و تخیلات" توده های میلیونی نیز نمی باشند. آنها که در جامعه ایران و امریکا به بن بست خورده اند و از این بن بست به این نتیجه غلط رسیده که " مرحله اول انقلاباتی که بامانیفست مارکس آغاز شده به پایان رسیده و باید مرحله دوم آغاز گردد". در حالیکه چنین نیست. اولاً مرحله انقلابیکه بامانیفست ۱۸۴۸ شروع شد هیچگاه خاتمه نیافته است (البته فروکش نموده) چنانچه پس از درگذشت مائوتسه دون بعد از چهار سال جنگ خلق در پیرو و به تعقیب آن در نیپال شروع گردید. طبقه کارگر برای مدتی دردهات و مناطق آزاد شده قدرت سیاسی را بدست داشتند. مائوتیست های هند تا هم اکنون توانسته اند که قدرت سیاسی طبقه کارگر را در مناطق آزاد شده نگهداری و حفظ نمایند.

ثانیا اینکه سلاح دست داشته ما در شرایط کنونی بر ندگی خاص خود را دارا است، البته نیاز به تکامل دارد و هیچکس منکر این حقیقت نیست. معیار این حقیقت فقط پراتیک اجتماعی است. باید سعی نمود از تکرار اشتباهات رهبران پیشوایان کارکشته "مارکسیست" جلوگیری بعمل آید. متأسفانه امروز اشتباهی را که رهبران انترناسیونال دوم مرتکب شده اند به شکل دیگری و حتی بدتر از آن از طرف آرسی پی و شخص آواکیان ظهور نموده است. آنها در اوج جنبش کارگری بنا بگفته لنین " محو تماشای یک شکل معین از رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم" شده بودند و نتوانستند که اصول مبانی مارکسیستی را با جنبش کارگری ادغام نمایند، لذا با تئوری های " نوین" خویش ضربه سختی بر جنبش کارگری و سوسیالیستی وارد ساختند که تا همین اکنون جنبش سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی از آن در رنج بوده و سر درگم میباشد. اما آواکیان و آرسی پی و دنباله روانان ایرانی شان نظر به افت جنبش کمونیستی به بن بست رسیده و از روی ناتوانی وضع خویش به این نتیجه رسیده که " سلاح دست داشته ما کاربرد ندارد" و ما نباید " به هیچ شکلی به گذشته پناه ببریم و پشت آن سنگر بگیریم. " با طرح تئوریهای "نوین" نتوانستند که بورژوازی را خوشحال نمایند. زیرا سرنگونی قهری بورژوازی از قلم افتاده و از ارتش خلق که سلاح دوم پرولتاریا است کاملاً چشم پوشی شده و فقط بحث حزب (آنهم چه حزبی بعداً پیرامون آن تبصره خواهیم نمود) و جبهه متحد بمیان کشیده شده است. این مسئله برای بورژوازی کاملاً خوش آیند است.

شخص آواکیان یک مارکسیست - لینینست - مائوئیست کبیری بود. نمیتوان دست آوردهایش را نادیده گرفت. همانطوریکه لنین در مورد کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونال دوم میگوید که آنها "مارکسیستهای بسیار دانشمند و نسبت به سوسیالیزم وفادار بودند. میتوانست (و می بایست) درس مفیدی باشد، آنها لزوم مبارزه تاکتیک با نرمش را کاملا درک میکردند و دیالکتیک مارکس را خوب می آموختند و به دیگران هم تعلیم میدادند (و بسیاری از آنچه که آنها در این رشته انجام داده اند برای همیشه بعنوان دست آورد گرانبهائی در ادبیات سوسیالیستی باقی خواهد ماند)، ولی چنان نا دیالکتسین هایی از کار درآمدند و در مورد به حساب آوردن تغییر و تبدیل سریع شکلها و مملو شدن سریع شکلهای کهنه و نواز مضمون چنان ناتوانی از خود نشان دادند که سرنوشت آنها فقط اندکی غبط آورتر از سرنوشت هایدمان، گد و پلخانف است. علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که "محو تماشای" یک شکل معین از رشد جنبش کارگری و سوسیالیزم شدند و یک جانبه بودن این شکل را فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که به حکم شرایط عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و بر تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول بی چون و چرائی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه دادند... در واقعیت امر تمام شکل های کهنه جنبش سوسیالیستی از مضمون های نوین مملو شدند و لذا در جلو اعداد علامت جدید که "منها" باشد، پیدا شد ولی عقلای ماکماکان با لجاج تمام اصرار میورزند (واصرار میورزند) خودو دیگران را متقاعد سازند که "منهای سه" از "منهای دو" بیشتر است." (لنین مجموع آثار و مقالات در یک جلد - چپ روی در کمونیزم - صفحه ۷۶۶)

گفته لنین در مورد آواکیان نیز صادق است. بجای اینکه از رهبران "مارکسیست" انترناسیونال دوم درس های مفیدی بگیرد و در جهت تکامل علمی و خلاق م - ل - م به پیش حرکت کند، یک گام از ایشان نیز جلورفت که یکسره م - ل - م را بدور انداخت و با ارائه "مانیفست" و "اساسنامه" آرسی پی به خوشحالی بورژوازی افزود این انحراف واقعا پیشرفته تر از انحراف رهبران انترناسیونال دوم است. از آنجائیکه طرحات آواکیان هنوز کاملا جوان است و تازه پدید آمده است. لذا میتوان بیماری مزبور را در چنین شرایطی بامساعی همه مائوئیستها معالجه نمود و باید با نهایت جدیت دست بکار معالجه آن شد و نگذاشت که از این فراتر رفته و سر درگمی را در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیشتر از این دامن زند.

مائوئیست ها باید تمامی مساعی خود را بکار برند تا جنبش های آزادیبخش ملی را در کشورهای مستعمره و نیمه فئودال - نیمه مستعمره - نیمه فئودال و هم چنین جنبش های کمونیستی را در کشورهای امپریالیستی از این سردرگمی بیرون آورده و آنرا بسوی پیروزی سوسیالیزم بر بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا هدایت نمایند.

این حقیقت بی چون و چرائیست که م- ل- م سلاحی است در شرایط کنونی در دست پرولتاریا علیه بورژوازی، البته نظر به شرایط و تکامل اجتماعی روبه تکامل است و نیاز به تکامل دارد. انقلابیون پرولتری علیرغم هرگونه مشکلات و علیرغم هرگونه افت در جنبش کمونیستی باید مردم را با روح انقلابی پرورش داده و جنبه های مثبت و منفی پرابلم ها، افت و خیزها را بررسی نموده و در جهت تکامل جنبه های مثبت آن گام بردارد و باید پرچم انقلاب را کماکان محکم نگاه دارد. همانطوریکه مائوئیست های هند تاکنون این پرچم را نگاه داشته اند و دیگر احزاب مائوئیست نیز با در دست گرفتن این پرچم در راه تدارک جنگ خلق گام بر میدارند و بسیاری ازین مرحله عبور کرده اند. متأسفانه که آرسی پی همانطوریکه نخواسته پشت این پرچم "سنگر" بگیرد آنرا بدور انداخته است. یک حزب پرولتری حتی در روزهای عادی در جریان رهبری مبارزات باید هم در صفوف خود وهم در صفوف توده های زحمتکش بطور خستگی ناپذیر بکارآمدگی ایدئولوژی - سیاسی و تشکیلاتی به پردازد و به پیشرفت مبارزه انقلابی کمک کند. زیرا در این صورت است که با تغییر سریع شرایط آماده است تا از شرایط به نفع انقلاب بهره برداری نماید. در غیر اینصورت هیچ کاری از وی ساخته نیست.

حزب پرولتری باید با جدیت از اصول م- ل- م پیروی نموده و در عین حال دارای نرمش و انعطاف پذیری باشد، امانباید زیر نام "انعطاف پذیری" تا آن سرحد تنزل کرد که انقلاب قهری را فراموش نمود و اصول م- ل- م را رد کرد و از سیاست اصولی و انقلابی و سرنگونی قهری بورژوازی سر باز زد.

تروتسکی نیز معتقد بود که بعد از لنین بزرگترین خدمت خلاق را به مارکسیزم - لینینیزم نموده است و خود را در مقابل استالین محق می شمرد. آیا واقعا چنین بود؟ جریان تاریخ اثبات نمود که خیر! تروتسکی علاوه بر اینکه بعد از لنین هیچ خدمتی به تئوری انقلابی ننمود، بلکه زیانهای بیش از حدی بدان وارد نمود که جنبش کمونیستی تا هنوز با تروتسکستها دست و پنجه نرم میکند.

نقش جبهه متحد در انقلاب:

استراتیژی م- ل- م ها برای به پیروزی رساندن انقلاب و سرنگونی قهری بورژوازی بعد از ایجاد حزب کمونیست و ارتش خلق جبهه متحد ملی است. هدف عمده جبهه متحد ملی تحت رهبری پرولتاریا بوجود آوردن اتحاد باتمامی اقشار زحمتکش و حتی طبقه متوسط

واکثریت مردمی که در صفا ارتجاع وامپریالیزم قرار نگرفته اند می باشد. این اتحاد شامل دهقانان متوسط ومیانه حال، خرده بورژوازی شهر و ده وبورژوازی متوسط میباشد.

حزب کمونیست بر اساس منافع بنیادین اکثریت جامعه میتواند که اکثریت مردمان جامعه را بر محور این جبهه متحد گرد آورد ویا اینکه بسیاری از مردم رابی طرف نگهدارد. جبهه متحد که توسط حزب کمونیست ایجاد می گردد، بر مبنای وحدت سیاسی تحت رهبری پرولتاریا که دارای ارتش خلق است صورت میگردد این جبهه سرنگونی قهری دستگاه حاکمه ارتجاعی راسر لوجه کار خویش قرار داده وبه تبلیغ وترویج این ایده در صفوف جبهه متحد کوشا است. حزب از طریق این کارها برای گسست کامل توده ها از صفا ارتجاع وامپریالیزم میکوشد که بطور فزاینده ای افکار و عقاید مردم را کاملا در همین جهت تحت تاثیر قرار دهد. حزب، از طریق کار وپیکار انقلابی میکوشد که سطح دانش توده ها در جهت تامین منافع اکثریت مردم ارتجاع دهد و از این طریق میتواند که آنان را برای انقلاب آماده سازد. از این طریق است که حزب توده های وسیع خلق را که دارای نقطه نظرات گوناگون اند به زندگی سیاسی خوشبین نموده و در محور جبهه متحد ملی گرد می آورد.

"حزب کمونیست انقلابی امریکا" و در راس آن آواکیان معتقد اند که بدون جنگ خلق میتواند انقلاب کرد. بدین ملحوظ می گویند زمانیکه بحران عمومی دامنگیر امپریالیزم گردیده ومیلیون ها وده ها میلیون نفر در مقابل شان صف بندی نمایند آنزمان این غول پاگلین را بزانو در آورده وسرنگون می نمایند. این کار از طریق "جبهه متحد" بدون ارتش وجنگ امکان پذیر است. و از طریق جبهه میتوان به صلح پایدار رسید و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار ساخت. "مانیفست واساسنامه" شان زبان گویای این واقعیت است. در سرتاسر "مانیفست واساسنامه" هیچگاه حتی اشاره ای به ضرورت ارتش و جنگ خلق نیست. "مانیفست واساسنامه" فقط روی دوسلاح تاکید می ورزد: ۱- حزب ۲- جبهه متحد. هیچ بحثی درباره عدم ضرورت ارتش پرولتاریا نکرده و بدون کدام دلیل وتوضیح اقناع کننده آنرا پس کرده است. تا زمانیکه طبقات حاکمه ارتجاعی قدرت دولتی را بکف دارند، هیچ راه دیگری به جز ویران نمودن و از میان بردن دستگاه دولتی آنها از طریق قهر با ارتش مسلح پرولتاریا و جایگزین نمودن یک قدرت دولتی نوین وجود ندارد. اگر جز این کار انجام دهیم نتایج فاجعه آمیزی بار خواهد آورد.

مارکسیزم - لینینزم - مائوئیزم بما می آموزد که ارتش ستون فقرات وقسمت اصلی دستگاه دولتی است. در دستگاهی که ارتش وجود نداشته باشد دولت نیز موجود نیست (این جهان فقط جهان کمونیستی است). در شرایط کنونی هر حزبی که بخواهد قدرت

سیاسی رابدست آورد نیازمند ارتش است. روی این اصل مائوئیست ها معتقد به سه سلاح (حزب، ارتش و جبهه متحد) میباشند. لنین به صراحت در برنامه نظامی انقلابی پرولتری گفته است: " پرولتاریا پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود. میتواند بدون پشت کردن به وظیفه تاریخی جهانی خود هرگونه سلاحی را بطور کلی بدوراندازد و بدون شک پرولتاریا تنها در آن موقع به هیچوجه نه قبل از آن (تاکید از من است) این کار را انجام خواهد داد. " اما آرسی پی و شخص آواکیان برعکس معتقد اند که پرولتاریا قبل از سرنگونی بورژوازی هم میتواند سلاح را بدور افگند و نیازی به سلاح نیست، زیرا " برای کسب پیروزی حزب باید ملیون ها و ده ها ملیون نفر از مردم و صفوف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی دارای نقطه نظرات گوناگون را برای سهمگیری در انقلاب و حمایت از آن متحد نماید. استراتژی حزب برای انجام این کار جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا است. " آرسی پی در مانیفست و اساسنامه اش بطور دقیق حزب و جبهه متحد را تشریح مینماید، فقط ارتش پرولتری و سرنگونی قهری بورژوازی را از نظر دور داشته است.

حقایق موجود از چه سخن میگوید. امروز امپریالیستهای یانکی مانند مور ملخ بر کشورهای نیمه مستعمره هجوم میبرند و آنها را به مستعمره خویش مبدل می سازند و روز به روز به سلاح و تجهیزات نظامی مدرن خود را مجهز می کنند تا هرگونه اعتراض را سرکوب نمایند و منافع خویش را از این طریق حفظ نمایند. آیا فقط با ایجاد "جبهه متحد" آنهم بدون ارتش میتوان این غول پاگلین را از پا درآورد و قدرت سیاسی را بدست گرفت؟ کاملاً نه، حزبی که ارتش نداشته باشد چگونه میتواند که جبهه متحد را رهبری کند. مائوتسه دون چه شیرین گفته است: " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. " هر حزب پرولتری که خواهان گرفتن و تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریا باشد، بدون ارتش نمی تواند به هدف خویش نایل آید. حزب پرولتری که دارای ارتش نباشد نه میتواند جبهه متحد را ایجاد نماید و نه میتواند آنرا رهبری کند. ادعای اینکه پرولتاریا میتواند جبهه متحد را بدون ارتش رهبری کند یک عوامفریبی محض است. حزب کمونیست نیروی اساسی رهبری کننده در جامعه است. لذا باید روی انقلابی کردن حزب تاکید صورت گیرد. حزب کمونیست برای انقلابی شدن و انقلاب کردن علاوه بر خط درست و اصولی نیاز به ارتش انقلابی دارد. زمانی که حزب این سلاح را بدست آورد آن زمان است که به ایجاد جبهه متحد مبادرت میورزد.

حزبیکه اعتقاد به سلاح و ارتش انقلابی را از دست میدهد دیگر انقلابی نیست. کمونیستها همیشه بر سه سلاح متکی اند:

۱- **حزب کمونیست** که م- ل- م رابه مثابه ایدئولوژی و رهنمای عمل خویش پذیرفته و بکارمی بندد. این حزب نیروی اساسی ورهبری کننده در جامعه است.

۲- **ارتش انقلابی** به منظور درهم شکستن قهری ماشین دولتی کهنه و جایگزین نمودن ماشین نوین کاملا متفاوت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا.

۳- **جبهه متحد ملی**، تمام عناصر و نیروهای ملی و انقلابی که علیه سیستم کهنه امپریالیزم و ارتجاع در حال ستیزند. بدوراین جبهه گرد می آیند. حزب کمونیستی که دارای ارتش انقلابی است می تواند آنرا به بدرستی رهبری کند هر حزبی که یکی از این سه سلاح راقبول نداشته باشد انقلابی نیست. آرسی پی در اساسنامه گذشته خویش مارکسیزم - لینینزم - مائوئیزم رابه عنوان ایدئولوژی رهنما و عمل خویش پذیرفته. در اساسنامه جدید علاوه براینکه آنرا به عنوان ایدئولوژی رهنما و عمل خویش نپذیرفته، بلکه یک سلاح انقلاب (ارتش پرولتری) رانیز بدور انداخته است.

لب ولباب " سنتزهای نوین " آواکیان همان های است که در مانیفست و اساسنامه جدیدی مطرح شده است یا بعبارت دیگر گسست کامل از م- ل- م میباشد.

" حزب کمونیست انقلابی امریکا " در اساسنامه جدیدش مینویسد: " استراتژی جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا، بوجود آوردن اتحاد با طبقه متوسط وسیع و رنگارنگ در ایالات متحده شامل روشنفکران و هنرمندان، متخصصین، بسیاری از کشاورزان، متشبهین وغیره را امکان پذیر می سازد. " یقینا جبهه متحدی که پرولتاریا آنرا رهبری کند چنین امکانات یعنی اتحاد با " طبقه متوسط و رنگارنگ " را بوجود می آورد. در صورتیکه پرولتاریا دارای ارتش انقلابی و نیرومندی باشد. در غیر اینصورت امکان رهبری پرولتاریا در جبهه متحد غیرممکن است. حزب کمونیست پرولتری فقط با داشتن ارتش خویش میتواند که جبهه متحد را ایجاد و رهبری کند و به همین طریق میتواند که از راه جنگ خلق در کشورهای مستعمره - نیمه فئودال نیمه مستعمره - نیمه فئودال و در کشورهای امپریالیستی باجنگ های چریکی و قیام عمومی مسلحانه بر بورژوازی غلبه نموده و آن را سرنگون سازد و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر نموده و در راه صلح جهانی تحت دیکتاتوری پرولتاریا گام بردارد. فقط با اتکا به مبارزات انقلابی مسلحانه کارگران و توده های زحمتکش میتوان به چنین هدفی نایل آمد. چنین است سیاست مارکسیستی - لیننیستی - مائوئیستی. سیاست مغایر آن به هیچوجه نمیتواند منجر به انقلاب و رهائی

توده ها از زیر یوغ امپریالیزم گردد و فقط میتواند در خدمت امپریالیزم برای رسیدن به امیال آزمندانه شان فرار گیرد. آیامیتوان بدون ارتش قدرت سیاسی را بدست آورد؟ آیا میتوان قدرت سیاسی را بدون ارتش حفظ نمود؟ خیر! صدها مرتبه خیر! طبقه کارگر قبل از اینکه قدرت سیاسی را بکف آورد نیاز به ارتش دارد، زیرا بدون ارتش انقلابی نه امکان رهبری جبهه متحد است و نه هم امکان دارد که قدرت سیاسی را بکف آورد پرولتاریا بدون ارتش هیچ چیز ندارد. یک حزب که ادعای کمونیستی دارد و از ایجاد ارتش انقلابی سرباز زند، هیچگاه نه میتواند علیه دشمنان پرولتاریا و خلق مبارزه کند و صفوف پرولتاریا و سایر زحمتکشان را در جبهه متحد تنظیم نموده و متحد گرداند و نه میتواند که توده ها را در جبهه متحد تجدید ترتیب نماید. ایده انحرافی و نا دیده گرفتن نقش ارتش انقلابی برای سرنگونی قهری بورژوازی از سال های دهه ۱۹۹۵ میلادی بر "حزب کمونیست انقلابی امریکا" تبارز نموده و در شرایط کنونی کاملا تئوریزه گردیده است. "حزب کمونیست انقلابی امریکا" در سال ۱۹۹۵ در سند " برخی نکات درباره مسئله رهبری انقلابی و رهبران " چنین می نویسد: " بطور مشخص توده های تحتانی به دلیل اغلب آشنائی زیادی با دستان سرکوبگر دشمن دارند، بیشتر مواقع سریعاً به این نکته اشاره می کنند که بدون یک سازمان مستحکم و سلسله مراتب روشن رهبری نمیتوان قدرت حاکم را بطور جدی به مضاف طلبید و شکست داد. " دقیقاً که برای رهبری و انقلاب نمودن به یک حزب مستحکم و اصولی نیازمند است اما این حزب به ارتش انقلابی برای انقلاب کردن نیاز دارد، اما "حزب کمونیست انقلابی امریکا" فقط میخواهد که طبقه حاکمه سرکوبگر را از طریق گفتگو، مکالمه و یا مضاف طلبیدن "شکست" دهد نه اینکه سرنگون سازد. این سند کوچکترین اشاره به ارتش و سرنگونی قهری بورژوازی ندارد.

در اساسنامه آرسی پی از جبهه متحد تحت رهبری " پیش آهنگ " بمثابة استراتیژی برای برپائی " قیام عمومی " بحث می شود که نقش اردوی انقلابی به هیچ گرفته شده و حتی کنایتاً نیز در کل متن اساسنامه ومانیفست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" برای یکبار هم نامی از ارتش انقلابی پرولتاریا برده نشده است. و فقط درباره جبهه متحد گفته شده که " دو نیروی اصلی - طبقه حاکمه و نیروهای مسلح ارتجاعی (و سایر مرتجعین) در یکطرف و جنبش انقلابی ملیون ها و ده ها ملیونی در طرف دیگر صفبندی نموده با هم مقابل خواهند شد. سپس جامعه بیش و کم به دور این یا آن قطب در حال ستیز با هم "متراکم" خواهند گشت. "

در نقل قول بالا دیده می شود که از نیروهای " مسلح ارتجاعی " بطور روشن و صریح صحبت میگردد، اما نقش اردوی مسلح انقلابی تحت رهبری پرولتاریا نادیده گرفته میشود. آیامیتوان حزبی را که م - ل - م را کنار گذاشته و اعتقاد به ارتش انقلابی و سرنگونی قهری بورژوازی را از دست داده " پیش آهنگ پرولتاریا " خواند؟ باز هم نه!

حزب پیش آهنگ پرولتاریا ممثل منافع خلق است. حزب پیش آهنگ پرولتاریا مصمم به سرنگونی قهری بورژوازی توسط ارتش پرولتاریا است. حزب پرولتری قادر است که تمام خلق را رهبری کند، زیرا پرولتاریا زمانی به آزادی میرسد که تمام بشریت را از یوغ بردگی آزاد سازد. حزب پرولتری قادر است که جبهه متحد را تحت رهبری پرولتاریا به پیش برد. این وظیفه کبیر را فقط با انضباط آهنین و ارتش انقلابی میتوان انجام داد. حزبی که از انضباط آهنین و ارتش انقلابی برخوردار نباشد، نمیتواند پیش آهنگ پرولتاریا و تامین کننده منافع وی باشد. بلکه یک حزب رفرمست و تامین کننده منافع بورژوازی است و ویژگی پرولتری حزب را نفی می کند. آیا ندیده گرفتن ارتش انقلابی در امر پیش برد جبهه متحد به منظور رهبری آن با آموزش م - ل - م مغایرت ندارد؟ مگر این به معنای خلع سلاح پرولتاریا و کلیه زحمتکشان از لحاظ تشکیلاتی و معنوی نبوده و همسنگ با ایدئولوژی بورژوازی نیست؟ به هر صورت بدون ارتش انقلابی نمیتوان جبهه متحد را رهبری نمود و بورژوازی را سرنگون ساخت.

انقلاب قهر آمیز قانون عمومی انقلاب پرولتاریائی است:

در طول تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی خیانت تمام رویونیستها به م - ل - م و پرولتاریا بطور عمده در مخالفت با انقلاب قهر آمیز و دیکتاتوری پرولتاریا بوده است، اما امروزه شکل پسا مارکسیستی بطور عریان نمایان گردیده است.

خروش معتقد بود که اگر پرولتاریا اکثریت را در مجلس بدست آورد، آن وقت قدرت را در دست گرفته و میتواند ماشین نظامی و بوروکراسی بورژوازی را خرد نموده و دولت پرولتری نوینی خویش را ایجاد نماید. وقتیکه اساسنامه آرسی پی سرنگونی بورژوازی را از طریق "جبهه متحد" بدون ارتش پرولتری و بدون کاربرد زور و قهر انقلابی میخواهد بمعنای شانه خالی کردن از انقلاب قهری و ایجاد دولت "نوین" از راه مسالمت آمیز است. طوریکه قبلا هم گفته شد که با یک تفاوت، آن اینکه رویونیستها از کهن تا مدرن زیر نام مارکسیزم و مارکسیزم - لینینزم اینکار را انجام میدادند، اما آواکیان با اعلام "ختم دوره اول انقلاب" م - ل - م را بدور ریخت و از این طریق میخواهد به چنین هدفی دسترسی پیدا کند.

آواکیان و حزبش معتقد است که اگر یک "بحران عمومی" جامعه امریکا را فرا گیرد و "ملیون ها و ده ها ملیون نفر" در مقابلش به ایستد آن وقت امپریالیزم چاره ای ندارد

جز اینکه "شکستش" را بپذیرد و جایش را به دولت نوین پرولتری واگذار نماید. یا بعبارت دیگر زمانیکه "بحران عمومی" امپریالیستی با واکنش "ملیون ها و ده ها ملیون" توده ای کارگر مواجه شود در آنوقت این حرکت توده ای میتواند که جامعه کهن را به جامعه نوین سوسیالیستی تغییر دهد. اساسنامه آرسی پی حتی برای یکبار هم نامی از انقلاب قهری و ارتش توده ای نگرفته است و فقط بجای انقلاب قهری و سرنگونی قهری کلمه Meet بکار برده شده است که معنی ملاقات کردن، مواجه شدن... را میدهد ایشان معتقد اند وقتیکه امپریالیزم به مرحله "بحران عمومی" برسد و با ده هاملیون کارگر آگاه مواجه شوند برایش بصرفه است که جایش را به دولت نوین تعویض نماید. این بزرگترین جفا در حق طبقه کارگر است، که بر علیه انقلاب قهری و سرنگونی قهری بورژوازی صورت میگیرد. برنشتین نیز معتقد بود "روزی فرا خواهد رسید که طبقه کارگر چنان از نظر تعداد نیرومند خواهد شد و چنان نقشی مهمی در تمام جامعه ایفا خواهد کرد که تصور حکمروایان قادر به مقاومت در برابر فشار آن نبوده و خود به خود متلاشی می شود" (نقل از تفسیر هشتم). آرسی پی معتقد است:

To seize power the revolutionary people must meet and defeat the enemy" (تاکید از من است)"

ترجمه: " برای کسب قدرت، مردم انقلابی باید با دشمن مواجه شده و شکستش دهند "

در این بحث آرسی پی بجای جنگ، زور و اعمال قهر علیه دشمن سفاک کلمه Meet را بکار برده که معنای ملاقات کردن، مواجه شدن، پیوستن، جلسه گرفتن، مسابقه، شرکت در گردهم آئی... می دهد. این موضع گیری " حزب کمونیست انقلابی امریکا " آنهم در اساسنامه حزبی به معنی پشت کردن به م - ل - م نیست؟ آیا نفی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا نمی باشد؟ یقیناً چنین است. م - ل - م به مامی آموزد که انقلاب قهرآمیز یک قانون عام انقلاب پرولتری است. این قانون جز مهمترین اصول اساسی م - ل - م میباشد. خلاف آن عمل کردن خیانت به پرولتاریا است. رویز یونیستها به مارکسیزم و مارکسیزم - لینینزی عاری از جنبه انقلابی آن معتقد بودند و آنها انقلاب و تصرف قدرت را از طریق زور غیرلازم و غیر ضروری میدانستند. امروز آواکیان با کنار زدن م - ل - م به همان شیوه مینگرد. لنین بکرات اظهار نموده که کائوتسکی در لفظ انقلاب راقبول دارد، اما عملاً بدان پشت کرده و این نحوه برخورد به انقلاب و طبقه کارگر را " خالص ترین و پست ترین اپورتونیزم " نامیده است. حالا آواکیان برای بدست گرفتن قدرت سیاسی طبقه کارگر قهر انقلابی طبقات ستم دیده را علیه طبقه ستمگر حذف نموده و بدین طریق تحریف لیبرالی م - ل - م را بدست آورده است. انقلاب پرولتری که در جریان آن تمام

طبقات استثمارگر و تمام سیستم ظالمانه آن نابود می‌گردد، چطور میتواند بدون انقلاب قهری، بدون ارتش سرنگون شود؟ سوال اساسی اینجاست، آیا میتوان بدون ارتش و انقلاب قهری از طریق مواجه شدن و یا روبرو شدن با طبقه حاکمه ارتجاعی، نظام ارتجاعی و فاسد را از پایه و اساس تغییر داد؟ جواب کاملا روشن است که خیر، زیرا " زور همواره قابله جامعه کهن است " بکارگرفتن زور بدون ارتش غیر ممکن است. کسانی که معتقد اند که میتوان از طریق "مواجه شدن" و یا "روبروشدن" با طبقه ستمگر ایشان را شکست داد و جامعه سوسیالیستی را ایجاد نمود، درحقیقت امر این به معنی پشت کردن به انقلاب پرولتری است. بنا بقول استالین انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا " شرط لازم و اجتناب ناپذیر " برای گذارتمام کشورهای تحت سلطه سرمایه به سوسیالیزم میباشد. مائوتسه دون در اثر معروفش درباره "نضاد" میگوید: "در جامعه طبقاتی انقلاب و جنگهای انقلابی اجتناب ناپذیرند، بدون آنها نه جهشی در تکامل جامعه امکان پذیراست و نه ممکن است که طبقه ارتجاعی حاکم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتی را بدست گیرند." به همین ترتیب در اثر "جنگ و مسائل استراتژیژی گفته است: "وظیفه اساسی انقلاب و عالی ترین شکل آن در دست گرفتن قدرت دولتی براه های مسلحانه است یعنی حل مسئله بوسیله جنگ. این پرنسیب مارکسیستی - لنینیستی یک اعتبارعمومی دارد. نه فقط در چین بلکه برای سایرکشورهایمعتبراست " (تاکید از من است) او تاکید می کند که " تجربیات مبارزات طبقاتی در دوران امپریالیزم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به وسیله تفنگ بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروزمیشوند. در این مورد مجازیم بگوئیم که تمام جهان را فقط باکمک اسلحه میتوان تغییرداد " نقل قول فوق به خوبی بیانگرآنست که بدون ارتش و زور نمی توان طبقه حاکمه ارتجاعی را از پا درآورد و قدرت سیاسی را بدست آورد. مادامیکه طبقات حاکمه کهنه قدرت دولتی را بکف دارند، هیچ راه دیگری به جز سرنگون کردن قهری و باقول مارکس خورد و خمیرکردن دستگاه دولتی کهن و جایگزین نمودن یک قدرت دولتی نوین کاملا متفاوت وجود ندارد. انجام کاری غیر از این نتایج فاجعه آمیزی به بار خواهد آورد. اگر "حزب کمونیست انقلابی امریکا" متوجه این نکته نشود، چیزهای را که در نتیجه مبارزه طولانی بدست آورده، ازدست خواهد داد. و بخواهی نخواهی دچارعقبگرد و نابودی خواهد شد. مسایل مطروحه در مانیفست و اساسنامه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" مایع دلسردی و نومیدی درشرایط کنونی نیست این مسئله بازتاب جهانی دارد. ماباید روی اصول م - ل - م پافشاری نموده و درجهت تکامل علمی و خلاقانه آن به پیش روییم.

حال این سوال مطرح است که برای درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و مستقرنمودن دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی به انقلاب قهری نیاز هست یا نه؟ تاریخ سراسرجنبش کارگری اینزابه اثبات رسانده است که مسئله اصلی انقلاب پرولتری در بدست گرفتن قدرت به وسیله نیروی قهری است، زیرا بدون قهرامکان درهم شکستن

دستگاه کهنه دولتی و جایگزینی دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی امکان پذیر نیست. لنین خاطر نشان می کند که " بدون جنگ داخلی هیچ انقلاب بزرگی در تاریخ صورت نگرفته است و بدون آن هیچ مارکسیست واقعی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم را نمی تواند تصور نماید". (به نقل از نه تفسیر) گفته لنین بوضوح نشان میدهد که پرولتاریا قبل از انقلاب و قبل از ایجاد جبهه متحد ملی نیاز به ارتش انقلابی دارد. بدون ارتش، انقلابی در کار نخواهد بود و هیچگاهی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم قابل تصور نیست و صورت هم نمی گیرد. م - ل - م بما آموخته است که دولت خود شکلی از قوه قهریه است. قسمت عمده و یا اساسی هر دولت را ارتش و پلیس تشکیل میدهد، به همین طریق است که رژیم های ارتجاعی سلطه خویش را بر اعمال قهر و زور حفظ نموده اند. زمانیکه پرولتاریا بخواهد قدرت سیاسی را بدست بگیرد و دیکتاتوری خویش را اعمال نماید به سه سلاح نیاز دارد که قسمت اساسی آنرا ارتش تشکیل می دهد. پرولتاریا بدون ارتش هیچ چیز ندارد. برای درهم شکستن ماشین کهنه دولتی انقلاب قهری اجتناب ناپذیر است. زیرا انقلاب قهرآمیز قابله ای برای تولید جامعه سوسیالیستی است و یک قانون عمومی انقلاب پرولتری است. لنین بر این اصل که انقلاب قهری یک قانون عمومی پرولتاریا است در مقاله " کسانی که از سقوط کهنه میترسند و کسانی که برای پیدایش نو مبارزه می کنند" می نویسد: " مابین سرمایه داری و سوسیالیزم یک دوره طولانی " درد زایمان " وجود دارد و زور همواره قابله جامعه کهن است " به همین ترتیب در دولت و انقلاب خاطر نشان ساخته که " دولت بورژوازی نمی تواند از طریق " زوال " جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد. " لزوم تربیت مداوم توده ها بطوریکه این تربیت به خصوص با این نظر نسبت به انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد شالوده تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. "

آیا میتوان بدون انقلاب قهرآمیز و بدون دیکتاتوری پرولتاریا سیستم منحط بورژوازی را از ریشه و اساس تغییر داد؟ انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا شرط لازم و اجتناب ناپذیر برای گذار تمام کشورها از سرمایه داری به سوسیالیزم است. صدر مائوتسه دون بما آموزش داده که " بوسیله تفنگ حکومت بدست می آید " یکبار دیگر نقل مائوتسه دون را در اینجا ذکر می کنم: " در جامعه طبقاتی انقلاب و جنگهای انقلابی اجتناب ناپذیراند، بدون آنها نه جهشی در تکامل جامعه امکان پذیر است و نه ممکن است که ارتجاع حاکم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتی را بدست گیرند. " اما " حزب کمونیست انقلابی امریکا " میخواهد که ناممکن را ممکن ساخته و از طریق جبهه متحد و با حذف ارتش انقلابی بدون سلاح طبقه حاکم امریکا را سرنگون ساخته و جامعه نوین را ایجاد نماید (!) مائوتسه دون میگوید: " تجربیات مبارزاتی طبقاتی در دوران امپریالیزم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به وسیله قدرت تفنگ میتواند بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروز شوند. در این مورد مجاز است بگوئیم که تمام جهان را فقط با کمک اسلحه میتوان تغییر داد. " (شش اثر نظامی - جنگ و مسایل استراتژی)

خلاصه انقلاب قهرآمیز یک قانون عام انقلاب پرولتری است. این قانون از جمله مهمترین اصول مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم بوده که "حزب کمونیست انقلابی امریکا" از آن بری است. اگر حزب و یا گروهی و حتی یک فرد علیه انقلاب قهری به ایستد و از طبقه زیرستم بخواهد که "انقلاب" بدون قهر و بدون ارتش انقلابی انجام دهد خط مشی ضد انقلابی را برگزیده است. امروز اتخاذ یک خط مشی انقلابی یا ضد انقلابی مسئله مهمی است که میتوان در این پرسش خلاصه نمود: آیا حزب انقلابی پرولتری حق دارد که ارتش انقلابی داشته باشد؟ آیا یک حزب پرولتری میتواند بدون ارتش و بدون قهر انقلابی قدرت سیاسی رابدست گیرد؟ وقایعی که از پایان جنگ دوم جهانی تا هم اکنون رخ داده است بیانگر آنست که ارگانهای اصلی امپریالیزم و دولت های ارتجاعی نیروی مسلح است، برای بدست گرفتن قدرت سیاسی پرولتاریا باید که ارگانهای اصلی امپریالیزم و بورژوازی رامنهدم کند، این امر غیرممکن است مگر اینکه دارای ارتش انقلابی باشد و از راه زور اقدام نماید. "انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتری است. پرولتاریا باید از راه مبارزه مسلحانه ماشین دولتی کهنه را درهم شکند و دیکتاتوری پرولتاریا را برپا کند تا گذار به سوسیالیزم ممکن گردد" (مجموعه نه تفسیر- تفسیر هشتم صفحه ۶۴)

پافشاری روی مبارزه مسلحانه انقلابی نه تنها برای انقلاب پرولتری بلکه برای انقلاب دموکراتیک نوین ملل ستمدیده دارای اهمیت درجه اول است. بدون مبارزه مسلحانه انقلابی هیچ جنگ آزادیبخشی و هیچ انقلابی پرولتری به پیروزی نمی رسد. تاریخ به خوبی ثابت ساخته است، آن حزب انقلابی توانسته که انقلاب را در کشورش به پیروزی رساند که دارای خط درست بر مبنای اصول م-ل-م بوده و متکی به خویش و ارتش انقلابی خویش است و جبهه متحد ملی را بصورت درست و صحیح رهبری نموده است. برعکس، آن احزابی که خلاف ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی حرکت کرده بالاخره یا به شکست قطعی منجر گردیده و یا به سازش کشیده شده است و حتی احزابی که م-ل-م را در لفظ قبول دارد ولی در عمل ارتش و قیام مسلحانه را نفی نموده و فقط طرح جبهوی آنهم بدون ارتش و زور انقلابی در پیش گرفته به امر انقلاب لطمات زیادی بوجود آورده و به افزار بورژوازی علیه پرولتاریا تبدیل گردیده اند.

مروری بر اساسنامه و مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا:

اساسنامه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" با این گفته آغاز می شود: "برای نجات انسان ها، جهان به انقلاب و کمونیسم ضرورت دارد، جهان امروزی برای یک تغییر بنیادی اساسی فریاد می کشد"، "ما در سیاره ای زندگی میکنیم که ده ها میلیون انسان طی دو جنگ جهانی در قرن بیستم و سایر جنگها تا حال از بین رفته اند و کماکان میلیون ها نفر از مردمان امروزی از جنگ های غارتگرانه و ددمنشانه و ویرانگر رنج میبرند."

در نقل فوق الذکر اومانیزم، پاسیفزم پسا مائوئیزم آرسی پی بوضوح دیده می شود. اولاً در بحث فوق نجات "انسانها" در شرایط کنونی بصورت عام مطرح است نه یک طبقه خاص. ثانیاً هر شخصی که نقل فوق را بدقت مطالعه نماید از همان ابتدا یک روحیه بد درباره جنگ به وی تلقین می شود. ثالثاً اینکه پسا مائوئیستی است، بدلیل اینکه مائوئیستها زمانیکه وارد مبحث جنگ شوند جنگها را به دو دسته انقلابی و ضد انقلابی - عادلانه و غیرعادلانه تقسیم مینمایند و بصورت مستقیم از جنگهای انقلابی و عادلانه حمایت می کنند. اما اساسنامه آرسی پی کلیه جنگها را در یک ردیف قرار داده و فرقی میان شان قایل نیست. روی هریک از مسایل فوق مکث می کنیم.

۱- اومانیزم غلیظ آرسی پی:

در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی انقلابی موتور محرکه تکامل تاریخی جوامع است نه اومانیزم. در هر دو سند "حزب کمونیست انقلابی امریکا" اومانیزم به عنوان یک اصل برتر از مبارزه طبقاتی و کمرنگ ساختن مبارزه طبقاتی مطرح شده است. در حالیکه کمونیستها سخت معتقد اند که موتور محرکه در جوامع طبقاتی کنونی و حتی در دوره سوسیالیزم پیشبرد قاطع مبارزات طبقاتی است. اومانیزم غلیظ آرسی پی سبب گردیده که مبارزه طبقاتی و اصل دیکتاتوری پرولتاریا کمرنگ جلوه گر شود و جای "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را صرفاً "ادامه انقلاب تحت سوسیالیزم" بگیرد و به همین ترتیب از استراتیژی قیام مسلحانه به مثابه استراتیژی تصرف قدرت سیاسی چشم پوشی شده است. بی جهت نیست که حزب ما در پولینوم چهارم خویش وظیفه اساسی مبارزاتی خویش را چنین بیان نمود "وظیفه اساسی مبارزاتی فعلی" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "در رابطه با خط مطرح شده مورد بحث، مبارزه علیه استقامت استراتیژیک پسا مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی، پاسیفستی - "اومانیستی" و برتری طلبانه غیر انترناسیونالیستی است." اساسنامه و مانیفستی که از طرف "حزب کمونیست انقلابی امریکا" ارائه گردیده، در چندین جای آن فقط و فقط از نجات بشریت صحبت شده، نه از یک طبقه خاص. همانطوریکه گفتیم که حزب ما در این مورد بطور واضح و روشن بیان نمود که این بحث، اومانیزم غلیظ "حزب کمونیست انقلابی امریکا" را میرساند که از ریشه غلط است. حزب ما در پولینوم چهارم موضع خویش را در قبال "اومانیزم" آرسی پی جمع بندی نموده و چنین بیان نمود: "شکی نیست که هدف غائی کمونیستها یعنی جهان

کمونیستی فارغ از هرگونه استثمار و ستم و روبنای سیاسی فرهنگی چنین مناسباتی، نجات بشریت بطور کلی را در بردارد، اما تا رسیدن به آن دوران غائی، درطول دوره های طولانی موجودیت جوامع طبقاتی، به شمول دوره طولانی سوسیالیستی، این مبارزه طبقاتی انقلابی است که موتور محرکه تکامل تاریخی جوامع مختلف و کل جامعه بشری محسوب میگردد نه "اومانیزم" و فراتر از آن. ما میتوانیم هم اکنون نیز از "اومانیزم" کمونیستی صحبت نمائیم و روی آن تکیه نمائیم، اما نه به مثابه اصل برتر از مبارزه طبقاتی و در نتیجه کمرنگ ساختن مبارزه طبقاتی. محرک عمده کنونی مبارزات ما کمونیست ها در جوامع طبقاتی کنونی و حتی در دوره سوسیالیزم باید - وحتی - پیشبرد قاطع مبارزات طبقاتی باشد. این خطی است که در "مانیفست حزب کمونیست" یعنی مانیفست تدوین شده توسط مارکس و انگلس مطرح گردیده و ما کمونیست ها مکلف هستیم آنرا قاطعانه بدست داشته باشیم. "اومانیزم" غلیظ مطرح شده در اساسنامه جدید "حزب کمونیست انقلابی امریکا" مانیفست آن حزب. مادامی که در پهلو جنبه های دیگر از خط مطروحه این اسناد، مثلا کمرنگ بودن اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و طرح آن تحت نام "ادامه انقلاب تحت سوسیالیزم"، نبود استراتیژی قیام مسلحانه به مثابه استراتیژی تصرف قدرت سیاسی در اساسنامه، چشم پوشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نادیده گرفتن وظیفه عاجل مبارزه برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی و... در نظر گرفته شود. به خوبی مشخص و روشن می گردد که این "اومانیزم" تاچه حدی توانسته است باعث کمرنگ شدن مبارزه طبقاتی در خط جدید این حزب گردد.

م - ل - م به ما می آموزد که حزب سیاسی همانند دولت، آلت مبارزه طبقاتی است، حزبیت نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. حزب پرولتری حزبی است که بر پایه ایدئولوژی م - ل - م و اسلوب انقلابی آن بنا شده باشد. اما حزبی که "اومانیزم" به مثابه اصل برتر از مبارزه طبقاتی مطرح شود و این "اومانیزم" موتور محرک تکامل تاریخی جامعه محسوب شود، استراتیژی قیام مسلحانه را به مثابه استراتیژی تصرف قدرت سیاسی قبول نداشته باشد، انقلابی نیست. نه تنها انقلابی نیست، بلکه پسا م - ل - م بوده و دارای دیدگاه های انحرافی عدیده ای میباشد.

۲- در مورد جنگ:

اساسنامه جدید آرسی پی صحبت از انقلاب و تغییر بنیادی مینماید، اما از عمل قهری پرولتاریا و ارتش انقلابی آن چشم پوشی می نماید. زمانیکه نقش ارتش و سرنگونی قهری بورژوازی توسط پرولتاریا حذف شود انقلاب کلمه است در لفظ و در عمل همان ایده های بورژوازی که زیر نام انقلاب زمزمه می شود. چنین "انقلابی"، انقلاب مخملی است نه انقلاب سرخ. انقلاب شورش و طغیان است. انقلاب عملی است قهری که بدان وسیله یک طبقه، طبقه دیگر را واژگون میسازد، نادیده گرفتن ارتش خلق بمعنای کامل دست کشیدن از انقلاب بوده و تبدیل شدن یک حزب پرولتری به حزب رفرمیست بورژوازی میباشد. درنقل قول فوق آرسی پی همه جنگها در یک ردیف قرارداده شده و هیچگونه تمایزی میان شان دیده نمیشود. اساسنامه سه نوع جنگ را نام گرفته که هر سه در یک ردیف قرار دارد. ۱- جنگ اول و دوم جهانی ۲ سایر جنگها (دربرگیرنده جنگهای داخلی، ارتجاعی و انقلابی شده میتواند) ۳- جنگهای غارتگرانه و ددمنشانه.

بطور مشخص آرسی پی تمام جنگها را در یک ردیف قرارداده است، هیچگونه موضع گیری در قبال جنگ های عادلانه و انقلابی ندارد. گرچه جنگ اول جهانی یک جنگ امپریالیستی بود، تعداد زیادی از مردم را به خاک و خون کشید. اما از بطن این جنگ انقلاب اکتبر تولد یافت. در انقلاب اکتبر نیز تعداد زیادی از مردمان روسیه از بین رفت. آیا انقلاب اکتبر صحیح بود یا نه؟ از نظر آرسی پی جواب منفی است جا دارد که یکبار دیگر نقل اساسنامه آرسی پی را ذکر کنیم. "ما در سیاره ای زندگی می کنیم که ده ها میلیون انسان طی دو جنگ جهانی در قرن بیستم و سایر جنگها تاحال از بین رفته اند و کماکان میلیون ها نفر از مردمان امروزی از جنگهای غارتگرانه و ددمنشانه و ویرانگر رنج میبرند" از نظر آرسی پی چون جنگ مردم را از بین میبرد نادرست است. این منشا اومانیزم آرسی پی است. به همین خاطر نه بحثی سر جنگهای عادلانه و انقلابی نموده و نه هم جنگ انقلابی اکتبر ۱۹۱۷ را از جنگ اول جهانی مجزا میکند.

تاریخ گواه آنست که در جنگهای انقلابی و انقلابات پرولتری مردمان زیادی از بین رفته و میروند، هیچ جنگ و انقلابی نمیتواند آرام و بدون تلفات و خونریزی مسیر خود را طی کند. سوال دیگر این است که آیا جنگ دوم جهانی کاملا ارتجاعی و امپریالیستی بود؟ جواب کاملا منفی است، زیرا از یکسو امپریالیستها درگیر رقابت و جنگهای امپریالیستی بودند و از سوی دیگر این جنگ به کشور شوراها تحمیل گردید و کشور شوراها برای دفاع از طبقه کارگر وارد کارزار جنگ گردید (البته بعضی اشتباهاتی در جریان جنگ از طرف حزب کمونیست شوروی و شخص استالین رونما گردید، اما جنبه منفی آن در مقابل جنبه های مثبت ناچیز بود) و به همین ترتیب جبهه متحد ملی تحت رهبری

حزب کمونیست چین و صدر مائوتسه دون علیه اشغالگران چپانی وارد جنگ شده و توانست که به نفع زحمتکشان چین جنگ را پیش برد. جنگ دوم جهانی گرچه در ابتدا با جنگهای امپریالستی شروع گردید، اما در ختم جنگ توده های وسیعی از زیر یوغ استبداد امپریالستی نجات یافتند و به تعقیب آن انقلاب چین پرچم سرخ را به اهتزاز در آورد و خلق چند صد میلیون چین را از زیر فشار ملاکین و امپریالیستها نجات داد.

تمام این جنگها را در یک ردیف قرار دادن از ریشه نادرست و غلط است. این موضع نادرست و غلط و خلق افکار بد علیه جنگ بطور عام باعث آن گردیده که "حزب کمونیست انقلابی امریکا" تا سرحد "اومانیزم" تنزل نماید، ارتش انقلابی طبقه کارگر که جز مهم تشکیلات را میسازد نادیده گرفته و یا عمدا از آن چشم پوشی نماید. جنگی که تلفات نداشته تاریخ سراغ ندارد، زیرا جنگ انسانها طرفدار و بی طرف را از هم تفکیک نمی کند. کسانی که به شکلی از اشکال میخواستند که از جنگ کناره گیری نمایند فقط بورژوازی را خوشحال میسازد لنین مینویسد: "خانه جنگی انسانهای بی طرف را نمی شناسد. کسی که از جنگ داخلی کناره جوئی می کند توسط موقف پاسیف خود سیاهکاران را خوشحال می کند" (جلد ۱۲ صفحه ۴۹) کمونیستها تا زمانیکه انحراف نکرده باشد نمی توانند خلاف هر نوع جنگی باشند. هر کمونیست و انقلابی باید به بچه های خویش مهارت های جنگی یاد بدهد و برایش یاد بدهد که از این مهارت های خویش بر ضد امپریالیزم و ارتجاع مملکت خویش استفاده نماید. زیرا یگانه راه نجات بشریت و خلع سلاح بورژوازی، مسلح شدن پرولتاریا و توده های زحمتکش است لنین می نویسد: "سوسیالیستها به شرطی که سوسیالیست بمانند خلاف هر نوع جنگی نمیباشند. اولاً سوسیالیستها هیچگاه مخالف جنگ های انقلابی نبوده و هرگز نمی توانند باشند... ثانیاً خانه جنگی نیز جنگ محسوب می شود. کسی که مبارزه طبقاتی را قبول دارد نمی تواند جنگهای داخلی را قبول نکند که در هر جامعه طبقاتی ادامه طبعی و در صورت عوامل معین ادامه ناگزیر، تکامل و تشدید مبارزه طبقاتی میباشد. نفی جنگهای داخلی یا فراموشی آن دارای معنی اپورتونیزم نهائی و انکار از انقلاب سوسیالیستی میباشد... فراموش کردن آنکه جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر از لحاظ تئوریک کاملاً اشتباه است. " شعار ما چنین باید باشد: پرولتاریا برای آنکه پیروز شود و بورژوازی را ضبط و خلع سلاح نماید باید مسلح گردد. این یگانه تاکتیک ممکنه طبقه انقلابی است که ناشی از تمام رشد عینی میلیتاریزم کاپیتالیستی بوده و ذریعه این رشد دیکته می گردد. صرف پس از آنکه پرولتاریا بورژوازی را خلع سلاح نماید خواهد توانست بدون خیانت به وظیفه جهانی و تاریخی خود هر نوع اسلحه را دور بیاندازد و مسلماً پرولتاریا این کار را خواهد کرد ولی فقط آنزمان و به هیچوجه پیش از آنزمان آنرا انجام نخواهد داد." (جلد ۳۰ صفحه ۱۳۱ - ۱۴۳)

طبقه کارگرفقط تحت رهبری حزب کمونیست میتواند ابزار موجودیت دولت را با اعمال قهر انقلابی درهم شکند و دیکتاتوری طبقاتی اش را تاسیس نماید و با استحکام دیکتاتوری پرولتاریا گام بگام جامعه را تغییر دهد تا هیچگونه امتیازی برای طبقه ای باقی نماند یعنی تا سرحد زایل شدن دولت. دیکتاتوری پرولتاریا مسئله حیاتی برای هر حزب کمونیست است که در سراسر تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی خط فاصل و مبارزه قاطع میان مارکسیست - لنینیست و مائوئیست ها و رویزیونیست ها بوده و همین امروز هم درمقابل جنبش کمونیستی نیز قرار دارد. تاکید روی دیکتاتوری پرولتاریا در سرتاسر دوره سوسیالیزم بخاطر آنست که هیچ وسیله دیگری برای رسیدن به جامعه کمونیستی وجود ندارد. نمیتوان از جامعه کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا صحبت نمود و اعمال قهر انقلابی برای واژگون سلطه سرمایه داری را از نظر دور داشت. بدون در نظر گرفتن قوه قهریه پرولتاریا برای سرنگونی بورژوازی صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا و استحکام آن و گذار به کمونیزم هر قدر که با عبارت بظاهر قشنگ آرایش شده باشد حرف پوچ و میان تهی است؛ زیرا بدون اعمال قوه قهریه علیه بورژوازی، پرولتاریا نمیتواند قـدرت سیاسی را بدست آورد.

تغییر روابط تولیدی و تحول روابط تولیدی قدیم به جدید نمی تواند با نرمی و بدون هیچگونه کشمکش و تزلزل انجام یابد، بلکه از راه انقلاب و سرنگونی قهری مناسبات تولیدی کهنه و مستقر نمودن مناسبات تولیدی جدید بجای آن انجام می گیرد. لنین درباره جنگ چنین می نویسد: "هرجنگ عبارت از جبر بر ملیت ها است ولی چنین وضع برای سوسیالیستها ممانعت نمی کند که طرفدار جنگ انقلابی باشند، مسئله عمده ای که در مقابل سوسیالیست (اگر مرتد نیست) قرار دارد عبارت است از جنبه طبقاتی جنگ" (جلد ۳۷ صفحه ۲۹۸) مائوئیستها وقتیکه وارد بحث جنگ شوند فوراً آنرا از جنبه طبقاتی مورد ارزیابی قرار داده و حمایت بی دریغ خویش را از جنگهای عادلانه و انقلابی اعلام میدارند.

به نظر من انحراف جدی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی "حزب کمونیست انقلابی امریکا" از موجودیت عینی آن (راجستر بودن و کاملاً علنی بودنش) ناشی میشود تا زمانیکه این شرایط را به هم نزنند و محور عمده مبارزاتی خویش را بر اساس مبارزات مخفی قرار ندهند نمی تواند از این منجلاب بیرون آید. زیرا احزاب کمونیستی که غیر علنی اند میتوانند که حقایق را بدون سانسور به طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان برسانند در غیر این صورت باید حقایق کتمان شود و توده ها در تاریکی نگهداشته شود. لنین به کرات روی احزاب و سازمانهای مخفی تاکید ورزیده است: "کارگران اکنون دیگر خواستار مطبوعات "سانسور نشده" و اجتماعات "غیرمجاز" یعنی سازمان مخفی برای پشتیبانی

از جنبش انقلابی توده ها هستند، فقط یک چنین شیوه " جنگ بر ضد جنگ " است که عبارت پردازی نبوده، بلکه کار سوسیال دموکراتیک است. و با وجود تمام دشواریها، شکستهای موقتی، اشتباهات، گمراهی ها و وقفه ها این کار بشر را به انقلاب پیروزمندانانه پرولتاریا خواهد رساند." (مجموع آثار و مقالات - اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم صفحه ۳۹۱)

" حزب کمونیست انقلابی امریکا " خود را در وضعیت بدی قرار داده و بدین سبب باید مطابق قانون امریکا حرکت شان را عیار سازد این وضعیت روز به روز او را به اهداف بورژوازی نزدیکتر مینماید. نمی تواند حقایق را به توده ها بگوید بلکه بجای حقایق به عبارت پردازی پرداخته و توده ها را در راه رسیدن بقدرت سیاسی سر درگم نماید سازمانهای علنی سازمانهای بورژوازی بوده و یا در آخرین تحلیل به سازمانهای بورژوازی منتهی می شود. زیرا احزاب و سازمانهای علنی نمی تواند که حرکت توده ها انقلابی را بسط و توسعه دهد و در راه رهائی شان ایشان را رهبری کنند بلکه بیشتر بخاطر حفظ موقف خویش اگر در راس رهبری هم قرار گیرد مبارزات شانرا به سازش میکشاند. تاریخ شاهد بسیاری از اینگونه مثالها است. این موضوع را با نقل قول لنین خاتمه میدهم: " پشیمانی از برآمدهای انقلابی توده ای، بسط توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمانهای غیر علنی که بدون آنها حتی در کشورهای " آزاد " هم نمیتوان حقیقت را به اطلاع توده های مردم رساند: اینست تمام برنامه عمومی سوسیال دموکراسی در این جنگ ، بقیه چیزهای دیگر ولو با هرگونه تئوری اپورتونیستی و یا پاسیفیستی هم آرایش شده باشد دروغ و عبارت پردازی چیز دیگری نیست " (تاکیدات همه جا از لنین است) (مجموع آثار و مقالات - اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - صفحه ۳۹۰)

حالا قسمت های از مانیفست " حزب کمونیست انقلابی امریکا " را از نظرمی گذرانیم: " با کودتای رویز یونیستی و احیای سرمایه داری در چین که بیست سال بعد از بقدرت رسیدن رویز یونیست ها در اتحاد شوروی انجام گرفت، نخستین موج انقلاب کمونیستی به پایان رسید ". حزب کمونیست انقلابی امریکا " مانیفستش را با این جمله خاتمه میدهد: " بیائید به هیچ شکلی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگر نگیریم - بیائید با جسارت به طرف هدف کمونیستی و رهائی بشریت از هزاران سال زنجیرهای سنت پیش برویم. "

در متن مانیفست و اساسنامه " حزب کمونیست انقلابی امریکا " مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم کاملا چشم پوشی گردیده و دلیلش هم بطور واضح و روشن بیان نگردیده، اما چیزی که از لابلای این دوسند بدست می آید اینست که م- ل- م به گذشته تعلق داشته و غیر قابل بازگشت بوده و سلاح غیربرنده است. این بدان مفهوم است که آرسی

پی با ارائه این دوسند دیگر به تکامل م - ل - م معتقد نبوده، بلکه گسست کامل خویش را از م - ل - م اعلان نموده اند، زیرا دو سند متذکره تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، انقلاب پرولتری و کمونیزم علمی را به دو مرحله تقسیم نموده که اولی از مانیفست کمونیست سال ۱۸۴۸ شروع شده و به انقلاب فرهنگی ختم میگردد، دیگر پایان یافته و مرحله نوین با سنتزهای آواکیان که دو سند زبان گویای آنست شروع می شود. به همین دلیل بود که "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" فوراً بدون توضیح روشن سه عکس را از روی نشریه حقیقت برداشتند و عنقریب که عکس آواکیان زینت بخش روی جلد نشریه حقیقت شود!

این تقسیم بندی را حزب ما در پولینوم چهارم خویش غیر منطقی و غیر دیالکتیکی خوانده و موضعش را چنین ابراز داشت: "این تقسیم بندی دو مرحله ی، نه منطبق به مراحل مختلف تکامل سرمایه داری یعنی دو مرحله سرمایه داری رقابت آزاد زمان مارکس و انگلس و سرمایه داری امپریالیستی از زمان لنین تا حال که هم چنان ادامه دارد، میباشد و نه منطبق به مراحل مختلف تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری یعنی مراحل مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیسم و مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و هم چنان ضرورت مرحله چهارم تکامل آن و احیانا اعلام آغاز این مرحله یگانه معیاری که برای این تقسیم بندی مطرح میگردد. سنتزهای نوین آواکیان و در پیامد آن، انتشار "مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا" به مثابه دومین مانیفست پس از مانیفست تدوین شده توسط مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ است" این گفته آرسی پی "بیائید به هیچ شکلی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگرنگرییم" درسند جدید "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" بطور واضح تریبان گردیده و م - ل - م را بطور کلی نفی نموده است. ایشان معتقد اند که "موج انقلاب پرولتری با از دست رفتن چین سوسیالیستی پایان یافته" است و باید "موج دوم" انقلاب با سنتزهای آواکیان آغاز شود. این "دوره جدیدی که در پیش است تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود." این مسئله به خوبی میرساند که نه آرسی پی و نه "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" تکیه بر چارچوبه تئوریکی که "مارکس جلو گذاشته است و بعدها توسط لنین و مائو تکامل یافت" ندارند و حتی در پی تکامل آن به مرحله عالیتری نیستند، بلکه در پی رد کامل این چارچوبه و ایجاد چارچوبه نوینی هستند. این استقامت استراتژی یک کاملاً پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. زیرا خواهان خروج کلی از چوکات م - ل - م بوده و خواهان طرح چوکات جدید غیر از م - ل - م میباشد. تداوم امواج انقلاب کمونیستی که از زمان مارکس آغاز یافته و توسط لنین و مائو ادامه یافته است از آن به بعد از لحاظ تئوریک هنوز کاربرد داشته باید بطور محکم دردست گرفته شود و بر همین مباحث صورت گیرد ولی در عین حال نیاز جدی به تکامل بیشتر دارد. این رسالت بردوش جنبش بین المللی کمونیستی است که باید به طریقه درست و اصولی این نیازمندی برآورده شود.

اساسنامه دربخش دوم، اصول سازمانی مینویسد: "اگر حزب در یک خط نادرست روی موضوع اساسی در تمام خط سیرش پافشاری نماید، اگر جهت گیری اساسی حزب تغییر یابد و حزب یک حزب رویونیستی گردد، اگر خط به خطی انحطاط یابد که بصورت عینی با امپریالیزم دمساز گردیده و بطور لاینفکی از خواست برپائی انقلاب انصراف کرده باشد، حتی اگر بدان اعتراف هم نکند باز هم اهمیتی نخواهد داشت که در کوتاه مدت چقدر جمعیت به آن جذب شده باشد، حزب نهایتا چیز بیشتری نخواهد بود غیر از آن خنجری که بر پشت توده ها زده شده باشد، مسئله خط یک مسئله اساسی است، مسئله تفاوت انقلاب و ضد انقلاب است." دقیقا همین طور است که "مسئله خط مسئله اساسی است، مسئله تفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب است" اساسنامه و مانیفست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" بیانگر آنست که این حزب علاوه بر اینکه بر "موضوع اساسی در خط سیرش پافشاری" نکرده بلکه آنرا رد نمود و با صراحت اعلام نموده که "به هیچ وجهی نباید به گذشته پناه برد و پشت آن سنگر گرفت" این خط یک خط انحطاطی بوده که از خواست برپایی انقلاب قهری انصراف ورزیده است. گرچه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" تا هنوز بدان اعتراف نکرده است.

جهتگیری اساسی "حزب کمونیست انقلابی امریکا" کاملا تغییر نموده، زیرا تمام تعهداتی که با جنبش انقلابی انترناسیونالستی بسته بود شکست. در اساسنامه قبلی خویش م-ل-م را بعنوان ایدئولوژی رهنما و عمل خویش پذیرفته بود، اما اساسنامه جدیدش این ایدئولوژی را به عنوان رهنما و عمل خویش قبول ندارد و در هیچ جای اساسنامه از آن ذکری بعمل نیامده است. حزبیکه ایدئولوژی انقلابی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی را پشت سرانداخته و آنرا مرحله خاتمه یافته تلقی کند و اصول انقلاب قهری را قبول نداشته و از آن انصراف ورزد و بخواهد که ملیون ها نفر را در رویاروی امپریالیستها قراردادده و از طریق مکالمه و مباحثه آنرا شکست دهد (!) انقلابی است؟ جوابش روشن است. امروز "حزب کمونیست انقلابی امریکا" به حزبی تبدیل شده که از پشت به مردم خنجر میزنند، در صورتیکه خط غلط و انحرافی پسا مارکسیستی را رها نسازد یقینا که با امپریالیزم دمساز میگردد. کمونیست ها به صراحت اعلام میدارند که م-ل-م مسئله اساسی در انقلاب پرولتری و انقلابات رهاییبخش بوده و تفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب است. پافشاری روی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا بستگی به ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی داشته و دارد و برعکس قیام علیه آن مسئله است که همواره خط متفاوت میان م-ل-م ها و انواع رویونیزم و اپورتونیزم کشیده است و نقطه آتشنا مبارزه میان شان بوده است. امروز این مبارزه میان م-ل-م ها و پسا-م-ل-م ها بصورت حاد آن در آمده است. "حزب کمونیست انقلابی امریکا" زیر نام "انقلاب و تغییر ریشه ای" نقش اردوی مسلح انقلابی را به صفر ضرب نموده و خصلت انقلاب پرولتری را میخواهند تغییر دهند و با عنوان کردن "برای کسب قدرت، مردم انقلابی باید با دشمن مواجه شده و شکستش دهند" راه را برای ادامه حیات امپریالیستها هموار می سازد.

اختلاف کنونی بین آرسی پی واحزاب مائوئیست اختلافی است مربوط به یک سلسله مسایل مهم و اصولی در سطح جهانی، "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" ماهیت این اختلافات را بگونه منظم و همه جانبه در پولینوم چهارم خویش تشریح نموده است. به همین طریق "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" در جواب مقاله نشریه حقیقت " کمونیزم بر سردوراهی اشگوفائی یا پژمردگی - خطاب به همه کمونیستهای ایران " با وضوح کامل خاطر نشان ساخت که آرسی پی در خط پسا مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم غلطیده و رفقای "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" میخواهد که آنرا کامل نماید. اختلافات کنونی در سطح جنبش بین المللی عبارت از این است که آیا با اصول انقلابی بیانیه سال ۱۹۸۴ و سند منتشره سال ۱۹۹۳ و قطعنامه میلنیوم وفادار ماند یا نه؟ حزب پرولتری باید دو سلاح داشته باشد یا سه سلاح؟ روی اصول اساسی م- ل- م پافشاری کرد و تکاملش داد و یا اینکه ردش کرد؟ م- ل- م را بعنوان ایدئولوژی رهنما و عمل خویش قبول کرد یا نه؟ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر محور ۴ سند تشکیل گردیده است.

۱. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سال ۱۹۸۴.

۲. زنده باد مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم و درباره اوضاع جهانی سال ۱۹۹۳.

۳. قطعه نامه میلنیوم سال ۲۰۰۰

۴. اصول تشکیلاتی ریم

اصول تشکیلاتی (ریم) بر مبنای اصول م- ل- م پی ریزی شده و بصراحت اعلام گردیده که م- ل- م ایدئولوژی رهنما و عمل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. هیچکس حق ندارد که عهد شکنی نماید. اما امروز آرسی پی و "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" که بناحق (م- ل- م) را به دنبال حزبش یدک می کشد هم از لحاظ تشکیلاتی و هم از لحاظ ایدئولوژیک عهد شکنی نمودند. زمانیکه حزبی این عهد شکنی را مینماید. باید علنا اعلام نماید که دیگر با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیست. همانطوریکه مایک ایلای صریحا موضعش را بیان مینماید. در حالیکه خط آرسی پی و مایک ایلای یکی است فقط تضادشان بر سر رهبری و طبق ادعای مایک ایلای "کیش شخصیت" آواکیان است. مائوتسه دون مکررا بیان نموده که "روش شرافتمندانه در سیاست، نشانه قدرت و توطئه گیری، علامت ضعف و اپورتونیزم است". مایک ایلای صریحا گسست با م- ل- م را اعلان نموده و خط

پسا مارکسیستی-لنینیستی - مائوئیستی آرسی پی را تأیید می کند، فقط آواکیان با درهم اندیشی سیاسی موضعش را بیان میدارد. این دو رؤی روش معقول و شرافتمندانه ای در سیاست نیست. روشی است که دیگر رویونیستها در پیش گرفته بودند. خط مشی انحرافی آرسی پی ودنباله روان ایرانی شان درست در زمانی سربلند مینماید که امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا دیوانه وار کشورهای عقب نگهداشته شده را مورد تجاوز و اشغالگری وحشیانه خویش قرار داده اند. درست همانطوریکه خط انحرافی کائوتسکی در جریان جنگ اول جهانی تبارزنمود و ضربه سختی بر صفوف کارگران بوجود آورد. امروز نیز این خط انحرافی نفاق و تفرقه رادرصوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دامن زده و میزند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بجای اینکه این مبارزه را درونی حفظ میکرد و به روش اصولی آنرا پیش میبرد، بطوریکه نواخت در خدمت این مشی قرارگرفت و به تبلیغ آن پرداخت. مسئولیت و وظیفه ایکه بر او سپرده شده بود انجام نداد، زیرا این کمیته متشکل از اعضای آرسی پی و "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" بود. حرکت "آرسی پی" و "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" در شرایط کنونی بیشتر به نفع تجاوزات و مداخلات امپریالیستی منتهی میگردد تا به نفع زحمتکشان و انقلاب جهانی و جنبش بین المللی کمونیستی. مسئولیت این تفرقه و نفاق مستقیماً بدوش "آرسی پی" و "حزب کمونیست ایران (م- ل- م)" میباشد. آرسی پی بجای اینکه گامی به جلو بردارد و در راه ایجاد انترناسیونالیزم کمونیستی گام بردارد. چندین گام به عقب گذاشت. وظیفه تمام احزاب مائوئیست است که با جدیت و پشتکار تمام در راه طرد اهداف و افکار ضد کمونیستی (پسا مارکسیزم-لنینیزم - مائوئیزم) به مبارزه جدی و بی امان دست زنند و در جهت احیای دوباره جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کوشا باشند و سعی ورزند و هر چه بیشتر تلاش کنند تا احزاب مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی را در این محور به منظور ایجاد انترناسیونالیزم پرولتری گرد آورند.

"اساسنامه آرسی پی" در بخش آئین نامه تشکیلاتی، عضویت درحزب را این طور بیان میدارد: "عضویت درحزب به معنای تعهد مادام العمر به انقلاب و نجات بشریت است"، "وقتی کسی به حزب پیوست دیگر هرگز باید حزب را ترک نکند" و در پروسه سربازگیری مینویسد: "مردمی که تقاضای عضویت "حزب کمونیست انقلابی امریکا" را دارند باید تمایل آتشین به انقلاب داشته باشند". آئین نامه تشکیلاتی آرسی پی به شدت منشیویکی و حتی بدتر از منشیویزم است. زیرا منشیویکیها از سه شرط عضویت درحزب که از طرف لنین طرح شده بود، دوی (پذیرش اساسنامه و حق العضویت) آنرا قبول داشتند فقط این شرط را که باید در یکی از سازمانهای حزبی زیر نظر حزب کارکنند قبول نداشتند. آنها می گفتند که هرکس اساسنامه حزب را قبول کند و کمک مالی به حزب نماید عضو حزب شمرده می شود. "اساسنامه آرسی پی" هیچکدام از این سه شرط را قبول ندارد و فقط میگوید "کسیکه تقاضای عضویت "حزب کمونیست انقلابی امریکا"

رادارد باید تمایل آتشین به انقلاب داشته باشد" اساسنامه ایکه هیچ ایدئولوژی رابه عنوان رهنماو عمل خویش قرار نداده وطبق اصول و موازین انقلابی (م - ل - م) به گرفتن اعضا نپردازد فقط دروازه های حزب را بروی تمام عناصر متزلزل ومتردد باز نگهداشته که پایبند هیچ اصول نیستند. هرگاه فقط کسی " تمایل آتشین به انقلاب " داشته باشد وبه عضویت حزب درآید، این خطر را دارد که درهای حزب بسوی ابهام و تزلزل باز نماید. " اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا " حدود حزب را معین نکرده، بلکه کاملا نامعین گذاشته است. فقط هر کسیکه به " انقلاب تمایل " نشان دهد میتواند عضویت حزب رابدست آورد. از این ابهام گویی هیچ فایده ای حاصل نمی شود بلکه بیشتر حزب رابطرف انارشیزم میکشاند. چنین شرط ساده ای برای عضویت بمعنی همان " حزب عموم خلقی " خروشف است که هر کس میتواند به آن شامل شود، زیرا در اینجا حد و مرز ایدئولوژیکی وجود ندارد. " آرسی پی " مرزهای ایدئولوژیکی را در هم شکسته و هیچ ایدئولوژی را به رسمیت نمی شناسد. از نظرم - ل - م ها کسیکه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم رابه عنوان ایدئولوژی رهنماو عمل خویش نه پذیرد ویایکی از سه شرط (قبول اساسنامه، دادن حق العضویت و متشکل شدن در یکی از سازمان های حزب) عضویت راقبول نکند نمیتواند به عضویت حزب درآید. متاسفانه که " اساسنامه آرسی پی " هیچکدام رابه عنوان شرایط عضویت قبول ندارد به همین لحاظ در آئین نامه تشکیلاتی اش آنرا ننگنجائیده است. لنین در مورد خط مشی منشویکها مینویسد: " در حقیقت امر تمام خط مشی اپورتونیست ها در مسئله تشکیلاتی در همان مشاجرات مربوط به ماده اول شروع به بروز کرد: هم دفاع آنها از یک سازمان حزبی نامشخص و دارای پیوستگی ناقص، هم ابراز خصومت آنها نسبت به ایده (ایده بوروکراتیک) ساختمان حزب از بالا به پائین که باید از کنگره حزبی و موسساتی که به توسط آن ایجاد شده است منشاگیرد. هم جدوجهد آنها برای رفتن از پائین به بالا بدین سان که هر پروفیسور، هر دانشجو و " هراعتصاب کننده ای " حق داده می شود که خود را عضو حزب قلمداد کند، هم ابراز خصومت آنها نسبت به " فرمالیزم " که برطبق آن از عضو حزب خواسته می شود که به یکی از سازمانهای مورد قبول حزب تعلق داشته باشد " (مجموع مقالات - یک گام به پیش دوگام به پس صفحه ۱۴۹)، "... بعقید او " بکده افرادی جمع شده بودند که داخل سازمان نمی شدند ولی به نحوی از انحا به آن کمک می کردند و عضو حزب شمرده می شدند... این اصل باید به نحوی از این هم شدید در سازمان سوسیال دموکراسی اجرا شود ". اینجا است که مابه یکی از ریشه های مسئله می رسیم: آیا واقعا هم " این اصل " که اجازه میدهد هر کس که در هیچ یک از سازمانهای حزبی داخل نمیشود و فقط به نحوی از انحا به آن کمک می کند " خود را عضو حزب بخواند یک اصل سوسیال دموکراتیک است؟ ... بدین طریق این اصل که رفیق آکسلرد میخواست آنرا سوسیال دموکراتیک وانمود کند در حقیقت امر اصل انارشییستی است. برای اینکه بتوان آنرا رد کرد، باید امکان نظارت، رهبری وانضباط خارج از سازمان رانشان داد ونیز باید ضرورت این موضوع را که به " عناصر هرج ومرج " عنوان اعضای حزب اعطاشود نشان داد. مدافعی فورمولبندی رفیق مارتف نتوانستند نه این نه آن دیگری رانشان دهند " (تاکیدات از لنین است همانجاصفحات ۱۷۰ - ۱۷۱)

ای کاش لنین در شرایط کنونی زنده می بود که میدید " دفاع از یک سازمان نامشخص و دارای پیوستگی ناقص تاچه حد در " حزب کمونیست انقلابی امریکا " ابعاد وسیعی بخود گرفته است. یقینا که اگر زنده میبود آئین نامه منشویکها را کاملا فراموش میکرد و روی " اساسنامه آرسی پی " خود را متمرکز مینمود. نامشخص بودن سازمانی تا آن حد رشد یافته که هیچ ایدئولوژی را برسمیت نمی شناسد. و هیچگونه شرایطی برای عضویت قابل نیست. این شرایط که " هر کسی تمایل به انقلاب " داشته باشد میتواند عضو حزب باشد دروازه های حزب را بروی هر کس بشمول رویز یونیستها، اپورتونیستها... حتی تکنوکرات های غربی بازنگهمیدارد، زیرا همه ای آنها لفظا و حتی عملا آنرا قبول دارند. چون م - ل - م به عنوان ایدئولوژی رهنما و عمل رد گردید همه جا صحبت از مارکس - لنین و مائو است، اما مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم رد گردیده است. برای انقلابیون مائوئیست، اندیشه رهبران کلاسیک انقلاب دارای اهمیت است نه خود آنها. از نظر م - ل - م ها کسانی میتوانند که عضویت حزب را بدست آورند که علاوه بر پذیرش اساسنامه حزبی (اساسنامه ای که بر مبنای م - ل - م استوار بوده و آنرا به صفت ایدئولوژی رهنما و عمل پذیرفته باشد) و دادن حق عضویت باید که نظارت، رهبری و انضباط حزبی را بپذیرد یعنی در یکی از سازمانهای حزبی تحت نظارت حزب کار نماید. این سوال مطرح است که باید یا بند اجرای پیگیر اصل سازمان بود و یا تقدیس پراکندگی و هرج و مرج؟ آئین نامه تشکیلاتی " آرسی پی " مروج تقدیس پراکندگی و هرج و مرج است. همانطوریکه تعهداتی که در ۴ سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسته بود، شکسته است به همان قسم تعهد اصول منضبط سازمانی را نیز نقض نموده است.

یکبار دیگر تذکر میدهم که " حزب کمونیست انقلابی امریکا " در اساسنامه قبلی اش م - ل - م را به عنوان ایدئولوژی رهنما و عملش پذیرفته بود. در اساسنامه جدیدش آنرا بدور انداخته و کل ضوابط اصولی سازمانی که بر این مبنا استوار بود نیز بدور ریخته است. بحث دیگر در سنتز های آواکیان در مورد انترناسیونالیزم پرولتری است. ادعا میشود که آواکیان نسبت به زمان استالین و مائو بهتر به تجزیه و تحلیل انترناسیونالیزم پرولتری پرداخته و آنرا تقویت نموده است. در مانیفستی که از طرف " حزب کمونیست انقلابی امریکا " ارائه گردیده چنین بیان شده است: " در عین حال که انترناسیونالیزم از زمان بنیان گذاری کمونیزم همواره یک اصل پایه ای کمونیزم بوده است. اما آواکیان از شیوه های برخورد نادرست به این اصل در تاریخ جنبش کمونیستی جمع بندی کرد و شالوده تئوریک برای پیشبرد مبارزه جهت غلبه بر این دور شدن ها از انترناسیونالیزم و پیشبرد انقلاب کمونیستی به شیوه عمیقا انترناسیونالیستی را تقویت کرد. " حال به بینیم

که واقعیت از چه قرار است. آیا واقعا همین طوری که "مانیفست آرسی پی" ادعا می کند همین طور است و یا معکوس آن. این حزب علاوه بر اینکه "براین دور شدن ها از انترناسیونالیزم" غلبه نکرده بلکه درزی که در آن زمان وجود داشت در شرایط کنونی به دروازه ای تبدیل نمود. و به همین ترتیب بجای "پیشبرد انقلاب کمونیستی" نفاق و تفرقه را در جنبش و انقلابی انترناسیونالیستی دامن زده و سر درگمی، گیچی و توهم ایجاد نموده است. زمانیکه "حزب کمونیست انقلابی امریکا" م- ل- م را قبول داشت مقالاتی که در شماره های "جهانی برای فتح" نشر می شد چقدر جالب و زیبا در مورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موضع گیری داشت. در مقاله شماره (۳۰) "جهانی برای فتح" وحدت با کسانیکه نسبت به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) رفتار بد دارد و یا خصومت میورزد و کاملا رد نموده مینویسد: "... اتحاد با چه کسی، روی چه خطی با کدام ایدئولوژی و برای کدام منظور؟ سیاست و رفتاری که یک نیرو نسبت به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) اتخاذ می کند یک موضوع فرعی نیست. امکان ندارد که حزبی در مورد انقلاب در کشور خود دارای خط مشی صحیح باشد ولی با ریم خصومت ورزد یا نسبت به آن بی تفاوت باشد. برعکس ارزیابی غلط از ریم بایستی به عنوان هشدار به حساب آمده و بعنوان محرکی برای کشف وریشه یابی آن جنبه های غلط سیاسی و ایدئولوژی که بر پایه آنها چنان ارزیابی غلطی متکی شده بکار رود."

در آن زمان "آرسی پی" که به م- ل- م اعتقاد داشت برای وی اتحاد، خط و ایدئولوژی اساس بود و نمی توانست با کسانی که م- ل- م را قبول نداشته باشد، متحد شود. اما امروز اساس وحدت و حتی عضویت در حزب فقط و فقط "تمایل به انقلاب" است. نه خط و ایدئولوژی. این مسئله اساسی ترین مسئله در "حزب کمونیست انقلابی امریکا" به حساب می آید. حتی در آن زمان برخورد خصمانه یابی تفاوتی در مقابل ریم را یک موضوع فرعی نبوده، بلکه یک موضوع جدی تلقی میگردید. اما امروز "حزب کمونیست انقلابی امریکا" گرچه علنا با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خصومت نورزیده، اما کاملا آنرا بدست فراموشی سپرده و بابتی تفاوتی از کنار آن می گذرد. این حزب به تمام موضعگیریهای گذشته خویش و مقالات جهانی برای فتح پشت پا زده و همه را بدور ریخته است این بی تفاوتی در مقابل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مواضع قبلی و تعهدات قبلی اش نتیجه خط مشی انحرافی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است که این حزب اتخاذ نموده است.

متن سخنرانی رفیق " صبور "

با تشکر از رفیق لهیب!

صحبت رفیق لهیب تقریباً در برگیرنده مسائل و موضوعات گسترده بود حق دارم که بگویم همه جانبه بود.

من نخست میخواهم درودی به رفقا بفرستم:

رفقای عزیز درود بر شما!

بعد هم میخواهم در مورد گردهمایی امروز حرفی چند داشته باشم، بخصوص در مورد ترکیب گردهمایی امروزی ما. موضوع مورد بحث این گردهمایی مشخص است. ولی آنچه که برای من امروز در واقع قابل دقت است و واقعا قابل قدر دانی است، ترکیب گرد همایی است. مطلبی به یاد می آید از مائو در مورد ترکیب تشکیلاتی: ترکیب ۳ در یک. من نمیخواهم این مطلب را به عنوان یک اصل در تشکیلات مطرح نمایم، بلکه میخواهم در مورد گردهمایی امروزی خود بیانی داشته باشم. ما درینجا سه بخش داریم: ۱- نیروی جوان و شورشگر که شورشگری اش مقداری مشخصات تخریبی هم دارد. ۲ - رفقای سالخورده با تجارب گرانها که زندگی شان در راه مبارزه به مصرف رسیده و واقعیت این است که کمی زمین گیر شده اند. ۳ - رفقای که دندان عقل کشیده اند یعنی ۳۰ سال را پوره کرده اند. این ترکیبی هست که میتوان از آن یک شخصیت بسیار عالی را به وجود آورد. شورشگری جوانان برای سالخوردهگان باعث تشویق است و جوانان برای آنها عصا چوبی می شوند که از افتادن شان به زمین جلوگیری می نماید. سالخوردهگان که تجارب بسیار ارزنده دارند، تجارب شان را به دسترس جوانان می گذارند و جوانان با توجه به این تجارب و استفاده از این تجارب میتوانند سهم شان را در مبارزه بطور سازنده اداء کنند و جلو آن افکار و اندیشه هایی که بیشتر میتوانند زمینه تخریبی داشته باشد ایستادگی کنند. آن رفقای ما که از نظر سنی به آن مرحله و حرسیده اند که دیگر مردان میان سال اند، میتوانند خوب و بد را تشخیص کنند. این ترکیب وقتی در یک شخصیت جمع میشود می تواند تمام خصوصیات ترکیب شده در خود را تبارز دهد: هم شورشگر است، هم با تجربه است و هم عاقلانه می اندیشد و عمل می کند.

به این خاطر من یک بار دیگر به رفقای جوانی که درینجا سهم دارند و شرکت کرده اند درود میفرستم و امیدوار هستم که مسئولیت هایی را که به دوش شان قرار می گیرد بخوبی پیش ببرند. جوانانی که امروز در گردهمایی قرار دارند، یقیناً میدانند که چه موضوعاتی مورد بحث قرار دارد و میدانند که مکلفیت ها و وجایب شان خیلی سنگین است. بنابراین رفقای جوان حاضر درینجا آن نیرویی هست که ما میتوانیم به آن اتکاء کنیم.

حال میخواهم مختصراً چند حرفی در مورد موضوعی که مورد بحث امروزی ما هست داشته باشم. البته متاسفم ازینکه نتوانستم آمادگی لازم را برای امروز داشته

باشم. مریضی ام برایم اجازه نداد درین مورد بیشتر فکر کنم، بیشتر بیندیشم و بیشتر آمادگی بگیرم و بتوانم رفقا را به حد کافی رهنمون شوم. رفقا! چیزی که من میخواهم بگویم در مورد اسلوب و روشی است که باید برای تحلیل و ارزیابی پدیده ها، حوادث و اشیاء داشته باشیم.

در نخست باید کلیت هر پدیده و شی را مورد توجه قرار دهیم و آن را در کلیتش مورد تحلیل و ارزیابی و بحث بگیریم. این گفته به آن مفهوم است که ما باید آن را بنا به گفته و راهنمایی لنین بخاطر درک و فهم عمیق و همه جانبه اش تجرید علمی نماییم. اما کوشش باید بکنیم که آن را تکه تکه و پارچه پارچه نکنیم، تا وقتی تصویری از آن ارائه میکنیم هیچ ندانیم چی هست و چه شکل و شمایلی دارد.

من درین مورد خاطره ای دارم. زمانی دندان دخترم درد می کرد. او را بردم پیش داکتر دندان. اتاق داکتر یک دروازه داشت، پیش روی اتاقش یک دهلیزک تنگ و تاریک بود و پیش روی اتاقش یک چوکی چوبی برای مریض ها گذاشته شده بود. وقتی ما داخل شدیم پیرمردی مثل من در چوکی ایکه داکترهای دندان از آن استفاده میکنند قرار داشت. در همین زمان داکتر دندانهای جدید مصنوعی پیر مرد را از دهانش کشید. در حالیکه دندان های مصنوعی در دست داکتر قرار گرفت، دهان پیرمرد شکل یک سوراخ ناموزون را بخود گرفت. دخترم به شدت شروع به گریه نمود. داکتر ناآرام شد و پرسید خیریت است؟ گفتم شما دندانها را از دهان مریض کشیدید و دخترم ترسیده است. داکتر دروازه را بسته کرد و برای دخترم گفت دخترک گریه نکن و برایش یک دانه چاکلت داد و نسخه دوایش را نوشت و گفت فیس هم از تو نمیخواهم و ما را مرخص نمود.

حال اگر ما اینکار را بکنیم و دندان های مان را از جوف دهان بیرون کنیم و در دست خود بگیریم، چه چیزی را به نمایش خواهیم گذاشت. بناء تقاضای من این است که این موضوع را بطور جدی در نظر داشته باشند. موضوعی که ما تحت بحث قرار میدهیم، موضوع حزب کمونیست انقلابی امریکا زیر نام " سنتزهای نوین " است. ما این را در کلیتش باید در نظر داشته باشیم و بعد از آن بتوانیم نتیجه گیری کلی داشته باشیم. وقتی با موضعگیری های حزب کمونیست انقلابی امریکا برخورد می کنیم، باید در نظر داشته باشیم، همانطوری که رفیق لهیب گفت، یک وقتی واقعا حزب کمونیست انقلابی امریکا بود. پس میشود رهبر آن را رفیق آواکیان خطاب بکنیم. او در گذشته خدمات بزرگی انجام داده است. اگر حزب کمونیست انقلابی امریکا و باب آواکیان نمی بود، شاید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نمی بود و شاید هم به وجود می آمد اما کیفیتی را که داشت نمی داشت. اما حالا می بینیم که یک مقدار بی میلی نسبت به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در واقع نسبت به گذشته خود آر سی پی برای این حزب به وجود آمده است.

وقتی مارکسیزم پا به عرصه وجود میگذازد، جهشی در جامعه بشری به وجود می آید. بعد کمون پاریس می آید و بعد انقلاب اکتوبر و بعد هم انقلاب چین و انقلاب فرهنگی چین. این یک ضرورت است که ما بنا به گفته مارکس هم باید ذره بین داشته باشیم و هم تلسکوپ، یعنی ذره ها را هم ببینیم و بزرگترین ها را هم ببینیم. وقتی به گذشته نگاه

میکنیم می بینیم که چنین شیوه ای توسط مارکس، لنین و مائوتسه دون بکار گرفته شده است.

لنین در یک مقطع زمانی بحرانی جنبش کمونیستی در مقابل انحراف کائوتسکی مرتد قرار گرفت. تحلیلی را که کائوتسکی ارائه داد این بود که سرمایه داری جهانی زمانی در وضعیت اولترا امپریالیستی قرار خواهد گرفت. گو اینکه سرمایه داری جهانی به جهتی می رود که ما از کار برد قهر انقلابی بی نیاز خواهیم بود. لنین با آن انحرافات دست و پنجه نرم میکند و بالاخره دست آورد بزرگ و عظیمش حزب کمونیست (بلشوییک) است و بعد هم انقلاب اکتوبر، حاکمیت پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و جهان نوین سوسیالیستی که در گذشته اساسا نمونه اش وجود نداشت. این نویدی بود برای تمام بشریت تحت ستم. تأثیرات این انقلاب در تمام جهان، به شمول کشور های تحت سلطه امپریالیزم یعنی کشور های مستعمره و کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودالی، خیلی وسیع بود. به گفته مائو توپ های انقلاب اکتوبر مارکسیزم - لنینیزم را به چین برد.

انقلاب چین با استراتیژی نوین، با یک بینش نوین، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص - طبق گفته مارکس، با شناخت دقیق و شیوه واسلوب دیگر، با جنگ توده یی طولانی و ارتش خلق، با تدوین تیوری نظامی مدون در طول جنگ توده یی طولانی وبالاخره پیروزی آن در ۱۹۴۹، پیام آور انقلابات در گسترده جهانی بود. از آن بعد جهان به دو قطب انقلاب و ضد انقلاب تقسیم گردید. اما انقلاب متشکل از دو مولفه است: یکی انقلاب پرولتری و دیگری انقلاب دموکراتیک تراز نوین. تا زمان مائو تیوری مبارزه طبقاتی در مارکسیزم و مارکسیزم - لنینیزم تا سطح پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا نموده بود. مائو تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را به آن افزود. مائو صراحتا گفت که عدم پذیرش این تیوری به رویونیزم می انجامد. مائو موضوع پیروزی کی بر کی را در جامعه سوسیالیستی خاتمه یافته تلقی نمی کند و از مبارزه احیاء و ضد احیاء صحبت می نماید. انقلاب فرهنگی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در پراتیک بود. در ادامه انقلاب، مالکیت بر وسایل تولید که در جامعه سوسیالیستی شکل اعتباری دارد، باید بصورت مداوم و به مفهوم واقعی کلمه مالکیت همگانی تبدیل شود. مائو بیان کرد که ستاد فرماندهی بورژوازی در درون رهبری حزب و دولت موجود است.

ما با این چیزها و اسلوب و شیوه آشنایی داشته ایم. ولی حالا با اسلوب و شیوه ای آشنا می شویم که اساسا متفاوت از آن اسلوب و شیوه است، اسلوب و شیوه ای که از طرف باب آواکیان، که زمانی به نامش افتخار می کردیم، برای ارزیابی و بررسی مطرح میشود. باب آواکیان با بی میلی زیاد به ارزیابی از جنبش گذشته می پردازد و بعد هم با بی رحمی کامل همه کس را به شلاق میزند، مارکس را، لنین را و مائو تسه دون را و ادعا میکند که سنتزهایش چیزی است کاملاً نوین که نه لنین توانسته بود و نه هم چینی ها. در این رابطه بالای موضوعی میخواهم بحث کنم.

باب آواکیان در مورد دولت سوسیالیستی چه میگوید؟ میگوید ما باید برای مردم بگوییم که از دولت حمایت کنند، اما نه به این خاطر که دولت ماست بلکه به این خاطر که دولت

سوسیالیستی واقعا شایسته حمایت و حفاظت است. بله دولت شایسته حمایت و حفاظت است! حال آدم فکر میکند که این چنین دولتی چه خواهد بود؟ آیا باب آواکیان چنین دولتی را در ذهنش پرورده است، که طبعا پرورده، در غیر آن چنین حرفی را نمیزد. حالا چنین مطرح میشود که دیکتاتوری پرولتاریا خیلی خشن است، نامش خشن است، دیکتاتوری است. دیکتاتوری یعنی چی؟ دولت یعنی چی؟ وسیله سرکوب در دست طبقه یا طبقات حاکم برای سرکوب طبقه یا طبقات دیگر. این، مشخصه دیکتاتوری پرولتاریا هم هست. اما باب آواکیان میگوید که این دولت شایستگی حفاظت را دارد، به همین خاطر از آن حفاظت میکنیم.

موضوع دیگری را که صحبت میکند در مورد روشنفکرها است. انقلاب فرهنگی برای زدودن حل تضاد بین کار فکری و جسمی بود و روشنفکرها را به روستاها روان کردند. باب آواکیان می گوید که این کار خوب بود، منتهی برخورد یکجانبه بود. چرا برخورد یکجانبه بود؟ بخاطر اینکه روشنفکرها در رابطه با مسئله علم و دانش و پیاده کردن آن نمیتوانستند بیشتر خدمت نمایند. چیزی که برای ما با چنین برخورد و برداشتی در ابهام قرار میگردد، اینست که روشنفکرهاییکه به روستاها رفتند، آیا واقعا تبعید شده هایی بودند که باید به روستا میرفتند یا داوطلب هایی بودند که بنا به خواست خود شان روستا میرفتند؟ مسئله دوم اینکه وظیفه و مکلفیت آنها چه بود؟ وظیفه و مکلفیت شان بردن آگاهی بود یا صرفا رفتن به آنجا و هم تراز شدن با دهقانانی که در زمین کار میکردند؟ این روشنفکران هم روی زمین کار می کردند و هم آگاهی انقلابی را در بین دهقانان می بردند. مائو میگوید آیا میخواهید سطلی پر از آب بلند کنید؟ اگر چنین قصدی دارید، اگر چنین تصمیمی دارید، پس کمرتان را کمی خم کرده و آنگاه سطل پر از آب را از زمین بالا کنید. منظور این است که وقتی شما بین توده ها شما میروید باید کمرتان را خم کنید.

ما با کسی درین رابطه صحبتی داشتیم، کسی بنام " کهن دژی " او می گفت که توده های خلق ما و مردم ما آنقدر جاهل اند که نمیفهمند، چه کسانی حامی آنها هستند؟ شعله یی ها یا کسانی دیگر؟ اینها ما را نادیده می گیرند. من برایش گفتم که توده های خلق ما را نادیده نمیگیرند. دلیل اینکه ما نادیده گرفته شویم، عملکرد خود ماست. ما واقعا کسانی نیستیم که توده ها باید ما را در آغوش بکشند. ما خدمتگذارهایی برای مردم خود و برای خلق خود نبوده ایم. او برایم گفت که واه خدمتگار مردم جاهل؟! من گفتم: چه بگویم درین مورد. حالا رفیق باب آواکیان هم می گوید که به عوض روان کردن روشنفکران به روستاها برای کار کردن با دهقانان " جاهل و بی دانش " باید به آنها فرصت داده شود که علم و دانش را ارتقا دهند.

مسئله بسیار بسیار مهمی که درینجا مطرح میشود در نهایت برخورد با گذشته و تحلیل و ارزیابی با گذشته است. تمرکزش در کجاست؟ باب آواکیان میگوید که اینها دیگر به درد بخور نیستند. مارکس، لنین و مائو دیگر چیزهایی نیستند که در شرایط فعلی درد ما را، درد مردم ما را و درد تمام بشریت را درمان کند. آنها فقط ارزش و حیثیت این را دارند که فقط به مثابه مواد خام در آرشو ننگه داری شوند. کلیت آنها فعلا خاتمه یافته

است. نخستین موج خاتمه یافته است و باید برای دومین موج انتظار بکشیم. این برخورد بیرحمانه با تاریخ گذشته است.

ولی آینده چی؟ باب آواکیان در مورد آینده میگوید که هنوز شرایط برای انقلاب آماده نیست. جهان به کلی تغییر کرده و آن دو مولفه گذشته دیگر نمیتواند مطرح باشد؛ نه انقلاب پرولتری با شیوه انقلاب اکتوبر و نه هم انقلاب دموکراتیک تراز نوین به قسمی که در چین به پیروزی رسید. همه جهان تغییر کرده، نه در کشور های تحت سلطه امپریالیزم جنگ توده بی طولانی و تسخیر شهر ها از طریق دهات ممکن و میسر است و نه هم در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی قیام عمومی مسلحانه، انطوری که لنین در باره اش صحبت می نماید.

ما میگوییم این صحیح است و ما هم معتقد هستیم که هستی در حال تغییر و دیگر گونی است. ولی شیمایی که شما حالا مطرح میکنید و ما را میگوید که شما انتظار بکشید، برای ما واقعا خیلی زننده است. رفقا! ما مورد ددمنشانه ترین تجاوز کشورهای امپریالیستی به سردمداری امپریالیزم امریکا قرار گرفته ایم و شما می بینید که تمام کشورهای امپریالیستی اینجا حضور دارند. بر علاوه پشتیبانان طالبان نیز درینجا تمرکز یافته اند. درینجا بیداد میشود، جنایت میشود و مردم قتل عام می شوند. ولی باب برای ما میگوید که شما حق ندارید درین رابطه تصمیم داشته باشید. من برای شما راه، شیوه و اصول و پرانیسپ ها را تدوین میکنم و بعد از آن شما عمل کنید. ما چی میگوییم؟ ما یک اصطلاحی را به کار برده ایم، اصطلاح پسا مارکسیزم - لنینیزم - ماوتوئیزم را. رفقا! آیا ما مجاز بودیم که چنین کنیم؟ البته گردهمائی امروزی ما در رابطه به این موضوع بیشتر جنبه تحلیلی و ارزیابی و شناخت دارد. ولی آنچه که درین رابطه به موضع حزب کمونیست (ماوتوئیست) افغانستان تعلق می گیرد این است که درینمورد دقت صورت گرفته است و این اصطلاح محصول بی دقتی نیست. چرا پسا م ل م گفتیم؟ به این دلیل که دوره م ل م خاتمه یافته اعلام شده است. پس با آینده چی میشود؟ به گذشته که آنطور شد، به آینده چی میشود؟ با آینده یک برخورد توهین آمیز و تحقیر آمیز صورت میگیرد و توهم ما را به جایگاهی میرساند که موجوداتی متوهم باشیم و منتظر صرف باشیم. رفیق باب آواکیان چگونه ما را از این توهم بیرون میکند؟ بناء درین رابطه می گوئیم که گذشته و آینده هردویش با این معیار ها سنجش شده، تحلیل شده و چنین چیزی حاصل شده است. حال مکلفیت ما درین رابطه چیست؟ مکلفیت ما درین رابطه پیشبرد مبارزه است، یک مبارزه جدی.

رفقا! من با معذرت صحبت های خود را در همین جا خاتمه می دهم. تشکر از رفقا که سخنان مرا گوش کردند و تشکر از رفیق لهیب که مرا اجازه دادند صحبتیم را به رفقا بشنوانم.

تشکر!

متن سخنرانی رفیق " نوید "

به اجازه رفقا!

دروود بر روان تمام جانباختگان جنبش کمونیستی انقلابی افغانستان که جانهای خود را در راه رهایی و آزادی زحمتکشان و پرولتاریای افغانستان و خصوصا سهم خود را در راه آزادی زحمتکشان جهان اداء کردند.

رفقا!

گردهمائی امروز یکی از دست آوردهای بسیار مهم برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به حساب می آید. در شرایطی که کشور ما تحت اشغال امپریالیزم به صورت مجموع، به رهبری امپریالیزم امریکا، قرار دارد و مردم ما دسته دسته اذیت میشوند، شکنجه میشوند و جانهای خود را از دست میدهند، این سمینار ارزش بسا مهمی برای خلق ما، برای پرولتاریا و بخصوص برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دارد. اینکه ما در این سمینار بحث روی موضوعگیری های حزب کمونیست انقلابی امریکا داریم یک بخش مسئله است. بخش دیگر مسئله این است که ما در درون کشور خود متوجه وظایف و مسئولیت های خود باشیم. بررسی و ارزیابی از مانیفست و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا آن بخشی از مسئله است که مواضع ایدئولوژیک - سیاسی ما را چه در سطح کشور و چه در سطح جهان روشنتر بیان می کند. اما وظایف بسیار خطیر دیگری نیز داریم که باید توجه کنیم و با تکیه روی رشد کیفی ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پیش ببریم. در فیصله های پولینوم چهارم بخصوص در مورد اوضاع و احوال کنونی درین زمینه ذکری به عمل آمده است.

با توجه به تغییرات و تحولات اوضاع در سطح کشور ما، منطقه و جهان و مشکلات، اختلافات، عقبگردها و انحرافات در سطح جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی، تصمیم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر تدویر سمینار غرض جر و بحث پیرامون مسائل مطرح شده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و روشن شدن مواضع ما در قبال آن و بطور اخص سنتزهای نوین باب آواکیان را یک گام مثبت و تاریخی میدانم و متعقد هستم که این اقدام نشانه ای از رشد کیفی ایدئولوژیک - سیاسی حزب ما تحت راهنمایی بیرونی سیاسی و در راس آن صدر کمیته مرکزی رفیق "ضیاء" میباشد. وظیفه مقابل پای ما تلفیق اصول اساسی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم با شرایط مشخص انقلاب در افغانستان میباشد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به همراه سایر نیروهای مائوئیست ادامه دهندگان راه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو بوده و با استواری برین میراث اتکاء دارد. پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، روی تکامل ایدئولوژیک کمونیزم علمی به سطح عالی تر از طریق

درک اصولی و تطبیق خلاقانه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در شرایط مشخص انقلابی هر کشور و شرایط مشخص انقلاب جهانی و جمع بندی تئوریک آنها بر اساس دست آوردهای عمومی سه عرصه پراتیکی یعنی مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون های علمی کل جامعه بشری، بر پایه ماتریالیزم دیالکتیک تاکید علمی دارد. این امر ایجاب می نماید که یک مبارزه جدی و قاطع روی مواضع جدید در سطح جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کل جنبش کمونیستی بین المللی پیش برده شود. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تکیه استوار بر خط ایدئولوژیک - سیاسی تعیین شده در برنامه و اساسنامه حزب یعنی هویت پرولتری، حفظ ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و دفاع از انترناسیونالیزم پرولتری به این مبارزات ادامه میدهد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم علمی است که بر بنیاد درک تضادها در طبیعت و جامعه قرار دارد و ابزاری است برای پیشبرد امور جامعه از دید پرولتری.

اینک مروری بر پیشینه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی می نمایم. کمونیست های انقلابی سراسر دنیا باید با جدیت تجارب پیروزی ها و شکست ها را مطالعه و مورد سنجش قرار دهند.

رفقا: مارکس و رفیق همرمزش انگلس بنیاد گذاران کمونیزم هستند و اینها ۱۵۰ سال پیش بنیاد کمونیزم را گذاشتند ۱۵۰ سال پیش مارکسیزم بر متن مقاومت ها و مبارزات زحمتکشان و کارگران اروپا پا به عرصه حیات نهاد. پایه عینی ظهور مارکسیزم شکل گیری طبقه کارگر و خصوصا تجربه مبارزات کارگران در پاریس بود که ایده های مارکس و رفیق همرمزش انگلس را غناء بخشید و عمیق تر کرد. من معتقد هستم که تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها باید همیشه تجاربی را که توسط مارکس و انگلس بنیاد گذاشته شده و توسط سایر رهبران پرولتاریای جهان تکامل داده شده است به کار گیرند و با توجه به این تجارب که از گذشته برای مان میراث مانده، به حرکت و تکامل کنونی خود ادامه دهند.

چنانچه می دانیم در ۱۸ مارچ ۱۸۷۱ پرولتاریا و توده های انقلابی پاریس مسلحانه علیه سلطه بورژوازی به پا خاستند. اولین و مهمترین مسئله این است که پرولتاریا و توده های انقلابی در پاریس مسلحانه علیه ارتجاع و بورژوازی به پا خاستند و کمون پاریس اعلام حیات کرد. کمون پاریس فرانسه و کل اروپا را به لرزه در آورد. کارگران و زحمتکشان پاریس جرئت این را به خود دادند که جامعه را از طریق به دست گیری قدرت سیاسی در یک جهت تازه یعنی بر مسیر از میان بردن طبقات هدایت نمایند. مسئله بسیار ارزشمند این است که ماده وحدت اضداد و در حال حرکت و تکامل است و ما با این تجاربی که پرولتاریا دارد و با این قربانی هایی که برای محو طبقات داده است، باید پیش برویم. این اقدام که اولین آزمایش پرولتاریا برای سرنگون کردن بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود، از ارزش تاریخی جهانی برخوردار است. با وجود اینکه کمون پاریس فقط

دوماه ونیم یعنی از ۱۸ مارس الی ۲۸ می ۱۸۷۱ دوام یافت، اما دستاوردهای درخشان آن در استقرار و دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا جاودانه باقی ماند و شعله های سرخ برخاسته از کمون سراسر اروپا و امریکا را فرا گرفت.

چرا تجربه کمون پاریس از ارزش تاریخی جهانی برخوردار است؟ بخاطر اینکه پرولتاریا برای اولین بار بورژوازی و دولت بورژوازی را در پاریس سقوط داد و اولین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا را در عمل گذاشتند. اما متأسفانه کمون پاریس توسط بورژوازی با بیرحمانه ترین شکلی سرکوب شد. شکست سریع کمون پاریس نیز درسی است برای پرولتاریا و مائوئیست ها تا بیشتر دقت کنند و در تمام پروگرام های مبارزاتی شان برای سرنگونی امپریالیزم و ارتجاع از این درس بیاموزند و این تجربه را در نظر بگیرند. ببینیم که مارکس و انگلس شکست کمون پاریس را چگونه جمع بندی میکنند؟

مارکس و انگلس معتقد بودند که کمون از پیروزی خود حد اکثر استفاده را نکرد. مارکس معتقد بود که کمون ماشین دولتی را باید بطور کامل درهم نشکست. امر بسیار مهم این است که مارکس و انگلس معتقد بودند که کمون در سرکوب ضد انقلاب کوتاهی کرد. من باز برخواهم گشت روی رویزیونیزم باب آواکیان و این مسئله که از نجات بشریت بحث می نماید. مارکس در ۱۵۰ سال پیش معتقد بود که کمون پاریس برای سرکوب ضد انقلاب

کوتاهی کرد یعنی باید به طور جدی سرکوب میکرد. مارکس و انگلس معتقد بودند که کمون موسسات اقتصادی بزرگ مالی از قبیل بانک بزرگ فرانسه را تصرف ننمود، در حالیکه پرولتاریا قدرت را گرفته بود. اینها چیزهایی است که بنیاد گذاران مارکسیزم، مارکس و انگلس، به ما می آموزانند. احزاب کمونیست و رهبران کمونیست باید جدا به این امر توجه کنند، خصوصاً وقتیکه به طرف پیروزی نزدیک میشوند. این درس ها، درس هایی است که تا حال اساساً معتبر و قابل تطبیق است. مارکس و انگلس در بخش دیگری بحث میکنند که یکی دیگر از دلایل شکست کمون این است که با توده های دهقانی پیوند نبست. این چیزی است که لنین کبیر و مائو تسه دون با آموختن از درس های کمون پاریس عملی کردند. کمبود بسیار مهمی بود که پرولتاریای پاریس توده های دهقانی فرانسه را نادیده گرفت. خلاصه کمبود های فوق الذکر و اختلافات بین مارکسیست ها و آنارشئیست ها از طرف دیگر زمینه را برای بورژوازی مساعد ساخت تا بطور خیلی بی رحمانه کمون را سرکوب کند.

ما که تاریخ را میخوانیم متوجه میشویم که وقتی در ۱۸ مارچ ۱۹۷۱ پرولتاریا قدرت را گرفت و آنارشئیست ها هم همراه شان بود، اختلاف بین آنارشئیست ها و پرولتاریا از درون شروع شد و این یقیناً زمینه ای بود برای بورژوازی که از بیرون داخل شود و توده ها را سرکوب کند.

مهمترین مسئله ای که مارکس و انگلس در ۱۵۰ سال پیش درینجا مطرح میکنند و هنوز اساسا قویا مطرح است، مسئله چهار کلیت است. مسئله چهار کلیت در مبحث چهار کلیت، محو طبقات و کلیه تمایزات طبقاتی توسط پرولتاریای بر سر قدرت، یعنی پرولتاریای دارای امتیاز، است. چنانچه در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، با کشف بزرگ صدر مائو تسه دون، مهمترین مسئله محو تمایزات است. اگر تمایزات طبقاتی محو نشود، امکان احیاء بورژوازی وجود دارد.

مسئله دیگری که مارکس و انگلس برای کمونیست ها درس میدهند، مسئله محو مناسبات تولیدی ای است که تمایزات طبقاتی بر مبنای آن استوار است. کلیت دیگر محو مناسبات اجتماعی است که بر مبنایش همین مناسبات تولیدی است و کلیت چهارم هم متحول کردن واقعی ایده هایی است که مبتنی بر مناسبات اجتماعی مذکور است.

ولیکن باب آواکیان در یکی از مقاله های خود که راجع به کمون نظر میدهد، می نویسد که:

« کمون توسط وزن و قدرت نظم کهن در شکست و پرولتاریا فاقد شناخت علمی لازم و رهبری لازم بود. »

حالا وقتی که باب آواکیان به کمون برخورد میکند، ما تفاوت میان این برخورد و برخورد مارکس و انگلس را متوجه می شویم. حقیقت این است که در جهان کمبودها و کاستی هایی هست. ولی من با رفیق باب آواکیان موافق نیستم که وزن و قدرت نظم کهن کمون را درهم شکسته باشد. بدون شک نظم کهن قدرت خود را داشت، اما پرولتاریا قدرت را گرفت. چیزهایی را که مارکس و انگلس نشانی کرده اند، اگر پرولتاریا عملی کرده بود دیگر نظم کهن به مشکل می توانست بیاید و پرولتاریا را شکست دهد.

بعد از پیروزی کوتاه مدت پرولتاریا در پاریس، پیروزی انقلاب در روسیه در سال ۱۹۱۷ دومین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا بود. انقلاب اکتوبر دولت فئودال امپریالیستی را در روسیه برانداخت. رفقا خیلی مهم است که برای تحلیل از جامعه خود ما توجه نماییم در آن زمان دولت روسیه یک دولت فئودال امپریالیستی بود. وقتی که انقلاب اکتوبر در روسیه به وقوع پیوست، عده زیادی به این تصور بودند که چون در روسیه بورژوازی در حال رشد است، هنوز شرایط برای انقلاب درین کشور به پختگی نرسیده است. در آن زمان تصور این بود که انقلابات باید در چندین کشور همزمان صورت بگیرد و انقلاب سوسیالیستی یا در یک کشور عقب مانده مثل روسیه که فئودال امپریالیستی بود بعید به نظر میرسید. ولی رهبر کبیر پرولتاریا، لنین، با اتکاء به مارکسیزم توانست انقلاب اکتوبر را رهبری کند و به پیروزی برساند. انقلاب اکتوبر دولت فئودال امپریالیستی را در روسیه برانداخت و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. پیروزی انقلاب سوسیالیستی به رهبری لنین کبیر و حزب بلشویک چهره جهان را تغییر داد. پیروزی انقلاب

سوسیالیستی روح تازه ای به جنبش های آزادیبخش و پرولتری دمید و یک پشتیبانه و پشت گرمی برای خود یافتند. انقلاب سوسیالیستی و اتحاد شوروی و بعدا انقلابات دیگری که بعدا یک بلوک سوسیالیستی را به وجود آوردند، عمیقترین و گسترده ترین تاثیرات را روی جهان گذاشتند و ما با رشد مبارزات خلق ها و پرولتاریای جهان علیه امپریالیزم و مرتجعین مواجه بودیم. انقلاب کبیر اکتوبر در بحبوحه جنگ جهانی اول که جان میلیون ها نفر را گرفت، به وقوع پیوست. پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویک توده ها را مسلح کرد. در هر جای، چه در زمان مارکس و چه در زمان انقلاب سوسیالیستی روسیه، تاکید بر روی مسلح کردن توده هاست. اگر این بخش مسلح کردن توده ها را حذف کنیم، پرولتاریا نمیتواند قدرت را به دست گیرد، پرولتاریا نمی تواند ماشین دولتی و نیروهای مسلح دولتی را در هم شکند. پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویک توده ها را مسلح کرد و از طریق یک قیام مسلحانه توده بی ارتش دایمی دولت روسیه و دولت فئودال امپریالیستی روسیه را تار و مار کرد. بدون تار و مار کردن ارتش دولت روسیه و بدون مسلح کردن توده ها و یک قیام مسلحانه پیروزی انقلاب ممکن نبود و این امر تا امروز هم نه در امریکا ممکن است و نه در هیچ کشور امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه دیگری. بدون مسلح کردن توده ها امکان ندارد که بتوان امپریالیزم را تار و مار کرد و شکستاند.

معضله جدی دیگر برای رفیق لنین در عین حالی که انقلاب را رهبری می کرد، انترناسیونال دوم بود که اکثریت بخش های جنبش کمونیستی وقت را تحت رهبری داشت. " کائوتسکی " و احزاب و سازمانهایی که از او پیروی میکردند، یکی از معضلات اساسی ای بود که لنین برای حل آن اقدام کرد. در جنگ اول جهانی، انترناسیونال دوم همیشه بحث میکرد که شما باید از میهن خود دفاع کنید و لنین معتقد بود که این نظر، نظری است خلاف نظر پرولتری. لنین معتقد بود که باید این جنگ را به جنگ داخلی بدل کنید نه اینکه شعار دفاع از میهن را در یک جنگ امپریالیستی عنوان کنید، شعاری که انترناسیونال دوم در مقابل آن سر فرود آورده بود و در راه دفاع از منافع بورژوازی خودی به کلی از اهداف رهائی بخش پرولتری دست شسته بود. در چنین شرایطی سردرگمی و پریشانی سراسر جهان را فرا گرفته بود. لنین در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتری در روسیه و مبارزه علیه رویز یونیزم درون جنبش جهانی کمونیستی، بر تمام این مشکلات فایق آمد و انقلاب تاریخ ساز اکتوبر را به پیروزی رسانیده و مارکسیزم را به مرحله نوین تکامل داد.

لنین بلافاصله وظیفه تشکیل انترناسیونالیستی کمونیستی (انترناسیونال سوم) را روی دست گرفت، چیز بسیار مهمی که امروز هم در بحث راجع به سنتزهای باب آواکیان مطرح است. ما کمونیست ها معتقد هستیم که یکی از چیزهای ضروری برای کمونیست ها پشت گرمی مرکزیت جهانی انترناسیونال پرولتری است. لنین تشکیل انترناسیونال سوم را روی دست گرفت و ستاد مرکزی انقلاب جهانی پرولتری را با شرکت نمایندگان

احزاب کمونیست انقلابی کشورهای مختلف بوجود آورد. انقلاب اکتوبر، دنیا را تکان داد و مسیر تاریخ جهان را عوض نمود.

بعد از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، رهبری پرولتاریا در سطح روسیه و جهان به دوش استالین افتاد. استالین قاطعانه از لنینیزم دفاع نمود و سوسیالیزم را استحکام بخشید و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بی‌امانی را علیه تروتسکیست‌ها و دیگر کسانی که ادعا میکردند سطح نازل نیروهای مولده در اتحاد شوروی و وجود جمعیت گسترده دهقانی و انفراد بین‌المللی کشور ساختمان سوسیالیزم را ناممکن میکند، پیش برد. استالین، نفوذ مارکسیزم - لنینیزم را وسیعاً گسترش داد و بر اعتبار شوروی در سطح جهانی افزود.

رفقا! بدون شک در جریان انقلاب، در جریان عمل و در جریان پراتیک، کمی‌ها و کاستی‌هایی بروز می‌کند. اکثر روشنفکران در مورد اشتباهات و نواقص و کمی‌ها و کاستی‌ها در زمان استالین بحث می‌کنند. ما حق و وظیفه داریم که آن اشتباهات و نواقص را نشانی کنیم. ولی نباید برای بورژوازی زمینه‌ای مساعد کنیم که با الفاظ و کلمات بسیار ناشایسته‌ای که امروز برای استالین استفاده میکنند، او را مورد نکوهش قرار دهند. استالین رهبر بزرگ پرولتاریاست و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بالای او باور مستحکم و استوار دارد.

پس از مرگ استالین نیروهای رویز یونیزم تحت رهبری خروشچف در سال ۱۹۵۶ کودتا نمودند و موفق به غصب قدرت سیاسی شدند. آنها مارکسیزم - لنینیزم را در تمامی جاها مورد حمله قرار داده و سرمایه‌داری را در آن کشور احیاء نمودند. رفقا! این یک مسئله بسیار مهم است که انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری لنین و هم‌رزم نزدیکش رفیق استالین که با اتکاء به مارکسیزم و زحتمکشی پرولتاریا به پیروزی رسید و به استقرار دیکتاتوری پرولتاریا انجامید، با وجودی که یک حزب پیشاهنگ پرولتاری داشتند، به مجردی که خروشچف در ۱۹۵۶ کودتا میکند، تمام دست آوردهای انقلاب به حدر میرود. این چیزی است که برای کمونیست‌ها، برای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها امروز بسیار مهم است. ما باید ازین درس بیاموزیم که چطور ممکن شد در یک جامعه سوسیالیستی که پرولتاریا ماشین دولتی را در هم شکست، ضد انقلاب را هم سرکوب کرد، دیکتاتوری پرولتاریا را هم در همانجا تامین کرد، سوسیالیزم را در جامعه تطبیق کرد، ولی با یک کودتای خروشچف دوباره جامعه سوسیالیستی به یک جامعه سرمایه‌داری بدل میشود؟ این درس آموزی برای تکاملات بعدی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم مهم است. شما متوجه هستید که خروشچف عضو حزب بود، خروشچف از بیرون نیامد و رهرو سرمایه‌داری بیرون از حزب نبود. او و شرکایش رهروان سرمایه‌داری درون حزب بودند که با کودتا سرمایه‌داری را دوباره احیاء کردند.

«شلیک توپ‌های انقلاب اکتوبر روسیه مارکسیزم - لنینیزم را برای چین به ارمغان آورد. این گفته مائو تسه دون است. انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید. مائو تسه

دو رهبر حزب کمونیست چین از طریق به کار بستن خلاقانه مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص کشور موفق شد تئوری و استراتژی انقلاب در چین را تدوین کند. جمع بندی و درس آموزی از اشتباهات حزب کمونیست شوروی به دوش کمونیست های چین تحت رهبری مائو تسه دون افتاد و مائو تسه دون بلافاصله بعد از کودتای خروشچف در روسیه، تحلیل از تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن را آغاز نمود. به قدرت رسیدن رویزیونیزم ها در شوروی و احیاء سرمایه داری در آن کشور اولین شکست بزرگ پرولتاریاست. رفیق مائو تسه دون معتقد است که شکست پرولتاریا در کمون اولین شکست نبود، بلکه اولین شکست به عرصه دیکتاتوری پرولتری و انقلاب سوسیالیستی وقتی که خروشچف قدرت را میگیرد، به وقوع پیوست. رویزیونیزم های خروشچفی در صحنه داخلی دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کردند، دیکتاتوری بورژوازی را برقرار کردند و سرمایه داری را در شوروی احیاء نمودند. خروشچف از طریق تزه های رویزیونیزم خویشتن پرولتاریا و زحمتکش جهان را به دوستی و مسالمت با امپریالیزم فرا خواند.

یکی از نکاتی که رفقا اشاره کردند این بود که آیا واقعا ما می توانیم در اساسنامه و مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا پیدا کنیم که رفیق باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی امریکا هم مسئله مسالمت با امپریالیزم را پیش میکشد؟ خوب این یکی از چیزهایی بود که خروشچف در آن زمان و خصوصا در پنج تز رویزیونیزم اش که بسیار مهم است مطرح نمود. پنج تز رویزیونیزم خروشچفی که واقعا در جنبش بین المللی یک شکاف انداخت و کمونیست ها را متفرق کرد همیشه ورد زبان تمام مائوئیست ها بوده است. سه همزیستی که خروشچف مطرح میکرد همزیستی مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز و مسابقه مسالمت آمیز بود. دو تز دیگر آنرا که رفقا همیشه توجه کرده اند، حزب عموم خلقی و دولت عموم خلقی بود. با اینکه تاریخ حزب بلشویک نوشته رفیق استالین هم نظر مشابهی داشت و به نظر او بعد از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، طبقات در حد محو شدن بود. ولیکن تئوریزه کردن تز های رویزیونیزم توسط خروشچف واقعا سمت وسویی برای رویزیونیزم ها داد تا با امپریالیزم در حالت آشتی باشند و با انقلابیون و کمونیست ها همیشه درگیر و در جنگ و جدل باشند.

مائو تسه دون علاوه بر کودتای رویزیونیزم ها در شوروی و غصب قدرت سیاسی در شوروی توسط آنها با نیروهای مشابه ای در حزب کمونیست چین مواجه شد و مبارزه داغ بر سر جهت گیری جامعه و چگونگی تکامل اقتصادی - سیاسی و فرهنگی آن در گرفت. مائو تسه دون آنها را پویندگان راه ناپشیمان راه بورژوازی خواند که "تینگ سیاوپین" در راس این رویزیونیزم ها قرار داشت. مائو تسه دون بر پایه خصلت جامعه سوسیالیستی و جمع بندی از تجارب ساختمان سوسیالیزم در شوروی کشف نمود که در جامعه سوسیالیستی، طبقات متضاد وجود دارند. یکی از کشفیات بزرگ صدر مائو تسه دون رهبر پرولتاریا این بود که در جامعه سوسیالیستی

طبقات متضاد وجود دارند و جامعه از تصادمات طبقاتی رهایی نیافته است یعنی این تصادمات طبقاتی هر آن و هر لحظه در جامعه سوسیالیستی هست و ممکن هم هست. مائو کشف نمود که خطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی از جانب عناصر بورژوازی کهن نه، بلکه عمدتاً از طریق نیروهای بورژوازی نوین است که در چارچوب خود جامعه سوسیالیستی رشد کرده و در حزب کمونیست و ساختارهای دولتی لانه میکنند. این یک هشدار است، یک درسی است، برای کل مارکسیست - لنینیست ها که چطور تشخیص بدهند در درون حزب بورژوازی را. دیکتاتوری پرولتری را از بیرون بورژوازی کهن نتوانست شکست بدهد، بلکه بورژوازی نوینی بود که در درون حزب هم بود و در ساختارهای دولتی سوسیالیستی وجود داشت. مائو بر ضرورت پیشبرد تحولات انقلابی مداوم تأکید بسیار نمود. ضرور است که به این نکته تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها توجه کنند. مائو تأکید بر ضرورت پیشبرد تحولات انقلابی مداوم در روبنای ایدئولوژیک - سیاسی جامعه و از همه مهمتر در خود حزب کمونیست به عمل آورد. این چیزی است که مبتنی بر مبارزه دو خط است و این باید همیشه در درون ساختارهای کمونیستی و در درون حزب کمونیست دوام کند.

مائو خاطر نشان نمود که سوسیالیزم یک پدیده متضاد است. این یکی از کشف های دیگرش است. سوسیالیزم یک پدیده متضاد است که هم بقایای سرمایه داری و هم جوانه های کمونیزم را در خود دارد که طبقات و مبارزات طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیزم موجود است. تأکید بر سر طبقات و مبارزات طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیزم چیزی است که واقعا تکامل و رشد مارکسیزم را نشان میدهد. حملات افسارگسیخته حزب کار البانیه و انور خوجه علیه مائو و مائوئیزم از یکطرف و فشارها و تهدید های سوسیال امپریالیزم شوروی از سوی دیگر باعث رشد و تقویت رویزونیستهای درون چین به رهبری " دینگ سیاو پین " گردید. این یکی از بحث های دیگری است که انور خوجه با دگمارویزیونیزم خود بسیار لجام گسیخته بر مائوتسه دون حملات را شروع کرد. از طرف دیگر روسیه یک کشور سوسیال امپریالیستی بود. چین واقعا درین شرایط بسیار زیر فشار بود و خصوصا مائو تسه دون با زحمات و با تدبیری که داشت علیه کل این مشکلات مبارزه کرد و غلبه کرد.

اما متأسفانه بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ رویزونیست ها به سرکردگی " دینگ سیاو پین " که در کمین نشسته بودند فرصت را غنیمت شمردند و کودتای ضد انقلابی خود را به اجرا گذاشتند. آنها علیه دست آوردهای انقلاب فرهنگی قرار گرفتند و احیاء سرمایه داری در چین را اجرا نمودند.

رفقا شما می بینید که در هر دو وقت کودتا صورت میگیرد، کودتا در درون حزب، هم در ۱۹۵۶ و هم در ۱۹۷۶. در آن جا خروشچف کودتا میکند و درینجا " دینگ سیاو پینگ " و " هوا کوفینگ " جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پس از واژگونی حاکمیت

پرولتاری در چین و حملات همه جانبه علیه انقلاب فرهنگی متعاقب مرگ مائوتسه دون به سختی ضربت خورد.

تعدادی از احزاب و سازمان های م ل م در خزان سال ۱۹۸۰ در یک کنفرانس بین المللی با هم جمع شدند و بیانیه ای را ترتیب دادند. برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ بیانیه ای توسط اولین کنفرانس "جاا" که موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود به تصویب رسید و نقش یک پلاتفرم را بازی نمود، پلاتفرمی که مائوئیست ها واقعا به آن ضرورت داشتند. بیانیه سال ۱۹۸۴ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها نقش پلاتفرمی را داشت که کل مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های جهان از آن طریق میتوانستند تمام مسائل، رهنمودها و مواضع خود را با یک مرکزی که متاسفانه فعلا وجود ندارد شریک نمایند. این بیانیه یک چیز ضروری بود و روح تازه را در کالبد جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی دمید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بیانیه آن آغاز یک مرحله برجسته از مبارزات مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها محسوب میشد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برمبنای همین بیانیه تکامل یافت و پیشرفت نمود که مهمترین سند آن " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " در سال ۱۹۹۳ بود.

رفقا! در زمانی که این سند می آید هم حزب کمونیست انقلابی امریکا وهم حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ایران از جمله امضاء کننده های آن بود و یقینا این چیزی بود که تکامل مارکسیزم - لنینیزم را به مرحله سومش که مائوئیزم بود تثبیت کرد. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحول پراهمیتی را در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نمایندگی مینمود. این جنبش شورش توده ها را نقطه عزیمت خویش قرار داد. مهمترین مسئله برای این جنبش شورش توده بود و پرولتاریا و انقلابیون جهان را فرا میخواند که تحت درفش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم گرد آیند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا به رهبری باب آواکیان نقش بسیار مهم وارزنده را در تثبیت مبانی ایدئولوژیک - سیاسی برای اتحاد کمونیست ها در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی نمود. همچنان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) دوشادوش حزب کمونیست انقلابی امریکا و دیگر احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خدمات ارزنده ای را در پیشرفت و رشد جنبش انقلابی کمونیستی در سراسر دنیا انجام داد. رفقا قبلا هم در مورد خدمات باب آواکیان اشاره نمودند. بدون شک باب آواکیان در رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خصوصا در دفاع مستحکم و استوار از مائوئیزم با نوشتن کتاب " خدمات فنا ناپذیر مائو تسه دون نقش مهمی بازی نمود. این چیزی بود که تمام مائوئیستهای جهان را الهام بخشید تا با تکیه بر آن بتوانند علیه هر نوع رویز یونیزم، اپورتونیزم و دگماتیزم مبارزه کنند. مجله " جهانی برای فتح " یکی دیگر از نشرات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که تا

شماره ۳۱ نقش اساسی خود را واقعا در سمت و سو دادن جنبش های انقلابی و همچنان رشد ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های جهان بازی کرد.

ولی متأسفانه انحراف و عقب گرد در انقلابات پیرو و نیپال و همچنان ارائه سنتزهای نوین باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا و قرار گرفتن حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) در این مسیر، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به تشتت و پراکندگی واداشت و جنبش م ل م یکبار دیگر با تشتت و پراکنده گی مواجه شد.

رفقا! رفیق لهیب راجع به عقبگرد و شکست انقلاب در پیرو و همچنان در نیپال بحث کرد. بحث ما این است که علل شکست پیرو و نیپال مشخص است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سطح بین المللی به صراحت مطرح کرده است که " اندیشه گونزالو " و " راه پاراچندا " را قبول ندارد و این فرمولبندی ها را انحرافی می داند. ما این موضع را در کنفرانس بین المللی در ۲۰۰۶ که در نیپال بود بسیار روشن مطرح کرده ایم. در آن زمان تمام شرکت کنندگان در کنفرانس، غیر از حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به همین عقیده بودند. اما متأسفانه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) از راهی که در پیش گرفته بود برگشت نکرد. البته تاکتیک هایی را که این حزب مطرح میکرد تاکتیک هایی بود که یقینا تا یک سرحد مجاز بود، اما نه تا سرحد ادغام و منحل شدنش در حاکمیت ارتجاعی. در جمع بندی از تجربه کمون پاریس مارکس معتقد است که ماشین دولتی را باید بشکنانیم. رفیق پاراچندا در ماشین دولتی بورژوازی شامل شد. بسیار مهم بود که رفیق پاراچندا این نکته را فقط منجبت یک تاکتیک مطرح میکرد. اما برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یک تاکتیک نبود و ما معتقد بودیم که این یک خط است.

از طرف دیگر رفقای نیپال مطرح میکردند که ما در یک حالت تعرض استراتژیک هستیم. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کنفرانس سال ۲۰۰۶ مطرح کرد که اگر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) وارد مرحله تعرض استراتژیک شده است، پس این تلاش برای تشکیل دولت ائتلافی با احزاب ۷ گانه برای چیست؟ باید این ماشین شکسته شود و پرولتاریا قدرت را بگیرد. ما معتقد بودیم که واقعا در آنجا تعرض استراتژیک نبود بلکه

تعادل استراتژیک بود. چیز دیگری را که باید به اطلاع رفقا برسانیم این است که یک نهاد هماهنگی مائوئیست ها در جنوب آسیا هست بنام کمپوزا. کمپوزا بیشتر توسط حزب کمونیست " مائوئیست " هند و به رهبری آن حزب پیش برده میشد و حزب کمونیست (مائوئیست) هند عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نبود. در همچو مجلسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از طرف کمپوزا به حیث یک عضو قبول شد و در آن مجلس کمپوزا بحث این بود که سالانه جلسه کمپوزا باید در هر جایی از دنیا، چه بنگلادش، چه هند و چه افغانستان و چه پاکستان ، که ممکن باشد سال یک دفعه برگزار

شود. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید با احزاب منطقه جنوب آسیا تماس دائمی داشته باشد و تلاش کند که لا اقل جلسات کمپوزا بطور منظم دایر گردد و این زمینه ای باشد برای احیاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مسائل پیش آمده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی را با دقت تعقیب نموده و مواضع خود را در قبال آن مسایل اعلام نموده است و از تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های جهان میخواهد که در قبال اوضاع و احوال پیش آمده برخورد مسئولانه نموده و نگذارند در صفوف آنان انشقاق به وجود آید. ما همه باید برای وحدت و یکپارچگی مائوئیست های جهان با وحدت طلبی و مسئولیت پذیری بیشتر وارد میدان عمل شویم.

رفقا! وقتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مقابل سنتزهای نوین باب آواکیان، اساسنامه و مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا موضع می گیرد و خط جدید این حزب را به نقد میکشد، اکثر رفقا در سطح جهان و احزاب بزرگی مثل حزب کمونیست (مائوئیست) هند، که قبلا رفیق لهیب اشاره کرد که در ۲۰ ایالت هند نیروهای مسلح دارد و جنگ خلق را پیش می برد و مناطق آزاد شده دارد، هنوز خاموش مانده اند. این مسئولیت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که درین زمینه بیشتر تلاش نماید و مواضع خود را برایشان برساند. رساندن مواضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به تمام احزاب و وظیفه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که رسانده و ما درین زمینه گلابه و انتقاد شدید داریم. ولی حال اگر انتقاد هم نکنیم چون دیگر با این سنتزهای نوین باب آواکیان عملا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منحل اعلام شده است، سودی نخواهد داشت. چون اینها در رهبری قرار داشتند، وقتی عقب نشینی میکنند، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تشتت و پراگندگی دچار می شود. این وظیفه تمام مائوئیست هاست که برای احیای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تلاش نمایند. ما معتقد هستیم که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مسیر احیاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید با جدیت برای تامین ارتباطات و تماس های منظم با دیگر مائوئیست های جهان بکوشد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مواضع خود را در قبال سنتزهای نوین باب آواکیان اعلام نموده و روی همین ملحوظ سمینار فعلی را دعوت نمود تا رفقا فرصت جر و بحث روی این مواضع را داشته باشند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طرح یک کنفرانس بین المللی را داشت که ما میخواستیم رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به این کنفرانس بیایند. امکان سفر برای آنها بود و می توانستند به افغانستان بیایند. کاش این رفقا را ما با خود میداشتیم و می توانستیم کنفرانس مذکور را در سطح بین المللی پیش ببریم. ولیکن باز هم وقتی که یک سمینار درون حزبی خود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دایر می گردد در حد خودش دست آورد بزرگی است و ما امیدوار هستیم که نتایج و جمعبندی

های این سمینار را بتوانیم برای تمام احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و به ویژه اعضای قبلی " جا " و اعضای کمپوزا برسانیم و ازین راه مبارزه خود را در سطح بین المللی دوام بدهیم.

حالی می آیم روی خط اساسنامه جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا:

رفقا! به یقین که شما همه اساسنامه جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا و همچنان مقالات دیگری از باب آواکیان را که پیش از طرح اساسنامه و مانیفیست آر سی پی نوشته شده است، مطالعه نموده اید. رفقای ایرانی آن مقالات را به تمامی اعضای صفوف خود رسانیده اند و همچنان در اختیار ما نیز قرار گرفته است. ما در مواضع رفیق باب آواکیان چیزهای قابل انتقاد زیادی را می بینیم و علیه تمام انحرافات و مسائل قابل انتقاد مبارزه میکنیم. ما امید وار هستیم که این مبارزه ما بتواند برای مائوئیست هایی که عضو حزب کمونیست انقلابی امریکا هستند کمک شود و آنها بتوانند جلو انحراف بیشتر و سقوط بیشتر حزب شان در دام بورژوازی را بگیرند. امیدوار هستیم که مبارزات ما و سایر کمونیست های جهان تأثیرات خود را بر هر دو حزب، حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بگذارد و اینها دوباره با جرگه مائوئیستها یک جای شود تا فشرده تر علیه امپریالیزم مبارزه کنیم.

خصوصا در کشور ما، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در شرایطی قرار دارد که کشور ما اشغال است و ۴۴ کشور امپریالیستی برای سرکوب خلق ارتش فرستاده و ستم روا میدارد و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در همچون شرایطی با همچون مشکلات دست و پنجه نرم میکند. ما از تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های جهان توقع داشتیم که ما را یاری کنند و با ما همیشه در ارتباط تنگاتنگ قرار بگیرند. خصوصا انتظار ما از حزب کمونیست انقلابی امریکا این بود که بیشتر درین زمینه توجه کند که متاسفانه نکرد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است خودش تلاش می کند که به هر جا برود و تماس بگیرد و مطرح کنند این مسائل را. حال آنکه وظیفه انترناسیونالیستی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های جهان است که به سراغ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بیایند و به هر شکلی که هست یاری برسانند و وظیفه انترناسیونالیستی شان را انجام دهند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا و در راس آن باب آواکیان معتقد است که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم مربوط به مرحله اول انقلاب و متعلق به گذشته است، مرحله ایکه غیر قابل بازگشت دانسته میشود و مرحله دوم یا مرحله نوین سنتزهای نوین آواکیان است. به نظر من این تقسیم بندی تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، انقلاب پرولتری و کمونیزم علمی و علم و ایدئولوژی انقلابی به دو مرحله هیچ معیاری را مطرح نمیکند نه مبنای عینی دارد و نه مبنای ذهنی. رفقا! ما مارکسیست - لنینیست - مائوئیست

هستیم. ما با اتکاء بر ماتریالیزم دیالکتیک پدیده ها را مطالعه میکنیم. ما معتقد به تکامل هستیم ولیکن رفیق باب آواکیان میان مرحله اول به اصطلاح خاتمه یافته و مرحله دوم به اصطلاح آغاز شده نتوانسته هیچ نوع رابطه دیالکتیکی را مطرح کند. هر چه ما سعی کردیم که پیدا کنیم که در کجا میتواند باب آواکیان همچو چیزی را برای ما ارائه بدهد تا لاقبل بتوانیم سرش فکر کنیم، ما ندیدیم. یک مرتبه یک مرحله را نادیده میگیرد و یک مرحله جدید را آغاز میکند. از دید حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این تقسیم بندی نه معیاری دارد و نه هم مبنای عینی و ذهنی. فلهدذا وظیفه اساسی مبارزاتی قطعی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبارزه علیه استقامت استراتژی یک پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی - پاسیفیستی - هیومانیستی و برتری طلبانه غیر انترناسیونالیستی خط جدید آر سی پی می باشد.

چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مسئله برتری طلبی را مطرح میکند؟ بخاطر اینکه حزب کمونیست انقلابی امریکا خودش تصمیم می گیرد که بدون در جریان قرار دادن تمام مائوئیست های جهان بصورت یکجانبه هر چه که دلش خواست انجام می دهد و همه احزاب و سازمانهای انقلابی در دنیا را نادیده میگیرد. رفقا! من برایتان یک نمونه این برتری طلبی را می گویم. بی میلی حزب کمونیست انقلابی امریکا از جا و پشتیبانی از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در کنفرانس ۲۰۰۶ نیپال مشهود بود. در کنفرانس جا و کمپوزا، حزب کمونیست انقلابی امریکا یک عضو خود را بحیث ناظر فرستاده بود. برای ما این کار مورد سوال بود و از آن رفیق سوال هم کردیم. در حالیکه حزب کمونیست انقلابی امریکا مواضع بسیار روشنی علیه حرکات و تاکتیک های پاراچندا و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) دارد، اما این نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا حاضر نشد از مواضع خود در یک همچون جرگه بسیار مهم که شاید در تاریخ جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی جهان یک گردهمایی بی نظیر بوده باشد، دفاع نماید و این واقعا نشانه ای از نبود انترناسیونالیزم پرولتری بود. ناظر بودن نماینده آر سی پی به این مفهوم بود که این حزب دیگر علاقه نداشت به جر و بحث ادامه دهد و راه خود را بصورت نهایی تعیین کرده بود. آر سی پی چیزهای دیگری میخواست، که بعدا معلوم گردید، لذا در آنجا مناسب ندید که حتی مسائلی را که در اسنادشان به حساب نیپال مطرح کرده اند مورد جر و بحث قرار دهند تا سایر رفقا به آن مسایل توجه کنند. یقینا مواضع درست حزب کمونیست انقلابی امریکا در انتقاد از مواضع حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) نه تنها مورد حمایت حزب ما بلکه مورد حمایت احزاب دیگر شامل در جرگه های مذکور نیز بود. اما چنین نشد و نماینده آر سی پی که ناظر بود هیچگونه جر و بحثی برآه نینداخت.

اعتقاد ما برین است که سنتزهای نوین باب آواکیان نمیتواند مفهوم روشنی از تکامل مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به مرحله عالیتری را بیان نماید، بلکه گسست از کلیت

آن است. رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا مطرح میکنند که رفیق باب آواکیان از جمله کلاسیکران است. وقتی بحث از یک کلاسیکر است باید نمودی از تکامل مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم داشته باشد، اما او نه تنها برای این تکامل کار نکرده بلکه عملاً از آن گسست نموده است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به این باور است که بدون دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و پایه کار قرار دادن آن غلبه بر رویونیزم، امپریالیزم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.

هم اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا و هم مانیفست آن از قیام عمومی صحبت می نماید، ولی بطور روشن از قیام عمومی مسلحانه و ضرورت برپائی و پیشبرد قیام عمومی مسلحانه صحبت نمی نماید. قبلاً اشاره ای در مورد پیشینه قیام توده یی به عمل آمد. لنین توده ها را مسلح کرد و قیام مسلحانه کرد. در کمون شکستن بورژوازی مسلح توسط پرولتاریای مسلح از قدرت افتاد. همچنان است در انقلاب چین. ولی رفیق باب آواکیان دیگر از قیام مسلحانه و از مسلح کردن توده ها بحث نمیکند. به نظر ما این نکته در بر دارنده یک حرکت قانون گرایانه است. مائو تسه دون میگوید ما قانون شکن هستیم قانون بورژوازی را می شکنیم، ما علیه قانون قرار داریم. اما حرکت فعلی آر سی پی اینگونه نیست. در شرایط و اوضاع امروزی که امپریالیزم امریکا زیر نام مبارزه علیه تروریزم به افغانستان و عراق و جاهای دیگر تجاوز کرده شاید رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا به این فکر افتاده باشند که در شرایط فعلی از قیام مسلحانه صرف نظر کنند. این یک نوع قانون گرائی بخاطر زیر ضربه قرار نگرفتن است.

رفقای آر سی پی از جبهه صحبت میکنند. رفیق لهیب درینمورد صحبت کرد و تکرارش لازم نیست. سه سلاح که حزب است و جبهه است و ارتش است، سه سلاحی است که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها به آن ضرورت دارند. اگر از این سه سلاح، هر سلاح آنرا کم کنیم انقلاب ناقص می ماند و پرولتاریا به مشکل مواجه میشود. فلهدا رفقای که در سنتزهای نوین قیام مسلحانه و ارتش را حذف کردند برای ما تایید نیست، برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تایید نیست. ما معتقد هستیم که این سه سلاح را تا رسیدن به کمونیزم ضرورت خواهیم داشت. در سنتزها نبود استراتژی قیام مسلحانه به مثابه استراتژی تصرف قدرت سیاسی مطرح است. قبلاً رفیق لهیب درین مورد اشاره کرد. شما نمیتوانید بدون قیام مسلحانه و پرولتاریای مسلح، قدرت سیاسی را مسلحانه به دست بیاورید. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به ما می آموزاند که اگر کمونیست ها نیروهای پیشرو طبقه کارگر را مسلح به یک برنامه سیاسی و نظامی نکنند، مسلماً نیروهای ارتجاعی با نیروی نظامی خود طبقه کارگر را شقه و متفرق خواهند کرد. پس کمونیست ها باید آماده مبارزه مسلحانه باشند. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به ما می آموزاند که کارگران باید عمیقاً این حقیقت را دریابند که جواب سرمایه داری مسلح را فقط زحمتکشانش و پرولتاریای مسلح میتواند بدهد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم

به ما می آموزاند که وظیفه انقلابیون است که جنگ انقلابی را در هر کجا که ممکن است براه بیندازند و هر آنجا که شرایط برای این جنگ انقلابی مهیا نیست تدارک برای برپائی آنرا پیش ببرند.

صدر مائو تسه دون گفت:

« یکی از ویژه گی های خاص و یکی از امتیازات انقلاب چین این است که انقلاب مسلح در حال جنگ با ضد انقلاب مسلح است. »

مائو همچنان گفت که:

« جنگ انقلابی صرفا یک امر نظامی نه، بلکه شکل عمده مبارزه طبقاتی است. »

حزب کمونیست انقلابی امریکا هم در اساسنامه جدید خود و هم در مانیفیست جدید خود موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تجارب مبارزاتی مثبت و منفی آنرا و مشخصا تجارب پیرو ونیپال را به طور کلی نادیده میگیرد. در شرایط کنونی، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات جهانی خویش یعنی یک انترناسیونال متکی بر اساسات مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بر دوش بگیرد. حال آنکه در سنتزهای نوین باب آواکیان چشم پوشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نادیده گرفتن وظیفه عاجل مبارزه برای تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی به وضوح مشاهده میشود. مبارزه برای تشکیل انترناسیونال نوین در سنتزهای باب آواکیان حذف شده است.

حزب کمونیست انقلابی امریکا هم در اساسنامه و هم در مانیفیست خود مبارزه طبقاتی را کمرنگ ساخته است. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها معتقد اند که باید مبارزه طبقاتی را تشدید کنیم نه اینکه آشتی طبقاتی را موعظه کنیم. وقتی مبارزه طبقاتی تشدید میشود باید به نقطه جنگ برویم و این همان نقطه ای است که پرولتاریا باید مسلحانه تحت رهبری حزب پیشاهنگ علیه بورژوازی و علیه تمام مرتجعین مبارزه کند. کمرنگ نشان دادن مبارزه طبقاتی که بطور کلی عرصه عمده از میان سه عرصه پراتیک اجتماعی میباشد ناشی از هیومانیسم غلیظ سنتز نوین میباشد. قبلا رفیق لهیب اشاره کرد که آنرا بحث بر سر نجات بشر میکنند، در حالیکه مارکسیست ها بحث بر سر انقلاب و ضد انقلاب میکنند. ما برای نجات ضد انقلاب کوشش نمیکنیم، ما برای سرکوب ضد انقلاب باید کوشش کنیم. مارکس یکی از انتقاداتش از کمون این بود که در سرکوب ضد انقلاب کوتاهی کردن. ولی وقتی رفیق باب آواکیان مسئله نجات بشریت را مطرح میکند، طبقات را به نادیده میگیرد و مسئله انقلاب و ضد انقلاب را نادیده میگیرد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که ما باید روی این امر تاکید کنیم. ما بقاید

ضد انقلاب را نشانی کنیم و علیه اش مبارزه کنیم و سرکوبش کنیم. صدر مائو میگوید:

« تنها از طریق مبارزه طبقاتی بویژه مبارزه انقلابی و سیاسی است که آگاهی انقلابی توده ها و ظرفیت جنگیدن شان رشد میکند.»

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که باید مبارزه طبقاتی را قاطعانه پیش برده و با هر گونه گرایش آشتی جویانه سر سختانه بجنگد. اما حزب کمونیست انقلابی امریکا هم در اساسنامه و هم در مانیفیست خود اصل دیکتاتوری پرولتاریا را خیلی کم رنگ مطرح نموده است. همچنان مهمترین، مسئله اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریاست، چیزیکه واقعا تمام مائوئیست های جهان مهم ترین اصل در تکامل م- ل- م می دانند. رفیق باب اوکیان تا دیروز به تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در تمام دوره سوسیالیزم معتقد بود و همچون شعاری را در تمام اسناد خود میداد و خود را پایبند به آن میدانست. اما امروز این شعار را مطرح نمیکند و درمقابل آن چی را مطرح میکنند؟ ادامه انقلاب تحت سوسیالیزم! که یک استراتیژی به کلی نادرست است و به آرمان پرولتاریا برای رسیدن به جامعه کمونیستی لطمه وارد میکند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا در اساسنامه و در بیانیه خود تقدم تیوری بر پراتیک را مطرح میکند و می گوید که کمونیست ها بدون پراتیک انقلابی میتوانند از شرایط و پیامدهای آن درکی روشن داشته باشند. برای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها، این مسئله یکی از مسایل مهم است، بخاطر اینکه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم برعکس پراتیک را بر تیوری مقدم می شمارد. باب اوکیان به پراتیک به مثابه سرچشمه تئوری باور ندارد و به مقوله پراتیک معیار حقیقت است موافق نیست بلکه بر عکس مسئله تئوری - پراتیک - تئوری را مطرح مینماید. این خط نا درست در مقابل خط درست مارکسیستی - لنینستی - مائوئیستی قرار دارد.

برای روشن شدن مواضع انقلابی بینیم که رهبران پرولتاریا درین زمینه چه میگویند؟ صدر مائو میگوید:

« ماتریالیزم دیالکتیک پراتیک را سرچشمه نهائی و نیز آخرین معیار حقیقت میداند.»

باب اوکیان به این امر معتقد نیست و بیشترین تاکید را بر تیوری می گذارد. صدر مائو میگوید که ماتریالیزم دیالکتیک، پراتیک را سرچشمه تئوری میداند. «اما باب اوکیان به این اصل اعتقاد ندارد. صدر مائو تسه دون میگوید که پراتیک پایه و اساس تئوری را می سازد و تیوری به نوبه خود به پراتیک خدمت میکند. این بحث بسیار مهم است. رفقا اگر توجه کنیم می بینیم که بحث ایده آلیست ها تقدم ادراک تعقلی بر ادراک حسی است و رفیق مائو تسه دون با تکیه بر ماتریالیزم دیالکتیک علیه این قرار دارد و می گوید که بر پایه پراتیک مفاهیم و نظرات جمع بندی می شود و به یک تئوری مدون مبدل می

گردد و سپس در خدمت پراتیک قرار میگیرد و رهنمایش می گردد. مائو تسه دون مطرح میکند که پراتیک - شناخت - پراتیک و باز هم شناخت، اما باب آواکیان برعکس تئوری - پراتیک - تئوری مطرح میکند. این تقابل با مائوئیزم برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قابل قبول نیست و این یک انحراف است و با این انحراف باید مبارزه کنیم. صدر مائو در جایی دیگری میگوید:

« به وسیله پراتیک حقیقت را کشف کردن و باز در پراتیک حقیقت را اثبات کردن. »

بحث دیگری را که باب آواکیان مطرح میکند این است که حقیقت طبقاتی نیست و از حقیقت سیاسی بحث می کند. مائوئیستها معتقد اند که حقیقت نسبی است و اینجا صدر مائو میگوید که به وسیله پراتیک حقیقت را کشف کردن و باز در پراتیک حقیقت را اثبات کردن! توقع ما از رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا این است که حقایق سنترهایشانرا در پراتیک باید به اثبات برسانند. اما آنها خود برین اعتقاد نیستند. اعتقاد شان این است که این تئوریا میتواند مردم را آگاهی بدهد. مثلی که رفیق لهیب اشاره کرد، گویا میلیون های مردم قیام میکنند ودولت را سرنگون میکنند. اما ما از تجارب انقلاب اکتوبر، انقلاب چین و سایر انقلابات آموخته ایم که این امر ممکن نیست. در شرایطی که دولت امپریالیستی و ارتشش موجود است، باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی امریکا هیچ نوع رهنمودی درین زمینه نمی دهد که چگونه ارتش بزرگ امپریالیستی می آید و برای پرولتاریا سر فرود می آورد و می گوید که حالا قدرت به شما تسلیم می گردد و ما به شما تسلیم هستیم؟ حال آنکه مائو تسه دون تشریح میکند که ارتش جزئی از دولت است، پولیس جزئی از دولت است و شما در حالیکه نظامیان دولت امپریالیستی سر جایشان باشند نمی توانید آن دولت را سرنگون کنید و سقوط دهید. فلهدا این بحث همانگونه که رفیق لهیب اشاره کرد توهمات در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را دامن می زند و از دید من یک انحراف است.

مائوتسه دون ادامه میدهد:

« فعالانه از شناخت حسی به شناخت تعقلی رسیدن و سپس با شناخت تعقلی به هدایت فعال پراتیکی برای تغییر آگاهانه جهان پرداختن. »

اما باب آواکیان میگوید: « از شناخت تعقلی به شناخت حسی رسیدن. » که کاملاً مخالف گفته های مائوتسه دون قرار دارد.

پس برای تغییر جهان باید سیکل پراتیک - شناخت - شناخت باز پراتیک را تا نهایت ادامه داد و این تئوری شناخت ماتریالیزم دیالکتیک است. مائو تسه دون معتقد است که این منطق با ماتریالیزم دیالکتیک است و غیر از آن هر چیزی را که کسی مطرح کند خلاف ماتریالیزم دیالکتیک است. مائو تسه دون معتقد است که تئوری وابسته به

پراتیک است و پراتیک پایه و اساس تئوری را میسازد. ولی سنتزهای نوین در مقابل آن قرار دارد.

یک بار دیگر مراحل سه گانه تکامل مارکسیزم از زمان مارکس تا مائوتسه دون در سه بخش فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی را صرف منحیث یک یاد آوری مرور می نمایم، آنچه که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با اتکاء به آن در سطح کشور و در سطح بین المللی مبارزه مینماید.

اول ببینیم که کار های مارکس وقتی مارکسیزم میشود، در بخش فلسفه کدام کارها را میکند؟ در بخش فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی و یا به کار بست ماتریالیزم دیالکتیک در تاریخ جامعه بشری و تکامل آن یکی از اساسات فلسفه مارکسیستی است.

در اقتصاد سیاسی می بینیم که رهبر پرولتاریا چی میگوید؟ در آنجا نقد همه جانبه و بنیادی از اقتصاد سرمایه داری انجام می دهد. دومین مسئله ای را که کشف کرد تشخیص ارزش اضافی به مثابه سرچشمه پیدایش و عامل حیات و رشد سرمایه است. فقط مارکس برای ما می آموزاند که سرچشمه حیات و رشد سرمایه چیست؟ ارزش اضافی است و این یک جهش بزرگی است که در افکار و در ذهنیت ها به وجود می آید و دانش ما را تکامل میدهد.

همچنان در سوسیالیزم علمی تیوری سیاسی مارکسیزم متکی است بر طبقات و مبارزه طبقاتی. من قبلا اشاره کردم که حزب کمونیست انقلابی امریکا طبقات و مبارزه طبقاتی را کمرنگ مطرح میکنند، حال آنکه از زمان مارکس تا حال روی این مسئله زیاد تاکید میشود. دومین مسئله در تاریخ جوامع بشری بیان مبارزات طبقاتی است و این هم توسط مارکس مطرح میشود. درینجا می بینیم که حزب کمونیست انقلابی امریکا باز ازین مسئله بسیار سطحی می گذرد. در زمان مارکس مبارزه علیه فرصت طلبان، پرودون، باکونین، دیورینگ و لاسال مطرح بود. این چهار نفر از فرصت طلب هایی بودند که مارکس با آنها مبارزه میکرد و دست و پنجه نرم میکرد. این ها از جمله کسانی بودند که به مبارزه طبقاتی زیاد اعتقاد نداشتند

حال ببینیم که بعد از انقلاب کبیر اکتوبر لنین درین زمینه چه تکاملاتی را برای علم کمونیزم به وجود آورده است. در بخش فلسفه مبارزه علیه امپریوکریتسیزم و نوشتن کتاب ماتریالیزم و امپریوکریتسیزم که رفقا با آن آشنا هستند. دومین مسئله تکامل مفهوم ماده توسط لنین و رابطه بین ماده و شعور است. سومین مسئله بحث حقیقت مطلق و حقیقت نسبی توسط لنین است. با تکیه بر این اثر لنین که بر سر حقیقت مطلق و حقیقت نسبی بحث میکند می توانیم به جدل با حزب کمونیست انقلابی امریکا بپردازیم.

مسئله دیگری که بسیار مهم است قانون تضاد است که لنین قانون تضاد را به حیث جوهر دیالکتیک مطرح میکند.

در اقتصاد سیاسی کل رفقا معتقد هستند که لنین تیوری امپریالیزم را تدوین کرد. زمان مارکس زمان رقابت آزاد بود و سرمایه آزاد بود، اما در زمان لنین دیگر سیادت سرمایه انحصاری و سرمایه مالی به وجود آمد و سرمایه داری به مرحله امپریالیزم پا گذاشت. تدوین تئوری امپریالیزم. اثر لنین بنام امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری یکی از آثاری است که کل مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها باید آن را محکم در دست خود نگه دارند.

به حساب سوسیالیزم علمی، لنین عصر امپریالیزم را آستانه ورود به انقلابات پرولتری و سوسیالیزم اعلام نمود. لنین این را تشخیص کرده بود که عصر امپریالیزم زمانی است که دیگر انقلابات پرولتری به راه می افتند و پیش می روند. بحث دیگری که بسیار جالب بود مسئله ملل ستمگر و ملل تحت ستم و دو مولفه انقلاب بود که رفیق صبور بدان اشاره کرد یعنی انقلابات سوسیالیستی در جوامع سرمایه داری و انقلابات ملی - دموکراتیک تراز نوین در جوامع تحت ستم.

بینیم که رفیق مائو تسه دون مارکسیزم - لنینیزم را در چه بخشی هایی غنا بخشیده است؟ در بخش فلسفه : قانون تضاد یا قانون وحدت اضداد به حیث قانون اساسی دیالکتیک در طبیعت، جامعه و تفکر انسانی مطرح است. رفقا! چرا این را برای یاد آوری مطرح میکنیم؟ بخاطری که در برخورد با سنتزهای نوین باب آواکیان برای ما کمک شود و بتوانیم درست برخورد کنیم و در روشنائی این تکاملات مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بتوانیم بسنجیم که مواضع رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا بر چه منوال است؟ آیا تکامل است یا عقب گرد؟ بخش دیگری که رفیق مائو تسه دون در تکاملات اساسی فلسفه افزوده مبحث تضاد عمده و تضاد اساسی است. مسئله دیگرش تئوری شناخت ماتریالیستی در دو جهش در بررسی قضایا و مبارزات سیاسی است. مسئله بسیار مهم دیگر توده یی ساختن فلسفه است. باید بین توده ها برویم و فلسفه را بین توده ها ببریم تا توده ها فلسفه را فراگیرند. مسئله دیگر مسئله رابطه بین زیر بنا و روبنا است. باب آواکیان هم رابطه بین زیر بنا و روبنا را در " چه باید کرد غنی شده " مطرح می کند. لیکن هر قدر دقت کنیم، جمع بندی باب آواکیان در " چه باید کرد غنی شده " این است که سر حزب کمونیست تاکید میکند و حال آنکه کل مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها معتقد است که بدون یک پیشاهنگ پرولتری یک انقلاب اصلا ممکن نیست. از طرف دیگر رفیق باب آواکیان سر یک نشریه بحث می کند. این بحث را ما در چه باید کرد لنین می بینیم. در روسیه نشریه ایسکرا این کمک را کرد که تمامی سازمانهای مبارز در روسیه را متحد ساخت. بدون شک یک نشریه تاثیر خود را برای سازماندهی، تبلیغ و ترویج دارد. ولیکن به تنهایی کافی نیست. بر علاوه باب آواکیان از نشریه " کارگر انقلابی " اسم کارگر را پس کرده و نام ارگان نشراتی حزب شان را " انقلاب " گذاشته است.

در اقتصاد سیاسی مهمترین خدمت مائو تسه دون انتقاد از اقتصاد شوروی بود. مسئله دیگر که رفقا به یاد دارند این است که بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی چین یک مرتبه با مشکلات اقتصادی دچار شد و این حزب کمونیست چین بود که شعار بسیار ارزنده رفیق مائو تسه دون یعنی "انقلاب را دریابید و تولید را افزایش دهید" مطرح کرد. مهمترین مسئله این است که تولید تحت رهبری حزب کمونیست و تحت رهبری پرولتاریا باید انجام پذیرد. برای کشورهای تحت سلطه، مسئله مهمی که در بخش اقتصاد سیاسی است، اقتصاد دموکراسی نوین است، انقلاب ارضی است، مصادره موسسات اقتصادی داخلی و خارجی است، کنترل و رهبری سرمایه خصوصی است. این یکی از چیزهایی بود که مائو تسه دون در انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی همیشه مطرح کرده که سرمایه خصوصی باید رهبری، کنترل و تحدید شود. برخلاف اتهاماتی که انورخوجه در امپریالیزم و انقلاب بر مائو تسه دون وارد کرده، رفیق مائو تسه دون درین زمینه آثار بسیار مهم و مبارزات پیگیری داشته است. مسئله بسیار مهم دیگری که مائو تسه دون مطرح میکند، مسئله سرمایه داری بوروکراتیک است که شکلی از سرمایه کمپرادورد در کشورهای تحت سلطه است. مسئله سرمایه داری بوروکراتیک چیزی است که امروز ما به وضوح در کشور خود می بینیم و میتوانیم مطرح کنیم.

در سوسیالیزم علمی انقلاب دموکراتیک نوین است، تئوری جنگ خلق است و تداوم مبارزه طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم است.

رفقا! ما وقتی که ما از مارکس، لنین و مائو تسه دون که این علم را تکامل دادند، می آموزیم، می بینیم که رفیق باب آواکیان چیزهایی را مطرح میکند که رهبران پرولتاریا قبلا مطرح کرده بودند. بطور مثال در فلسفه باب آواکیان دوباره به ناگزیر گرائی می پردازد و مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها را متهم میکند که به ناگزیر گرائی دچار هستند. همچنان به مسئله نفی در نفی می پردازد. مسئله نفی در نفی را مائو تسه دون و تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها انتقاد کرده اند. مسئله دیگری که باب آواکیان مطرح کرده که ما واقعا نتوانستیم پیدا کنیم که واقعا تکامل باشد، ختم یک مرحله و آغاز یک مرحله جدید است. همچنان مسئله ناسیونالیزم و انترناسیونالیزم است و وی انتقاد میکند که در جنگ جهانی دوم دفاع از کشور سوسیالیستی محور انقلاب جهانی دانسته شد. من فکر میکنم که تمام مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها این مسایل را مطرح کرده و روی آنها انگشت گذاشته اند. پس وقتی که باب آواکیان این مسایل را مطرح می کند چیز جدیدی را مطرح نمیکند، چیز جدیدی را که واقعا بتوانیم ما به حساب تکامل یا ختم یک مرحله و آغاز یک مرحله جدید نام بگذاریم.

با درود های سرخ به تمام رفقا و پیروزی انقلاب در افغانستان!

مرگ بر امپریالیزم و تمام تجاوزگران!

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

تشکر!

متن سخنرانی رفیق شاعر

(سند تحریری)

به اجازه رفقا و با تشکر از اینکه برایم فرصتی داده شد، تا نظریات خود را پیرامون خط جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا و همچنان پیرامون دنباله روی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) و ابعاد دیگر ضعف ها و کمبودهای خودمان چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی به بحث بگیرم و خدمت رفقا ارائه بدارم.

رفقا! جنبش بین المللی کمونیستی در سطح جهان از سالیان زیادی است که به سمت رکود سوق داده شده، به پیش رفته و روز به روز عمق بیشتری یافته است. از زمان ضربه خوردن حزب کمونیست (م. ل. م) پیرو تا ایرانی سازی پسا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم امریکایی رفقای ایران، با چه فراز و نشیب و انحرافات همراه نبوده ایم؟ دستگیری گونزالو صدر حزب کمونیست (م. ل. م) پیرو، فروکش کردن جنگ خلق (راه درخشان) در پیرو، انحراف حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و ترک مبارزه مسلحانه در آن کشور، طرح سنتزهای نوین باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا و ارائه سند مانیفست و اساسنامه جدید آن حزب، دنباله روی حزب کمونیست ایران (م. ل. م) از RCP، تعویق نشریه جهانی برای فتح، نادیده گرفتن موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته RIM از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا و نهایتا حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و طرح استراتژی جبهه آئی با عدم تکیه استوار و روشن روی قیام مسلحانه سرتاسری از طرف RCP، ارزشگزاری های لافزانه سنتزهای نوین باب آواکیان، تقسیم غلط کل جنبش به دو مرحله گذشته و در حال ایجاد، نادیده گرفتن کامل "جا" و حذف ضرورت مبارزه برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی و غیره مسائل عمیقتر و روشنتر از غلطی های نیپال و پیرو میباشد که RCP بدان توسل جسته و اینها در ذات خود از آن جمله مسائلی است که نمیتوان بدان توجه نکرد.

بناء اجازه میخواهم تا خلص نظراتم را در دو بخش ذیل تحت عناوین جداگانه ارائه نمایم:

اول) در مورد وضعیت کنونی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

دوم) در مورد مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا

در مورد وضعیت کنونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

در مورد وضعیت کنونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اگر بخواهیم صحبت داشته باشیم باید گفت: که در حال حاضر، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در وضعیت جدا

خطر ناکی قرار گرفته است و چنانچه نتواند بصورت درست و اصولی خود را از این موقعیت بیرون نماید، فرو خواهد پاشید. در واقع هم اکنون عملا یک حالت فروپاشی عملی کل جنبش و همچنان کمیته جنبش را در بر گرفته است که اگر دیر دوام نماید، نتیجه ای جز فروپاشی رسمی جنبش نخواهد داشت. اینک مدت ها است که کمیته جنبش هیچ اعلامیه و سند بیرونی منتشر نساخته است. چند شماره از نشریه درونی جنبش (استرگل) - که قرار بود سالانه دوبار منتشر گردد - از انتشار باز مانده اند. ژورنال بین المللی "جهانی برای فتح" نیز از قرار معلوم تقریبا از دو سال به اینطرف دیگر منتشر نگردیده است. اوضاع قسمی است که ما بطور واضح و روشن نمی دانیم که در کمیته جنبش چه می گذرد و هر یک از اعضای جنبش در چه وضعیتی قرار دارند و مناسبات شان با هم و با کمیته در چه وضعیتی قرار گرفته است. ما حتی از وضعیت فعلی احزاب عضو جنبش در جنوب آسیا، که حزب ما یکی از اعضای جدید الورد به کنفرانس منطقوی قبلی در این جا بود، بصورت دقیق مطلع نیستیم.

درین میان نقش غیر اصولی و تفرقه افگانه خط انحرافی مسلط کنونی بر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و نتایج عملی آن یعنی منحرف شدن انقلاب نیپال از جاده انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق به بیراهه دموکراسی و مسالمت جویی بورژوازی، در ایجاد این وضعیت خطرناک، به عنوان عامل مستقیم، مسلم و روشن است. اما این نقش غیر اصولی و تفرقه افگانه را نباید به عنوان یک امر صرفا در خود مشاهده کرد. خط انحرافی مسلط کنونی بر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که لب و لباب خود را در "راه پاراچاندا" بیان می نماید، بخشی از یک روند غیر اصولی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که با تکیه بر خدمات معین پراتیکی و یا تئوریکی به انقلاب کشور های خودی و انقلاب جهانی، ادعاهای خام عجولانه و پیش از وقت مبنی بر متکامل ساختن علم انقلاب پرولتری به مرحله بالاتر از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را به میان می کشد و حتی در استقامت پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی قرار می گیرد. این روند در فرجام خود سرنوشتی جز سقوط در مغاک برتری طلبی و رویز یونیزم آشکار نخواهد داشت. این روند، علاوه از آنکه خود را تحت نام "راه پاراچاندا" بیان نموده است، قبلا توسط حزب کمونیست پیرو، بنام "اندیشه گونزالو" تعقیب گردیده بود و اینک تحت نام "سنتزهای اوکیان" توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا نیز مطرح گردیده است.

برای بیان رئوس مطالب مربوط به این مبحث، بهتر است بطور مختصر چگونگی شکلگیری روند متذکره را از همان ابتدای آن پیگیری نمائیم.

حزب کمونیست پیرو، قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴،

"مائوئیزم" را پذیرفته بود و در ادبیات حزبی اش بجای عبارت متداول "مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون" از عبارت "مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم" استفاده می نمود، بدون اینکه به توضیح و تشریح این جایگزینی ایدئولوژیکی، حد اقل در سطح بین المللی، بپردازد. در هر حال ما تا حال کدام سندی از حزب کمونیست پیرو را که به توضیح و تشریح "مائوئیسم" قبل از برگزاری کنگره آن حزب در سال ۱۹۸۶، بپردازد ندیده ایم.

بیانیه "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" اساسا بر مبنای "مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون" تدوین و تصویب گردید و صرفا در جایی از متن آن عبارت "نیروهای مائوئیست" بصورت گذرا بکار برده شده است. از قرار معلوم مبحث مربوط به جایگزینی "مائوئیسم" به عوض "اندیشه مائوتسه دون" به عنوان یک مبحث جدی قابل دقت و بررسی در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ که "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را تشکیل نمود، مطرح نبوده است. در آن کنفرانس، غیر از حزب کمونیست پیرو، تمامی احزاب و سازمان های دیگر هنوز "مائوتسه دون اندیشه" بودند و خود را "مائوئیست" نمی دانستند. مسئله اصلی در کنفرانس، تثبیت خدمات مائوتسه دون به عنوان سومین مرحله تکاملی علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری - بعد از مارکسیزم و لنینیسم - بود و این موضوع در بیانیه جنبش مورد پذیرش قرار گرفت.

البته بعدا در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ معلوم شد که این پذیرش حد اقل در یک مورد یعنی مورد حزب کمونیست نیپال (مشعل) چندان مستحکم و پایدار هم نبوده است.

بهر حال، تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر مبنای ایدئولوژیک "مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون" و با مشخص نمودن "اندیشه مائوتسه دون" به عنوان سومین مرحله در تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری، به معنی ایجاد یک حرکت بین المللی کمونیستی راستین، در مواجهه با بروز رویونیسم چینی و همچنان رویونیسم خوجه یی و سرنگونی انقلاب در چین و همچنان البانیا، بود.

حزب کمونیست انقلابی امریکا در سال ۱۹۸۸ پذیرفت که "مائوئیسم" بهتر از "اندیشه مائوتسه دون" خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان می دهد. قبل برین، احتمالا پیش از برگزاری کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴، حزب مذکور در یکی از اسناد منتشره اش، که توسط اتحادیه کمونیست های ایران به فارسی ترجمه شده بود، "مائوئیسم" را به تئوری لین پیانوئیستی "عصر زوال امپریالیزم" ربط داده بود. حزب مذکور درین سند با تکیه بر این امر که عصر همان "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" است و چیزی بنام "عصر زوال امپریالیزم" اصلا وجود ندارد، صراحتا بیان کرده بود که جایگزین ساختن "مائوئیسم" به عوض "اندیشه مائوتسه دون" نادرست است.

اما با تصویب سند " در باره مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " توسط پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در سال ۱۹۸۸، موقف این حزب درین مورد تغییر یافت و " مائوئیزم " بجای " اندیشه مائوتسه دون " پذیرفته شد، بدون اینکه لازمه اش پذیرش تئوری " عصر زوال امپریالیزم " دانسته شود. در سند مذکور اصولا ارتباط حتمی میان تکامل علمی و ایدئولوژیکی با یک عصر و یا تغییر یک عصر به عصر دیگر مردود دانسته شده و بیان گردیده بود که تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مرحله سوم یعنی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم اساسا نیازمند تبدیل عصر کنونی به یک عصر دیگر نیست. سپس سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان و اتحادیه کمونیست های ایران و به دنبال آنها سائر منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز یکی پس از دیگری " مائوئیزم " را بجای " اندیشه مائوتسه دون " پذیرفتند.

سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " که در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " به تصویب رسید، پذیرش " مائوئیزم " بجای " اندیشه مائوتسه دون " را در سطح کل جنبش رسمیت داد. در این سند بیان گردید که پذیرش " مائوئیزم " بجای " اندیشه مائوتسه دون " صرفا بخاطر بیان بهتر خدمات مائوتسه دون مبنی بر تکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم نیست، بلکه " مائوئیزم " نسبت به " اندیشه مائوتسه دون " دارای کیفیت بهتر و عالی تر می باشد.

در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صرفا حزب کمونیست نیپال (مشعل) از پذیرش " مائوئیزم " سر باز زد. این حزب در سال های بعد بطور آشکار علیه جنگ خلق در نیپال قرار گرفت و سر انجام از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج گردید.

در حالتی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در معرض تحول از یک جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه به یک جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی قرار گرفته بود، حزب کمونیست پیرو با تکیه بر پیشروی های جنگ خلق در آن کشور و پیش گامی در پذیرش " مائوئیزم " در سطح کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یک گام ایدئولوژیکی دیگر برداشت و " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " را به " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، عمدتا مائوئیزم " تبدیل نمود. در ادامه این حرکت، " اندیشه گونزالو " مطرح گردید و " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (عمدتا مائوئیزم)، اندیشه گونزالو " به میان آمد و سر انجام فرمولبندی " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، اندیشه گونزالو (عمدتا اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد.

در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تمامی شرکت کنندگان دیگر نشست، فرمولبندی " عمدتا مائوئیزم " را نپذیرفتند و " اندیشه گونزالو " را

یک موضوع صرفا مربوط به حزب کمونیست پیرو اعلام کردند، بدون اینکه به بحث و موضعگیری ای درینمورد بپردازند. در هر حال هر دو موضوع متذکره از اجزای اصلی اجندای جلسه نبود و تمرکز روی آنها صورت نگرفت.

در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دو سند به تصویب رسید: یکی سند " زنده باد مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم " و دیگری سند " در باره اوضاع جهانی " سند اولی توسط اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان نشست، به تصویب رسید و صرفا نماینده حزب کمونیست نیپال (مشعل) در مورد پذیرش " مائوئیزم " رای منفی داد. اما بحث روی تضاد عمده جهانی در نشست اصلا به نتیجه نرسید و حتی از طریق رای گیری نیز نتوانست فیصله گردد. بحث در مورد این موضوع و نتیجه گیری نهایی از آن حالت جالبی بخود گرفت. یک بخش از شرکت کنندگان نشست، تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم جهان از یکطرف و قدرت های امپریالیستی از طرف دیگر را تضاد عمده جهانی میدانستند. اما بخش دیگر، تضاد متذکره را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند، بدون اینکه تضاد دیگری را به عنوان تضاد عمده جهانی بپذیرند.

نتیجه رای گیری تا جائیکه مربوط به آراء اصلی می شد، میان هر دو بخش مساوی بود. بنابراین نظر بخش اول نتوانست رسما به تصویب برسد و به عنوان موضعگیری کل جنبش رسمیت پیدا نماید. اما در قسمت آراء مشورتی، بخش اول یک رای مشورتی بیشتر داشت. این برتری بخش مذکور در آراء مشورتی باعث گردید که در متن نهایی سند "در باره اوضاع جهانی " تضاد مورد نظر آنها برجسته تر از سائر تضاد های جهانی مطرح گردد و یک نوع گرایش مبنی بر عمده دانستن آن در سند وجود داشته باشد، بدون اینکه صریحا به عنوان تضاد عمده جهانی مشخص شود.

در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ وضعیت مشابه با این وضعیت موجود بوده است. در آن کنفرانس نیز بحث روی تضاد عمده جهانی به نتیجه نرسیده بوده و جریان رای گیری نیز نتوانسته بوده موضوع متذکره را بطور قاطع فیصله نماید. اما در آن کنفرانس بخشی که تضاد عمده جهانی را تضاد میان امپریالیست ها می دانسته، نسبت به بخشی که تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده قبول داشته، در قسمت آراء مشورتی دارای برتری بوده است. به همین جهت در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تضاد عمده جهانی بصورت صریح و روشن مشخص نگردیده، ولی تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از سائر تضاد ها مطرح شده است.

حزب کمونیست انقلابی امریکا، هم در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ و هم در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند.

در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش، فیصله به عمل آمد که بحث روی اوضاع جهانی باید بحث محوری درونی جنبش در اوقات آتی باشد و کمیته جنبش وظیفه گرفت که مباحثات هر یک از منسوبین جنبش را به سائر منسوبین آن برساند. مدتی بعد از این نشست عمومی، کمیته جنبش یک مکتوب متحد المال برای تمامی مشمولین جنبش فرستاد و از آنها تقاضا نمود که اسناد بحثی مربوطه شان را برای انتشار درون جنبشی در اختیار کمیته قرار دهند. برای ما هنوز روشن نیست که چه تعداد از منسوبین جنبش، نظریات شان درینمورد را مدون نموده و در اختیار کمیته جنبش قرار دادند، زیرا که اصلا جریان مباحثات درون جنبشی بر خلاف فیصله نشست عمومی سال ۱۹۹۳، توسط کمیته جنبش، به مسیر دیگری افتاد. در نتیجه، بحث روی اوضاع جهانی محوریت خود را از دست داد و بحث روی مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو و بطور مشخص بحث روی خط اپورتونیستی راست طرفدار مذاکره سیاسی و خاتمه جنگ خلق متمرکز گردید. درین حالت یک سند مدون شده توسط حزب کمونیست افغانستان بنام "در باره اوضاع جهانی" که هم متن دری و هم ترجمه انگلیسی آن در اختیار کمیته جنبش قرار داده شد، اصلا اقبال انتشار درون جنبشی نیافت.

در واقع برای دومین بار بود که کمیته جنبش از انتشار درون جنبشی نظریات حزب کمونیست افغانستان ابا می ورزید. قبل از برگزاری نشست عمومی سال ۱۹۹۳ جنبش، کمیته جنبش از طریق یک مکتوب متحد المال از تمامی اعضای جنبش خواسته بود که نظریات شان در مورد موضوعات قابل بحث در نشست عمومی را در اختیار کمیته قرار دهند تا این نظریات را در اختیار سائر اعضای جنبش قرار دهد. در سندی که حزب کمونیست افغانستان در اختیار کمیته قرار داد، منجمله سائر مسائل، محدودیت تشکیلاتی کمیته جنبش و عدم شمولیت نمایندگان اکثریت اعضای جنبش در آن به عنوان یک کمبود مهم جنبش نشانی شده بود و تقاضا به عمل آمده بود که کمیته محدود فعلی به یک کمیته فرا گیر که نمایندگان تمامی اعضای جنبش را در بر بگیرد، تبدیل گردد.

در جریان کار نشست، روشن گردید که سند مذکور اصلا از محدوده یکی دو نفر از اعضای کمیته بیرون نرفته و سائرین اصلا از آن بیخبر هستند. در جریان کار نشست، یکی از اعضای کمیته جنبش بصورت یک موضوع حاشیه یی برای نمایندگان حزب کمونیست افغانستان متذکر شد که چون اکثریت اعضای جنبش نمیتوانند به کمیته نماینده بدهند و مثلا نمایندگان شان را به محل استقرار کمیته در اروپا اعزام نمایند، کمیته از لحاظ تشکیلاتی محدود و تعداد اعضای آن محدود باقی مانده است. روی این موضوع بحث دیگری صورت نگرفت.

محدودیت تشکیلاتی کمیته جنبش و محدودیت دائمی اعضای آن را باید به عنوان یک مشکل دائمی جنبش به حساب آورد. این محدودیت و محدودیت با وجودی که مستقیماً یک مشکل تشکیلاتی محسوب می گردد، یک پشتوانه ایدئولوژیک - سیاسی دارد.

درینجا اولین مبحث در سند " اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " که در واقع حکم آئین نامه تشکیلاتی جنبش را دارد، یعنی مبحث « جهتگیری پایه یی » را مورد دقت قرار می دهیم:

« جهت گیری پایه یی: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عملکردی همانند یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین و کاملاً شکل گرفته ندارد و نمی تواند داشته باشد. از طرف دیگر، عملکرد « جا » همانند یک حزب در یک کشور مفروض هم نیست. با این وجود، اشکال مناسب سانترالیزم دموکراتیک باید بکار بسته شود و گسترش یابد. همپای پیشروی « جا »، آنچه بیانیه، آنرا « مرکز سیاسی جینی » خوانده، به رشد و تکامل خود ادامه می دهد و باید چنین کند. علاوه بر مسایل ایدئولوژیک، سیاسی و متودولوژیکی که در این زمینه مطرح است، این امر مستلزم برخی اصول و احکام تشکیلاتی در عرصه عملکرد است. « جا » در گیر نبرد مرگ و زندگی با دشمن بوده و اصول تشکیلاتی اش، منجمله راز نگهداری و پنهانکاری می باید بازتاب خصلت پرولتری انقلابی اش باشد و به آن خدمت کند و می باید در درجه اول بر پایه غیر قانونی ساخته شود. باید همواره این درک مائوئیستی را در ذهن داشته باشیم که هرگز نمی توان اصول و احکام تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و هرگز نمی توان بر آنها به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. »

دو مطلب مرتبط بهم در مطالب نقل شده فوق از اساسنامه «ریم» را مورد توجه قرار می دهیم:

۱ - « عملکرد ((جا)) همانند یک حزب در یک کشور مفروض ... نیست »

۲ -- « هرگز نمی توان اصول و احکام تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و هرگز نمی توان بر آنها به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. »

مطلب دوم بطور فاحشی نادرست و ضد مائوئیستی است. اصل درست مائوئیستی این است که بگوئیم: نباید اقدامات تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و نباید بر چنین اقداماتی به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. اما حتی در ارتباط با چنین حکمی نیز بکار برد کلمه « هرگز » گنجایش ندارد، چرا که بعضاً پس از طی شدن مراحل مختلف مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی، اقدامات تشکیلاتی معینی کاملاً لازم می

افتد و تکیه بر چنین اقداماتی به منزله ابزار عمده حل این یا آن مشکل در مقطع نهایی لازم می افتد. چنانچه خود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ناگزیر شد پس از پیشبرد یک دوره مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی با حزب کمونیست انقلابی هند و بعدا حزب کمونیست نیپال (مشعل)، در مورد این احزاب دست به اقدامات تشکیلاتی بزند و آنها را از جنبش اخراج نماید.

اصول و احکام تشکیلاتی بخش تفکیک ناپذیری از خط ایدئولوژیک - سیاسی را تشکیل میدهد. مناسبات میان اصول و احکام تشکیلاتی و خط ایدئولوژیک - سیاسی، مناسبات میان جزء و کل است. جدایی قایل شدن میان این جزء و کل نادرست و ضد دیالکتیکی است. در هر تشکیلاتی مبارزه بر سر اصول و احکام تشکیلاتی و در یک کلام مبارزه بر سر محتویات آئین نامه تشکیلاتی، بخش مهمی از مبارزه دو خط را تشکیل می دهد. بنابراین میتوان گفت که: نباید اصول و احکام تشکیلاتی صرف را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی همه جانبه نمود.

در هر حال اینگونه برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث گردید که این جنبش در طول حیات ۲۵ ساله خود نتواند به مثابه یک جنبش بین المللی به استحکام تشکیلاتی لازمه دست یابد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر همین برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی خود متأسفانه تا حال نتوانسته حتی یک کمیته با ثبات سه نفره به مثابه « مرکز سیاسی جینی » خود به وجود بیاورد و بیروارند. مثلا در نشست گسترده سال ۱۹۹۳ و همچنان نشست گسترده سال ۲۰۰۰ اصلا روی اصول و احکام تشکیلاتی « جا » بحثی صورت نگرفت. نشست گسترده سال ۱۹۹۳ بدون اینکه خود در مورد تعدیلات مورد لزوم در اصول و احکام تشکیلاتی « جا » مکث نماید، به کمیته جنبش صلاحیت داد که این تعدیلات را فرمولبندی نماید. بد تر از آن در نشست گسترده سال ۲۰۰۰ حتی در همان سطح نشست عمومی دوم هم روی این موضوع توجهی به عمل نیامد و کاملا نادیده گرفته شد.

چنین وضعیتی باعث گردیده است که از یکطرف اکثریت اعضای جنبش از شمولیت مستقیم در رهبری جنبش دور باشند و از جانب دیگر رهبری مستقیم جنبش عملا توسط سه یا دو و حتی یک عضو جنبش بصورت انحصاری پیش برده شود و هر دو طرف هم راضی باشند؛ یعنی سه، دو و حتی یک عضو حاضر در کمیته جنبش از موقعیت انحصاری رهبری کننده خود بر کل جنبش و سائر اعضا هم از فارغ البال بودن شان در رهبری مستقیم جنبش و در بهترین حالت از سبکبار بودن شان درین عرصه.

این مطلب که عملکرد « جا » همانند یک حزب در یک کشور مفروض ... نیست کاملا درست است. اما برای اینکه این اصل در عمل متحقق گردد، باید الزامات ایدئولوژیک -

سیاسی و تشکیلاتی آن قاطعانه در نظر گرفته شده و عملاً پیاده گردند. یکی از الزامات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مذکور آن است که کمیته « جا » واقعاً یک کمیته رهبری کننده کل جنبش باشد و برای اینکه چنین باشد لازم است که نمایندگان با صلاحیت تمامی اعضا در آن شامل باشند. این موضوع یک مسئله صرفاً مربوط به اقدامات تشکیلاتی نیست، بلکه دارای برد ایدئولوژیک - سیاسی جدی است.

اگر چنین نباشد، که متأسفانه تا حال نبوده است، اعضای جنبش به اعضای اصلی و اعضای فرعی تقسیم می شوند که در نهایت اعضای اصلی رهبری می کنند و اعضای فرعی رهبری می شوند. در نتیجه احزاب و سازمان های جمع شده در جنبش دیگر احزاب همسنگر و به بیان دیگر احزاب خواهر و یا احزاب برادر و دارای حقوق مساوی نیستند که با هم و شانه به شانه هم امر مشترک شان را رهبری کنند و پیش ببرند. سه، دو و یا یک حزب به فرمانده و یا مادر، پدر، خواهر و برادر بزرگتر تبدیل می گردند و اکثریت باقیمانده به موقعیت تحت فرمان و یا موقعیت فرزند و یا خواهر و برادر کوچکتر می افتند و اصل حقوق برابر میان احزاب و از همین جنبه، انترناسیونالیزم پرولتری خدشه دار می شود.

کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ بر خلاف این اصل که عملکرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به شمول عملکرد تشکیلاتی آن، نباید همانند یک حزب در یک کشور مفروض باشد، « مرکز سیاسی جنبی » جنبش یعنی کمیته آن را به مثابه یک مرکز رهبری کننده فراگیر و متشکل از نمایندگان تمامی اعضای جنبش به وجود نیآورد، بلکه صرفاً نمایندگان سه حزب را در موقعیت برتر حضور در کمیته رهبری کننده جنبش قرار داد. این کار به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، نادرست و غیر اصولی بوده است. کمیته ای که به این ترتیب ساخته شد در اساس محل هماهنگی توافقات و تلاقی اختلافات میان تمامی منسوبین جنبش نبود، بلکه محل هماهنگی توافقات و تلاقی اختلافات میان سه حزب مذکور بود و نمی توانست تطبیق کننده اصل وحدت، مبارزه، وحدت در سطح کل جنبش باشد. کمیته با ترکیب سه جانبه خود فقط توانست در حدود دو سال وحدت خود را حفظ نماید. اما علیرغم اقدامات اصولی معینی که در طی این مدت تقریباً دو سال به عمل آورد، در محدوده تنگ تلاقی اختلافات میان سه جانب تشکیل دهنده خود گیر افتاد و عاقبت هر دو جانب احزاب کمونیست ترکیه و هند، نمایندگان شان را از کمیته بیرون کشیدند. این وضعیت به مفهوم فروپاشی « مرکز سیاسی جنبی » تشکیل شده در کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ بود.

تا جائیکه ما اطلاع داریم بعد از خارج شدن نمایندگان احزاب کمونیست ترکیه و هند از کمیته جنبش، نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا به تنهایی برای مدت تقریباً

یکسال در همکاری نزدیک با بعضی از منسوبین دیگر جنبش، عمدتاً اتحادیه کمونیست های ایران، مسئولیت پیشبرد کارها و فعالیت های کمیته را بر عهده داشت. اما پس از آن، مادامی که کمیته از لحاظ تشکیلاتی باز سازی شد، همچنان نتوانست یک کمیته فراگیر باشد و باز هم یک کمیته سه جانبه باقی ماند. این بار نمایندگان حزب پرولتری پوربانبگلا و اتحادیه کمونیست های ایران، بجای نمایندگان احزاب کمونیست ترکیه و هند در پهلوی نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا، وارد کمیته شدند.

در شرایطی که نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا به تنهایی مسئولیت های کمیته را پیش می برد، مدت چندین ماه از آغاز فعالیت های مبارزاتی « هسته انقلابی کمونیست های افغانستان » و « کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون »، که علناً به هواداری از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برخاسته بودند، می گذشت. اما بنا به محدودیتی که کمیته دچار آن بود، بجای حمایت از این دو گروه تازه ایجاد شده هوادار جنبش، ناگهان مصاحبه گزارشگر « جهانی برای فتح » با یکی از رهبران « ساما » در شماره ششم مجله به چاپ رسید. به این ترتیب، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اولین احوالگیری خود از جنبش کمونیستی افغانستان، به یک آدرس غلط سر زد و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سرعت ناچار شد که از این بابت، از هواداران « جا » در جنبش افغانستان عذر خواهی نماید. در هر حال بر قراری اولین تماس های مستقیم میان دو طرف با عذر خواهی از اشتباه و انتقاد از خود توأم گردید و شور و حال چندانی نداشت.

در سال های بعد که باز هم ترکیب کمیته سه جانبه شده بود، کمیته بدون مشوره با منسوبین جنبش در هند، کارزار تجلیل از جنبش ناگزالباری را براه انداخت. این اقدام، در شرایطی که نماینده کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ل) از کمیته بیرون رفته بود، باعث بروز عکس العمل جدی از طرف حزب مذکور علیه کمیته گردید. کمیته ناچار شد انتقاد حزب مذکور را بپذیرد و تعهد بسپارد که در آینده هیچ کارزار مبارزاتی ای را بدون مشوره با منسوبین جنبش براه نخواهد انداخت.

دلیل اساسی اینکه کمیته جنبش، بعد از برگزاری موفقانه نشست عمومی سال ۱۹۹۳، بجای رهبری مبارزات خطی درونی جنبش در مورد اوضاع جهانی یعنی پیشبرد وظیفه ای که از طرف نشست عمومی بر عهده اش گذاشته بود، بدون مقدمه و بطور ناگهانی پیشبرد این وظیفه را کنار گذاشت و پرداختن به مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو را در سرلوحه وظایفش قرار داد، باز هم باید در محدودیت ترکیب کمیته جستجو گردد.

طوری که قبلاً گفتیم موضعگیری نهایی سند « در باره اوضاع جهانی » مبنی بر برجسته ساختن تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم نسبت به دو تضاد جهانی

دیگر، انعکاسی از برتری نسبی موضعگیری ای که تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی مشخص می نمود، نسبت به موضعگیری دیگر مطرح شده در نشست عمومی بود. از جانب دیگر موضعگیری طرف مقابل در حالیکه تضاد مذکور را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشت، قادر نبود هیچ تضاد دیگری را به عنوان تضاد عمده مشخص نماید و اصولاً نمی توانست جهتگیری تکامل اوضاع جهانی را معین کند و در واقع اعلام بلا تکلیفی می نمود.

اما یکبار دیگر ترکیب کمیته مثل زمان بعد از کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴، از یکجانب محدود باقی ماند و از جانب دیگر ترکیب آن انعکاس دهنده وضعیت واقعی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش در رابطه با یک مسئله مهم و حیاتی یعنی اوضاع جهانی نبود.

طوریکه قبلاً گفتیم در سند تصویب شده توسط کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ یعنی بیانیه جنبش، تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از دو تضاد دیگر جهانی مطرح گردیده است و این نشاندهنده برتری نسبی یک موضعگیری مشخص نسبت به موضعگیری مشخص دیگر در قبال اوضاع جهانی است. اما این برتری نسبی در ترکیب کمیته جنبش، بنا به محدودیت ترکیب آن، انعکاس نیافت. دو جانب از سه جانب شامل در کمیته جنبش (احزاب ترکیه و هند)، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را تضاد عمده جهانی می دانستند و صرفاً یک جانب شامل در کمیته (حزب کمونیست انقلابی امریکا) تضاد میان امپریالیست ها را تضاد عمده جهانی محسوب می نمود. اما همین ترکیب وظیفه داشت مبارزه جهانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بر اساس بیانیه اش، که در آن تضاد میان امپریالیست ها به عنوان برجسته ترین تضاد جهانی مطرح شده بود، رهبری و هدایت نماید. نهایتاً این تناقض میان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی « جا » و ترکیب تشکیلاتی کمیته آن، به عنوان یکی از عوامل مهم، نقش منفی خود را در فروپاشاندن ترکیب سه جانبه کمیته جنبش ایفا نمود.

در ایام بعد از برگزاری نشست عمومی سال ۱۹۹۳، یکبار دیگر تناقض میان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی مضمولین کمیته جنبش و ترکیب تشکیلاتی آن پیش آمد. درین زمان دو جانب از سه جانب تشکیل دهنده کمیته جنبش (اتحادیه کمونیست های ایران و حزب کمونیست انقلابی امریکا) تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم جهان را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند و صرفاً یک جانب از مضمولین کمیته تضاد مذکور را به عنوان تضاد عمده جهانی می پذیرفت. کمیته ای با اینچنین ترکیب تشکیلاتی وظیفه داشت که مبارزات خطی درونی جنبش در مورد اوضاع جهانی را بر اساس سند « در باره اوضاع جهانی »، که در آن تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم به مثابه برجسته ترین تضاد جهانی در نظر گرفته شده بود، رهبری و هدایت نماید.

اما این بار کمیته از هم نپاشید و راه جلوگیری از فروپاشی، منطقی تبدیل نمودن موضوع اصلی مبارزات خطی درونی از اوضاع جهانی به مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو بود. در اینجا مسئله بر سر حسن نیت و سوء نیت نه بلکه مسئله بر سر نتیجه عملی سیاسی و تشکیلاتی این تبدیلی است. کمیته منطقی نیاز داشت که روی این موضوع بحثی، آنقدر متمرکز گردد و آن قدر فشار بگذارد که موضوع بحثی تعیین شده در نشست عمومی کلابه یک موضوع فرعی بدل گردد. این تمرکز و فشار آنقدر قوی و شدید گردید که سرنوشت انقلاب پیرو برای کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مسئله مرگ و زندگی اعلام شد. برای جنبشی که در مقابل «اژدها مرگی» انقلاب چین قد علم کرده بود، واقعا قابل تعجب بود که از «بز مرگی» انقلاب پیرو، در بدترین حالت آن، اینگونه از خود دست پاچگی نشان دهد. در واقع همین دستپاچگی باعث گردید که موضوع احتمال دخالت شخص گونزالو در تدوین خط مذاکره، قبل از وقت بیرون افتد و کمیته ناچار شود که در نشست گسترده بعدی در سال ۲۰۰۰ درینمورد انتقاد از خود به عمل آورد.

تبدیل موضوع اصلی مبارزات خطی درونی، یک اقدام موفقیت آمیز بود. وحدت کمیته محفوظ ماند و کل جنبش نیز بر مبنای احساس ضرورتی که در مورد توجه به سرنوشت انقلاب پیرو داشت، توانست وحدت خود را حفظ نماید. اما مسئله پیشبرد مبارزات خطی در مورد اوضاع جهانی که در نشست گسترده سال ۱۹۹۳ به عنوان موضوع بحثی محوری درونی تعیین شده بود، به طاق نسیان گذاشته شد.

درین میان، کارزار بین المللی دفاع از جان گونزالو که طی چند سال بعد از دستگیری وی تحت رهبری «جا» پیش برده شد، به عنوان یکی از برجسته ترین کارزار های گسترده جهانی دفاع از یک رهبر کمونیست، ثبت تاریخ گردیده و واقعا یکی از افتخارات مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد. متأسفانه این کارزار پر جوش و خروش، تا آنجائیکه ما می دانیم، عمدتاً نه در مواجهه با اقدامات سرکوبگرانه دشمنان، بلکه در مواجهه با بروز خط اپورتونیستی راست طرفدار مذاکره و ختم جنگ درون حزب کمونیست پیرو، به تدریج فروکش نمود و بدون اینکه اختتام آن اعلام گردد، پایان یافت.

پس از آنکه در سال ۱۹۹۶ جنگ خلق در نیپال براه افتاد، آنچنان جنب و جوش و تحرک مبارزاتی تازه ای، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را فرا گرفت که تحت تاثیر آن، تاثیرات منفی اوضاع پیش آمده در پیرو به شدت تضعیف گردید. در غیاب این جنب و جوش و تحرک مبارزاتی تازه، دلسردی های ناشی از فروکش نمودن عمیق و گسترده جنگ خلق در پیرو، می توانست ابعاد بین المللی خطرناکی پیدا نماید.

در نشست گسترده سال ۲۰۰۰، که اعلامیه میلینیوم را تصویب و منتشر کرد، به تاسی از

عمده شدن عملی مباحثات مربوط به انقلاب پیرو در مباحثات درونی جنبش در سال های بعد از نشست گسترده سال ۱۹۹۳، همین مباحثات به موضوع بحثی محوری در نشست مبدل گردید. به همین دلیل روی اوضاع جهانی و مشخصا روند ها و تضاد های جهانی به عنوان موضوع محوری مکتب به عمل نیامد. در نتیجه، نظر نهایی نشست در مورد روند ها و تضاد های جهانی مبنی بر عمده دانستن روند انقلاب در جهان و عمده دانستن تضاد میان امپریالیست ها و ملل تحت ستم در جهان، با وجودی که صرفا با یک رای منفی مواجه شد و با اکثریت قریب به اتفاق، منجمله توافق بیحال نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا، به تصویب رسید؛ اما مطلب مربوط به آن به شکل حاشیه یی و بسیار مختصر در متن اعلامیه نهایی نشست، مطرح گردیده است.

با در نظر داشت سیر تحولات تاریخی که در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگذرد، اگر مسائل را کماکان به حاشیه قرار دهیم و نخواهیم روی موضوعات عمده آن مکتب کنیم، نقاط ضعف و قوت آنرا بیرون کشیم، خطوط مسلط بر کمیته و جهت گیری مبارزاتی آنرا مشخص نماییم، استقامت استراتژی یک حرکی آنرا تعیین نماییم، یقینا ما نیز در فروپاشی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سهمیم خواهیم بود.

در مورد مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا:

بخش دوم نظراتم در مورد مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکاست. در هنگام مطالعه مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا یادم از انتخابات نیپال آمد. زیرا قبل از انتخابات نیپال موضوع داغ بر سر رفتن به پای صندوق ها و یا ادامه جنگ خلق توده های نیپالی تحت رهبری حزب کمونیست نیپال " مائوئیست " مسئله ای پیش آمد که یکی از رهبران آن حزب گفته بود که برای حزب کمونیست نیپال " مائوئیست " دو راه در پیش است: یکی سازش، دیگری مبدل شدن به کمون قرن بیست و یکم! که این طرح باعث سقوط آن حزب به سمت انحرافات عمیق گردید. بعد از انتشار مانیفست و اساسنامه جدید RCP و طرح سنتزهای نوین باب آواکیان، حزب کمونیست ایران (م. ل. م) نیز با یک اقدام از نظر من عجولانه و با انتشار حقیقت شماره ۴۹ در برج سرطان ۱۳۸۹ کمونیزم را بر سر دو راهه قرارداد: یکی پژمردگی و دیگری شگوفایی و آنهم بدین مفهوم که کمونیست ها یا باید به بقایای گذشته بدل شوند و یا به پیشاهنگ آینده!

به هر حال فرض کنیم که اوضاع به قول آنها سازش حزب کمونیست نیپال " مائوئیست " در نیپال و پیشاهنگ آینده بودن از نظر حزب کمونیست ایران (م.ل.م) واقعا همانگونه بوده باشد ولی آیا به نظر شما کمون اولیه بهتر از انترناسیونال دوم تسلیم شده به امپریالیستها نبود؟ که بود! آیا پارچندای بخاک افتاده در میدان جنگ، بهتر از پارچندای کنونی نبود؟

که بود. عکس آن پاراچندا زینت بخش پناهگاه های مان می شد و ما را به پیشروی در راه مبارزاتی انگیزه می داد ولی عکس پاراچندای فعلی قابل برداشتن از صفحات انترنیت هم نیست و دیدنش قلب ما را می فشارد و به دل‌مردگی دامن می زند. بیگمان حزب رهبری کننده جنگ خلق در نیپال از همان ابتدا، ضعف ها و کمبود ها و حتی انحرافات معین خود را داشت. بهترین راه رفع این ضعف ها و کمبود ها و انحرافات معین، همان راه ادامه و تکامل جنگ خلق و در آن جریان کوشش آگاهانه برای مبارزه با عوامل منفی مذکور بود. اما این تلاش آگاهانه در طول چندین سال، به دلیل شیفتگی یکجانبه به پیشرفت ها، نه در سطح ملی نیپال صورت گرفت و نه هم در سطح بین المللی. " راه پاراچندا " که به دنبال مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم علاوه گردید، نه تنها فقدان تلاش آگاهانه مذکور را در خود به نحو متمرکز متبلور ساخت، بلکه ضعف ها و کمبود ها و انحرافات اولیه را نیز بطرف تکامل منفی سوق داد و ضعف ها و کمبود ها و انحرافات دیگری را نیز بر آنها افزود. درینجا نیز درست همان راهی را پیمود که قبلا در پیرو " اندیشه گونزالو " پیموده بود؛ ای کاش لشکر های ما در پیرو و نیپال شکست می خوردند و نابود می شدند، ولی تسلیم نمی گشتند. ای کاش فرماندهان کل ما در آنجا ها ب خاک می افتادند و حد اقل به اندازه " چه گوارا " و " کرن " از خود " شجاعت " نشان می دادند و یا بهتر از آن ها همچو " چارومازومدار " و رفیق آزاد، ایستاده می مردند ولی تسلیم نمی شدند.

لب و لباب ضعف ها و انحرافات ما در پیرو و نیپال، در قالب های " اندیشه " و " راه " متبلور شده بودند و ما علیه این خام بازی ها و خام اندازی ها نایستادیم و در بهترین حالت، آنها را مسائل خاص خود پیرو و نیپال دانستیم. یکی از مهم ترین دلیل این اغماض تأیید گرانه آن بود که " هسته رهبری کننده جنینی " ما درقبال این خام بازی ها و خام اندازی ها با اغماض تأیید گرانه برخورد می کرد. قبل از همه به این دلیل که خود در واقع عمدتا تحت تاثیر و به بیان بهتر تحت رهبری " سنتز های نوین " قرار داشت. هنوز " راه " ادعای " ابعاد بین المللی " نداشت که " هسته رهبری کننده جنینی " برنده نبودن کافی سلاح ایدئولوژیک ما را صراحتا اعلام کرد. از آن پس بود که " راه داران " اعلام کردند: " بدون برنده ساختن همه جانبه سلاح ایدئولوژیک؛ " پیروزی انقلاب نیپال ممکن نیست و ما باید این برندگی را تأمین نمائیم. پس از آن بود که صریحا برای " راه " ابعاد بین المللی تراشیدند. " هسته رهبری کننده جنینی " در واقع در قبال این " برنده کاری " روی خوش نشان داد و به نحوی از آن استقبال کرد؛ ولی در واقع از دید و منظر " سنتز های نوین " و از دید و منظر مانیفیست و اساسنامه جدید RCP.

RCP چه کرد؟ RCP با ارائه اساسنامه جدیدش و مسوده مانیفیست خود به حذف کامل م.ل.م دست زد، استراتیژی جبهه ئی را درین اسناد مطرح ساخت، روی قیام مسلحانه سرتاسری تکیه استوار و روشن اش را از دست داد و آنقدر ارزشگزاری های لافزانه

سنتزهای نوین باب آواکیان را دامن زد که کیش شخصیت طلبی باب آواکیان را برجسته تر از کلاسیکران به نمایش گذاشت، کل جنبش کمونیستی را به دو مرحله گذشته و در حال ایجاد بصورت غلط ترسیم کرد که برای کل جنبش کمونیستی یک سردرگمی خطرناکتر از موارد نیپال و پیرو را ایجاد نمود.

همچنان حرکتش آنقدر یکجانبه و در حد غلو بوده است که اولاً کل کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را نادیده گرفت و ثانیاً ضرورت مبارزه برای تشکیل انترناسیونال نوین را حذف ساخت، اینها بیانگر چیست؟ آیا ایجاد کیش شخصیت طلبی، حزب و انقلاب را در مسیر طولانی مبارزاتی کمک خواهد کرد؟ هرگز نه! ایجاد کیش شخصیت طلبی نه تنها حزب و انقلاب را به پیروزی سوق نمی دهد بلکه در مسیر طولانی مبارزاتی، حزب و انقلاب را مدد نخواهد کرد. تجربه هند در زمان رفیق "چارو مازومدار" نشان میدهد که باور کورکورانه بالای افراد نباید به وجود بیاید. ایزم، راه، اندیشه و غیره در یک پروسه طولانی، بعد از متحقق شدن آنها در عمل و برخوردار شدن از یک پایه علمی روشن و مستدل، ایجاد خواهد شد. باور به غنایمند شدن مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و تامین پیشرفت در تکامل آن از طریق شکل دادن به اندیشه گونزوالو، راه پاراچندا و دادن خصلت جهانی به آن حاصل نمیگردد. ولی حزب کمونیست انقلابی امریکا بدون در نظر داشت چنین فاکتی نیز از حذف کامل م. ل. م حرف زده و با طرح سنتزهای نوین باب آواکیان و صحبت حول انقلاب فرهنگی در درون حزب کمونیست انقلابی امریکا، شخصیت طلبی کورکورانه بالای رهبری آن حزب را اعمال نموده است. ایجاد کیش شخصیت طلبی در حزب کمونیست انقلابی امریکا از دیرزمانی است که در آن رخنه نموده، زیرا در سند کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی - امریکا منتشره سال ۱۹۹۵ تحت عنوان "قطعنامه درباره رهبری و رهبران" در یک قسمت از آن چنین آمده است که:

" در مقایسه با همه رهبران حزب ما، باب آواکیان آن فرد رهبری است که کمیته مرکزی این ارزیابی را از او دارد:

۱. بیشتر از همه قادر است کلکتیو کمیته مرکزی و ارگانهای دائمی آن را رهبری کرده، و حزب و توده ها را از این طریق و توسط ساختارهای کلکتیو حزبی و ارگانهای رهبری، رهبری کند
۲. بیشتر از همه قادر است برای متمرکز و سنتز کردن آنچه از پائین و از میان توده های درون و بیرون حزب به بالا می آید، به کلکتیو حزب اتکاء کند.

۳. بیش از همه قادر است درسه‌های تاریخی و بویژه مبارزه انقلابی پرولتاریای بین‌المللی را سنتز و فشرده کند.
۴. بیش از همه قادر است بنیادی‌ترین اصول ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را که تاکنون تکامل یافته، سنتز و فشرده کند و بکار بست آن را رهبری نماید.
۵. بیش از همه قادر است متدولوژی علمی کلیدی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی را درک کند و آگاهانه آنرا در هر عرصه از تئوری و پراتیک اجتماعی بکار ببرد، تا راههای ناشناخته را ترسیم نموده و دائماً کار انقلابی را با منافع عینی و اهداف استراتژیک کلی طبقه ما منطبق تر سازد.
۶. بیش از همه قادر است دوراندیشی و دیدگاه تاریخی عظیم و یک پایه تکامل یافته ایدئولوژیک و متدولوژیک را با درکی واقعی از احساسات توده‌های خلق و درکی عمیق از مسائل جنبش انقلابی عملی ترکیب کند.
۷. بهتر از همه قادر است نیروهای انقلابی حزب ما را در مبارزه دو خط علیه رویز یونیزم و اپورتونیزم و در مقابله با کلیه گرایش‌های ناصحیح رهبری کند.
۸. بهتر از همه قادر است سرمشقی در زمینه انترناسیونالیسم پرولتری اصیل باشد و حزب ما را بعنوان گردانی از جنبش کمونیستی بین‌المللی، بخشی از "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" در انجام وظایف انترناسیونالیستی خود رهبری کند. عالیت‌ترین ارگان کلکتیو حزب ما یعنی کمیته مرکزی معتقد است فردی که بهتر از همه دارای این معیار هاست - و این را بارها و بارها بویژه در مقاطع تعیین‌کننده در تاریخ حزب ما و جنبش بین‌المللی به اثبات رسانده، خیلی روشن، باب آواکیان است" (سند کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا - ۱۹۹۵)

طوری‌که در سند متذکره هم دیده میشود، آواکیان بصورت برانزده مورد ستایش کدرهای کمیته مرکزی اش در همان سال‌ها قرار داشته است، حتی بحث روی سنتز م.ل.م نیز بوده است. این بحث‌ها و این عملکردها بالاخره خود را در اساسنامه جدید RCP و مانیفست شان متبلور نمود.

در اساسنامه گذشته RCP اساسات مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم پذیرفته شده بود اما در اساسنامه جدید و بیانیه حزب کمونیست انقلابی امریکا ، انقلاب جهانی دو مرحله ای میشود. یک مرحله م.ل.م و مرحله دوم سنتزهای نوین آواکیان !

طوریکه در بیانیه تذکر داده شده است در طول مدت دوران مبارزات آندیولوژیک - سیاسی درون حزب کمونیست انقلابی امریکا ، پیش پای باب آواکیان دو خط متنافر از هم وجود داشته است، یا اینکه از حزب خود بیرون شود و حزب جدیدی برایش تاسیس کند ، و یا اینکه حزب را تحکیم ببخشد و آنرا تکامل دهد. بناء بعد از تفکر و سنجش میان این دو، به این نتیجه میرسد که حزب را تحکیم و تکامل بخشد ، این تحکیم و تکامل اساسا به سنتزهای نوین و اعمال آن و تحکیم آن در درون حزب کمونیست انقلابی امریکا منجر میگردد. RCP ادعا دارد که م. ل. م را باب آواکیان تکامل داده است و باید تمامی احزاب شامل در RIM از آن پیروی کنند و سنتزها را بپذیرند، در همه جا به نفع باب آواکیان تبلیغ صورت میگردد و نام چنین تبلیغی را توده یی ساختن باب آواکیان گذاشته اند؛ رفقای ایرانی نیز به دنباله روی ازین تبلیغ موضع اتخاذ نمودند و در همان سقوط دره سهیم شده اند.

سوال اینجاست که چرا RCP از تمام جنبش گذشته نام میبرد اما از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نام نمی برد و میگوید همه از برکت سنتزهای نوین آواکیان است؟ چنین تجربه تلخی را ما از حزب کمونیست شوروی با خود داریم ، زمانیکه صدر مائو تسه دون در برابر آن ایستاد و گفت تعهدات حزب کمونیست چین بر مبنای اسنادی است که در کنفرانس بین المللی احزاب در مسکو امضاء شده و ما ملزم به مراعات آن می باشیم نه اساسنامه حزب کمونیست شوروی! و حالا حزب کمونیست انقلابی امریکا عین عملکرد شوروی در زمان مائو را بر سر احزاب شامل در RIM مرتکب می گردد و طوری ادعا میکند که اگر کسی سنتزها را قبول دارد خوب و اگر ندارد رویونیست، دگماتیست و در آخر خائن است! طوری که نتیجه میشود انقلاب فرهنگی درون حزبی، RCP را میخواهد بر سر تمامی احزاب اجراء نمایند و این کار غیر قابل قبول است . زیرا به نظر من احزاب شامل در RIM مکلف به حفظ تعهدات اساسات جنبش بین المللی انترناسیونالیستی اند نه مکلف در برابر سنتزهای نوین آواکیان و یا اساسنامه جدید شان. چون سنتزهای نوین باب آواکیان تا کنون معیار قرار داده نشده مگر اینکه جلسه گسترده ای از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به راه می افتاد و تمام اعضای جنبش را در خود جمع میکرد و در آن جلسه فیصله به عمل می آمد که سنتزهای نوین آواکیان معیار است ، آن زمان همه احزاب که موافق چنین فیصله ای میشدند ، ملزم به اجراء آن بودند. اما امروز حزب کمونیست انقلابی امریکا حق ندارد سنتزهای نوین باب آواکیان را بعنوان

معیار جنبش بین المللی کمونیستی به دیگر احزاب بقبولاند. تا کنون سنتزهای نوین باب آوآکیان معیار قرار داده نشده به همان ترتیبی که اندیشه گونزالو و راه پاراچندا معیار قرار داده نشد. تعهدات متقابل را اسناد اساسی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تشکیل میدهد. امروز RCP گرایش کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی را دارد که بعنوان یک حزب جهانی عمل کند. خطی که امروز رفقای RCP کشیده اند به نحو خود خیلی خطرناک تر ، شدیدتر و متعصبانه تر از اندیشه گونزالو و راه پاراچندا میباشد. زیرا تا کنون چنین ادعائی را نه نیپال نموده است و نه هم پیروا چیزی را که امروزه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدان متوسل شده موضع نیپال نیست بلکه سنتزهای نوین باب آوآکیان است. با وجودیکه احزاب شامل در RIM به نحوی از انحاء بر سر مسائل داخلی نیپال موضع داشته اند. به نظر من حزب کمونیست " مائوئیست " افغانستان هرگز مکلف به اجراء وظایف تعیین شده از طرف RCP نیست، به نظر من RCP برای حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان هرگز نمیتواند مرجعیت داشته باشد ، آنچه را که میتواند برای ما ارجحیت داشته باشد همانا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و تکامل خلاقانه آن خواهد بود و بس!

تاریخ از سالهای ۱۹۷۰ میلادی بحث میکند. در آنوقت حزب کمونیست شیلی و RCP بیانیه مشترکی را ارائه دادند. طراح اصلی جلسه سازمان ها و احزاب کمونیست در سال ۱۹۸۰ که با انتشار اعلامیه ای تحت عنوان " خطاب به پرولتاریا و خلقهای تحت ستم " منجر شد ، همانا RCP بود. در جلسه سال ۱۹۸۴ نیز که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید و بیانیه آن برآمد نمود، RCP نقش براننده ای در آن اجراء کرد و بصورت بالفعل و بالقوه حضور داشت و توانست نقش مرکزی آنرا برعهده بگیرد. از آن به بعد RCP را میتوان یگانه حزب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به شمار آورد که دایما در کمیته جنبش حضور فعال داشته است. اما امروزه خط کشی کاملی که RCP بدان متوسل شده چنان خطرناک است که حتی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) نیز هیچگاهی جرئت چنین کاری را نکرده است. حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان برعلاوه موضعگیری اصولی که در پیش گرفت، نیازمند تحقیق و تأمین ارتباط با احزاب و سازمانهای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که این موضوع را باید جدی بگیرد. این تحقیق یقینا به صف آرائی جنبش بین المللی کمونیستی منجر و نهایتا به فراخوان عمومی برای احیاء و بازسازی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدل خواهد شد. این وظیفه مبارزاتی حزب کمونیست " مائوئیست " افغانستان است که درین رابطه جدیت عمل به خرج داده تا بتواند وظیفه و رسالت مبارزاتی انترناسیونالیستی اش را به اثبات برساند. ما نیازمند یک تیم قوی کاری در میان خود هستیم، ما نیازمند تجدید تربیت رفقای حزبی خود هستیم و باید به نحو شایسته آنرا زمینه سازی نماییم. درین مقطع وظیفه ما چیست؟ یقینا حفظ وحدت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر مبنای اساسات جلسات تمام احزاب نه اساسات مطروحه فعلی RCP.

وقتی ما تاریخچه سه دهه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را از سر میگذرانیم به سه موضوع در سطح جنبش برخورد میکنیم: موضوع اول طرح اندیشه گونزوالو، موضوع دوم طرح راه پارچندا و موضوع سوم سنتزهای نوین باب آواکیان. موضوعات اول و دوم زمینه عملی داشتند یعنی جنگ خلق در کشورهای پیرو و نیپال عملاً جاری بود و تئوری به پراتیک بدل شده بود گرچه پیروزمندان به پایان نرسید و شکست خورد. این دو حزب قدرتمند در پیرو و نیپال تا جائیکه بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم حرکت نمودند نتایج درستی در قبال داشت اما همینکه اندیشه گونزوالو و راه پارچندا مطرح شد به انحراف غلطید و خرابی به بار آورد.

تاریخ به یاد دارد هنگامیکه حزب کمونیست (م. ل. م) پیرو مائوئیسم را مطرح نمود، در آنوقت RCP آنرا قبول نداشت. RCP برین باور بود که تئوری عصر زوال امپریالیسم، لین پیائوئیستی است؛ بدین اساس بود که رفقا در سطح جنبش بعد از ۸ سال مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مائوئیسم را پذیرفتند، آنچه را تاریخ به ما نشان داد این است که حزب کمونیست (م. ل. م) پیرو تمام طرح هایی را که ارائه داده بود به استثنای پذیرش اندیشه گونزوالو صحیح بوده است، گرچه RCP در ابتدا با آن مخالف بود، اما بالاخره حاضر به پذیرش مائوئیسم گردید. چرا RCP مائوئیسم را در جلسه میبذیرد؟ ولی فعلاً و عملاً به نفی کامل چوکات م. ل. م. مبادرت میورزد؟ چرا سنتز نوین مطرح میکند؟ چرا اساسنامه و مانیفیست خود را بر مبنای سنتزهای نوین ارائه میدارد؟ اگر به دقت دیده شود میتوان گفت که چنین کاری یقیناً از روی صداقت روحیه انترناسیونالیستی و کمونیستی رفیقانه نبوده بلکه عدم مقابل شدن با حزب کمونیست (م. ل. م) پیرو را در آزمون در بر میگیرد. چنین کاری نشاندهنده نوعی انتقام گیری از طرف RCP بخاطر رد ریشه ای آن رقم میخورد؛ سوالی دیگری که میتواند درین مبحث مطرح شود این است که مشکل در کجاست؟ آیا ما و حزب ما درین زمینه شریک هستیم؟ درین انحراف شریک هستیم؟ و چرا؟ به نظر من مشکل اساسی حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان نه راه پارچندا است، نه اندیشه گونزوالو و نه هم سنتزهای نوین باب آواکیان، آنچه را که میتوان بعنوان مشکل موجوده حزب مطرح کرد، پاسیفیزم مسلط بر تیم کاری فعال حزبی است. عدم موجودیت بالقوه و بالفعل تیم کاری فعال حزبی در سطح کمیته مرکزی، فعالیت رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان را از رهبری کلکتیوی به محور شخصیتی بدل خواهد ساخت و رفقای سطوح بالا باید چنین مسائلی را درهم شکنند. ما تا زمانیکه بر خود فایق نگردیم، در همین سطح باقی خواهیم ماند.

تمامی رفقای ما بخوبی آگاهند که دو مرحله ای کردن انقلاب کمونیستی از طرف RCP یک موضع کاملاً غلط است. زیرا تکامل ایدئولوژی از لحاظ تئوری در پراتیک محک میخورد که با سنتزهای نوین شروع میگردد. این سنتزها باید سایکل خود را در پراتیک

طی نموده و تکمیل نماید، اما رفقای RCP میخواهند بدون طی نمودن و تکمیل نمودن چنین سایکلی یعنی پراتیک اجتماعی آنرا تکمیل شده به حساب آورند. اگر قرار باشد که پراتیک معیار حقیقت نباشد، خود نوعی از پست مدرنیسم م.ل.م به شمار رفته و آنگاه هرکس میتواند ادعا کند که پیشرفت ها و تکاملات تئوریک تازه ای دارد، بناء استدلال کردن بر مبنای این چنین بینشی، در اصل معیار زدائی است که RCP به آن مبادرت ورزیده است. این موضوع یعنی معیار زدایی هم حزب کمونیست انقلابی امریکا و هم ما را ضربه خواهد زد. زیرا، راه را بدون در نظر داشت پراتیک اجتماعی فقط برای لفاظی باز میگذارد.

شاید برای تعدادی از رفقا چنین مطرح باشد که آیا گذشته را میتوان خاتمه یافته تلقی نمود؟ آیا میتوان موج انقلاب را از بین رفته بحساب آورد؟ در جواب باید گفت که ما همیشه بر گذشته اتکاء داشته و داریم، از گذشته خود می آموزیم و بر مبنای تجارب گذشته است که پیشاهنگ حال و آینده خواهیم بود. ما به هیچ وجه نمیتوانیم این سطح اتکاء یعنی گذشته را خاتمه یافته تلقی نماییم. ما به هیچ وجه نمیتوانیم موج انقلابات کمونیستی جاری در جهان را از بین رفته محاسبه نماییم، موج انقلابات فروکش کرده اما کاملا از بین نرفته است. چرا به چنین بینشی مبتلا شویم، ما باید بر ضعف های خودمان فایق آییم و خود را شکست خورده محسوب نکنیم و گرنه در مقابل کوچکترین وزش بادهای از پای خواهیم نشست. ما باید استوار و ثابت قدم با اتکاء به گذشته به عنوان پیشاهنگ حال و آینده فعالیت کنیم و راه را برای انقلابات کمونیستی در جهان هموار سازیم. این همان نقطه ای است که ما را به درک کامل بیرون رفت از این معضلات راهنمایی میکند.

چرا حزب کمونیست انقلابی امریکا چنین میکند؟ چون میخواهد خود را به عنوان حزب پدر در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح نماید. وظیفه ما چیست؟ یقینا ما نمیتوانیم اساسنامه جدید RCP را قبول کنیم. خروشف بعد از به قدرت رسیدن در اتحاد جماهیر شوروی با بیرون دادن طرحات رویزیونیستی اش مطرح نمود بود که هرکس موضع ما را قبول داشته باشد با ماست در غیر آن طرف مقابل شمرده خواهد شد. حزب کمونیست چین فعالانه توانست برین امر خط تمایز سالمی را به میان کشد. امروز حزب کمونیست انقلابی امریکا چنین موضعی را اتخاذ میکند و مگوید هرکس سنتزهای نوین باب آوکیان را قبول داشته باشد با ماست در غیر آن رویزیونیست شمرده خواهد شد و دشمن کمونیسم به شمار خواهد رفت. به نظر من حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان نمیتواند تعهدی در مقابل RCP براساس اساسنامه، مانیفیست جدید و سنتزهای نوین اش، داشته باشد. از زمانیکه موضوع تکامل ایدئولوژیک در سطح کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و برآمد اساسنامه و مانیفیست جدید RCP مطرح شده این تکامل ایدئولوژیک و این بیانیه و اساسنامه راه گشا نبوده بلکه سردرگمی کلی را برای احزاب شامل در RIM به وجود آورده است.

بحث اساسنامه RCP در مورد جنگ خلق و قیام مسلحانه نیز بصورت مشخص مطرح نگردیده است. در اساسنامه RCP بطور عام بحث قیام مطرح شده، اما نه قیام مسلحانه و نه هم جنگ خلق و هیچ طرح مشخص دیگری نیز درین زمینه ارائه نگردیده، فقط آنچه از آن بعنوان استراتیژی حزب بحث شده طرح جبهه متحد و قیام در بطن آن است. در بخش اول - بند ششم - عنوان " جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا - استراتیژی ایجاد و ادامه انقلاب - پاراگراف اول آن چنین ذکر شده است:

" برای کسب پیروزی، حزب باید میلیون ها و دهها میلیون نفر از مردم و صفوف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی دارای نقطه نظرات گوناگون را برای سهمگیری در انقلاب و حمایت از آن متحد نماید. استراتیژی حزب برای انجام این کار جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا است " در مورد قیام در بطن جبهه متحد هیچگونه توضیح و تشریحی صورت نگرفته است، اما جبهه متحد را بصورت مفصل توضیح میدهد. موضوع کاملا مشخص در اساسنامه RCP این است که جنگ خلق و قیام مسلحانه کمرنگ شده و از ابتدا مسئله اصولا تبلیغ نمیگردد و ازین خاطر هم در مباحث مطروحه شان بسیار به کمرنگی رسیده است. به نظر من استقامت استراتیژیک حزب کمونیست انقلابی امریکا برای خودشان هم دقیقا روشن نیست و خودشان هم نمی دانند که به کدام طرف طی طرق میکنند؟

ما چه باید بکنیم؟ اینکه مسائل را روشن کنیم و آن بحرانی را مشخص نماییم که منجر به قیام عمومی میشود و چگونگی پیشبرد آن طریقه را نمایان سازیم و همچنان مشخص نماییم قدرت سیاسی چگونه کسب میشود. تا جائیکه مربوط به اسناد منتشره حزب کمونیست انقلابی امریکا میشود، طرح قیام عمومی عمدتا بر مبنای یک گرایش ایدئولوژیک آگاهانه رقم میخورد نه سردرگمی RCP. چیزی دیگری که در اساسنامه و بیانیه RCP دیده میشود عدم بررسی از گذشته کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. ما در جریان ۲۵ سال مبارزه تجاری کسب کرده ایم، و تجاری داشته ایم. باید این تجارب را جمع بندی نمود و به پای تحلیل آن رفت که چرا حزب کمونیست (م.ل.م) پیرو شکست خورد، چرا نیپال به چاله ابهام گیرماند و خراب شد، چرا حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به بیراهه پسا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و دنباله روی از RCP گام برداشت؟ این جمع بندی به پایه جمع بندی از چین و شوروی نه تنها ضروری است بلکه ضروری تر از آنهاست. چون از انحرافات گذشته چین و شوروی تا حدودی جمع بندی های در دست است اما از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اگر جمع بندی هم در دست باشد یک جمع بندی ناقص و نیمه کاره خواهد بود. اینکه کلاسیکران قدیم را یک مرحله و سنتزهای نوین را مرحله دیگر به حساب می آورند در ذات خود غلط است. در بحث بالاتر این موضوع صراحت داده شد که دید شخصیت محوری بر حزب اصولیت و مفیدت حزب را خدشه دار میکند کاری که در حزب کمونیست انقلابی امریکا

رخنه کرده و سرانجام به اینجا رسیده است. چنین دید، محوری ساختن شخصیت در درون حزب یک نوع اطاعت کورکورانه را به بار آورده و این عمل نه در سطح بین المللی و نه در سطح حزبی برای ما مفیدت خواهد داشت، بلکه کاملاً نیز مضر تمام خواهد شد. از نگاه فلسفه، تقدس قائل شدن به تئوری نیز غلط است ولی تکامل ایدئولوژی ضروری و حیاتی است. اما این چنین تکاملاتی فقط در صورتی بوجود می آیند که اساسات علمی خود را استوار سازند و در جریان پراتیک صحت و سقم خود را ثابت کنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا با ارائه مانیفیست جدید و اساسنامه اش این را به مانشان میدهد که چون باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی امریکا کتب متعددی نوشته لذا ایدئولوژی را تکامل داده است. چنین بینشی اساساً نوعی از پست مدرنیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. یعنی بر اساس هیچ اصولی استوار نبوده و نیست به این خاطر چنین ادعائی میتواند به خوبی خود بی پایه باشد. طرح چنین موضوعاتی به چیز نوینی منجر نمیگردد مگر به عقبگرد جنبش کمونیستی به گذشته.

به نظر من دو نمونه منفی مرتکب شده برای ما کافی است، یکی طرح اندیشه گونزالو و دیگری راه پارچندا! ما نباید نمونه سوم را تکرار کنیم. مائوئیزم بعد از بدرود حیات مائو تثبیت گردید. ما باید جمعبندی کلی از زمان مارکس تا مائو را عمیق تر سازیم و در کنار آن نیازمند جمعبندی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از سال های ۱۹۸۰ به این سوء خواهیم بود. تا حدودی که تجربه به ما نشان داده رفقای RCP خدمات شایانی در سطح بین المللی از لحاظ تئوریک انجام داده اند، همانطوری که نیپال بزرگترین خدمت را در جنگ خلق انجام داد ولی نتایج نهایی کارش منجر به فاجعه و شکست گردید. به نظر من نتایج سنتزهای نوین باب آواکیان خیلی بدتر از اندیشه گونزالو و راه پارچندا منجر به فاجعه و شکست در سطح کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خواهد شد. بناء هدف ما باید این باشد که بر تحکیم جنبش بین المللی کمونیستی و گسترش آن جدیت عمل به خرج دهیم. جنبش بین المللی کمونیستی تک حزبی نیست، و حزب واحد هم به شمار نمیروند و چون دارای چنین خصیصه ای میباشد بناء هیچ حزبی نباید به خود حق بدهد که با احزاب شامل در RIM بعنوان تشکلات تحت فرمانش برخورد کند. کاری را که امروزه حزب کمونیست انقلابی امریکا بدان مبادرت ورزیده است. اینگونه برخورد در واقع مبتنی بر تئوری حزب واحد جهانی است. تحت نام جنبش بین المللی کمونیستی دستورات حزبی را به احزاب دیگر صادر کردن کاملاً غلط و بی اساس است، اصولی نبوده و نیست. این گرایش چه چیزی را به نمایش خواهد گذاشت؟ یقیناً گرایش برتری طلبانه امریکایی است و سنترالیزم گرائی مطلق را به وجود می آورد و منجر به انارشی درون جنبش بین المللی کمونیستی میگردد کاری که مائو تا لحظات آخر عمرش علیه اینگونه برتری طلبی ها مبارزه نمود.

ما درین زمینه چه وظیفه ای باید برعهده بگیریم؟ از آنجائیکه حزب کمونیست انقلابی امریکا مهمترین حزب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را شامل میشود ، موضعگیری های فعلی اش شدیدترین ضربات را بر پیکر کمیته جنبش بین المللی کمونیستی وارد میسازد. ما درین زمینه باید تلاش کنیم و نگذاریم که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به چنین ضربه ای مواجه شود. زیرا اگر در مقابل چنین ضربه ای بی تفاوت بمانیم یقینا بزرگترین ضربه به جنبش کمونیستی بین المللی وارد خواهد شد.

شاید عده ای از رفقای ما به این نظر باشند که موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به نحوی خود RCP بوده است ، اما بحث اصلی نباید این باشد که کدام حزب موسس و کدام یک سپس پیوسته است، بحث اصلی جایی باید متمرکز شود که پایه رشد و تحکیم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چه بوده و بر اساس کدام شرایط عینی گسترش نموده است؟ تجارب، کاملا نشان میدهد که پایه رشد و تحکیم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جنگ خلق پیرو و نیپال بوده و همچنان نشان میدهد که طرح اندیشه گونزوالو و راه پاراچندا نیز پیش از وقت بوده است، ولی در مورد سنتزهای نوین باب آواکیان چه خواهد بود؟

از آنجائیکه اساسنامه و مانیفیست جدید RCP ارائه گردیده، منسجم ترین بحث ها و سنتزهای نوین آواکیان را میتوان از محتوی همین اسناد ارائه شده ملاحظه نمود. جزوه ای مجزاء تحت عنوان سنتز نوین ارائه نگردیده و بحث مشخص را هم همین اسناد مطرح میسازد. یک لحظه به این فکر کنیم که سنتزها درست ! اما حقیقتا چنین طرحی آنقدر ارزش دارد که نام جدیدی روی آن بگذاریم؟ هرگز نه ، آیا سنتزها همین قدر ارزش دارد که به موازات اندیشه گونزوالو و یا راه پاراچندا قرار دهیم ؟ باز هم نه ! سنتزهای مطروحه باب آواکیان ، تئوری های در کاغذ است در حالیکه پیرو - و - نیپال سالها در عمل و در پروسه جنگ خلق امتحان کردند، قربانی ها دادند ، در عرصه مبارزاتی و میدان های جنگ ، در عرصه تصرف قدرت سیاسی و تطبیق تئوری بالای توده ها ، میلیون ها انسان را به عرصه مبارزاتی کشانیدند ، اما RCP چه کرده است؟ ما بحث نکردیم که کل طرح RCP غلط است و یا بحث نکردیم که کل طرح RCP درست است ، ما میگوییم ارزش گذاری به عمل آمده در ذات خود غلط است، و اساسا غلط است. RCP میگوید "a solid core with a lot of flexibility" یعنی "هسته مستحکم با انعطاف پذیری زیاد" ، همین است چیز جدیدی که ارائه داده؟ میگوید جبرگرائی یا تقدیر گرائی در کمونیزم ! به نظر من هر دوی این مسائل یک مقدار گرایشات غلط در جنبش بین المللی کمونیستی به شمار میرود نه یک بحث اصلی که ما بدان تکیه کنیم. لنین و مائو اگر مطرح شدند کار ساده ای نبود، دست آوردهای زیادی داشتند. فرمول بندی های نوینی ارائه دادند که قبلا در جنبش بین المللی کمونیستی هرگز وجود نداشت ؛ مثلا: " ادامه انقلاب

تحت دیکتاتوری پرولتاریا " که مائو ارائه داد و یا " شناخت از امپریالیزم " که تئوری اش را لنین ارائه کرد، تمام این ایده ها در پراتیک اجتماعی شوروی و چین صحت خود را تثبیت نمود و مدتها بعد از لنین و مائو به عنوان تکامل دهنده مارکسیزم معرفی گردید نه اینکه در اثناء طرح تئوری هایشان. آیا پیش از مائو جنبش بین المللی کمونیستی دکتورین نظامی داشت؟ که نداشت، حتی در انقلاب شوروی نیز نتوانست برای خود دکتورین نظامی تدوین کند، از همین خاطر هم بود که اکثریت ارتش سرخ شوروی را صاحب منصبان قدیم تزار تشکیل میداد، چون خودشان نداشتند، یکی از شکست های شوروی را وقتی بررسی میکنند، ساختار ارتش شوروی بوده است. اما چین ارتش خود را تغییر ماهیت داد. سنتزهای نوین باب آواکیان چه چیز تازه ای، فرمول تازه ای برای روند انقلاب جهانی با خود به همراه دارد و یا اینکه در کدام پراتیک اجتماعی آن را به کار بسته است، که به چنین ارزش گذاری های اقدام میکنند؟ حالا که چنین چیزی ندارد، نه تنها به این ارزش گذاری های غلط اقدام میکند بلکه اساسات را از ریشه رد میکند! کسانی که میخواهند اساسات قبلی را رد کنند حداقل یک دست آورد تازه ای که باید داشته باشند، تا زمانیکه تضاد اساسی یک پروسه حل نشود، تضاد اساسی پروسه بعدی یک نوع پیش بینی فال بینانه خواهد بود مثلا برای ۵۰ سال بعد که با سنتزهای آواکیان چه خواهد شد! این خود یک پیشگوئی فال بینانه است. از خود RCP هم که پرسیده شود، نمیداند به کجا میرود. در واقع، ما فعلا از لحاظ فیزیکی در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سهیم هستیم زیرا پیمان سیاسی - ایدئولوژیک که در آن توافق به عمل آمده بود و آنهم توافق مشترک، گسسته شده است. این نکته نیازمند بازنگری همه جانبه رفقای حزب کمونیست " مائویست " افغانستان است. شما اسناد قبلی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را یک مرتبه ورق زنید، دیده میشود که قطعنامه مولینیوم که مشهور به قطعنامه هزاره در سال ۲۰۰۰ بود با چه روحیه ای نوشته شده است؟ ولی در همان جلسه طوریکه از اسناد مشخص است رفقای ایرانی دست خود را به عنوان اعتراض بالا نموده و عدم قبولیت خود را پیرامون طرح مسئله " تضاد عمده بین امپریالیزم و ملل تحت ستم " را اعلام نمودند. RCP بلافاصله از حزب کمونیست ایران (م.ل.م) انتقاد میکند؛ اما به تعقیب آن مطرح مینماید که ایدئولوژی م. ل. م برد، ندارد و به قدر کافی شارپ نیست. این به چه مفهومی است؟ به مفهوم اینکه نه حزب کمونیست ایران و نه هم RCP موافق ایدئولوژیک جلسه مولینیوم بوده اند. اما احزاب شامل در RIM با چنین عدم موافقتی چه کردند؟ کل کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به رفقای حزب کمونیست ایران و هم به RCP تسلیم نمودند!

شماره ۴ کمونیست - نشریه درونی حزب - در صفحات ۴۸ و ۴۹ می افزاید:

" مبارزه برای بررسی اوضاع جهانی وظیفه و مسئولیتی است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ویکایک مضمولین آن پیش می برند . این مبارزه تا حال چند نتیجه جمعی در سطح کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی داشته و در اسناد تصویب شده جنبش انعکاس یافته است :

اولین سند " بیانیه جنبش " است . دومین سند " درباره اوضاع جهانی " است که در جلسه گسترده سال ۱۹۹۳ به تصویب رسید . سومین سند " قطعنامه میلینیوم " (قطعنامه هزاره) است که آخرین سند تصویب شده کل جنبش محسوب می گردد و در جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید . در تصویب سند سوم ، همه شرکت کنندگان در جلسه گسترده ، به شمول نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا ، رای مثبت دادند ، به استثنای نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) . نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) در رابطه با تعیین تضاد عمده و روند عمده جهانی در قطعنامه رای منفی داد .

در این قطعنامه ، تضاد خلق ها و ملل تحت ستم علیه امپریالیزم به مثابه تضاد عمده جهانی مشخص گردیده و همچنان روند انقلاب به مثابه روند عمده جهانی معین گردیده است . با شروع کارزار تجاوز گرانه و اشغالگرانه امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکائی تحت نام " جنگ ضد تروریزم " در سال ۲۰۰۱ و حمله به افغانستان و به تعقیب آن حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ ، تحلیل و تجزیه قطعنامه میلینیوم در رابطه با تضاد عمده و روند عمده جهانی ، بیشتر از پیش درستی و حقانیت خود را نشان داد .

اما واضح است که مخالفت حزب کمونیست ایران (م ل م) با تجزیه و تحلیل قطعنامه از اوضاع جهانی همچنان دوام کرد . از جانب دیگر رای مثبتی که نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا ، به تجزیه و تحلیل مذکور داده بود ، یک رای مثبت قاطع نبود و فقط " عدم " مخالفت " با این تجزیه و تحلیل را شامل می شد . برای ما به درستی روشن نیست که رهبری حزب کمونیست انقلابی امریکا ، بلافاصله پس از تدویر جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ ، با رای متزلزل مثبت نماینده اش در این جلسه مخالفت نشان داد یا طی سالهای بعد ، یعنی پس از حمله امریکا بر افغانستان و عراق . در هر حال از چندی به این طرف چنین به نظر می رسد که حزب کمونیست انقلابی امریکا موضع قطعنامه جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ ، در مورد تضاد عمده و روند عمده جهان را قبول ندارد .

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز دیگر مدافع مواضع قطعنامه جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ نیست و حالا در واقع مطابق به مواضع حزب کمونیست ایران (م ل م) و حزب کمونیست انقلابی امریکا حرف می زند . چنین به نظر می رسد که حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی) نیز با این موضعگیری موافقت داشته باشد . این در حالی است که سائرمضمولین جنبش اصولاً مدافع مواضع اتخاذ شده در جلسه گسترده سال ۲۰۰۰ هستند . (کمونیست شماره ۴ - صفحات ۴۸ و ۴۹)

انتقادی که متوجه رفقای حزب کمونیست " مائوئیست " افغانستان میشود این است که ما درین رابطه و بعد از تدویر موقفانه کنگره وحدت جنبش کمونیستی " م.ل.م " افغانستان

در طی شش سال گذشته پیرامون ترکیب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با در نظر داشت شرایط آن کمیته سست عمل کرده ایم و به این مسائل آن چنان اهمیت نداده ایم. در کدام تشکیلات دیده شده که یک فرد خلاف تمام اعضاء حزب به مخالفت برخیزد و آنرا قبول نداشته باشد و بعدا تمام اعضاء حزب رهبری حزب را به شخص معترض واگذار کنند؟ اگر چنین کاری هم صورت بگیرد به معنی ویران نمودن کامل کل بدنه حزب و تشکیلات حزبی است. کاری که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب شامل در آن چنین کردند. تمام اعضاء شامل در جلسه مولینیوم سال ۲۰۰۰ بر سر مسائل مطروحه در جلسه توافق نظر به عمل آوردند به غیر از یک حزب و نهایتا کل کمیته رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را هم به همان حزب معترض واگذار کردند، آیا نتیجه ای بهتر ازین هم دامن گیرشان میشد؟ نتیجه همین است که به اینجا کشانیده شد.

در مورد اسناد تاریخی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هم اگر مطالعه کنیم دیده میشود که اساسنامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دو مرتبه تصویب گردید است، مرتبه اول حقوق مساوی در متن اساسنامه دیده میشود که سال ۱۹۸۴ به تصویب این کمیته رسیده است اما در سال ۱۹۹۳ این حقوق مساوی احزاب را حذف نموده اند.

بینش غلطی که RCP هم دامن میزند عدم در نظر گرفتن اهمیت مسائل تشکیلاتی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میباشد. در سال ۱۹۹۳ پیشنهاد به عمل می آید که کمیته جنبش باید قسمی ترکیب گردد که شامل نمایندگان احزاب باشد ولی اینکار صورت نگرفت. با مراجعه به اسناد تاریخی جنبش دیده میشود که عملا جنبش از همان آوان پایه گذاری و هسته گذاری دو سوپه بوده است: یک سوپه کسانی که شامل کمیته بوده اند و سوپه دیگر کسانی که شامل کمیته نبوده اند. اینطور نیست که اعضاء دایمی و اعضای غیر دایمی داشته باشد، یک عده عملا عضو بودند و یک عده نبودند. کمیته سال ۱۹۸۴ ساخته میشود، سال ۱۹۸۶ دوباره ترمیم میشود، درین وقت هندوستانی ها و ترک ها خود را کنار میکشند و ایرانی ها و بنگلادیشی ها به پای تشکیل آن میروند. RCP و ایران در همان وقت ها هم، دایما اصرار داشتند که مقرر کمیته باید اروپا باشد ولی مشکل اصلی این بود که بیشتر احزاب نمیتوانست رفقاییش را به اروپا بفرستد، اما هیچگاه این نکته مد نظر قرار نگرفت که مقرر فرماندهی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اروپا ضرورت نیست، مقرر فرماندهی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید جایی باشد که موثریت مبارزاتی اش دیده شود. علت اینکه موثر هم تمام نشد واگذاری کمیته به تیم معترض، عدم ترکیب درست کمیته از لحاظ تشکیلاتی و تعیین غلط مقرر فرماندهی آن بوده است. این به مفهوم کامل حالتی است که در واقع ساختن کمیته رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح نبوده است. بدین منظور هم بود که RCP و ایران توانستند رهبری کمیته را به اختیار بگیرند، هنگامیکه هردوی آن به حذف کامل م.ل.م و خاتمه یافتن موج اول انقلاب دست میزنند، کل کمیته بی سرنوشت باقی میماند.

ما نباید خواهان آن باشیم که کمیته جنبش بر مبنای شرایط سابق ساخته شود. بطور مشخص حزب کمونیست ایران از یک طرف میگویند که موج اول انقلابات جهانی خاتمه یافته و از طرفی دنبال موج را رها نمیکنند. از یک طرف به حذف کامل م.ل.م میپردازند و از طرفی با پسوند م.ل.م. اسناد شان را امضاء میکنند.

در مورد اساسنامه و مانیفیست جدید RCP وقتی دقت عمل به خرج دهیم دیده میشود که یک نوع کیش شخصیت پرستی بر آن حاکم است. اگر شما تمام اساسنامه های تمام احزاب کمونیست را از زمان شوروی و چین تا حال حتی احزاب مارکسیست - لنینیست را نیز مطالعه کنید ، بخوبی هویدا است که هیچ یک اینقدر تعریف و تمجید از رهبر زنده حزب خود نکرده اند. اما RCP این کار را کرده است. این موضوع نشاندهنده چه چیزی غیر از سوپر بوریزم (رهبر اعلاء) را خواهد داشت؟ رهبر حزب را به عنوان یک اصل پذیرش در اساسنامه درج کردن ، چه مفهوم دارد؟ حتی در پیرو ونیپال هم چنین چیزی دیده نشده است. حتی مارکس ، لنین و مائو را نمیتوان اینقدر ستود، زیرا اشتباهاتی داشتند، اما RCP باب آواکیان را طوری ستایش میکند که گوئی اشتباه نکرده است و هیچوقت اشتباهی نمی کند یا به عبارت دیگر از اشتباه مصئون است. مارکس ، لنین و مائو کسانی هستند که دوسیه شان بسته شده ولی از باب آواکیان چطور؟ آیا میتوان روی موجود زنده زیاد اعتبار کرد؟ هرگز نه، ما در بحث های عامیانه و محلی خویش همیشه میثونیم که " انسان جایز الخطاء است " ، به قول لنین " کسی اشتباه نمی کند که عمل نکند " به این خاطر نمیتوان سر انسان زنده چندان اعتبار نمود زیرا برنشتین ، کائو تسکی و پلخانف از " مارکسیست " های ناب بودند.

حتی اساسنامه حزب کمونیست چین که اندیشه مائوتسه دون را قبول کرد ، به هیچ وجهی نقل قول از مائو را در خود نگنجانده بود، ولی RCP ملزم میسازد که تمام اعضاء حزب منجمله کسی که خودش این مطالب را گفته به عنوان یک اصل بالفعل درج نموده است . یعنی معیار در اساسنامه RCP باب آواکیان است اگر او را قبول دارید به صفت عضو قبول خواهید شد و اگر قبول ندارید قبول نخواهید شد.

با مطالعه ترجمه اساسنامه و مانیفیست جدید RCP یکبار دیگر به این نکته پی میبریم که انتشار اساسنامه و مانیفیست جدید RCP صحت و سقم مواضع حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان را محک میزند و بر تحکیم هرچه اصولی تر و قاطعتر مواضع حزب ما تکیه نموده و آنرا محکمتر میسازد.

در صفحه پانزدهم شماره ۴ کمونیست - نشریه درونی که در آگست ۲۰۰۷ منتشر شد، آمده است:

" بر خورد مسئولانه و آگاهانه به طر حرات رفیق اوکیان ، که یقینا در برگیرنده مسایل مهم و قابل دقت اند ، یک مسئله است و پذیرش این گفته ریموند لوتا که : " خدمات باب اوکیان به تکامل کمونیزم علمی ، در سطح خدمات مارکس و لنین و مائو قرار دارد " ، مسئله دیگری . به نظر ما نه توانمندی علمی و پراتیکی موجود حزب کمونیست انقلابی امریکا و خود رفیق اوکیان یعنی توانمندی آنها در کار بست م . ل . م در انجام انقلاب در سطحی قرار دارد که چنین ادعایی را ثابت کند و نه هم ظرفیت موجود تیوریکی آنها . یقینا هم حزب کمونیست انقلابی امریکا و هم شخص رفیق اوکیان خدمات مهم تیوریکی و پراتیکی برای جنبش م . ل . م انجام داده اند . اما این خدمات در سطحی نیستند که ادعا کنیم م . ل . م را به مرحله چهارم تکامل داده است . بزرگ نمائی ها و بزرگ سازی های بی پایه ، چه در مورد حزب کمونیست انقلابی امریکا و چه در مورد رفیق اوکیان ، به شدت غیر اصولی و زیان آور است . همانطوریکه در موارد دیگری نیز چنین بوده " (شماره ۴ کمونیست - اسد ۱۳۸۶ - صفحه ۱۵)

و همچنان صفحات ۱۵ و ۱۶ شماره ۴ کمونیست آمده است:

" بر خورد مشخص تیوریک به " اندیشه گوزالو " و " راه پراچندا " و همچنان توجه به نتایج عملی مبارزاتی آنها به روشنی ثابت می سازد که این " تکاملات " ، تکامل های خلاقانه م . ل . م نبوده اند . تا جائیکه شواهد نظری و عملی ، حد اقل در مورد افغانستان ، نشان می دهند ، تلاش های حزب کمونیست انقلابی امریکا و رفیق اوکیان در " ایدئولوژی سازی " و " تکامل ایدئولوژیک " ، قاطعانه در مسیر مبارزه علیه کارزار جهانی امپریالیست ها (عمدتا امپریالیست های امریکائی) - که این کارزار و ایستادگی در برابر آن به مثابه عامل عمده ، امروز سیمای سیاسی جهان را شکل می دهد - قرار ندارد و بر محور آن پیش برده نمی شود . این وضعیت نتایج بسیار خطرناکی را برای جنبش مائوئیستی امریکا ، جنبش مائوئیستی افغانستان و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بر دارد حصول " توانائی حل معضلات در قرن بیست و یکم و پیشرفت بسوی کمونیزم " یک امر پیچیده پراتیکی - تیوریکی و در عین حال کلکتیوی و جمعی است . یقینا تکامل ایدئولوژی به مرحله چهارم امر کاملا ضروری است و هیچ عقل سلیمی نمی تواند منکر آن باشد . اما در اینجا سه مسئله مطرح است :

اولا پیش شرط قرار دادن تکامل ایدئولوژی به مرحله چهارم ، برای حرکت در جهت تحقق این امر ، یعنی دست زدن به مبارزه انقلابی ، غلط است . چنین پیش شرط قرار دانی در واقع اعلام آشکار ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی کمونیزم علمی است .

ثانیا تعیین موقعیت مشخص برای تکامل ایدئولوژی به مرحله چهارم ، در مسیر مبارزه ، از قبل و دست به پیشگویی زدن در این مورد ، غلط است . ثالثا تکامل ایدئولوژی به مرحله چهارم نباید به

مثابه امر خصوصی این حزب و آن حزب (حرکت های سکتاریستی احزاب) و بدتر از آن امر خصوصی این شخصیت و آن شخصیت (حرکت های اندیویدوالیستی رهبران) تبدیل گردد .

تئوری بخشی از ایدئولوژی است و البته بخش دینامیک آن . از این جهت طرح مسئله بصورت " تلاشهای ایدئولوژیک - سیاسی و تلاش های تیوریک - سیاسی " پهلوی به پهلوی هم نادرست است . تلاش های تیوریک - سیاسی بخشی از تلاش های ایدئولوژیک - سیاسی است و نه چیزی جدا از آن . در هر حال تلاش های ایدئولوژیک - سیاسی در جهت تکامل مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و وظیفه همه مائوئیست ها است .

اما تلاش های برای افتاده در سطح جنبش انقلابی اترانسینوالیستی اگر بخشا نتایج مثبت و امیدوار کننده ایدئولوژیک در برداشته است ، بخشا نیز نتایج منفی و مایوس کننده ایدئولوژیک بیار آورده است . " (کمونیست ۴ - صفحه ۱۶ - ۱۷ - اسد ۱۳۸۶ " آگست ۲۰۰۷)

در مورد ضمیمه اساسنامه RCP ، در پاراگراف اول ضمیمه چنین نوشته شده است: " کمونیزم هم علم است و هم جنبش انقلابی سیاسی " وقتی کل محتوی این بخش را از نظر بگذاریم فقط پیرامون مسائل علمی کمونیزم بحث صورت گرفته است درحالیکه همه میدانیم که علم خودش در برگیرنده سیاست است، به بیان دیگر **Political Since** است. اما مسائل ایدئولوژیکی فراوانی را میان توده های مردم در جریان انقلاب مطرح میکند. اما سوال اینجاست که همین مسائل ایدئولوژیک از کجا می آید؟ کمونیست ها از کجا این مسائل ایدئولوژیکی را می آورند ؟ اگر کمونیزم فقط علم است و جنبش انقلابی؛ پس، تعهدات، باورها، اعتقادات، تفکیک خوب و بد و غیره مسائلی که ایدئولوژی را میسازد و باعث میشود صف آرائی های طبقاتی نقش ببندد، چطور حاصل میشود؟ خلاصه تر نمایم ، ایدئولوژی باورهاست نه اینکه چقدر میفهمیم؟ مبارزه تنها از فهم و دانش حاصل نمیشود بلکه از تعهدات بر میخیزد و ایدئولوژی احترام به همین ارزشهاست که تعهدها را میسازد ، شاید بسیار کسانی به راه کمونیزم عقیده داشته باشند اما تعهدی نداشته باشند و یا ایجاد نمیکند، تعهد وقتی ایجاد میشود که به باور و یقین بدل شود.

بحث آرسی پی نیز به عین ترتیب است که کمونیزم علم است که یک نوع بی باوری و برهم زدن کل نظام اجتماعی است. کمونیزم به مثابه علم تو را به قربانی نمیکشد ، کمونیزم به عنوان یک باور و یک ارزش تو را به سمت انقلاب سوق میدهد. چه چیزی یک انقلابی را وادار میکند که سختی ها را تحمل کند؟ ایا علم یا تعهد؟ امر مسلم است که تعهد نه فهم و دانش !

وقتی صدر مائو تسه دون میگوید " هیچ طرز تفکری نیست که در جامعه طبقاتی مهر طبقاتی نخورد " درست به همین نکته اشاره میکند، کمونیزم صرفا در ساحه علم محدود

نمی ماند بلکه به منافع برخورد میکنند، علم چیزی است که به منافع برخورد نمیکند، وقتی به منافع برخورد نمود، آنوقت است که مسائل ایدئولوژی مطرح میشود، از همین خاطر هم هست که مهر طبقاتی بر آن وارد میشود زیرا به منافع بر میخورد. RCP در اساسنامه اش بحث از حقیقت میکند و میگوید که حقیقت، حقیقت سیاسی و حقیقت طبقاتی ندارند این در ذات خود حرفی است نادرست. حقیقت، حقیقت است و همچنان حقیقت مطلق است، حقیقت مطلق را میتوانیم در ساحه علوم فزیک و کیمیا جستجو کنیم ولی در ساحه علوم اجتماعی چنین برخوردی ذاتا غلط است. بخاطری که هر قضیه اجتماعی به منافع طبقاتی برخورد میکند، کل توده ها به دنبال این نیست که حقیقت مطلق است یا حقیقت، حقیقت است، حقیقت به نفع من است یا به ضرر من است قبول کنم یا نکنم. علوم اجتماعی مثل علوم ساینس نیست، به منافع بر میخورد، به احساسات بر میخورد. چرا حقایق نسبی است و چرا مشروط است؟ بخصوص در عرصه جامعه. اینکه در نهایت شما را به اینجا میکشاند که حقیقت برای حقیقت است. حقیقت برای حقیقت از برای چیست؟ برای منافع طبقاتی؟ درست است. کسی اگر تنگ نظرانه قضاوت میکند که این نظریه به نفع حزب نیست به نفع پرولتاریا نیست ازین خاطر اینرا قبول نداریم، چنین برخوردی در اصل ضد حقیقت ایستاد شدن است. در واقع نقش کمونیستها و منافع طبقاتی پرولتاریا را مطلق ساختن است که خودش یک مانع بر سر راه میشود و خودش در واقع یک سد راه محسوب میگردد. ولی اگر طرف دیگر قضیه را نگاه کنیم که حقیقت، حقیقت است، حقیقت طبقاتی وجود ندارد، حقیقت سیاسی وجود ندارد. دیده میشود که این امر غلط است زیرا ما حقایق فراوانی در جامعه داریم. حقیقت طبقاتی داریم، حقیقت سیاسی داریم، طبقات حقیقت است، سیاست حقیقت است، سیاست بیان فشرده مبارزه بین طبقات است، کلیه این موضوعات یک حقیقت است. پس حرف در کجا نهفته است و چرا چنین میشود؟ آنطوریکه RCP در اسنادش ارائه نموده یک نوع سوء تفاهم برانگیختن است، آنطوری که بحث میکنند و آنطوری که فرمول بندی میکنند، و آنهم فرمول بندی های غیر دقیق و ناروایی که بین جنبش بین المللی دامن میزنند، این کارها به عوض آنکه حالت پیشروانه را بوجود آورد آنها سردرگم میسازد. حرف اینجاست؟ که بالاخره ایدئولوژی دارید یا ندارید؟ یک اساس تفکری هست یا نیست؟ مفکوره ای دارید یا ندارید؟ جمع بندی های دارید یا ندارید؟ از زمان مارکس تا حالا آمدیم چه شده است؟ شاید کسی بگوید که نه دیگر این تئوری ها بسنده نمیکند، مانند حزب کمونیست ایران (م.ل.م) که میگوید آن چارچوبه دیگر کفایت نمیکند. اگر چارچوبه کفایت نمیکند، نقدی جدی تر، اساسی تر بر مبنای فرمول های عالی تر نسبت به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم با طرحاتی بهتر دارید یا ندارید؟ هیچ کس نمیگوید که فلان حقیقت مطلق است و قابل تکامل نیست.

وقتی میگوید که **solid core with a lot of flexibility** یعنی " هسته مستحکم با

انعطاف پذیری زیاد " باید در نظر داشت که آیا این **solid core** یعنی "هسته مستحکم" را حفظ میکند یا نه؟ به عوض این همه تبلیغ در مکتب فکری که موجود است چگونه تطبیق میکند؟ این مکتبی را که مارکس بنیان گذاشته یک هسته مستحکم دارد یعنی **solid core** مستحکم! آیا تطبیق میکند یا باید حفظش کرد؟ و اگر حفظش میکند، چگونه حفظ میکند؟ آیا با قالب ریزی تازه؟ شاید **RCP** بگوید که حالا مسئله بر سر این است که شرایط جدیدی آمده و تکاملات جدیدی میخواهد، کسی هم نمیتواند بگوید نه؛ چون تکامل در هر برهه زمانی ضروری است، اما **RCP** چه کرده است؟ آیا یک مشی بین المللی با طرحات بین المللی به غیر از طرحات استراتیژی قبلی و مشی توده ای قبلی ارائه کرده است؟ یا در خود اساسنامه اش یک سلسله مشی متفاوت جدای آن هسته مستحکم مارکسیستی مطرح کرده است؟ که به خود حق میدهد موج اول انقلاب را خاتمه یافته تلقی نموده و چارچوبه نوین طرح کند؟ باز چارچوبه نوین شان پیش از بنکه دست آوردی داشته باشند، حتی در اساسنامه و مانیفیست شان هم نیست. آیا چیزی های را که سنتزهای نوین باب آواکیان گفته کدام موضوع جدیدی دارد؟ که ندارد! به حدی ندارد که نه میتوان آنرا در سطح آواکیانیزم، یک چارچوبه تئوریک جدید محسوب نمود و نه هم در سطحی که کل آن مرحله را پایان یافته محاسبه کرد. خودش میگوید که جبرگرایی در جنبش بین المللی کمونیستی یک گرایش فرعی بوده است. چه چیزهای دیگری در سطح جنبش گرایش فرعی نبوده است؟ نشان دهید! آیا شئونیست ملیت "هان" در چین، یک گرایش فرعی نبود؟ که بود. آیا تئوری اصل زوال امپریالیسم یک گرایش فرعی نبود؟ که بود. آیا اصل نفی در نفی و اصل تغییر کمیت به کیفیت به آن شکلی که در انتی دیورینگ آمده و لنین هم مطرح کرده یک گرایش فرعی نبود؟ که بود. چیزهای بود که همه رد شده ولی با توجه به رد این حرفها در واقع چنانچه مائوتسه دون نمی آمد و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را و همچنان تئوری جنگ خلق را و تئوری انقلاب دموکراتیک نوین را فرمول بندی نمیکرد، کمونیست های سرگردان بودند که چه کنند؟ تئوری انقلاب دموکراتیک نوین تا پیش از مائو تسه دون فرمول بندی نشده بود و کمونیست ها سرگردان بودند که بالاخره درین ممالک چه کنند؟ مدل شوروی را تطبیق کنند یا دنبال چیز جدیدی باشند؟ مائو اینها را آورد که در سطح بین المللی مطرح گردید و اندیشه مائو تسه دون به مائوئیسم یک اصل پذیرفته در جنبش مورد قبول واقع گردید. هرگز گرایشات فرعی ناقص، جزئی و چیزهای بسیار خورد و ریز غلط در جنبش بین المللی کمونیستی را نفی نکردند که مائو مائوئیسم شد، لنین، لنینیسم شد، لنین و مائو دست آوردهای داشتند که باعث تکامل گردید یعنی چیزهای جدید آوردند، حالا چیز جدیدی که **RCP** آورده نشان دهید؟ که واقعا بتوان روی آن انگشت گذاشت که بله با در نظر داشت چنین نکاتی حزب کمونیست انقلابی امریکا در سطح بین المللی آنرا مطرح کرده است. **RCP** مسائلی مطرح میکند که تغییرات در سطح بین المللی آمده و ما هم میگوییم کاملا درست، ولی این نظریه را چقدر ارزش میدهیم؟

سوال اینجاست که مشی مبارزاتی یا استراتژی که برای انقلاب سنجش شده چه هست؟ آیا مطرح شده؟ RCP مطرح کرده است؟ کافی نیست که فقط بگوییم که در هندوستان تضاد عمده بین دهقان و فئودال نیست. تضاد عمده چی هست؟ و مبارزه انقلابی در هندوستان چطور پیش میرود؟ جنگ توده ای طولانی است یا قیام شهری؟ یا هیچ چیزی نیست؟ باید چند سال دیگر سرگردان باشیم تا اینرا پیدا کنیم. سنتزها هم چیزی ورای مانیفیست و اساسنامه RCP نیست، همان موضوعاتی که در این اسناد منتشر یافته تئوریزه کردن سنتزهای باب آواکیان است نه چیز دیگر.

در صفحات ۱۶ و ۱۷ ترجمه اساسنامه RCP ذکر شده است که :

” بسیاری از کسانی که در آن لحظه به سمت انقلاب صف آرای می کنند بخاطر این نخواهد بود که آنها به هدف غایی کمونیزم باور از پیش تدوین شده خواهند داشت، بلکه بخاطر این خواهد بود که آنها درک می کنند که تنها برنامه انقلابیون می تواند مشکلات شدید و عاجل فشار دهنده ای را حل و فصل نماید که جامعه را عذاب می دهد. اما این قرابت و « تراکم » موقتی مادامی که قدرت انقلابی نوین به چنگ آمد و مستحکم گردید « دوباره باز » خواهد شد. جامعه نوین یکبار دیگر با تنوع و وسیع نیروهای اجتماعی ای که راجع به سوال چه باید کرد و چرا باید کرد، در هر زمان مفروض، مواضع مختلف و نقطه نظرات مختلف اتخاذ می نمایند، مشخص خواهد شد.

حزب باید این را بخوبی درک کند و اعمال استراتژی خود یعنی جبهه متحد تحت رهبر پرولتاریا را در شرایط بیشتر مساعد، اما متفاوت، بعد از تصرف قدرت ادامه دهد. این شامل بکاربرد متود وحدت - مبارزه - وحدت در تمام مسیر گذار به کمونیزم می باشد. این امر بطور مادی در تفاوت های میان مردم، که در یک دوره تاریخی کامل بعد از تصرف قدرت، باقی خواهند ماند، ریشه دارد (میراث عدم تساوی در اشکال مختلف، بطور مثال تفاوت های باقیمانده میان کسانی که عمدتاً با ایده ها کار می کنند و آنهائیکه کارهای یدی انجام می دهند). در جامعه سوسیالیستی نوین، جهتگیری دولت سوسیالیستی و حزب پیشاهنگ، در پیشبرد گذار به سوی هدف غایی کمونیزم، یک پالیسی طویل المدت ” همزیستی ” با کسانی که موضعگیری اجتماعی و جهانی شان مشخصه لایه متوسط است، و همچنان متحول سازی شان راه تعقیب می نمایند. این به معنای کار مستدام به منظور غلبه بر این تفاوت های باقیمانده در میان مردم و تاثیرات ایدیولوژیکی آنها، در عین کوشش برای کشاندن تعداد روز افزون مردم به طرف درک آگاهانه دورنما و اهداف انقلاب کمونیستی، است.”

اگر سراسر متن اساسنامه RCP را از نظر بگذرانیم، به خوبی دیده میشود که بحث های

طبقاتی در آن کم رنگ است، آنچه از آن بحث شده، لایه متوسط، قشر متوسط یا طبقه متوسط است. در حالیکه طبقه متوسط در واقع مجموع کسانی را که بین سرمایه داران بزرگ و پرولتاریا قرار میگیرند شامل میشود، که میتوان آنرا جزء طبقه متوسط گرفت. ولی در متن اساسنامه RCP چگونگی بخش خرده بورژوازی، وجود یا عدم وجود آن در جامعه امریکا محک خورده است. لنین به صراحت میگوید که بعد از انقلاب باید مسائل خود را با خرده بورژوازی حل کنیم یعنی لنین به صراحت لهجه بحث طبقاتی دارد. ولی RCP درینجا بحث طبقاتی ندارد بلکه از همزیستی طویل المدت صحبت میکند میگوید: "جهتگیری دولت سوسیالیستی و حزب پیشآهنگ، در پیشبرد گذار به سوی هدف غایی کمونیزم، یک پالیسی طویل المدت "همزیستی" با کسانی که موضعگیری اجتماعی و جهانی بینی شان مشخصه لایه متوسط است، و همچنان متحول سازی شان را، تعقیب می نمایند. این به معنای کار مستدام به منظور غلبه بر این تفاوت های باقیمانده" حالا این موضوع باید بحث شود که آیا طبقه متوسط یا بورژوازی متوسط در امریکا حکم بورژوازی ملی در جامعه چین را دارد که RCP پالیسی طویل المدت همزیستی میخواهد، که RCP میخواهد متحولش کند و آنرا تحول دهد؟ یا بحث این است که وقتی انقلاب، بورژوازی بزرگ را ضربه میزند آیا بعدا به خدمت بورژوازی متوسط باید برسد یا خیر؟ یعنی اصلا قطب بندی میشود یا نمیشود؟ به این خاطر هم هست که موضعگیری طبقاتی RCP در اساسنامه شان ضعیف به نظر میرسد، چون چنین قطب بندی را کتمان میکنند. موضوعی که RCP مطرح میکند بر سر این است که طبقه متوسط در جامعه امریکا پیش از انقلاب، متحد انقلاب است و میتواند علیه بورژوازی بزرگ یعنی امپریالیستی آنها را به دنبال خود بکشد، اما بعد از انقلاب چه میشود؟ بعد از انقلاب هم عین چیز است؟ یا مانند شرایط عینی چین؟ منظور از لایه متوسط چی هست؟ به نظر من لایه متوسط یک بحث بسیار گنگ و سردرگم است، اگر خرده بورژوازی است باید خرده بورژوازی گفته شود، اگر خرده بورژوازی نیست و بورژوازی متوسط است باید بورژوازی متوسط بیان گردد، فقط بحث از لایه متوسط و قشر متوسط دارد. در واقع RCP کل جامعه امریکا را به سه دسته تقسیم کرده است، اولی پرولتاریا، دومی بورژوازی بزرگ و سومی هم طبقه متوسط، به یک حساب میتوان گفت که تمام بخش هایی را که اینجا مطرح کرده هست طبقه رنگارنگ و وسیعی میباشد؛ یعنی باید منظورش بیشتر بورژوازی باشد. آنچه را که میتوان از آن برداشت نمود این است که چیزی بنام "لایه متوسط" به یک اصطلاح در میان RCP بدل شده مثل اصطلاح "جهان سوم". این جهان سوم بیشتر در بین بورژوازی، امپریالیستها یعنی در فرهنگ سیاسی امریکا و غرب و تمام کشورهای جهان بطور عام وجود دارد، کسانی که از جهان سوم حرف میزنند منظورشان یک نوع بی طرفی است. دایم میگویند لایه متوسط، منظورشان اشراف نه بلکه بورژوازی است! ما میگوییم طبقه متوسط منظور بورژوازی است. حالا RCP این موضوع را به نظر من بجای خرده

بورژوازی استفاده میکند که یک نوع سردرگمی را دامن میزند. اینکه به چه منظوری از چنین لحن کلامی استفاده میکنند؟ شاید به خاطر این باشد که از مقابله یا مواجهه با دشمن و شکست دادنش به نوعی بخاطر مسائل قانونی و تعقیب و پیگرد های قانونی امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پنهان بمانند. بصورت کل وقتی چارچوبه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به دور انداخته میشود، بخوبی آشکار میگردد که یکی از تاثیرات خود ترمینالوجی، آوردن چیزهای تازه ای است که با خود حمل میکند. اینجا واضح گفته میشود که خرده بورژوازی ولی RCP به عوض اینکه بحث طبقاتی بکند، راجع به وضعیت عینی زیاد بحث ندارند بلکه راجع به افکار و تئوری ها بحث میکنند. بحث اش این است که پرولتاریا وقتی قدرت را گرفت بعد از آن با دیگر اقشار جامعه چه باید بکند؟ در پیوند با چنین صحبتی است که میتوانیم مسئله افکار را هم مطرح کنیم. به نظر میرسد که جنگها و مبارزات بیشتر ازینکه بر سر موقعیت های عینی، جنگ طبقاتی باشد، جنگ های فکری است یعنی جنگ های ایدئولوژیک است و این مسئله از جائی ناشی میشود که مسائل تئوریک را از تمام خط و استراتیژی اهمیت بیشتری میدهد.

واقعیت این است: آنچه را که RCP در بیانیه و اساسنامه اش عنوان کرده و آنچه را که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در شماره ۴۹ حقیقت یعنی سند علنی اش، مطرح کرده، اصلا در چهار چوب، خط فکری - سیاسی "جا" که در چهار سند اساسی تصویب شده اش (بیانیه، زنده باد م ل م، در باره اوضاع جهانی و قطعنامه هزاره) متبلور است، نمی گنجد. کل تعهدات تشکیلاتی ما در "ریم" مبتنی بر همین و فقط همین خط فکری - سیاسی است. درین جریان کمیته جنبش و بخصوص اعضای ایرانی و امریکای آن، بجای اینکه متوجه وظایف و مسئولیت های شان باشند، وظایف و مسئولیت هائیکه در سند "اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد" "جا" "بیان گردیده است، برای جا انداختن پسا م ل م اوکیانی در سطح احزاب خودی و در سطح بین المللی بسیج شدند و روزها و ماه ها و بلکه چند سال متوالی کل کار کمیته جنبش را به تعطیلی کشانیدند. درینجا دو مسئله متبارز وجود دارد اول انحلال طلبی فکری - سیاسی و دوم هم وظیفه نشناسی تشکیلاتی یعنی تعهد شکنی بین المللی.

حالا که خط پسا م ل م توسط دو حزبی که در واقع در طول ده سال گذشته، یعنی از زمان جلسه گسترده هزاره تا حال، به دلیل مخالفت با قطعنامه هزاره، خود شان بی جهت در کمیته ماندند و یا توسط دیگران بی جهت در کمیته نگه داشته شدند - و هردوی این اقدام یک فرصت طلبی آشکار بود - علنا خط فکری - سیاسی غیر از خط "جا" را هم در سطح کشوری خود شان و هم در سطح بین المللی مطرح کرده اند. به نظر من حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان دیگر نباید به چنین عهد شکنی های بین

المللی و انحلال طلبی های فکری - سیاسی پا دهد. بلکه باید قاطعانه روی موضع اتخاذ شده در پولینوم چهارم حزب بیش از پیش تاکید به عمل آورده و نگذارد دو حزبی که با وجود مخالفت در جلسه گسترده هزاره بی جهت در کمیته "جا" مانده اند، تاثیرات سوء بین المللی بالای احزاب شامل در کمیته به بار آورند. به نظر من حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان باید بعد از غور و بررسی همه جانبه و جمع بندی از تجارب منفی گذشته، فراخوان عمومی در سطح کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به راه اندازد. این امتیاز حق مسلم هر حزب کمونیست "مائوئیست" شامل در کمیته "جا" است، ما باید بر وحدت و استحکام هر چه بیشتر کمیته "جا" تاکید به عمل آورده و نگذاریم چنین حرکت های سکتاریستی غیر انترناسیونالیستی باعث انحلال کمیته و باعث تاثیرات سوء عمیق بالای جریانات کمونیستی در سطح جهان گردد. امتیاز طلبی دو حزب قابض کمیته چه معنی داشته و میتواند داشته باشد؟ این امتیاز طلبی ضد انترناسیونالیستی از کجا آب می خورد که دو حزب قابض در کمیته جنبش بخود حق می دهند خط ضد خط "جا" را علنا و بصورت بیرون جنبشی در سطح بین المللی مطرح نمایند و یک حزب کمزور یک کشور تحت اشغال در دفاع از خط "جا" فقط حق شرفیابی در مباحثات درونی برایش اعطا شود، آنهم پس از چندین ماه معطلی و تازه معلوم هم نیست که این شرفیابی در عمل چه موقعی حاصل خواهد شد؟ انترناسیونالیست بودن در حرف خیلی آسان است ولی در عمل نهایت مشکل. از نظر من، در رابطه با ترکیب، عملکرد و سازماندهی "جا" و بخصوص کمیته آن، بحث های زیادی وجود دارد که چون جوانب نیرومند تشکیلاتی دارد، لازم است اینکار بصورت درونی در میان دیگر روابط کمیته جنبش به پیش برده شود. به نظر من کمیته "جا" با ترکیب موجود فعلی امریکایی - ایرانی غالب خود، نه حق دارد و نه هم وظیفه و مسئولیت که دیگر بنام "جا" حرف های آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) را بزند. آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) نباید از طریق کنترل نا حق ابزار تشکیلاتی رهبری کننده بین المللی (کمیته "جا") تلاش نمایند خط فکری - سیاسی م ل م "جا" را منحل نموده و خط فکری پسا م ل م خود شان را بر نیروهای شامل در جنبش مسلط سازند. مبارزه خطی باید با رعایت اصول و بصورت درست پیش برده شود. پیشبرد مبارزه ای که هر دو حزب قابض کمیته جنبش به خود حفظ داشته اند بر محور چال بازی های تشکیلاتی، هر قدری هم که زیرکانه باشد، عاقبت خوب و خوش نخواهد داشت و این موضوع باید جدا مد نظر قرار گیرد.

تشکر.

متن سخنرانی رفیق بشیر

من در تکمیل صحبت های رفیق صبور میخوام یک چیز دیگر را اضافه کنم که ایشان ترکیب بسیار خوبی را ارائه کردند، ترکیب سه در یک را!

ولی با تاسف که اینجا ترکیب خیلی غلیظ شوونیستی حکم فرما است و ما هنوز هم نتوانسته ایم از لاک شوونیزم مردسالاری که در افغانستان حاکم است بیرون برویم و متاسفانه که آن شوونیزم بر حزب ما هم غلبه کرده است.

در مورد نقش زنان در مبارزه انقلابی، چه از لحاظ بین المللی و چه از لحاظ ملی، همواره تاکید صورت گرفته و ما همواره به اصطلاح بالای خود انتقاد هم کرده ایم. ولی باز هم دیده میشود که در طول دو دهه، هم در حزب کمونیست افغانستان و هم در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این نقیصه هنوز حل نشده است. امیدوار هستم که در جلسات بعدی، ما نه تنها ترکیب سه در یک را از لحاظ سن و سال، بلکه ترکیب مختلط مرد و زن را نیز داشته باشیم.

یقینا اگر تاریخ جوامع بشری را نگاه کنیم، به صورت مطلق گفته میتوانیم که تمام تاریخ جوامع طبقاتی تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و مبارزه طبقاتی از زمان تشکیل جامعه برده داری تا آخر دوران سوسیالیزم حکم فرما خواهد بود. وقتی قیام برده ها را نگاه میکنیم خودش یک نوع مبارزه طبقاتی هست ولی مبارزه سیستماتیک نه! وقتی تبدیل جامعه را از برده داری به فیودالیزم هم تحت مطالعه قرار میدهیم، باز هم می بینیم که مبارزه طبقاتی به شکل دیگرش بروز میکند. ولی اگر در جامعه سرمایه داری، در جامعه بورژوازی، داخل شویم، اینجا مبارزه طبقاتی شکل دیگری به خود میگیرد. یعنی مبارزه بسیار مدرن طبقاتی و همچنان استعمال بسیار مدرن ابزار ها و وسایل طبقاتی. به همین خاطر است که در جامعه سرمایه داری یک نوع مبارزه زیرکانه طبقاتی حضور پیدا می کند کند و مبارزه طبقاتی که در جامعه فئودالی و برده داری تا حد زیادی سیستماتیک نبود، در جامعه سرمایه داری به شکل بسیار زیرکانه و سیستماتیکش صورت می گیرد.

اگر از جوامع طبقاتی بگذریم و مروری بر جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بیاندازیم می بینیم که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم عمدتاً بالای مبارزه طبقاتی تاکید ویژه میکند. این تاکید ویژه ناشی از استعمال وسایل طبقاتی به شکل شدید و زیرکانه اش از طرف بورژوازی در تمام دوره نظام سرمایه داری و تا رسیدن به سوسیالیزم هم هست.

ما خدمات مارکس را نباید نادیده بگیریم و همچنان خدمات لنین و خدمات مائوتسه دون را. اگر به تمام دوران مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ازین نظر نگاه کنیم می بینیم که اینها چه خدماتی درین رابطه کرده اند. ایجاد مکتب مارکسیستی خود اساساً بر اساس مبارزه طبقاتی در تمام عرصه ها هم در دوره مارکس، هم در دوره لنین و هم در دوره مائو صورت گرفته و بینش طبقاتی یعنی تفکیک بین بورژوازی و پرولتاریا را شدت بخشیده است. خدمات مارکس و لنین و مائو تسه دون باید بصورت محکمی مورد اتکا قرار بگیرد.

شکست انقلاب اکتوبر و گرفته شدن زمام امور توسط رویزیونیست های روسی یک مقدار

ناباوری را در میان مارکسیست های جهان به وجود آورد. همچنان می بینیم که در سطح افغانستان هم حزبی که پیرو روزیونیزم روسی بود برای یک دوره زمام امور را به دست گرفت و کل توده های افغانستان را راجع به کمونیزم و مارکسیزم بی باور کرد و این بی باوری در واقع یک نوع شکست مارکسیزم از لحاظ توده ای تلقی شد. این شکست به یقین که پروسه پیروزی انقلاب را در افغانستان به درازا کشاند. من معتقد به این هستم که شکست خود انقلاب اکتوبر و به پیروزی رسیدن روزیونیست ها در سطح ملی و بین المللی یک مقدار توهمات را در میان توده ها و در ذهن مردم خلق کرده بود و این توهمات تا هنوز هم در سطح توده های افغانستان وجود دارد. وقتی از مارکسیزم صحبت به عمل می آید آنها فوراً شکست باند خلق و پرچم را مثال می آورند. با تاسف حزب ما که در واقع علم بردار مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم است نه از لحاظ پایه های توده یی و نه از لحاظ ذهنی در رابطه با توده ها این توهم را دور کرده نتوانسته است. من فکر کنم این یک نقیصه بسیار بزرگی است که ما درین رابطه باید کوشش کنیم. من به تأیید گفته های رفیق شاعر یک چیز را میخواهم بسیار واضح و روشن بگویم که پاسیفیزم بر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان غلبه دارد و دوام طولانی این غلبه بینش خود حزب و افراد حزبی را در سطح کل جامعه ما به کج راه خواهد کشاند. اگر ما از لاک این پاسیفیزم بیرون نیاییم من به یقین گفته میتوانم که ما هم به نوعی در موقعیتی مثل موقعیت حزب کمونیست انقلابی امریکا خواهد غلطیدیم.

برخلاف تئوری هایی که باب آواکیان در اساسنامه و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا مطرح کرده، کمونیزم نه به دو مرحله بلکه تا حال به سه مرحله تکاملی قدم گذاشته، یعنی مارکسیزم، لنینیزم و مائوئیزم. طرح هایی که باب آواکیان و بالاخص به تعقیب اش حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینست - مائوئیست) مطرح میکنند بی باوری ها را در میان احزاب کمونیست و احزاب اشتراک کننده در جا دامن می زند.

به هر صورت به طور مشخص اگر خود سنتزهای نوین باب آواکیان را بطور فشرده مورد بحث قرار دهیم، این سنتزها از دو جهت مورد بحث است. اول ازین جهت که این سنتزها از لحاظ بین المللی چه تأثیراتی خواهد گذاشت و دوم از این جهت که چه تأثیرات ایدئولوژیک - سیاسی بر احزاب شامل در جا خواهد گذاشت؟ بدون شک هم حزب کمونیست انقلابی امریکا و هم حزب کمونیست ایران (م ل م) خدمات شایسته ای را در تشکیل و پیشبرد فعالیت های جا کرده اند و سال های سال با احزاب شامل در جا بصورت مشترک به پیش رفته اند. البته ما شاهد چند نقیصه در کمیته جا می باشیم که رفیق شاعر به طور فشرده خیلی خوب ذکر کردند. شما ببینید وقتیکه جنبش جا در سال ۱۹۸۴ تشکیل میشود یک مقدار تک حزبی یا بصورت دو سه حزب حرکت می کند. در حقیقت حزب کمونیست انقلابی امریکا و دو سه حزب دیگر جا را تشکیل می کنند و نامش را جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گذارند. این مسئله باید تحت بررسی قرار بگیرد که حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران و در راس حزب کمونیست امریکا عمداً از لحاظ تخنیکی نخواستند که احزاب دیگر را، احزاب مائوئیستی در سطح جهان را، در درون جنبش بیاورند و یا در واقع از لحاظ ایدئولوژیک نخواستند همان برتری طلبی امپریالیستی را، اگر بد گپ گفته شود، که امپریالیستها بالای کشورهای تحت سلطه اعمال می نمایند، بالای احزاب دیگر اعمال نمایند. حزب

کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران بخصوص در رابطه با رشد و کمک معنوی به جنبش مائوئیستی افغانستان کمک های شایانی کردند که ما نباید این را نادیده بگیریم. ولی اگر حزب کمونیست مائوئیست افغانستان دنبالچه حزب کمونیست انقلابی امریکا شود و یا اینکه ما ممنون احسان آن حزب شویم، هم از لحاظ ایدئولوژیکی و هم از لحاظ صداقت رقیقانه ما را به کج راه خواهد کشاند.

حزب کمونیست ایران در واقع تکمیل کننده سنتزهای باب آواکیان هست. اگر بحث های حزب کمونیست ایران را از بحث های سنتز نوین باب آواکیان بگیریم، این سنتزها صرف در سطح امریکا باقی خواهد ماند و در سطح کشورهای دیگر به صورت وسیع انعکاس نخواهد یافت. به هر صورت اگر بحث های حزب کمونیست ایران از حقیقت ۴۹ تا حال را بخوانیم اینها یک پروژه بسیار وسیع را در رابطه به سنتزهای باب آواکیان تبلیغ میکنند و این خطرناک تر از خود RCP است و خود RCP به شکل یک بلند گو از حزب کمونیست ایران استفاده میکند. یک نوع به اصطلاح کمک ارگانیک و رابطه ارگانیک در بین حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران است که میتوانیم بگوییم اینها تکمیل کننده یکدیگر هستند.

در رابطه با مسائل خطی که سنتزهای نوین باب آواکیان در سطح جهانی مطرح میکند، من به چند نقطه مختصر و فشرده اشاره میکنم.

اول (نقش حزب بسیار کم رنگ گرفته میشود و میگوید نقش حزب در رابطه به مبارزات بسیار عمده نیست بلکه پویش های علمی اینجا بسیار مطرح است. یعنی اینها مسائل علمی را برای پیشبرد مبارزات زیاد علم میکنند.

دوم) مسئله دیگری که اینها بسیار به صورت واضح از آن حرف میزنند حذف مبارزه طبقاتی است. حزب کمونیست انقلابی امریکا در سنتزهای نوین باب آواکیان میگوید که مبارزات طبقاتی در رابطه با پیشبرد امر کمونیزم زیاد عمدگی ندارد، بلکه پویش های علمی و تجارب علمی و عمدتا روشنفکرانی که در رابطه با پیشبرد مبارزات دخیل هستند، نقش بسیار عمده ای دارند. یک جمله را اینجا میخوانم: " هسته محکم حزب نیست بلکه پویایی علمی است" دقیقا اینجا حزب بسیار به صورت بسیار کم رنگ مورد تاکید قرار میگیرد و مسائل علمی بیشتر.

مسئله دیگری که در سنتزهای نوین باب آواکیان بسیار واضح و روشن دیده میشود مسئله تئوری - پراتیک - تئوری هست. بصورت واضح در نوشته های حزب کمونیست ایران اگر ببینیم میگوید تئوری جلوتر از پراتیک است در حالیکه از دید مائوئیستی ما می بینیم که همیشه تاکید بر پراتیک میشود و عمده ترین مسئله و ماخذ پراتیک است. اگر ما به پراتیک گذشته انقلابی، به گذشته توده ها و گذشته بشریت مراجعه نکنیم تئوری ایکه اخذ میشود ناقص خواهد بود. مراحل پراتیک - تئوری - پراتیک را بصورت سرچپه میگویند یعنی تیوری - پراتیک - تیوری. یعنی اول تیوری و سپس پراتیک و بعدا باز هم تیوری که این خودش یک بینش و یک درک ایده آلیستی و خلاف ماتریالیزم دیالکتیک است.

همچنان حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم که بسیار عمده است و این سه مرحله را به یک مرحله به اصطلاح فشرده کردن و به تعقیبش هم مرحله جدیدی را شروع کردن. ما از لحاظ مبارزه طبقاتی و بصورت سیستماتیک اگر بحث کنیم امپریالیسم به آن حدی نرسیده که نسبت به امپریالیسم زمان لنین در اساس تغییر کرده باشد. بدون شک امپریالیسم تغییراتی کرده است، اما آن امپریالیسمی که لنین مطرح کرده بود همچنان اساسا باقی هست. حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران در رابطه با مسائل جهانی تاکید به این دارند که علم زیاد رشد کرده و مثلا دنیا به دهکده تبدیل شده، طبقات به آن شکلی که لنین مطرح کرده بود وجود ندارد و یا دسترسی ازین کنج دنیا به آن کنج دنیا بسیار به آسانی صورت میگیرد. لذا می گویند که ما ضرورت داریم دنیا را بار دیگر زیر تحقیق بگیریم و این تحقیق منجر به این میشود که ما خود ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم را سنتز کنیم. در رابطه به کل نوشته های حزب کمونیست انقلابی امریکا بلخصوص اگر به سایت اش اگر مراجعه شود، اینها بسیار عمده گی دارد. در مورد مسائل تکنالوجیکی بصورت واضح یک - دو - سه مقاله دارند که از تکنالوجی مدرن گپ زده میشود و گفته می شود که تکنالوجی مدرن در واقع خود چهره امپریالیسم را تغییر میدهد. من فکر کنم که اینها در یک توهم بسیار عمیق به سر میبرند و امپریالیسم را نسبت به امپریالیسمی که گویا در ۲۵ - ۳۰ سال قبل وجود داشته به نوع دیگری تجزیه میکنند. این خود یک نوع بی باوری را در رابطه به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم در درون RCP و احزاب دنباله روش ایجاد کرده است.

حال اگر به صورت بسیار خلاصه از لحاظ وظایف فعلی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بحث را مورد بررسی قرار دهیم با تاسف باید بگوئیم که فعلا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در رابطه به جواب سنتزهای نوین باب آواکیان تنها مانده است. من فکر می کنم که وظیفه خطیر و بسیار خطیر و بسیار عمده ای که پیش پای ما و کل جنبش مائوئیستی قرار دارد ایجاد یک حرکت بسیار گسترده تر و حرکت بسیار فعالتر است که من امیدوارم بتوانیم در قدم های بعدی پروژه های وسیعی همانند پروژه های حزب کمونیست ایران (م ل م) را شروع کنیم. فقط اینگونه پروژه ها می تواند جوابگویی منطقی مفصل در رابطه به خط و سنتزهای نوین باب آواکیان را ممکن و میسر سازد.

و در اخیر در رابطه با نوعیت سیمینار میخوایم بسیار به صورت خوش بینانه بگویم که این نوع سیمینارها نه تنها از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک در واقع خط ما را پخته خواهد کرد بلکه این نوع سیمینارها، یک نوع سیمینارهای آموزشی خیلی خوبی خواهد بود برای رفقای شرکت کننده. با تاسف که حزب ما و در واقع تمام بدنه حزب خیلی دیر عمل کردند و اگر ما این ابتکارات را ۵ - ۶ سال پیش روی دست می گرفتیم به یقین که امروز هم ناباوری های موجودی که عمدتا در ذهن رفقای جوان ما هست، که انتقاد به جایی هم رفیق کردند، امروز نمی بود و در واقع ترکیبی را که رفیق صبور مطرح کردند همان ترکیب به صورت عملی میبود و ما همچنان تجارب بسیار خوبی را از گذشته میداشتیم. امیدوارم که در آینده ها بتوانیم سیمینارهایی را در رابطه به مسائل دیگری نیز داشته باشیم تا رفقا بتوانند بصورت بسیار خوب آمادگی نشان دهند.

تشکر.

متن سخنرانی رفیق بهادر

تشکر از رفیق لهیب که برای من اجازه دادند تا در باره موضوع مورد بحث ابراز نظر کنم.

اول سلام ها و درودهای گرم خود را به حاضرین مجلس تقدیم میکنم. ثانيا سلام ها و درودهای گرم رفیق سلیم را به شما می رسانم. رفیق سلیم در اثر مریضی ای که داشتند نتوانستند در این جلسه شرکت کنند. ایشان بسیار آرزو داشتند و بسیار خوش بودند که بیایند. ولی متاسفانه که نتوانستند. شما سلام هایش را قبول کنید.

من دیگر زیاد تر گفتمی هم ندارم. این اولین دفعه است که من در اینطور یک جلسه شرکت میکنم. در مورد چیزی که رفیق صبور در باره چانس دادن به جوان ها بیان دادند، من از رفقا بسیار اظهار تشکر میکنم. البته من نمی فهمم که خودم حالا به حساب جوان ها می آیم یا نه؟ در هر حال اینکه ما را چانس دادند که بتوانیم در همچون یک مجلس ها و جلسه ها شرکت کنیم و اظهار نظر کنیم و بیاموزیم، قابل قدر دانی است.

تا حال چیزهائی را که از رفقا شنیدیم برای ما آموزنده بود. تشریح کل پیشینه تاریخی جنبش کمونیستی، شکست ها و کمبود های انقلاب و پیروزی هایش، از زمان مارکس تا حال، چیزهایی است که ما از آن می آموزیم و در آینده کوشش میکنیم که در مقابل ما قرار نگیرد.

مگر من یک چیز را میخواهم بگویم که: برای ما، برای حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، آنچه که مهم است این است که در پهلوی کار های تیوریک و مبارزات تیوریک عملا نشان دهیم که خط خود را چگونه می توانیم در افغانستان در عمل پیاده نماییم، به گونه ای که در دنیا یک مثال باشد.

آنچنانکه که ما نیپال را مثال میدهیم و از مبارزه ده ساله اش تقدیر و تمجید میکنیم. متاسفانه بعد از این ده سال خود آنها و یا رهبری اش میروود به طرف لجن و غرق میشود. مردم در جریان جنگ خلق مشکلات زیادی متقبل شدند، خون دادند، جنگ کردند، یک نام کشیدند و انقلاب نیپال را تقریبا به پیروزی رسانده بودند. مگر با کمبوداتی که در سطح رهبری موجود بود، این انقلاب میروود و غرق میشود و ختم میشود. عین چیز را در مورد گونزالو و پیرو مطرح میکنیم که آن انقلاب چگونه اوج گرفت و چگونه با شکست مواجه شد.

همین فعلا که سنتزهای نوین باب آواکیان دوره (م ل م) را مکمل خاتمه یافته اعلام میکند. من فکر می کنم که پروگرام های بعدی شان که آنها چه میگویند و چه نمیگویند، یک موضوع علییده است. وقتی که یک سیستم از زمان مارکس تا زمان مائو را مکمل ختم اعلام میکند، دیگر از آنها توقعی هم به وجود نمی آید که بگوییم اینها چرا اینطور میگویند، چرا تئوری - پراتیک میگویند و یا اینکه پراتیک - تئوری میگویند. مطلب من این است که ما خودمان منحنی انقلابیون و کمونیست هایی که وظیفه انقلاب را به عهده گرفته ایم، باید شکل پراتیکی آنرا در کشور خود نشان دهیم تا دنیا ببیند که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم زنده است و عملکرد دارد و ختم نشده است. بخاطری که جهان، جهان امپریالیستی است و ما می بینیم که همین حالا کشورهای تحت سلطه داریم، کشورهای نیمه مستعمره داریم و کشورهای که مستقیما تحت ستم امپریالیستی میباشند. به این مفهوم مائوئیزم عملکردش در سطح جهان کاملا قابل قبول است و این را توده های مردم میدانند و قبول می کنند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا برای اعلام سنتز نوین و خاتمه یافته اعلام کردن یک مرحله و شروع مرحله دیگر دلایلی مطرح کرده است، اما این دلایل پایه پراتیکی ندارد و این چیز را نشان نداده اند. پایه های مردمی را نه حزب کمونیست ایران (م ل م) دارد و نه حزب کمونیست انقلابی امریکا. نه جنگ خلق کرده اند و نه هم چیزی دست آوردی دارند که آن را مثال بدهند که ما بگوییم که مرحله اول خاتمه یافته و مرحله دوم شروع شده است.

ما به این عقیده هستیم که مرحله جدید باید مرحله تکاملی باشد. مثلی که مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیزم و مارکسیزم - لنینیزم به م ل م ارتقاء پیدا کرد. مرحله جدید باید مرحله چهارم باشد، آنهم در صورتیکه ما اوضاع مشخص را ببینیم که در کدام ملک و تحت چه شرایطی عملی است؟ مگر من نظرم این است که در قدم اول باید سر حزب خود کار کنیم، سر کشور خود کار کنیم تا به شکل عملی برای دنیا و برای جهان نشان دهیم و در قدم دوم مبارزه جدی خود را بر علیه خطی که م ل م را خاتمه یافته اعلام کرده پیش ببریم.

من چیز زیاد تری گفتمی ندارم. موفقیت شما را میخواهم.

متن سخنرانی رفیق شیردل

به اجازه صدر کمیته مرکزی حزب، اعضای دفتر سیاسی و رفقای شرکت کننده در گردهمایی حاضر. من قبل از اینکه در مورد موضوع مورد بحث چیزهایی بگویم می خواهم روی یکی دو نکته تخنیکی صحبت کنم. بعد از اینکه اکثریت گروه های مربوط به جریان شعله جاوید مهاجر شدند و به پاکستان رفتند، جلسات و گردهمایی ها قسمی بود که چند نفر شناخته با هم می نشستند و صحبت می کردند، لذا مسایل امنیتی در نظر نبود. چیز خوبی که فعلا ما داریم این است که یک گروه محافظتی به میان آمده و این گروه امنیت جلسه را گرفته است. ولی به نظر من این گروه امنیتی باید دیروز یعنی قبل از اینکه جلسه و گردهمایی شروع شود، منطقه را تحت نظر می گرفت و کسی از این رفقا اینجا موظف می بود که رفقای را که اینجا می آیند، استقبال کنند.

صبح دروازه تک تک شد و مرا گفتند برو دروازه را باز کن. سه نفر همین طور به محل جلسه داخل شدند و من بلا تکلیف ماندم که چه کار کنم و اینها کی ها هستند؟ پسان متوجه شدم که آنها رفقای گروه امنیتی هستند. به نظر من این رفقا باید قبل از قبل دیروز یا حتی پریروز می آمدند اینجا و یک روز اینجا می بودند و یا حد اقل یک کسی درینجا موظف میبود. بر علاوه رفقای که از بیرون می آمدند باید یک رمز می داشتند تا رفقای که ناشناس باهم بر می خوردند می دانستند که فرد یا افراد طرف مقابل از خود هستند. ممکن بود افرادی که من با آنها برخورد می بودم یا موضوع دیگری در میان می بود. رفقا به محل جلسه داخل شدند و من حیران بودم که چی کنم و آنها را به کجا رهنمایی کنم. امید است در آینده این مسایل امنیتی جدا در نظر گرفته شود و ما خود را به مخفی کاری و رعایت دقیق مسایل امنیتی عادت بدهیم. ممکن است تا حال موجودیت ما برای امپریالیست ها و دولت دست نشاندۀ آنقدر جدی نبوده باشد. ولی اگر حزب ما بتواند نیرویی باشد که بصورت جدی در جامعه مطرح شود، آن وقت یقینا تحت پیگرد پولیس و به اصطلاح پیگرد قانونی قرار می گیرد و خطرات امنیتی جدی تر می شود. به این خاطر پیشنهاد من این است که در آینده باید رفقا به رعایت مسایل امنیتی و مخفی کاری عادت کنند و این مسایل را جدا در نظر بگیرند.

مسئله دیگری که از لحاظ تخنیکی می خواهم مطرح کنم این است که درینجا اول از رفقای دفتر سیاسی دعوت شد تا بیایند و صحبت کنند. نظر من این است که اول باید از رفقای پایین شروع می شد تا آنها می آمدند و صحبت های خود را می کردند و سپس رفقای بالا به صحبت می پرداختند تا صحبت ها رفته رفته مکمل تر می شد. در ابتدا تمام گپ ها گفته شد و گپ های تکراری را اگر ما بگوئیم بی مزه است. اگر در ابتدا رفقای پائین می آمدند و صحبت می کردند و رفقا بالا به تعقیب شان می آمد و صحبت ها مکمل تر می شد، به نظر من این بهتر بود. پیشنهادم این است که در آینده این مسایل در نظر گرفته شود و صحبت در اینگونه جلسات از رفقای پائین شروع شود و بالاخره باید تا سطح رهبری و مسئله مورد بحث بصورت نهایی جمع بندی شود و قسمی شود که اگر صحبت ها تکراری هم شود.

من چند دفعه به اعضای کمیته مرکزی، دفتر سیاسی و رهبری حزب پیشنهاد کردم که ورکشاپ هایی گرفته شود تا مثلا رفقای ما سخنرانی بیاموزند یا نویسندگی بیاموزند، به بهانه های مختلف محافل دایر شود، به بهانه های مختلف تجمع صورت بگیرد و ما بتوانیم با هم زیاد بحث کنیم. باور کنید رفقا که تبلیغ خیلی اثر دارد حتی اگر ما بالای همدیگر تبلیغ نماییم و خود را روحیه بدهیم. اگر رفقای ما در هر جا باشند ولی یکدیگر خود را تبلیغ نکنیم و یکدیگر خود را قوت قلب ندهیم و یکدیگر خود را تشویق نکنیم، بی باوری ها زیاد تر می شود. هرچی ما بتوانیم محافل ایجاد کنیم، گردهمایی ها ایجاد کنیم و بعضی ورکشاپ ها باشد که یک تعداد رفقا سخن رانی را بیاموزند، خیلی خوب خواهد شد. من که همینجا دیدم حتی به شمول اعضای دفتر سیاسی سخنران عالی ما در حزب خود نداریم. رفقا خیلی مدون صحبت کردند، خیلی عالی صحبت کردند، خیلی علمی صحبت کردند، اما از لحاظ فن سخنرانی یک مقدار نواقص دارند. من خودم اولین دفعه است که صحبت می نمایم. شاید مطالب یکی به دیگری ربط داده شده نتواند و گپ های خود را صحیح بیان کرده نتوانیم. من پیشنهاد همان پیشنهاد قبلی است که در رابطه به سخنرانی، در رابطه به نویسندگی و غیره یگان ورکشاپ گرفته شود که رفقا فن سخنرانی را بیاموزند. فقط بیان مسایل علمی کفایت نمی کند. باید کسی که سخن می گوید سخنش بالای شنونده تاثیر بگذارد. طرز بیان و چگونگی سخنرانی هم خیلی اثر دارد.

گپ ها همه گفته شد و من کدام چیز اضافی ندارم. به تائید گپ های رفیق صبور و رفیق بشیر خرسند هستم از اینکه همین گردهمایی فعلی را می بینیم و یک رشد کیفی و یک رشد کمی در حزب خود می بینیم. می بینیم که حزب ما هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی رشد کرده است. در سابق معمولا یک تعداد ریش سفیدان جمع می شدند و گپ های خود را می گفتند و جوان ها حضور نداشتند. پیشنهاد اینست که در کنگره بعدی یک تعداد رفیق های جوان بیابند و بالا کشیده شوند تا کمیته مرکزی و همچنان زن ها بیابند قسمی که رفقا گفتند. گرچه برای ما گفته شد که شرکت زن ها بخاطری عملی نشد که توانمندی برداشت از بحث های این سمینار را نداشتند. ولی همین موضوع خودش یک سوال است. چرا رفقای ما توانمندی ندارند که در چنین جلساتی شرکت کنند؟

گپ ها قبلا گفته شده و در رابطه با سنتز های نوین، رهبری حزب، اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی از طریق پلینوم چهارم موضع خود را بیان کرده اند. من لازم نمی بینم چیزهای اضافی بگویم. البته این گفته ام به این معنی نیست که رفیق از امریکا گفته که گویا تیری که از کمان جست جست. بیشک این تیر از کمان جست و ولی خوب جست و موقع جست و حتما به هدف اصابت می کند. من موضعگیری پلینوم چهارم را تایید می کنم و اضافه تر از آن چیزی گفتنی ندارم.

تشکر!

متن سخنرانی رفیق شهاب

به اجازه تمام رفقا! من درود سرخ به تمام رفقا تقدیم می کنم و خوشحالم از اینکه در محفلی با شرکت تمام هستم که در محفلی با شرکت رفقا ی مجرب که که یک عمر در راه انقلاب زحمت کشیده اند حضوردارم و مطمئن هستم که ازین جا با دست پربرمی گردم.

من نمی خواهم که در مورد گذشته جنیش بیشتر از آن چه رفیق نوید و سایر رفقا صحبت کردند صحبت کنم. من فقط بطور مشخص می خواهم در مورد یکی از دو سند اصلی آر سی پی که بیان کننده سنتزهای نوین باب آواکیان و انحراف پسا مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم است بحث های خود را متمرکز کنم. و در آخر اشاره ای خواهم داشت در مورد دنباله روی رفقای ایرانی. سند مذکور عبارت از اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا است.

وقتی ما اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا را مورد مطالعه قرار می دهیم، متاسفانه چیزی که در آن برجسته تر از همه خود را نشان میدهد خط غلیظ هیومانیستی آن است که رفیق به آن اشاره کردند. متاسفانه این خط غلیظ هیومانیستی حتی با جرات بیان نشده و با خود کمونیزم مخلوط شده است. حتی رفقای آر سی پی ما جرات نکرده اند که همین انسان دوستی شان را به همان قسمی که خوش دارند و به همان قسمی که اساسا از آن دفاع می کنند، صریح و بی پرده بگویند و آنرا در لابلای متون اساسنامه خود بشکل مرموز بیان کرده اند.

موجودیت خط هیومانیستی در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا یک ادعای صرف نیست و رفیق نوید و سایر رفقا درینمورد به نکاتی از این اساسنامه اشاره کردند. با آنها من می خواهم اول عناوین اساسنامه را یکبار مرور کنم. از رفقا خواهش می کنم توجه کنند که اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا هم با هیومنیزم شروع شده و هم با هیومانیزم خاتمه یافته است.

عنوان اول: برای نجات انسان جهان به انقلاب و کمونیزم ضرورت دارد.

عنوان دوم: کمونیزم فقط از طریق انقلاب پرولتری می تواند حاصل شود.

عنوان سوم: مرحله جدید انقلاب کمونیستی.

عنوان چهارم: اگر قرار است انقلابی باشد باید حزب انقلابی باشد.

عنوان پنجم: برای کسب قدرت مردم انقلابی باید با دشمن مواجه شده و شکستش دهند.

عنوان ششم: جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا، استراتیژی ایجاد و ادامه انقلاب.

و در قسمت اخیر اصول سازمانی و ضمیمه اش.

کسانیکه اساسنامه را ساخته اند ازین تسلسل عناوین یک هدف داشته اند و این تسلسل تصادفی و بی هدف نیست. بحث باب آواکیان بحث ملی نیست بلکه یک بحث بین المللی است. بنابراین اولین عنوانی که ما در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا می بینیم که یک بحث یا عنوان مربوط به یک بحث بین المللی است. نویسنده یا نویسندگان اساسنامه آر سی پی خواسته اند در قدم اول برای تثبیت اهمیت سنتزهای نوین باب آواکیان در سطح بین المللی بحث کنند. به همین سبب اساسنامه قبل از همه اوضاع جهانی را به تصویر می کشد و میگوید که در جهان امپریالیزم حاکم است، مردم کشته می شوند و ترور و اختناق مسلط است. پس به چی ضرورت است و راه حل چی است؟ انقلاب. خوب شاید کسی پرسان کند که انقلابات در گذشته هم وجود داشته اند، ولی چرا همه شکست خورده اند؟ درینجا اساسنامه آر سی پی از مرحله جدید انقلاب کمونیستی حرف می زند، انقلابات گذشته را به تحلیل می گیرد و در اخیرش باب آواکیان را بعنوان جمعبندی کننده اشتباهات و کمبودات گذشته معرفی می کند. در قدم بعدی اساسنامه تشریح می کنند که انقلاب با چه سلاح های می تواند عملی شود.

سلاح اول حزب است که تحت عنوان: « اگر قرار است انقلابی باشد باید حزب انقلابی باشد » مطرح می شود.

سلاح دومی یا بجای سلاح دومی مطالبی عنوان « مواجهه مردم با دولت » مطرح می شود.

سلاح سومی جبهه متحد است.

بحث باب آواکیان یک بحث بین المللی است، از سطح جهانی شروع می شود و تلاش اساسنامه این است که به عنوان سنتزی در سطح بین المللی تثبیت گردد. آنچه این بحث را شدیداً مخرب می سازد، خط هیومانیستی اش است. اگر به تنهایی صحبت می کردند که مثلاً در سطح بین المللی امپریالیزم حاکم است، مردم کشته می شوند و اختناق مسلط است و ... ، درست بود. اما اولین عنوانی که در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا دیده می شود « نجات انسان ها » است و می گوید که برای نجات انسان ها جهان به انقلاب و کمونیزم ضرورت دارد. یعنی اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا شروعش با هیومانیزم است نه با مبارزه طبقاتی، موجودیت طبقات و مسایل مربوط به آن. در آخر اساسنامه یعنی در مبحث اصول سازمانی هم نشانه های هیومانیزم و در نظر نگرفتن مسایل طبقات و مبارزه طبقاتی دیده می شود.

درینجا من یک مثال خورد از اساسنامه آر سی پی را برای رفقا می خوانم:

« ضد انقلابیون واقعی، عاملین طبقه حاکمه و دولتش و انهاییکه در طلب سازماندهی مقرر فرماندهی در درون حزب در مخالفت با رهبری حزب و اصول سانترالیزم دموکراتیک آن باشند، باید بیرون از حزب انداخته شوند و نباید مجدداً به حزب داخل شود » اگر نی دوباره اخراج خواهند شد. جمله آخر را من اضافه کرده ام.

یکی از رفقای ما همین چند شب قبل برای ما بیان داشتند که زمانی حزب کمونیست اتحاد شوروی در بیرون فعالیت می کرد. در آن زمان تعداد زیادی از اعضای حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون اینکه علتش معلوم شود دستگیر می شدند. بعد از اینکه یکی از افراد دستگیر شده توانست فرار کند، همان شخص برای لنین گفت که فلانی خائن است. لنین در ابتدا قبول نکرد. اما پس از آنکه رفیق فراری در مورد مسایلی توضیح داد که فقط میان او و آن فرد وجود داشته و غیر از خود او فقط آن فرد می دانسته است، تثبیت شد که فلانی یک خائن است و دستوری که در آن وقت داده شد آن بود که او باید اعدام شود. اما اساسنامه آر سی پی در قسمت آخر اصول سازمانی اش، در همچو موردی صرفاً از بیرون انداختن از حزب حرف می زند. این نشان می دهد که خط آر سی پی تا چی اندازه هیو مانیستی است و جزای یک خاین تثبیت شده در اساسنامه آن صرفاً اخراج از حزب است.

اما باید دید که این هیومانیسم از کجا آمده و چگونه شکل گرفته است؟ من متأسفانه درین مورد نتوانسته ام تحقیق کافی نمایم. اما چیزی که به ذهن من می رسد برای رفقا بیان می کنم. همانطور که رفیق نوید گفتند تمام انقلابات یک نقطه مشترک داشته است و آن توأمیت انقلابات با قهر و خشونت و پیشبرد شان از طریق مبارزات مسلحانه و جنگ است. ویژگی مشترک دیگر تمامی انقلابات گذشته این است که همگی شان سر انجام شکست خورده اند. آواکیان از کسانی است که در جریان داغ ترین و پیچیده ترین مسایل حاد قرن گذشته قرار داشته، از مائوتسه دون دفاع کرده و بدون شک خدمات زیادی انجام داده است. اما در عین حال بیشتر از همگی شکست ها را هم دیده است. او نه تنها مبارزات و پیروزی انقلابات را دیده بلکه بیشتر از همه شکست انقلابات، از انقلاب چین گرفته تا انقلاب نیپال، را نیز دیده است. به نظر من آواکیان به سربازی شباهت دارد که یک عمر برای یک هدف می جنگد ولی بار بار شاهد شکست ها می باشد. می بینید که انقلابیون می کشند و در عین کشته می شوند، اما باز هم فرجام شکست است و ریخته شدن خون انسان ها، چی از رفقاییش باشد، چی از دشمنانش. پس پشیمان می شود و می خواهد در آخرین اوقات عمر خود از خون ریزی بیشتر جلوگیری کند و لذا به هیومانیسم در می غلطد.

نتیجه گیری ای که می تواند صورت بگیرد اینست که اصل هدف نه ایجاد چهارچوبه نوین است و نه سنتز های نوین؛ بلکه گسست از کمونیسم جنگجو و خشونت آمیز است که علیرغم خونریزی هایی که به وجود آورده، آواکیان در طول عمر خود بار بار فقط شکستش را شاهد بوده است. لذا در آخر عمر می خواهد که این روند متوقف شود تا خونریزی بیشتر و شکست های بیشتر به وجود نیاید. او می خواهد در آخر عمر تمام انسان ها را دوست داشته باشد و با خاطره خوشی از دنیا برود.

از نگاه دیگر اگر ببینیم در تمام اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا دو گرایش دیده می شود: یکی جمع بندی از گذشته، که در متن خود اساسنامه زیاد برازنده نیست، اما در ضمیمه اساسنامه که تحت عنوان کمونیسم به مثابه یک علم مطرح گردیده است، از برازندگی برخوردار است و در آنجا از سد شکنی مارکس و خدمات لنین و مائوتسه دون صحبت گردیده است. گرایش دومی که درین اساسنامه دیده می شود، ایجاد چهارچوبه

نویین است. جمعبندی از تجارب مثبت و منفی گذشته اگر بر اساس همان چارچوبه تا کنون موجود صورت بگیرد، در نهایت منجر به تکامل مرحله ای همان چهار چوبه می گردد. اما ادعا در مورد ایجاد چهارچوبه نویین، چیزی نمی تواند باشد جز گسست اساسی از چارچوبه تا کنون موجود. بنابر موجودیت این دو گرایش در اساسنامه آر سی پی، این اساسنامه دچار تناقض درونی است. از یک طرف جمعبندی از تجارب گذشته و از طرف دیگر گسست است. اما متأسفانه جنبه جمعبندی و دستیابی به تکامل مرحله پی بسیار کم رنگ و غیر عمده است، درحالیکه گسست بسیار برازنده است و اصل هدف آن اساسنامه را تشکیل می دهد.

مسئله اینست که آر سی پی از یک طرف ادعا می کند که کمونیست است و از کمونیزم دفاع می کند، اما از طرف دیگر اساسات کمونیزم را رد می کند. آیا گسست از اساسات یک پدیده، به مفهوم نفی تداوم آن پدیده نیست؟ مثال می آورم: مثلا ما پراتیک های اجتماعی را در نظر می گیریم، مثلا مبارزه تولیدی را، اگر فعالیتی را که ما کار نام می گذاریم، از فعالیت تولیدی حذف کنیم و بگوییم که ما میخواهیم چهارچوبه نویینی برای این پدیده تعیین کنیم، چه چیزی از آن باقی می ماند؟ هر چیز دیگری را که تعیین کنیم، چیزی خاصی خواهد بود، اما دیگر نام آن را نمی توانیم فعالیت تولیدی بگذاریم. کار اساس فعالیت تولیدی است و وقتی این اساس رد شد، فعالیت تولیدی ای در کار نخواهد بود. این موضوع را در پراتیک آزمون های علمی در نظر می گیریم. اگر کسی بگوید که من می خواهم برای فیزیک یک چهارچوبه نویین تعیین کنم، طوری که در آن نه کتله باشد، نه حجم باشد و نه انرژی باشد، آن شخص یک چیزی به وجود خواهد آورد، اما آن چیز فیزیک نخواهد بود. در علوم اجتماعی وقتی کسی ادعا کند که من می خواهم برای فلسفه یک چهارچوبه نویین ایجاد کنم، اما چارچوبه "کلی ترین طرزنگارش ما به دنیا" که تعریف فلسفه است، را نفی و رد نماید، آن شخص چیزی به وجود خواهد آورد، اما آن چیز دیگر فلسفه نخواهد بود.

با ب اوکیان و حزب کمونیست انقلابی آمریکا می توانند ادعا کنند که ما چیزهای نویینی ایجاد کرده ایم یا ایجاد خواهیم کرد. اما مادامی که اساسات کمونیزم را، که در زمان مارکس پایه گذاری شده و بعد از مارکس تکامل داده شده است، نا دیده می گیرند، چیز های نویین شان کمونیزم نخواهد بود. زمانیکه مارکسیزم رد شد، لیننیزم رد شد و مائوئیزم رد شد، اساس و بنیاد کمونیزم رد شده است. بناء نباید دیگر از کمونیزم دفاع کنیم و چیزی که از آن دفاع می شود، کمونیزم نخواهد بود.

من در مورد هیومانیسم آرسی پی فقط می خواستم تا همین اندازه توجه رفقا را جلب کنم و بیشتر از این متأسفانه نمی توانم در این مورد صحبت کنم.

حال می آئیم سر مسئله **انحلال "جاآ":**

با وجود تمام انحرافات که در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا دیده می شود، به نظر من برای هر حزبی این حق محفوظ است که نظر به برداشت خود ادعاهایی داشته باشد مبنی بر اینکه تئوری های نویین یا تکاملات درعلم انقلاب و کمونیزم بوجود آورده است. اما چیزیکه از دایره عدالت و حقوق او بالاتر است، اینست که یک چیز مربوط به یک جمع را به ملکیت خصوصی خود تبدیل کند و درمورد آینده آن تصمیم بگیرد.

کاریکه آر سی پی در مورد " جا " کرده کار است، بیرون از صلاحیتش است. انحلال "جا" حق آر سی پی نیست و من این کار حزب کمونیست امریکا را تقبیح می کنم.

مسئله دیگر، مسئله برتری طلبی حزب کمونیست انقلابی امریکاست. درینمورد از فزیک یک مثال می آورم. وقتی که قرار است بنا بر تحقیقاتی که کسی انجام داده است یک تیوری ایجاد شود، باید از سه مرحله عبور نماید. مثلا قانون جاذبه در قدم اول یک قانون است، یعنی سیب و اشپای دیپر از درخت می افتند. بنابراین نیوتن نتیجه گیری می کند که قوه ای باید باشد که این اشیا را بطرف پائین کش کند، باید یک قانونی باشد. وقتی این قانون گفته می شود که مثال های زنده آن بسیار زیاد باشد، یعنی تعمیم یابد. مثلا سیب می افتد، قلم می افتد، آدم می افتد و غیره و غیره. برتری حزب کمونیست انقلابی امریکا در این است که این حزب بجای اینکه چیزهای نوی را که گویا آنها کشف کرده اند، به شکل یک قانون تعمیم دهند و مثال های زنده اش را بیان کنند که مثلا این این این و بعد آن را توضیح دهند و سپس از تمام انقلابیون جهان تقاضا کنند که درینمورد نظر بدهند و صحت آن توسط تمام انقلابیون جهان تأیید گردد تا بعد از آن سنتز نوین یا تیوری نوین گردد؛ خود تیوری می سازد، خود تأیید می کند و سپس تلاش دارد بالای ما و دیگران تحمیل نمایند. ازینجا است که مبارزه خطی بر ضد این حزب در می گیرد.

در جمع بندی نهایی صحبت هایم باید بگویم که اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا نه تنها نتوانسته ما را در فهم بیشتر علم انقلاب کمک کند، بلکه همان طور که سایر رفقا گفتند در میان سایر انقلابیون دنیا ایجاد توهم کرده است. همان طور که بیان کردم هیومانیسم مال کمونیست ها نیست. البته خوب است اما اساس کار ما را تشکیل نمی دهد. روشن است که ما هم بالاخره هیومانیسم را از بیخ و ریشه رد نمی کنیم. انسان را دوست داشتن خوب است. همونوع خود را دوست داشتن خوب است. بنابراین انسانی که همونوع خود را می کشد و مورد استثمار قرار می دهد و مورد شکنجه و تحت ستم قرار میدهد، بنام اینکه همونوع است و انسان است، نباید معاف گردد و مبارزه بر ضدش خاتمه یافته اعلام گردد. معافیت دادن به این قبیل عناصر و خاتمه اعلام کردن مبارزه علیه آنها نادرست. بناء همانطور که در پولینوم چهارم حزب کمیته مرکزی حزب در مورد خط آر سی پی موضعگیری صورت گرفته است، این خط نه تنها خدمتی برای رشد و پیشرفت علم انقلاب نکرده، بلکه ضربه مهلکی بر جنبش وارد کرده که اگر از تأثیرات سوء آن جلوگیری نشود، متاسفانه عواقب بدی در پی خواهد داشت. با در نظر داشت ضرورت مبارزه بر ضد این نوع بینش و جلوگیری از تأثیرات سوء آن، من فکر میکنم که باید بیشتر مطالعه کنیم و خط حزب را بیشتر صیقل دهیم. موضعگیری پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب در مورد خط آر سی پی مورد تأیید خودم است. باید از موضعگیری حزب خود آگاهانه دفاع کنیم و یک مبارزه همه جانبه و طابع را به ضد خط هیومانیستی حاکم بر حزب کمونیست انقلابی امریکا به پیش بریم، تا بتوانیم از عواقب بد آن در سطح جنبش بین المللی و جنبش افغانستان جلوگیری کنیم.

تشکر می کنم از رفقا که حوصله مندانه گپ های مرا گوش کردند.

با درود!

متن سخنرانی رفیق "سرمه"

درد می فرستم به تمامی رفقای حاضر و رفقای غایب، چی آنهایی که در جلسه حضور ندارند و چی آنهایی که در نخستین روزهای تجربه ایدئولوژی رهایی بخش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم جان شان را درین راه فدا کردند، شهید شدند و جام شهادت نوشیدند. این کاش آنها می بودند، آنهایی که جنبش مائوئیستی را در افغانستان بنیانگذاری و رایج کردند تا امروز می دیدند که هنوز هم این درفش انقلابی و این ایدئولوژی رهایی بخش، نیست و نابود نگردیده، بلکه عزیزانی که همیشه وقت در فکر رهایی خلق های ستمدیده و تحت ستم هستند، هنوز هم این درفش آهنین و رهایی بخش را بالا نگه داشته اند.

من از موضوع جلسه قبلا آگاهی روشن و آمادگی صد فیصدی بخاطر صحبت کردن و بحث در این مورد نداشتم و گذشته از آن چیزها یی که گفتنی بود توسط رفقا و استادان گفته شد. یگانه چیزی که من می خواهم بصورت خلاصه و فشرده روی آن صحبت کنم اینست که ناکار آء بودن اساسنامه یا مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا از هر لحاظ توسط رفقا مطرح شده است. از اینکه از قانون پراتیک - تیوری - پراتیک و قیام مسلحانه در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا یا مانیفیست آن حزب سخن رانده نشده بلکه در آنجا از قیام های عمومی صحبت شده است به این معنا است که ما نباید جنگ کنیم. در صورتیکه این موضعگیری در ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم طرد و رد شده است. همان قسم که رفقا گفتند مائوتسه دون واضح و آشکارا گفته که قدرت سیاسی از لوله تفنگ می برآید. هرگاه کسی در فکر قدرت سیاسی باشد و یا حتی آزاد اندیشانه به طبیعت بنگرد به این نتیجه می رسد که قطعا تصرف قدرت سیاسی و آزادی بدون مبارزه، بدون مبارزه مسلحانه، امکان پذیر نیست؛ درست همانگونه که این مسئله در یک شعر از شاعر زبان فارسی و دری انعکاس یافته است:

جوانان در قلم رمز شفا نیست

دوای درد استبداد خون است

بنابراین واضح و آشکار است که آر سی پی یا حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب دنباله روش یعنی حزب کمونیست ایران (م ل م) دنباله روانش حزب م ل م ایران دیگر در فکر و در صدد این نیستند که به معنای واقعی کلمه انقلاب کنند، انقلابی که در آن جامعه بشری بطرف جامعه انسانی عاری از طبقه یعنی جامعه کمونیستی سوق داده شود. به تایید گفته های رفیق شهاب احتمال دارد که آنها چیز نوی ساخته باشند و سنتز های نوین باب آواکیان یک چیز جدید باشد، اما چیزی نیست که آن را کمونیزم بنامیم. آیا قرار است که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نیست و نابود شود تا مرحله جدیدی از انقلاب بوجود آید؟ در صورتیکه وقتی مائوتسه دون کار های ارزنده ای انجام می دهد هیچگاه نمی گوید که مارکسیزم - لنینیزم ختم شده، بلکه از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم صحبت می گردد. ارزش فکری و دست آورد های عملی سنتز های جدید باب آواکیان با خدمات مائوتسه دون اصلا قابل مقایسه نیست. اما جناب باب آواکیان بدون اینکه کاری

انجام داده باشد، واضح و آشکارا می گوید که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم به پایان رسیده و دیگر سلاح برنده انقلاب نیست و ما سنتز جدیدی بوجود آورده ایم که توسط آن می توانیم انقلاب کنیم. این به اصطلاح انقلاب از دید خود شان انقلاب است نه از دید ما و حزب ما. به این لحاظ من وقت سایر رفقا را نمی گیرم و از همین جا پشتیبانی خود را از موضعی که صدر رهبری و کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مقابل خط اساسنامه جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی آمریکا گرفته اند، اعلام می کنم.

تشکر از همه شما!

متن سخزانی رفیق خلاند

با سلام های گرم و تمنیات نیک خدمت همه رفقا!

چون وقت ما خیلی کم مانده، من خیلی ساده و فشرده صحبت می کنم.

ابتدا در رابطه به ضرورت یا اهمیت گردهمایی امروز صحبت می کنم. گردهمایی امروز ما در حقیقت یک مسئولیت و رسالت عمده ماست در سطح بین المللی و ملی. یعنی هم ازین جهت خیلی مهم است که در سطح بین المللی یک مسئولیت بزرگ انترناسیونالیستی خود را انجام میدهیم و هم ازین جهت که اجرای این مسئولیت بین المللی در سطح حزبی و ملی نیز برای ما مهم است. اجرای مسئولیت های بین المللی در واقع با مسایل حزبی ما رابطه دیالکتیکی دارد. تاثیرات حزب کمونیست انقلابی امریکا و اوکیان صرف در حد خود امریکا و ایران محدود نبوده و تاثیراتش دامن ما را هم گرفته است. به هر صورت برخورد بسیار به موقع، درست و مدبرانه ضرورت است تا ما از صدمات و تاثیرات سوء آن در امان بمانیم. من فکر می کنم که بزرگترین دستاورد حزبی ما همین خواهد بود.

نمی شود گفت که در رابطه با موضوع مورد بحث آمادگی گرفته ام. در جریان امتحانات دانشگاه بودیم که رفیق مسئول ما برای ما احوال داد که قرار است در رابطه با سنتزهای نوین اوکیان سیمیناری باشد. آن موقع فرصتی برای مطالعه نداشتیم. وقتی امتحانات تمام شد، اراجیفی که از درس های دانشگاه در ذهن ما انبار شده بود، آنقدر ذهن ما را اشغال کرده بود که چیز نوی گرفته نمی توانست. زمان زیادی مورد نیاز بود که آن اراجیف عقب زده شود و چیز های تازه ای جای آنها را بگیرد. به هر صورت، من نمیخواهم بیکاری و تنبلی خود را توجیه کنم.

در مورد چیزی که قبل از همه می خواهم صحبت کنم واژه پسا مارکسیزم است. منظورم ازین گپ اینست که ادعا یا نقد و تحلیل و ارزیابی ای که حزب ما از سنتز های باب اوکیان به عمل آورده و آن را پسا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم خطاب کرده است یک ادعای بزرگ است. البته باید عرض کنم که همانگونه که رفیق شیردل گفت در جریان صحبت های رفقا خیلی چیز ها دستگیرم شد و در واقع خیلی حرفها برایم حل شد. اما از آنجائیکه در این مورد فکری کرده بودم، اجازه بدهید که آن را بیان نمایم. البته باید

بگوییم که در واقع حرفه‌ایم برای خودم یک مقدار حل شده است. ولی باز هم این موضوع از چند جهت قابل بررسی است:

اولا خود واژه پست مارکسیزم هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ مفهومی قابل بررسی است. به دلیل تاریخی ازین بابت قابل اهمیت است که در عصر مارکسیزم یا مارکسیزم کلاسیک، یعنی زمانیکه مارکس و انگلس مجادلات قلمی خود را داشتند و تقسیم بندی های خود را به عمل می آوردند، معمولا تقسیم بندی ایکه ما امروز بنام مارکسیزم داریم، موجود نبود. معمولا آنها پرودون و لاسال و باکونین را با اپورتونیزم یا انارشیزم توصیف می کردند. بعد از شکلگیری اساسی مارکسیزم و مشخص شدن لنینیزم، ما کسانی را که روی اصول و اساسات ایدئولوژی و علمی که بنام مارکسیزم مسمی است ایستادگی دارند، مارکسیست می گوئیم و کسانی را که این اصول و اساسات را کنار بگذارند، رویزیونیست می خوانیم.

برای اولین بار است که حزب ما، یک حزب انقلابی، حزب انقلابی دیگری را متهم کرده، ببخشید، مسمی کرده به پسا مارکسیزم. این تسمیه در نوع خود اولین بار است که مطرح می شود. من می خواهم توجه رفقا را به این مسئله معطوف کنم که مثلا نمی شود که ما حزب کمونیست امریکا را یک حزب رویزیونیستی بگوییم؟ یعنی موضع ما از نظر تاریخی قابل بحث است، چرا که برای اولین بار در جنبش بین المللی کمونیستی خط یک حزب پست مارکسیستی و نه رویزیونیستی خوانده شده است.

ریموند لوتا یک کتاب نوشته تحت نام " کمونیزم در قفس آهنین بورژوازی ... " که کتاب خیلی ضخیم است. در یکی از فصول این کتاب بحثی است در مورد آلن بیدیو و او را پسا مارکسیزم خطاب کرده. به این ترتیب حزبی را که ما متهم به پسا مارکسیزم کرده ایم، خود استادان اکادمیک دانشگاه های خیلی مطرح دنیا را پسا مارکسیست میگوید.

بحث ریموند لوتا خیلی واضح و مشخص است. او می گوید که آلن بیدیو به دو دلیل پست مارکسیست است:

۱ - به دلیل اینکه از نظر آلن بیدیو دیگر عصر انقلابات تمام شده است.

۲ - خصلت انقلابی طبقه کارگر دیگر اشباع شده و این طبقه دیگر خصلت رهاییبخش ندارد.

به همین خاطر ریموند لوتا و تمام حزیش نتیجه می گیرند که آلن بیدیو و دارودسته اش پسا مارکسیست هستند. بحث های کلان را کلان ها بحث کردند، بحث های کوچک را ما می گیریم و بحث می کنیم. رفقا روی این مسئله خیلی منطقی بحث کردند که رد شدن ماهرانه و محیلانه آر سی پی از روی مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا یعنی اصول مارکسیزم نشان می دهد که این حزب خود به همان انحرافی دچار است که آن را در نزد آلن بادیو مورد نقد قرار داده است. جالب اینجا است که حزب کمونیست انقلابی امریکا با وجودی که نقدش را سر آلن بیدیو و سایرین می کند و آنها را متهم به پسا مارکسیسم می کند، اما نطفه های همان انحراف در وجودش است و بلکه رد پای آن انحراف در وجودش دیده می شود.

پسا مارکسیزم به لحاظ مفهومی هم قابل بحث است. مسئله دیگر به لحاظ مفهومی باصطلاح قابل بحث است. من پیشتر گفتیم مارکسیزم از خودش یک فرهنگ و یک ترمینالوجی دارد. برای اولین بار پسا مارکسیزم را در واقع خود بورژوازی استفاده می کند. یعنی به یک نحوی می شود اینگونه نقد کرد که ما کلمه پسا مارکسیزم را از بورژوازی به عاریت گرفته ایم، یعنی مفهومی را که بورژوازی خیلی به راحتی مورد استفاده قرار می دهد. فلسفه بورژوازی تاریخ جامعه غرب را به سه دوره سنت، مدرن و پسا مدرن تقسیم می کند. منظورم اینست که اگر بخواهیم مدرنیسم و پسا مدرنیسم را با مارکسیزم و پسا مارکسیزم مقایسه کنیم، این سوال مطرح می شود که آنچه باب آواکیان و حزبش مطرح کرده اند، واقعا مفهوم پسا مارکسیزم را افاده می کند یا نه؟ مردم از خود کلمه پسا مارکسیزم یک استنباط دارند. پسا بلحاظ لغوی ما بعد معنی می دهد. پسا مدرنیسم در اروپا در واقع در دهه ۶۰ و ۷۰ و مبتنی بر این تصور شکل گرفت که دیگر عصر مدرنیسم پایان یافته است. ویژگی های عصر مدرنیسم خیلی مشخص است: عقل ورزی، نظم، انسجام و هدفمندی است. پست مدرنیست ها دقیقا اصول و اساساتش ضد مدرنیسم است: خرد ستیزی، ضدیت با نظم و انسجام و بی هدفی یا در درواقع پراگندگی، انشعاب و غیره. من در حقیقت می خواهم توجه رفقا را به این امر معطوف بدارم که اگر قرار باشد رفقای ایرانی و امریکایی حزب ما را نقد کنند، بطور یقین اولین نقد شان در مورد ما نقد از واژه پسا مارکسیزم خواهد بود. شاید ما را متهم کنند که مفهوم پسا مارکسیزم را نمی فهمیم. البته من گفتیم که آنها خیلی واضح صحبت کرده اند و اصول مارکسیزم که عبارت از مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا است، در اساسنامه و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا کم رنگ است که خودش در واقع بیان و مفهوم همان پسا مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم می شود.

من فقط می خواهم توجه رفقای را که در این مورد خلق افکار نموده و جهت حرکت حزب را تعیین می کنند، بخصوص دفتر سیاسی را، به سوال های قابل طرح جلب نمایم. درین مورد قبلا همراه رفقا بحث کرده ام که اگر ما چیز نوی برای حزب داده نمی توانیم و در این حد به توانمندی نرسیده ایم، حد اقل اگر بکشیم که خلق سوال و انگیزه کنیم و توجه رفقا را به آن جلب نماییم، در حقیقت کار و خدمت بزرگی کرده ایم.

استنباط من این است که موضعگیری رفقا هم در پولینوم چهارم حزب و هم در نقد روی سند حزب کمونیست ایران خیلی سریع بود و اگر فرصت شد فردا درینمورد صحبت خواهم کرد. فعلا من فقط سر چهار دست آوردی که باب آواکیان معتقد است که به لحاظ فلسفه دارد صحبت می نمایم. این چهار دست آورد گران سنگ و گران بها که از نظر باب آواکیان اهمیت دارد و به لحاظ فلسفی آنقدر مهم است که با تکاملات مارکسیزم - لنینیسم و مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم هم تراز است، کدام دستاورد ها است؟

آواکیان معتقد است که گرایشات شبه مذهبی و ایده آلیستی و یا غایت گرانه دینترمیستی در مارکسیزم، از مارکس تا مائو، وجود داشته است. باب آواکیان مدعی است که نطفه و ریشه این گرایش در نفی در نفی انگلس وجود دارد. سه قانون دیالکتیک را انگلس مستقیما از هگل میگیرد. دیالکتیک هگلی که مبتنی بر این سه قانون است در واقع ایده آلیستی است، در حالیکه دیالکتیک مارکسیستی، ماتریالیستی است. آواکیان می گوید که اینجا نطفه ها و رگه هایی از ایده آلیزم هگل وارد مارکسیزم شده است.

مثلا میگوید شما نطفه های این ایده آلیزم را در آثار مارکس سراغ کرده می توانید. در نبرد طبقاتی در فرانسه مارکس می گوید که بورژوازی در آلمان کم کم ضعیف می شود و طبقه پرولتاریا کم کم قوی می شود و این منجر می شود به تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و از بین رفتن بورژوازی. میگوید این خود نطفه هایی از دیترمینیزم یا نطفه هایی از ایده آلیزم را در خود دارد، یعنی اینکه پیروزی پرولتاریا یک امر اجتناب ناپذیر و حتمی است. او اکیان معتقد است که در اصل جنبه عمده نظرات مارکس بر ضد تقدیر گرایی بود، اما نطفه هایی از تقدیر گرایی و رد پای از ایده الیزم شبه مذهبی را در خود داشت. اما در زمان بعد از تشکیل کیمنترن یا انترناسیونال سوم، در شوروی و در عصر استالین، ما رد پای نداریم بلکه خود پای است و برخوردها برخوردهای شبه مذهبی، دیترمینیستی و تقدیر گرایانه است. از جمله این برخوردهای تقدیر گرایانه همان گپ معروف استالین است که گویا دیگر مبارزه طبقاتی به صورت انتاگونیستی در جامعه شوروی وجود ندارد و رفتن به سمت کمونیزم در شوروی حتمی است. میگوید مائوتسه دون ازین برخورد استالین گسست کرد، اما این گسست کامل نبود. مقاله ای در زمان مائو منتشر شد است بنام جنگ خلق و در آن بحث اجتناب ناپذیر آمده است. درست است که این بحث در آثار خود مائو نیست، اما در عصر مائو مقالات و آثاری که چاپ می شود این گرایشات را در خود دارد. مهم ترین این آثار خیلی مطرح مائوئیستی همان مقاله " در باره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی " از چان چین چیاو است. این کتاب های با این جمله ختم میشود: « کمونیزم یک امر اجتناب ناپذیر و مستقل از اراده ما و حتمی است. » البته تا جایی درست است که در مارکسیزم از زمان مارکس تا مائو بحث های اجتناب ناپذیری وجود دارد. اما نقص برداشت آقای آواکیان در کجا است؟ اگر کل این برخورد های دیترمینیستی شبه مذهبی وایدالیستی را شما در بودن سه قانون دیالکتیک در کنار هم که انگس وضع می کند، و مشخصا قانون نفی در نفی ببینید می توان گفت که درینجا هگل نفوذ کرده و انگلس نتوانسته است این روزنه را ببندد و سه قانون را در کنار هم قرار داده است. اما زمانی که لنین قانون تضاد را جوهر دیالکتیک نامید و گفت که دیالکتیک چیزی نیست جز مطالعه تضاد در درون اشیاء و پدیده ها و مائو هم این قانون را به عنوان قانون اساسی هستی مطرح می کند، دیگر روزنه مذکور بسته می شود. پس حالا انتقاد در کجا است؟ انتقاد این است که اگر لنینی نمی بود و اگر مائویی نمی بود او اکیانی در کار نبود و او اکیان بر شانه های مائو و لنین استوار است. اما مشکل اینست که برخورد او اکیان به نحو فوق العاده ای برخورد رفیقانه کمونیستی نیست، به این معنی که دست آوردهای دیگران را نادیده می گیرد و همه چیز را به پای خود ختم می کند. خودش ادعا می کند که نطفه های ناپذیر گرایی در قانون نفی در نفی است. ما قبول داریم اما این روزنه توسط کی بسته می شود؟ این مبارزات تکاملی را چرا نادیده می گیریم؟ نقد خیلی واضح سر این است که او اکیان دست آوردهای دیگران و تکاملات حاصل شده توسط دیگران را نادیده می گیرد و خود را قهرمان وانمود می نماید.

بحث اصلی ای که متاسفانه او اکیان آن را زیاد مطرح کرده اشتباهات دوره استالین است که آن را پیراهن پر خون عثمان ساخته و هر دم بجان جنبش کمونیستی می زند و هر اشتباهی که در آن عصر رخ داده به کل جنبش کمونیستی تعمیم می دهد. بدون شک همان طوری که مائوتسه دون جمع بندی کرد در عصر استالین اشتباهاتی رخ داده است.

اما حالا چه مسئله جدیدی پیش آمده است که اینقدر روی اشتباهات زمان استالین کوبیده می شود؟ اگر او اکیان مدعی می شد که مثلا اشتباهات زمان استالین سی فیصد نبوده بلکه پنجاه فیصد بوده است، ما شک می کردیم که استالین انقلابی بوده است یا نه؟ یا اگر می گفت که دستاورد های استالین از ۵۰ فیصد پائین تر است و ۴۰ فیصد است، ما مطمئن می شدیم که دیگر گپ حل است و استالین عمدتا یک انقلابی نبوده است. اما او بطور مشخص چنین ادعا هایی به عمل نیاورده است بلکه کل مسئله به دانشمند روسی ای بنام لینیسکو مریوط است که هر بار او را بعنوان لباس پر خون عثمان علم می نماید که بر خوردش ایده آلیستی بوده است. این کار در واقع شکلی از خود ارضائی است و می خواهد خودش را قناعت بدهد. یک مقایسه دیگر را خدمت رفقا عرض می کنم. او اکیان ادعا دارد که او برخورد های شبه مذهبی ایده آلیستی، دیترمینستی و غایت گرایانه ای در آثار پیدا کرده است. اما قبل از او اکیان در دهه ۶۰ میلادی، یک متفکر بزرگ بورژوازی بنام " میشل فوکو " دقیقا به همین استنباط رسیده بود. او تاریخ انسان ها را به سه مرحله تقسیم کرده است: مرحله سنت، مرحله مدرن و مرحله پست مدرن. به همین خاطر میشل فوکو را پدر پسا مدرنیسم می گویند. این آدم می گوید بنیاد تاریخ طرز نگاه تو است به آن. او در واقع میگوید که اینکه تو چگونه به تاریخ انسان ها نگاه میکنی اصل است و همین اصل سایر بینش های تو را شکل می دهد. او میگوید که برخورد سنت به تاریخ برخورد کاملا غایتگرانه مذهبی است که خدا قبل از قبل همه چیز را آماده و تیار کرده و هر چیز هدف دارد. اما او میگوید که برخورد مدرن هم همینگونه است، از جمله مارکسیزم. او مارکسیزم را بعنوان پروژه مدرن در نظر می گیرد و میگوید که برخورد مارکسیزم هم یک برخورد غایتگرانه است. غایتگرانه به این معنی که مارکسیست ها معتقد اند که تاریخ به طرف جامعه کمونیستی بی طبقه می روند و این خود یک برخورد غایتگرانه و تک خطی است. تک خطی به چی معنی؟ به این معنی که از نظر مارکسیست ها مارکسیست ها جامعه از کمون اولیه شروع میشود و به طرف کمونیزم می رود. این یک خط را نشان میدهد یعنی انسان ها ناگزیر باید از این مسیر حرکت کنند. میگوید این برخورد مارکسیستی برخورد تک خطی و تقدیر گرایانه است، برخورد غایتگرایانه و برخورد ایده آلیستی است.

متأسفانه فرصت نشد که من به لحاظ فلسفی اندیشه های او اکیان را مورد بررسی و ارزیابی قرار می دادم. او یک ادعای خیلی کلانی دارد و می گوید که ما باید از دانش بورژوازی بیاموزیم. دقیقا آقای او اکیان از دانش بورژوازی آموخته است. شما نحیله های فکری فوکو را در او می بینید اما فقط با یک تفاوت. استنباطی که او کرده طور دیگری است و استنباط ما طور دیگر. فوکو تعریفی از تاریخ میدهد و میگوید که تاریخ چیزی نیست جز انقطاع و گسست. او اکیان نیز می گوید که تاریخ چیزی نیست جز انقطاع و گسست. این نظر که مرحله موج اول انقلاب با تمام تیوری های خود تمام میشود و مرحله موج دوم انقلاب شروع میشود خود مبتنی بر نظریه انقطاع و گسست است. منظورم اینست که شما مشابهت های تئوری های او اکیان را با تیوری های ایده آلیستی پسا مارکسیزم و یا پست مدرنیسم و در کل نظرات بورژوازی خیلی راحت می توانید پیدا کنید.

از این موضوع اگر بگذریم بحث مهم دیگری که آقای او اکیان مطرح می کند و گویا یکی از دست آوردهای گران سنگ او را تشکیل می دهد، کشف پراگماتیسم در مارکسیزم است. پراگماتیسم که بطور خاص یک فلسفه امریکایی است، فلسفه بی است که کارایی، مفیدیت و سودمندی را معیار حقیقت می انگارد. از نظر فلسفه پراگماتیستی، پراتیک

اجتماعی معیار واقعیت نیست. طبق برخورد ابزار گرایانه ای که جان دیوی از این مکتب ارائه می کند، ایدئولوژی چیزی نیست جز ابزار و حقیقت هم ابزار است. گفته می شود که ما در مارکسیزم برخی برخورد های پراگماتیستی داشته ایم. بخصوص باز از زمان استالین مثال داده می شود. دانشمند معروف روسی بنام لینیسکو که یک ژن شناس معروف در زمان استالین بود یک تیوری ابداع کرد که گویا همانگونه که درخت ها پیوند زده می شود و خصلت ارثی یک درخت به درخت دیگر انتقال پیدا می کند، یک خصلت اکتسابی یک نسل به نسل دیگر نیز می تواند انتقال کند. گفته می شود که چون این تیوری مفیدیت داشت استالین از آن دفاع کرد و این امر منجر به سرکوبی تحقیقات تکنالوژیک و تیوری های دیگر شد. زیر مجموعه این برخورد پراگماتیستی را برخورد های پوزیتویستی و برخوردهای ابزار گرایانه می گویند. برخورد های ابزار گرایانه هم به زمان استالین ارجاع می گردد. در واقع یکی از ادعاهای آر سی پی و اوکیان گسست از پراگماتیسم است و مدعی اند که آنها مارکسیزم را از گرایشات پراگماتیستی که خیلی به ضرر علم و رشد تکنالوژی و دانش و معرفت بوده، پاک کرده اند.

پحث سومی را که رفقا مطرح کردند در مورد رابطه بین تئوری و پراتیک بود که در مورد آن صحبت های زیادی کردند. من چیز بیشتری درینمورد ندارم و ضرور نمی بینم که بیشتر صحبت نمایم.

بحث چهارمی که اوکیان دارد مردود اعلام کردن خصلت طبقاتی حقیقت است. من درینمورد دیشب با استاد لهیب صحبت کردم و قبلا درین رابطه با رفیق ضیاء هم صحبت کرده بودیم. این موضوع برای خودم بعنوان فردی از حزب دقیقا حل نشده است. به همین خاطر اگر فردا ممکن شد درینمورد بیشتر صحبت خواهم کرد. مشخص است که رفقای ما بصورت مدون از خصلت طبقاتی بودن حزب دفاع می کنند و این از یک جهت خصلت طبقاتی بودن حقیقت را می رساند. پس بحث بر سر چی است؟ من فقط می توانم درین مورد سوالاتی را مطرح کنم. یکی از مهم ترین وجه حقیقت عینی بودن حقیقت است، یعنی حقیقت مستقل از ذهن ما و بیرون از ذهن ما واقعیت دارد. این امر چه چیزی را می رساند؟ این را می رساند که موجودیت حقیقت بستگی به انسان ندارد. عینی بودن به مفهوم چی است؟ عینی بودن به مفهوم این است حقیقت مستقل از ذهن ما و بصورت عینی موجود است. معیار حقیقت واقعیت است و ما فقط در مرحله مبارزه طبقاتی و در عصر طبقات حقیقت نداریم بلکه قبل از آن هم حقیقت داریم. مارکس میگوید که ما در عصر پیش از تاریخ و در عصر مقدماتی تاریخ و هنوز به عصر تاریخ حقیقی انسان نرسیده ایم. ما در عصر مقدمه تاریخ در دوعرصه علم داریم، عرصه علوم اجتماعی که از مبارزه طبقاتی برگرفته شده و عرصه علوم طبیعی که از مبارزه برای تولید بر گرفته شده است. چون در عصر تاریخ یا عصری که دیگر طبقات وجود ندارد، علوم انسانی با علوم طبیعی انطباق پیدا می کند، لزوم علوم اجتماعی و لزوم موجودیت روابط اجتماعی از بین می رود و دیگر معنا ندارد. مثلا فرض کنید که اگر دولتی نباشد، ارتشی نباشد و پارلمانی نباشد، دیگر اصلا علوم اجتماعی معنا ندارد، سیاست معنا ندارد. اگر طبقات نباشد، جامعه شناسی لزومش از بین میرود. اوکیان معتقد است که با برداشت طبقاتی بودن حقیقت، یک برداشت پراگماتیستی از حقیقت صورت گرفته است. به چی معنا؟ به این معنا که مارکسیزم موج اول معتقد است که حقیقت به طبقه پرولتر کمک می کند و ما را به کمونیزم می رساند و چنین برداشتی یک برداشت پراگماتیستی از حقیقت است. باب اوکیان فورمول جدیدی را در مقابل آنها می گذارد: هرچه که حقیقت داشته باشد

ما را به کمونیزم می رساند. من امیدوارم فردا در این مورد بحث های بیشتری صورت

بگیرد و این موضوع از جوانب بیشتری شکافته شود. من حرف های زیاد دیگری هم درین زمینه دارم، ولی بخاطر اینکه وقت بیشتر گرفته نشود، صحبت های فعلی ام را صرفا به عنوان مثال مطرح می کنم تا هر یک از رفقای ما بتوانند صحبت هایی داشته باشد.

متاسفانه کمی سطحی بینی در حزب ما حاکم است و ما زود و بخصوص بدون تحقیقات بسیار دامنه دار اعلام موضع می کنیم. من فکر می کنم در این مورد بخصوص ما جوانان بیشتر به تحقیق نیاز داریم. اوکیان فرمول دیگری مطرح می که در رابطه با انترناسیونالیزم است. او میگوید که آنچه به ظهور و رشد انقلابات در یک کشور پا میدهد شرایط جهانی است نه شرایط کشوری داخلی. مثلا می گوید شرایطی که به انقلاب اکتوبر پا داد و آن را به پیروزی رساند، شرایط جنگ جهانی اول بود یعنی اوضاعی که در جنگ جهانی اول همه دنیا را در بر گرفته بود. اشتباه این نظر در کجاست؟ منطق دیالکتیک این نظر را رد می کند.

در منطق دیالکتیکی تضاد قانون اساسی است. تقسیم بندی ای که مارکس می کند تضاد درونی و تضاد بیرونی است. تضاد درونی در یک پروسه تعیین کننده است. تضاد بیرونی تاثیر کننده است. ما می گوئیم که موضع اوکیان به این خاطر نادرست است که آنچه اساسا به انقلاب روسیه پا داد تضاد درونی کشور روسیه بود، یعنی موجودیت حزب مستحکم کمونیستی بلشویک و طبقه کارگر آگاه و مبارز به صحنه آمده؛ در غیر آن چرا این انقلاب در آلمان صورت نگرفت؟ چرا این انقلاب در فرانسه صورت نگرفت؟ آیا فرانسه و آلمان متأثر از جنگ جهانی اول نبودند؟ آیا سایر کشور ها در جنگ جهانی اول متأثر نشدند؟ چیزی که از بطن یک کشور برخواست انقلاب در روسیه بود. درینجا بحث معروف لنین در مورد حلقه ضعیف امپریالیزم، که بیشتر یک خصلت درونی است، صدق می کند و گپ اوکیان به اصطلاح هوایی است.

بحث بعدی ای که دارم اینست که حزب کمونیست ایران (م ل م) به برنامه اش یک بازبینی نقادانه دارد. یک پروژه تحقیقاتی روی برنامه شان به راه انداخته اند. اولین قسمت این نقد شان در حقیقت شماره ۵۱ آمده است. در حقیقت شماره ۵۱ از خود برآمده اند و خود را نقد می کنند و قضاوت بیرحمانه در مورد خودشان به عمل می آورند. ما میگوئیم خیلی خوب تا اینجا حرف تان درست است. اما ببینیم قضاوت نسبت بخود تان چقدر بیرحمانه و صادقانه است؟ اینها فرمول معروف ذیل را که در برنامه شان آمده است رد می کنند:

« دولت پرولتاریا دارای ایدئولوژی کمونیستی است. »

می گویند که اعلام دین رسمی و ایدئولوژی رسمی برای دولت پرولتاریا اصولا غلط است. می گویند اعلام ایدئولوژی رسمی برای دولت پرولتاریا با اعلام دین رسمی برای جمهوری اسلامی ایران و یا جمهوری اسلامی افغانستان هیچ فرقی ندارد. می گویند ما در دولت

پرولتاریا دین رسمی را نقد می کنیم. چرا؟ بخاطر اینکه دین رسمی باید الگو و نمونه به جامعه ارائه کند و کل جامعه باید به نحوی خود را با الگو و نمونه ای که از طرف دولت و دین رسمی کشوری و دولتی ارائه میشود، همساز و هم طراز کند. ما نطفه های این گپ را در رفیق های نیپال داشتیم. البته رفقای نیپالی بحث ایدئولوژی را نداشتند بلکه بحث حزب را داشتند. آنها می گفتند که ما نباید حزب حاکم داشته باشیم، بلکه باید چندین حزب وجود داشته باشند که با هم رقابت کنند. به این ترتیب خیلی ساده و کوتاه دستاورد های مبارزات انقلابی ای را که با خون هزاران نفر رزمنده انقلابی به دست آمده بود به حراج گذاشتند. ما مبارزه کردیم، خون دادیم، انقلاب را به پیش سوق دادیم و دیکتاتوری دموکراتیک خلق را به مثابه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا در ساحات وسیعی از کشور اعمال کردیم؛ اما حالا بورژوازی بفرماید و بر سر قدرت سیاسی با ما رقابت مسالمت آمیز کند. اگر درین رقابت مسالمت آمیز زورش رسید می تواند قدرت را از دست ما بگیرد.

در مورد رفقای ایرانی ما که می گویند ما ایدئولوژی دولتی نداریم، من فکر می کنم که آنها جنبه ها و وجوه مشترکی با رفقای نیپالی دارند. ما باید میان ایدئولوژی علمی و یک دین به اصطلاح آسمانی فرق قابل شویم. گر چه حزب کمونیست ایران (م ل م) به زبان می گوید که بین این دو ایدئولوژی و دین هزاران سال نوری فاصله وجود دارد، اما ما می گوئیم که همین هزاران سال نوری فاصله را شما باید باور داشته باشید. شما فقط بزبان می گوئید اما باور ندارید. ما میگوئیم که ایدئولوژی انقلابی خلاقیت افکار، تنوع افکار و انگیزه برای پیشرفت را به وجود می آورد و نه اینکه نوعی دگماتیسم را دامن بزند. من فکر می کنم که ارائه کردن ایدئولوژی انقلابی در یک دولت را با یک برداشت دگماتیستی هم طراز دانستن، خیلی اشتباه است.

نکته دیگری که اینها بحث دارند و بر سر آن برنامه شان را نقد می کنند، موضوع ایدئولوژی است. در برنامه شان یک نقل قولی از مائوتسه دون آمده است که می گوید:

« کمونیسم تنها ایدئولوژی رهاییبخش عصر ما است. »

می گویند که غلطی و اشتباه ما اینست که ما نوشته کردیم " ایدئولوژی رهاییبخش " در حالیکه باید نوشته می کردیم " علم رهاییبخش " اولاً اینگونه دیوار چین کشیدن میان ایدئولوژی و علم توسط رفقای ما غلط است. بدلیل اینکه کمونیسم یا مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم صرف علم نیست، بلکه همان طوری که رفقا قبلاً بحث کردند، یک ایدئولوژی هم است، اما نه آنگونه ایدئولوژی ای که مارکس در موردش می گفت:

« ایدئولوژی چیزی نیست جز حقیقت قلب شده یا قلب ماهیت شده. »

نباید فراموش کنیم که علم تفاوت های خیلی بارزی با فلسفه، با ایدئولوژی، با یک بینش و یا یک جهان بینی دارد. یکی از خصلت های علم محدود بودن آن در یک حیطه خاص است. مثلاً فیزیک یک حیطه خاص طبیعی غیر از قلمرو اجتماعی دارد یعنی حدود و ثغور مشخص و وظیفه طبیعی مشخص دارد. همچنان جامعه شناسی حیطه مشخص، وظیفه مشخص و قوانین مشخص دارد و همان حیطه، قوانین و وظیفه را انعکاس می دهد و اجرا مینماید. همچنان است بیالوژی، کیمیا و سایر علوم. هر یک از علوم به سربازی یا به گروهی از سربازان می ماند که در میدان جنگ، یک حیطه خاص فعالیت و وظیفه

خاص داشته باشد؛ یا مثلا به کارکن و کارگر کارخانه ای می ماند که بوظیفه خاص خود مصروف است. پس باید چیزی وجود داشته باشد که سرپرستی و تعمیم دهی رابطه بین علوم را پیش برد. این چیز فلسفه است. اعتبار فلسفه در این است که سرپرستی علوم را بعهدده دارد و رابطه علوم با همدیگر را ترتیب میکند. فلسفه شبیه به یک افسر نظامی در میدان جنگ است که به تمامی افراد تحت فرماندهی اش دستور می دهد. اما فتح و ظفر افسر نظامی مبتنی بر دستاورد هایی است که سربازان در میدان جنگ بدست می آورند. به این ترتیب در واقع میان فلسفه و علوم مشخص رابطه دیالکتیکی وجود دارد، اما یکی را بجای دیگری گذاشتن و مثلا علم را ایدئولوژی گفتن و یا ایدئولوژی را علم گفتن کاملا غلط است. بحث ایدئولوژی خیلی روشن است. مثلا ایدئولوژی کمونیستی یا مارکسیستی یا ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم دارای سه بخش است: فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی. در اینجا یک بخش فلسفه است، در حالیکه دو بخش دیگر آن علم است. پس مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم صرفا علم نیست بلکه هم فلسفه است و هم علم. درین مورد مائوتسه دون فرمولبندی مشخص دارد و می گوید: مثلا ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نمی تواند جایگزین فزیک گردد و وظیفه فزیک را نمی تواند پیش ببرد. اما بر اساس فزیک مبتنی است. اگر دستاورد های خیلی مهم فزیک نمی بود، بدون شک مارکسیزم نمی توانست به این حد برسد. رفیق حفیظ در نامه اش برای ما نوشته که ما از یکطرف کمونیزم را علم می گوئیم ولی از طرف دیگر به تغییر و تکامل در آن هیچ باور نداریم و در یک سر درگمی قرار داریم. این بحث رفیق حفیظ به شدت بحث بر انگیز است. من فکر می کنم که رفیق ما متأثر از امریکائی ها است و روابط دیالکتیکی را در نظر نمی گیرد. این دید که سنگ فقط سنگ است و نمی تواند چیز دیگری باشد، منطق رسوایی است. این قانون همان قانون متافزیک، یعنی قانون " این همانی " است. این بحث اصولا غلط است که ما ل م را صرفا علم یا صرفا ایدئولوژی بدانیم. بحث درست آن است که م ل م هم به عنوان ایدئولوژی و هم به عنوان علم به مثابه یک وحدت اضداد در نظر گرفته شود. از طریق تقسیم بندی مطلق به علم یا ایدئولوژی نمی توانیم به چیزی برسیم.

به هر صورت از این موضوع اگر بگذریم، یک موضوع دیگر طرح این سوال توسط آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م ل م) که: چرا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به دل چنگ نمی زند؟ در بحثی که قبلا با رفقای واحد منطقه یی خود ما داشته ام، من روی این موضوع آمادگی گرفتم. البته ادعای آمادگی گرفتن، ادعای بسیار کلانی است. بهتر است بگویم من این موضوع را انتخاب کردم و در این مورد فکر کردم که چرا آنها می گویند مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به دل چنگ نمی زند؟

شما اگر آثار حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) را بخوانید، بطور مکرر و صریح این سناریو ها را در آن ها می بینید که گویا: مارکسیزم دیگر کسی را بر نمی انگیزد؛ دیگر احساسات را تحریک نمی کند؛ دیگر زمانی نیست که بلشویک ها تصمیم داشتند محور زمین را تغییر دهند؛ دیگر زمانی نیست که کمونیست های چینی می گفتند هدف شان نجات کل بشریت است. گو اینکه آن گپ ها به کلی رفته و تمام شده است. این گپ، هم درست است و هم نادرست. اگر این بحث را از منظر حزب امریکایی ها ببینیم می توان گفت که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به دل چنگ نمی زند. شما اگر انقلاب کمون پاریس را در نظر بگیرید یا انقلاب اکتوبر روسیه را در نظر بگیرید می

بینید که هزاران هزار و میلیون میلیون کارگر به صحنه می آمدند، مبارزه می کردند، تلاش می کردند و می جنگیدند. اما امروز در اروپا خیر خیریت است و هیچ گپ نیست. کار نهایت کلان شان مبارزات خیابانی است که البته در حد خودش مهم است اما جای انقلابات متذکره را به هیچ وجهی نمی توانند بگیرند. اینها مشکل شان اینست که کل دنیا را از منظر کشورهای اروپایی یا در مجموع از منظر کشورهای صنعتی دنیا می نگرند و گپ فعلی شان اساسا از همین دید ناشی می شود. این ها در مورد تضاد عمده جهانی شک و شبهه دارند و این امر را قبول ندارند که امروز دیگر انقلاب از کشورهای سرمایه داری امپریالیستی کوچ کرده و در کشورهای تحت ستم و تحت سلطه است که انقلاب به عنوان انبار باروت و تیل آماده انفجار است، چرا که فقر و فلاکت و بد بختی و ستم و استعمار همه در این کشورها جمع شده است. از جانب دیگر امپریالیست ها در اثر غارت ملل تحت ستم به بخشی از طبقه کارگر خود باج می دهند و این بخش انقلاب را فراموش کرده و به آن نمی اندیشند. اگر اینگونه نمی بود، آنها هیچ موقعی این ادعا را نمی کردند که گویا دیگر مارکسیزم به دل چنگ نمی زند.

مارکسیزم امروز در هند خوب به دل چنگ میزند و میلیون ها نفر پشت ایدئولوژی مارکسیزم صف کشیده اند و مبارزه و تلاش میکنند. در نیپال ما تجربه اش را داشتیم، در پیرو هم ما تجربه اش را داشتیم. در این دو کشور مارکسیزم به دل صد ها هزار نفر چنگ می زد و خیلی هم محکم چنگ می زد. اما در اروپا که به دل چنگ نمی زند دلیلش این است که این علم در آنجا از دست رفته است. زمان تغییر کرده ولی فکر آنها متناسب با این تغییر تحول نیافته و در واقع عقب مانده است. شما باید در انطباق با گفته لنین تحلیل مشخص از شرایط مشخص به عمل آورید. شما نباید همه چیز را از دید غرب گرایانه اش ببینید که اگر امروز در اروپا خیر و خیریت بود، در کل دنیا خیر خیریت است.

بحث دیگر آر سی پی و اوکیان طرح سه گرایش بین المللی در برخورد به مارکسیزم است. گرایش اول مارکسیزم را دگم فکر می کند، تکمیل شده فکر می کند و مثل نسخه های کاغذ پیچ شده فکر می کند که کاملا آماده و تیار است و هر زمانی که خواسته باشیم در کشوری انقلاب داشته باشیم از آن نسخه ها استفاده می کنیم و مطابق به آن نسخه ها انقلاب را به سر انجام می رسانیم. گرایش دوم مبتنی بر برگشت به قرن ۱۸ و مراجعه به نظرات روسو و مونتسکیو و جیفرسون و غیره است. گرایش سوم گرایش طرفداران سنتز های نوین اوکیان است که گویا در میان دو گرایش چپ و راست، گرایش درست و علمی است و ما را از هر دو انحراف چپ و راست نجات می دهد. مخاطبین واقعی اوکیان در اینجا کیانند؟ به نظر من احزاب درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیستند. مخاطبین واقعی اوکیان، اکادمیسین ها و متفکران غرب اند. آن بدیو به عنوان راست رو مخاطب است، کسیکه مثلا از انقلابات قرن ۲۰ عقب تر می رود و به نظرات بورژوازی قرن هجده وابسته است. مخاطب واقعی آقای اوکیان، حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان نیست، بلکه شخص آن بدیو است. اینجا در واقع در انطباق با نظرات امریکایی گرایانه و غرب گرایانه، کل "جهان سوم" تمام احزاب چپ و راستش و تمام احزاب مانوئیستی و انقلابی نادیده گرفته می شوند.

نظرات آر سی پی و اوکیان را از یک زاویه دیگر هم می شود مورد توجه قرار داد. خود ایدئولوژی اگر جدا از انسانه ها در نظر گرفته شود و تا زمانی که در وجود انسان ها به یک نیروی مادی بدل نشود، ما نمی توانیم صحت و سقمش را معین کنیم و بگوئیم که درست

است یا یا نادرست. یک مثال ساده به رفقا می گویم و یک تیوری علمی را مثال میدهم: تیوری هیلوسنتریزم توسط راستاکورس در یونان در سال ۳۰۰ قبل از میلاد کشف شد. او نظر داد که خورشید هفت برابر زمین بزرگ است و چون امکان ندارد یک چیز بزرگ به دور یک چیز کوچک بچرخد، بناء زمین به گرد خورشید می چرخد. اما بطلمیوس که دانشمند بزرگی بود و درعین حال خودش یک نیز حاکم بود، نظر داد که نه زمین به گرد خورشید می چرخد. نظر او یک و نیم هزار سال در سراسر قرون وسطی بر اروپا مسلط بود. یک و نیم هزار سال یک تیوری علمی کنار رفت و جایش را یک تیوری غلط گرفت. این تیوری بعد از گذشت یک و نیم هزار سال دوباره توسط کپلر احیا می شود. بحث این است که اگر از یک تیوری علمی درست کار گرفته نشود و یا درست برایش کار صورت نگرفته و درست مد نظر قرار نگیرد، از نظر ها می افتد و این به معنای نادرست بودنش نیست. آر سی پی و اوکیان با مشاهده شکست پیهم انقلابات تحت تاثیر دانشمندان بورژوایی غرب قرار گرفته و به یک نوع توهم در بین خود رسیده اند و آن را بالای کل دنیا تعمیم می دهند. از این نظر است که تیوری انقلابی دیگر به درد نخور و زنگ زده اعلام می گردد که باید آن را به دور انداخت. خیلی قشنگ می شود همان نقدی را که آقای اوکیان از استالین می کند و او را متهم به برداشت پراگماتیستی می نماید به خودش برگردانیم. ما میگوییم که خیلی خوب! آیا خود این نوع بر خورد ار شما یک برخورد پراگماتیستی نیست؟ اینکه می گویی که تیوری مارکسیستی دیگر به درد نمی خورد و باید دورش انداخت، خود یک برخورد پراگماتیستی است. در واقع این نظر تو که گویا ایدئولوژی کمونیستی به عنوان یک ابزار دیگر به درد نمی خورد و باید دورش انداخت، خود یک برخورد پراگماتیستی است. استادی داشتیم که در مورد فیلسوف های امریکایی قرن بیست طنز جالبی داشت. می گفت در قرن بیست در امریکا هیچ فیلسوف بزرگی به دنیا نیامد که پراگماتیست نباشد و یا حد اقل گرایش پراگماتیستی نداشته باشد. متاسفانه حتی مارکسیست خیلی مطرح امریکایی یعنی اوکیان سر از گریبان پراگماتیسم در آورد. چرا؟ به دلیل اینکه مارکسیزم را فقط وسیله فکر می کند که چون کار نمی دهد، به درد نمی خورد و باید دورش انداخت و مواد خام دست آورد هایش را ارشیف کرد و برای ساختن یک تیوری دیگر مورد استفاده قرار داد.

به هر صورت من زیاد پرحرفی نمی کنم. اگر گپ های خود را بطور مختصر جمع بندی کنم باید بگویم که دائر کردن این سیمینار در مواجهه با سنتز های نوین اوکیان برای حزب ما یک دستاورد است. از جانب دیگر همین سیمینار در واقع کیفیت حقیقی حزب ما را به ما نشان داد که چه هستیم و دارای چه وضعیت و توانایی هستیم. من بخصوص در رابطه به نامه ای که دیروز خواندم مکث می کنم. آن نامه چه چیزی را نشان می دهد؟ آن نامه صفت بندی را در حزب ما نشان داد، میزان وحدت و توافق فکری و میزان وحدت ایدئولوژیکی را در حزب ما نشان داد. من فکر می کنم خیلی خوب است که رفقای ما از آن درس بگیرند. گفته معروفی است که: نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی. من به خصوص به عنوان نمونه های برجسته مثال می دهم نامه رفقای کانادا و نامه رفقای اروپا را. در رابطه به نامه رفیق حفیظ زور من نمی رسد که چیزی بگویم. او تا اندازه ای بحث های خودش را دارد.

من فکر می کنم که نمونه رفقای کانادایی در حزب ما که متاسفانه سطح بینش سیاسی فوق العاده پائینی دارند بسیار است. در این مورد من فکر می کنم که رفقای ما باید نبرد افکار را در حزب دامن بزنند تا با برخورداری از تفکر بیشتر از وضعیت رکود فکری نجات

یابند. اما در سطح اروپا بر عکس است. واحد اروپای ما بجای اینکه رابطه اش با حزب تامین باشد، بیشتر با یحیی جلسه می گیرد و رابطه اش بیشتر با او تامین است. تا این حد درست. اما من فکر می کنم که بهتر است رفقای ما با آنها خیلی با احتیاط برخورد کنند، طوریکه آنها احساس نکنند که چون ما یک مقدار نیاز به تعمق داریم و نیاز به تفکر داریم و ما وقت خواستیم که بیشتر فکر کنیم، حزب ما را به قسمی و به نحوی از خود دور می کند. من هنوز هم فکر می کنم که بگذاریم رفقا را و برایشان فرصت بدهیم و به یک حساب دست رفقا را بگیریم و بگذاریم که بیشتر فکر کنند. اگر آنها را بصورت جبری کش کنیم، من فکر می کنم که زمینه رفتن شان بیشتر فراهم می شود. به این خاطر میگویم که نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی. منظورم این است که هر دو جریان متذکره نادرست است.

من فکر می کنم که اگر فردا وقت باشد می شود در مورد تربیت افراد و بحث پاسیفیزم که رفقا مطرح کردند صحبت نماییم.

صحبت های کنونی من تمام شد و کدام حرف دیگری ندارم.

تشکر از رفقا!

متن سخنرانی رفیق ملیار

به اجازه رفقا، شروع می کنم مستقیماً به بحث روی مسایل مطروحه.

یکی از مسایل مورد بحث که در بین حزب ما و حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) بوده است، طرح مسئله پایان یک دوره و آغاز دوره نوین توسط آر سی پی است. این مسئله در واقع خیلی متنازع شده و واقعا بحث های درست و حسابی هم سرش شده. من فقط روی این مسئله میخوام ببینم که آر سی پی این بحث را که مطرح می کند در واقع در خلاء مطرح نمی کند. این بحث در پهلوی بحث هایی مطرح می شود که خیلی کسانی دیگر مطرح کرده اند. خیلی کسان دیگر صحبت ازین دارند که یک دوره پایان یافته و دوره نوین دیگر آغاز یافته است. رفیق زلاند اشاره کرد که پست مدرنیست ها آغاز مرحله پست مدرنیسم را اعلام کرده اند. لیکن در پهلوی اینها نه تنها چپ این کار را کرده، بلکه راست جدی تر این کار را کرده است. فرانسیسکو فوکویاما یکی از آیت الله های بورژوازی امریکا است. او اعلان می کند که با سقوط شوروی در سال ۹۱ یک تاریخ پایان یافت، یعنی تاریخ یک مرحله و در واقع تاریخ خلاص شد و ما در مابعد تاریخ زندگی میکنیم.

بحث بیشتر در اطراف این مسئله است که آلترناتیوی الترناتیف که در مقابل نظام سرمایه داری وجود داشت که سوسیالیسم یا کمونیسم بود شکست خورد و به شکست انجامید، پس دیگر در واقع دیگر آلترناتیوی نیست، ما برنده میدان هستیم و تاریخ پایان یافت. " سانی ین هنرین تون " یک آیت الله دیگر بورژوازی امریکا است. بحث او از بحث فرانسیسکو فوکویاما فرق میکند. او پارسال فوت

کرده است. هنرین تون می گوید که تضاد بین دو ایدئولوژی بوده (کمونیزم و لیبرال دموکراسی). با سقوط شوروی این تضاد پایان یافت و حالا عصر تضاد بین تمدن ها شروع شده است. او اصطلاح (**The Clash of Civilizations**) را بکار برده است. تضاد بین کنفوسیوسیزم چین با غرب. تضاد جهان اسلام در مقابل جهان غرب، تضاد تمدن های هند و چین وغیره.

باب آوکیان هم مطرح می کند که یک دوره تاریخی پایان یافته است. من فکر می کنم که این طرح بیشتر به این خاطر است که با پایان یافته اعلام کردن یک دوره تاریخ ، می خواهد خودش آغاز گر دوره نوین باشد. آوکیان می خواهد خودش مارکس موج نوین جنبش کمونیستی باشد. برای او دیگر رهبری یک حزب کوچک صد نفری در امریکا نمی تواند کافی باشد. او می خواهد یک آغاز گر جهانی باشد.

او از یک لبنانی و یک انگلیسی نقل قول می کند. من فکر می کنم این دو نفر اوضاع و احوال جهانی را که ما در آن زندگی می کنیم قشنگ بیان می کنند.

" گاووند آرچارد " یکی از نخبگان سیاسی لبنان است. او می گوید در دهه شصت میلادی وقتی که ما جوان بودیم به آینده که نگاه می کردیم فکر می کردیم که در زمان پیری ما کمونیزم پیروز می شود و در واقع سوسیالیزم تمام کشورهای جهان را خواهد گرفت. مذهب دیگر نخواهد بود و دموکراسی بسیار مترقی مردم غالب خواهد شد و ارتجاع شکست خواهد خورد. اما او حالا نوشته می کند که ما پیر و ریش سفید شده ایم و وقتی به آن باورهای دهه شصت خود نگاه می کنیم می بینیم نه نشد. در واقع سوسیالیزم پیروز نشد بلکه سوسیالیزم شکست خورد. نه تنها دموکراسی مردمی پیروز نشد بلکه شکست و جای آن را دموکراسی جورج دبلیو بوشی گرفته است! او آلترناتیو طرف مقابلش را هم میگوید : نه تنها مذهب شکست نخورد بلکه القاعده، طالبان و BJP در هندوستان و فاشیستهای مسیحی در امریکا در واقع دوباره نیرو گرفته اند. یعنی بسیار بد رقم یک برگشت صورت گرفته است. ما این تفاوت کیفی را با چند دهه پیش داریم. در واقع خیلی از رفقای کلان سال ما عملا دوره دهه شصت را دیده اند.

یک انگلیسی بنام "تری ایگل تون" است. او درین مورد میگوید که در سابق یک Optimism بود اما حالا به مشکل می توان گفت که ختم نظام سرمایه داری ممکن است... جهان کاملا در خطر است یعنی در واقع نسل بشر امکان دارد از بین برود. بسیار مشکل خواهد بود که از کسی بشنوید که سرمایه داری یک روز از بین برود. یعنی درواقع همان هژمونی ایدئولوژیک سرمایه داری بر چپ بد رقم حاکم شده است. به این خاطر چپ، چپ پست مدرن شده که حالا از برنامه های Universal جنبش کارگری برای احیاء سوسیالیزم جهانی در واقع گذشته است و حرف شکست نظام سرمایه داری را از چپ در واقع نمی شنویم. این گپ های "تری ایگل تون" در واقع فضای فکری چپ پست مدرنیست را نشان می دهد.

اما در مورد پایان یافتن چیز دیگری که می گوید، واقعا هم پایان یافته و جهان وارد

مرحله نوین شده است. این بحثی است که خیلی از حلقات فکری به آن باور دارند. می گویند پایان هژمونی امریکا شروع شده است. می گویند در تاریخ نظام سرمایه داری ما تا حال سه دوره تاریخ هژمونی داشتیم:

در قرن هفده هژمونی هالند بوده. در هژمونی هالند نظام سرمایه داری یک هارمونی خاص داشت و نظام Finances - اش را در واقع هالند رهبری می کرد. در محور هالند کل نظام جهان سرمایه داری به یک قسمی مشترک عمل میکرد (united primates) (که در داخل اش تضاد هایی بوده. این هژمونی هالند که پایان می یابد، یک دوره بسیار طولانی (یک قرن) از جنگ و تضاد و تصادم در بین کشورهای سرمایه داری اوج می گیرد.

مرحله بعدی هژمونی برتانیه در قرن ۱۹ هست. زیر رهبری و هژمونی برتانیه باز یک هماهنگی در بین کشورهای سرمایه داری وجود دارد و از تصادم و جنگ بین آنها خبری نیست. تضاد هست اما در زیر هژمونی برتانیه همه جهان متحد است و نظام Finances که از لندن پایه گذاری شده، " پوند استرلینگ " در واقع همان " Link Ping " است که نظام سرمایه داری زیر رهبری برتانیه را به هم وصل می کند. این هژمونی برتانیه که پایان یافت، نتیجه اش دو جنگ جهانی شد. خیلی کسانی که همین مرحله تاریخی را آغاز قرن بیستم می دانند، می گویند اینها دو جنگ گفته شده، اما اساسا یک جنگ واحد بسیار طولانی ۳۰ ساله است. بین دو کشور، بین المان و امریکا، رقابت بر سر اینکه چه کسی جایگزین برتانیه خواهد شد، در می گیرد. در نهایت اش برنده میدان امریکا شد و آلمان شکست خورد. زیر رهبری امریکا یک هژمونی جدید دیگر شکل گرفت. در واقع امریکا منافع کشور های مختلف امپریالیستی را Coordinate یا هماهنگ می کرد. اقتصاد دان مصری بنام سمیر امین از ائتلاف سه گانه امپریالیستی، اروپا ی غرب، امریکا ی شمالی و جاپان یا در واقع اتحادیه های کشور های امپریالیستی زیر هژمونی امریکا حرف می زند.

فعلا این هژمونی زیر سوال رفته و در مقابل امریکا بلوکهای نوی در حال ظهور است. نتیجه چی خواهد شد؟ در نتیجه بحران های اقتصادی و بحران های مالی بسیار شدید که از سال ۲۰۰۸ به این طرف شدتش را دیده روان هستیم، جنگ ها در واقع اوج خواهد گرفت و تصادمات بین قدرت های امپریالیستی شدت پیدا خواهد کرد.

این پایان هژمونی امریکا در واقع آغاز یک مرحله نو از بحران ها و جنگ ها و تصادم ها خواهد بود و Arrangement جدیدی بوجود خواهد آمد. آیا امریکا می تواند هژمونی خود را حفظ کند یا کشور امپریالیستی دیگری جایگزین آن خواهد شد؟ این کشور نوین کدام کشور خواهد بود؟ آیا همچنین کشوری داریم که در عین حال هم مایه مادی و هم مایه معنوی داشته باشد و بتواند هژمونی اعمال کند؟ اگر یک کشور واحد نیست آیا امکانش است که بلاک هایی از کشورها بوجود بیاید و جایگزین امریکا شود. این بحث هایی است که ادامه دارد .

مسئله بحثی دیگر، مسئله بحران مشروعیت ایدئولوژیک لیبرالیزم است. در این بحث گفته می شود که بعد از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و در واقع در برخورد با این انقلاب سه ایدئولوژی بوجود آمد: لیبرالیزم، Conservatism یا محافظه کاری و سوسیالیزم.

بین این سه ایدئولوژی تا سال ۱۸۴۸ یعنی زمانی که مارکس مانیفیست کمونیست را می نویسد بدون شک رقابت وجود دارد. در مانیفیست مارکس می گوید که یک شیخ بر اروپا سایه افکنده است. (Specters something in the worlds) در واقع اولین جمله مانیفیست کمونیست است. آن شیخ کمونیزم است. در سال ۱۸۴۸ سراسر اروپا را شورش های های بسیار وسیع و گسترده سراسر اروپا را در بر گرفته بود. بورژوازی از این انقلابات آموخت که برای کنترل طبقات خطرناک (طبقه کارگر) تنها از چوب نمی تواند استفاده کند بلکه باید از **Consentient** یا به عبارت دیگر از زردک هم کار گرفته شود. در واقع در یک دستش چوب باشد و از طرف دیگر باید یک چیزهایی هم بدهد آنها را. چی دادند؟ **Universal Male Sabotage** یا در واقع حق رای به کل مردهای بالغ یا چیزی را که بورژوازی از سال ۱۸۴۸ به بعد آهسته آهسته در کشورهای مختلف معرفی کرده است. در پهلوی آن **olker state** یعنی دولت رفاه. کم کم کمک های مالی به طبقه کارگر، شرایط زندگی نسبتاً بهتر و در پهلوی آن بدون شک راسیزم و امپریالیزم و **National Identity** یعنی شناخت ملی به کشورهای اروپایی و آمریکایی. در مقابل کی ها؟ در مقابل کشورهای تحت سلطه، در مقابل مردم های غیر سفید.

لیبرالیزم میدان را از محافظه کاری و سوسیالیزم برد. از ۱۸۴۸ به بعد لیبرالیزم زبان سیاست است. لیبرالیزم زبان سیاست را برای همه مهیا می کند. قانون جهان بر محور همین چیز بنا شده بوده و مردم همه به این باور بودند که هر چه زمان گذشته می رود جهان رو به پیشرفت است و از طریق مداخله دولت زندگی انسانها روز بروز بهتر شده می رود. بالعموم در غرب مردم به همین باور بوده اند که دولت یک چیز خیلی مفید و خوبی است. دولت همیشه سرک پخته می کند، مکتب می دهد، رفاه می آورد و ... همچنین باور های در واقع در ذهن مردم از سال ۱۹۸۹ به بعد بود. وقتی ریگان در امریکا و " مارگریت تاچر " در برتانیه به قدرت رسیدند، با سقوط شوروی و شروع بحران ها از دهه هفتاد به بعد، نه تنها یک نوع بی باوری نسبت به دول غربی پیدا شد، بلکه مشروعیت ایدئولوژی لیبرالیزم نیز زیر سوال رفت.

پس در واقع جهان در حال تغییر است. نه تنها چپ تغییر کرده بلکه راست هم تغییر کرده است و این تغییرات نه تنها ذهنی است بلکه عینی است و مادی است. ما نشان های شان را می بینیم. یکی از تغییرهایی که در واقع رخ داده این است که وقتی مارکس در سال ۱۸۴۸ مانیفیست را نوشته می کند و میگوید که یک شیخ بر فراز اروپا در حال گشت و گذار است، شبه کمونیزم، بدون شک منظورش از طبقه کارگر و جنبش کارگری است که خیلی خطرناک از گلوی بورژوازی گرفته است. امروز من فکر می کنم که نه تنها در اروپا این تضاد طبقاتی خیلی حاد شده بلکه در سراسر جهان هم حاد شده است. چند سال پیش سازمان ملل اعلام کرد که برای بار اول در جهان نفوس شهرها نسبت به دهات بیشتر شده است. این گفته به این معناست که طبقه کارگر در سطح جهان تبدیل به اکثریت شده و برای اولین دفعه در تاریخ بشر اکثریت جهان را طبقه کارگر تشکیل می دهد و تضاد های طبقاتی در سراسر جهان حاد شده است. در چین مطابق راپوری که خود دولت چین می دهد در یک سال پنجاه هزار شورش صورت گرفته است که طور اوسط در هر روز تقریباً ۱۳۷ شورش می شود. در کشور های غربی فرانسه را بطور مثال در نظر می گیریم که در آن هر روز تصادمات مهاجرین مردم های رنگین پوست بر علیه دولت وجود دارد. به این ترتیب اوضاع و احوال جهانی در واقع وارد بحران شده است.

پس اوضاع بدون شک تغییر کرده و ضرورت به یک بازنگری، به یک باز بینی، از تجربه انقلابات گذشته هست. کمونیست ها باید از تجارب خود بیاموزند و در واقع باید با چیزهای نوی که بوجود آمده برخورد خلاقانه بنمایند.

آر سی پی ادعایش این است که همین کار را می کند. اما آیا آر سی پی واقعا کارهایی کرده است؟ باور شخص خود من قسم دیگر است. من فکر می کنم که خیلی از لاف و گزاف هایی را که آر سی پی می زند بی مایه است و در واقع نمی تواند این ادعای خود را ثابت کند که چیزهای نوی آورده است.

چهار " دستاورد " فلسفی را که اینها میگویند شامل سنتزهای نوین باب آواکیان میشود، و رفیق زلاند رویش صحبت کرد، یکی گسست از ایدآلیزم است که اینها مطرح می کنند و می گویند که در جنبش کمونیستی یک نوع باور به گریز ناپذیری (دیترمینیزم) وجود داشته است. من سوال می کنم که در کجا بوده این گریز ناپذیری یا دیترمینیزم در جنبش کمونیستی؟ بیشک در مرحله خاصی زیر رهبری استالین انحرافات بسیار عجیب و غریب بزرگ صورت گرفت. در Text Book ها، نوشته هایی که از اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین بیرون می آمد، این دیترمینیزم دیده می شود. اما هیچ کسی نمی تواند لنین، مارکس و انگلس را به دیترمینیزم متهم کند.

اما من فقط یک مثال و آنهم نه از مارکس و انگلس و لنین بلکه از روزالوکزامبورگ می آورم تا لافی را که باب می زند روشن گردد. روزالوکزامبورگ در سال ۱۹۱۴ یک مقاله نوشته بنام سوسیالیزم یا بربریزم و در آن می گوید که: پیش روی بشر دو راه وجود دارد. اگر طبقه کارگر و نیروهای مترقی یکجا شوند، مبارزه کنند و ما پیروز شویم، پس پیش روی ما سوسیالیزم است. اگر ما شکست بخوریم و سرمایه داری پیروز بشود پیش روی ما بربریزم خواهد بود. در اینجا کجایش دیترمینیزم است. در واقع روزا لوکزامبورگ قشنگ می فهمید که پیروزی کمونیزم حتمی نیست و بستگی به مبارزه طبقه کارگر دارد و بستگی به مداخله آگاهانه نیروی های مترقی دارد. اگر به فرض طبقه کارگر مبارزه نکرد، کمونیزم خود به خود پیروز نمی شود. پس من فکر می کنم که این گپ باب، نو نیست و در واقع مبارزه علیه گرایش انحرافی دیترمینیزم از قبل در بین مارکسیست ها وجود داشته است، از روزا لوکزامبورگ گرفته تا همه آنها که نام برده شد. در جاهای دیگر هم همین بحث هست. یک مقاله را والتر بینجامین، یک مارکسیت آلمانی، نوشته کرده است بنام " تزیست بر فلسفه تاریخ " و خیلی قشنگ علیه این مسئله برخورد کرده است. والتر بینجامین در دهه چهل قرن گذشته نوشته خود را بیرون داده است و باب آواکیان در واقع درین اواخر این گپ ها را مطرح می کند.

مسئله دیگر مسئله ماده و شعور است که باب آواکیان می گوید که یک کشف نو کرده و می گوید که کمونیست ها به این باور بودند که فقط زیربنا روی روبنا تاثیر دارد و نه روبنا بالای زیربنا و هیچ نوع رابطه دیالکتیکی را مد نظر نداشتند. بدون شک این انحراف در داخل جنبش کمونیستی و در بعضی از مارکسیست ها بوده است و کماکان هست. اما برداشت من این است که این انحراف نه در مارکس است، نه در انگلس است، نه در لنین است و نه در مائو است.

متنی دارم در اینجا. قسمتی از نامه نوشته شده توسط انگلس است. من اول انگلیسی اش را می خوانم، بعد کوشش می کنم که ترجمه هم بکنم:

“A Dialectical Idea of Causality where by the Altimetry Determining Factures does not include the determination by super structures where the second recluses produce effects in re-acts a ponds the base.”

انگلس در این خط به Mehrein نوشته می کند که روبنا سر زیر بنا خود بخود مستقیم تاثیر دارد. زیر بنا روبنا را خلق می کند. میگوید تاثیر را هرگز کسی نمی تواند منکر شود. یعنی عین گپی را که باب می گوید کشف کرده است، انگلس در سال ۱۸۹۳ سر آن بحث کرده است. انگلس در خط دیگری که بلوچ نوشته کرده است می گوید:

“Nicer Marx: Nor I have ever a serrated more than this, if somebody trust this in to saying that the Economic effected is the only determinism on, it transforming the proposition in to a meaning list up struck, upstrokes it.”

یعنی نه مارکس و نه من این حرف را گفته ایم که رابطه زیر بنای اقتصادی با روبنا یک طرفه است. نه من گفته ام و نه مارکس گفته است. هرآنکس که گپ ما را وارونه می سازد که ما هم چنین گپی را گفته ایم و یک برخورد و یک برداشت Economic و determinism می کند نادرست است و فورمول بندی را از محتوای اصلی اش خالی می کند.

این خط را انگلس در سال ۱۸۹۰ نوشته کرده است. پس انگلس و مارکس بسیار مدلل به این مسئله برخورد کرده اند. اما باب آواکیان می گوید که او این مسئله را جدیداً کشف کرده است، در حالی که این مسئله هم نو نیست .

مسئله لیسینکو و ابزار گرایی را رفیق ما زلاند خوب قشنگ سرش صحبت کرد. این هم در اتحاد جماهیر شوروی زیر رهبری استالین صورت گرفته بوده است. چرا اتهامش را سر کل جنبش کمونیستی بزنیم؟

باقی ماند مسئله حقیقت !

چیز دیگری که باب می گوید این است که: قبلاً جنبش کمونیستی به این باور بوده است که هر آن چیزی که ما را به کمونیزم می رساند حقیقت است. ما که به این حرف سر نخورده ایم. در هیچ نوشته از آثار کلاسیک ما همچنین گپی را ندیده ایم و تا هنوز من از رفقای خود و از کس دیگری هم نشینده ام که همچنین یک گپی گفته باشد. سوال مطرح می کنم که آیا همچنین گپی در جنبش کمونیستی بوده؟ رفقای که بیشتر با این مسئله آشنا هستند، اگر در این مورد صحبت کنند خوب خواهد شد. برداشت من این است که بدون شک یک حقیقت بیرون از ذهن ما وجود دارد. مثلاً ما میگوییم آب

از هایدروجن و آکسیجن تشکیل شده است. این یک واقعیت است و یک حقیقت انکار ناپذیر است. زمین گرد آفتاب می چرخد. این یک حقیقت است و بدون شک هیچ کس در این مورد سوال نمی کند. هم طبقه کارگر و هم بورژوازی به این باور است .

اما جامعه انسانها منقسم به طبقات است. ما طبقه بورژوازی داریم و طبقه کارگر داریم. وقتی منافع اینها متخاصم است، پس برداشت ها بر سر خیلی از مسایل اجتماعی متفاوت است. بطور مثال ما میگوییم دولت ها کلا زایده تضاد طبقاتی است. اگر این مسئله را از عینک بورژوازی ببینیم اولاً طبقات را منکر می شود و ثانیاً تئوری دولت در مارکسیزم را منکر می شود. برداشت آنها درینمورد قسم دیگری است. آنها از مناسبات اجتماعی برداشت دیگری دارند. اما ما مارکسیست ها می گوییم که تاریخ مبارزه بشر، تاریخ مبارزه طبقاتی است و دولت ها هم نماینده هر طبقه در مراحل مختلف تاریخی و طبقات اجتماعی وجود دارند. برداشت های متفاوت در مورد واقعیت های اجتماعی وجود دارد. در بعضی موارد بدون شک بورژوازی وارد کذب گوئی و دروغ گوئی می شود که این ها را نمی شود گفت که حقیقتی در مقابل حقیقت ما است. اما برداشت های متفاوت روی حقیقت می تواند وجود داشته باشد. در اینمورد بیشتر از این چیزی نمی توانم بگویم. اما روی آن باید بیشتر صحبت گردد.

یکی از چیزهای دیگر خیلی خنده آور را که آر سی پی مطرح می کند مسئله آموختن از اندیشمندان بورژوازی است. در اینمورد هم قسمی برخورد می کند که گویا تازه کشف کرده باشد و بار بار در خیلی از نوشته هایش دیده می شود. من حیران هستم که این گپ هم هیچ نو نیست. این گپ برای مارکس هم نو نیست. مارکس از هگل آموخته است. مارکس از فویرباخ آموخت. مارکس از ریکاردو و آدام اسمیت آموخت. جنبش کمونیستی هیچوقت نگفته است که ما از بورژوازی نمی آموزیم. باید از بورژوازی بدون شک آموخت. چیزهایی را که آنها کشف می کنند باید آموخت. داروین که کمونیست نبوده است، اما کمونیست ها تئوری داروین را قبول دارند. چرا از این ها نیاموزیم؟ پس این گپ هم نو نیست.

در رابطه به حزب ما من فکر می کنم که ما باید خیلی از چیزهایی را که بیرون از حلقه کمونیست ها و مائوئیست ها است بیاموزیم. در رابطه با مسئله زن رفیق ما اشاره کرده است. ما باید تئوری های علمی را، خواه مارکسیست ها و خواه غیر مارکسیست ها ایجاد کرده باشند، باید بیاموزیم.

حزب ما بدون شک دچار یک مشکل در رابطه با مسئله زن بوده است. نه تنها حزب کمونیست " مائوئیست " افغانستان دچار این مشکل بوده است بلکه در مجموع جنبش چپ افغانستان همیشه در رابطه با مسله زن یک دید و نگاه ابزار گرایانه داشته است. همیشه زن را وسیله ای فکر می کرده است که ماه و سالی یک دفعه می آوریم بیرون که ببینند که اینها یک بخشی از زنها دارند. یا سازمانی مثل سازمان رهایی که زن ها را فقط وسیله کمک جمع کردن مالی جور کرده است. اینچنین بینشی در جنبش چپ افغانستان حاکم بوده است و حزب ما هم متأسفانه تا حال نتوانسته ازین سنت ببرد. اگر ما بتوانیم و بخواهیم انقلابی تر باشیم و مائوئیست تر باشیم، باید از آن انتقاداتی که فمینیست

ها می کنند و عرضه می کنند باید بگیریم و وارد حزب ما بکنیم مثلا در رابطه با مسئله محیط زیست خیلی از ساینست ها ی بورژوازی بحث های جالب جالب کرده و کشفیات خوب و گرانیها کرده اند. باید از کشفیات آنها آموخت و اگر انقلاب پیروز شود باید از تئوری های آنها استفاده کرد.

پس در اساس این هم حرف نو نیست. البته آر سی پی کارهای خوب خوب در رابطه با ریم کرده است. رفقا در اینمورد اشاره کرده اند. اما من می خواهم بگویم که واقعا یگانه کار خوبی را که آر سی پی داشت، ریم بود. ریم آر سی پی را حیثیت جهانی داد. اگر نه آر سی پی یک حزب کوچک در امریکا است که غیر از اعضای خودش شاید یک هزار نفر دیگر در امریکا پیدا نکنید که از نامش با خبر باشند. آر سی پی حیثیت جهانی ای را که پیدا کرده بوده و احترامی را که در بین جنبش کمونیستی بین المللی پیدا کرده بوده، بخاطر فعالیت های بوده که در دامن ریم می کرده است. با پشت پا زدن به ریم من فکر میکنم که آر سی پی تیشه به پای خود زده است و خودش را در سطح جهانی هم منزوی می کند و در داخل جامعه امریکا که از قبل منزوی بوده است منزوی تر می شود. برخورد غلوآمیز و مذهبی گرایانه ای که اینها در رابطه به باب دارند و کیش شخصیتی که از طرف باب آواکیان ساخته شده است، ریشخند دنیا و عالم گردیده است، بالخصوص در داخل جامعه آمریکا. چپ امریکا با اعضای آر سی پی صحبت نمی کند. می گویند اینها میشنری های باب (مبلغین باب) اند و انواع و اقسام نام سر آنها می گذارد. حزب کمونیست ایران م . ل . م با پیروی از آر سی پی دچار عین مشکل می شود در سابق ایرانی ها یک مثال خیلی منفی داشتند. می گفتند که حزب کمونیست کارگری منصور حکمت را خیلی بالا برده و مارکس عصر حاضر ساخته است. فعلا حزب کمونیست ایران م . ل . م خود منصور حکمت دیگری پیدا کرده که ایرانی هم نیست و امریکائی است. این وضع حزب مذکوررا نیز بیشتر از پیش منزوی می اسد، هم در داخل جامعه ایران و هم در سطح بین المللی.

حزب ما باید در رابطه با احیای ریم بیشتر صحبت نماید و بیشتر تلاش نماید تا بتوانیم ریم را دوباره احیا نماییم. اوضاع و احوال جهان قسمی است که زمینه برای انقلابات سخت مساعد است، بخصوص از نظر عینی.

جهان امپریالیستی و نظام سرمایه داری دچار یک بحران خیلی شدید شده است. همان قسمی که لنین در یکی از نوشته های خود می گوید: بورژوازی فقط می تواند از دو طریق حکومت بکند. یا لیبرال دموکراسی در شرایط نورمال و یا فاشیزم در شرایط بحرانی. در غرب احزاب فاشیستی رو به رشد هستند. در فرانسه مثل " لاپیل دو" در هالند مثل " این جاها" در برتانیه مثل " بریتیش نشنل پارتی" این احزاب را تا چند سال قبل کسی جدی نمی گرفت. حالا می توانند این احزاب فاشیست و راسیست در پارلمان چوکی بگیرند. در واقع این نشان دهنده یک بحران است که نظام دچار آن شده و شدت خواهد یافت. درسال های آمدنی، جنبش کمونیستی طبقه کارگر جهانی مبارزات خیلی جدی در روبروی خود خواهد داشت. یکطرف خطر فاشیزم، خطر جنگ، جنجال های محیط زیست و طرف دیگر شدت یافتن تضاد های طبقاتی. در سراسر جهان

نیاز به احیاء دوباره ریم است. نیاز به بازبینی هم هست، اما این بازبینی نه به شیوه لاف و گزاف گونه که آر سی پی میخواست سرجنبش کمونیستی تحمیل کند، بلکه خیلی خلاقانه و توسط همه بدون ادعاهای بزرگ و بلند بالا و با قدم های کوچک کوچک توسط همه احزاب باید صورت گیرد. درینصورت یک چیزی ساخته خواهد شد و این حتی دستاوردهای بحث ها یی را که آر سی پی مطرح کرده است نیز در بر خواهد داشت. اگر غلو و اغراقی در کار نمی بود، آر سی پی سوال های خوبی را مطرح کرده است. آر سی پی بدون لاف و گزاف در مجموع خیلی می توانست جنبش کمونیستی را کمک کند. من فکر می کنم که در احیاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تجارب گذشته و بحث هایی که آر سی پی می نماید نیز می توان آموخت.

گپ آخری را که میخواستیم درین مورد بگویم راجع به یک سخن " لويس گوردن " یک فیلسوف سیاه پوست امریکایی است. او در جایی می گوید که سفید ها یا فیلسوفهای سفید اروپایی همیشه چنان برخورد می کنند که گویا در دنیا دو نوع مردم هستند: سفید و غیر سفید. سفید ها کی ها اند؟ اینها تئوری ساز اند و کارشان خلق تئوری و اندیشه و خلق سنتز های نوین است. اما کار مردم های غیر سفید خلق تجربه است. کار سفید ها این است که مطالعه کنند و تیوری ها را بسازند و کار غیر سفید ها این است که این تیوری ها را بخوانند و عملی سازند. من فکر می کنم که چنین برخوردی را آر سی پی نیز دارد. خلق اندیشه کار آر سی پی است، خلق اندیشه کار باب آواکیان است. اما تجربه را خلق کردن کار بابورام، پاراچندا، گونزالو و حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان و حزب کمونیست مائوئیست هند است.

این اروپا محوری یا یوروستریزم از آغاز در مارکسیزم بوده است. اکثریت متفکرین مارکسیست تا امروز اروپایی و سفید بودند، به غیر از مائو. مائو را هم کسان زیادی قبول ندارند و می گویند دهقان چینی چگونه تئوری خلق کرده است. خیلی از مارکسیست ها به همین اساس مائو را هیچ نمی پسندند که گویا دهقان چینی است و چیزی برای خواندن ندارد. یعنی با این یوروستریزم، با این اروپا محور بینی، آر سی پی به تنهایی گویا تئوری نوین خلق می کند و خود و باب آواکیان را یعنی یک حزب صد نفری و رهبرش را رشته ای می سازد که باید کل جنبش کمونیستی جهانی به آن بسته شود. اما در خلق و ایجاد تئوری های نوین و برای رشد و تکامل تئوری های کمونیستی، سایر مردمان جهان نیز سهم خواهند گرفت. مثلا مبارزاتی که در هندوستان هست و تجربیات عملی ای که در دیگر نقاط جهان به عمل می آید. من فکر می کنم جمعا کل جنبش جهانی خواهد توانست یک کاری انجام دهد، اما آر سی پی و باب آواکیان به تنهایی نه.

تشکر

د ملگري شاهين د وينا متن

زه ډير خوشحال يم چه په دغه تاريخ سازه سيمينار كي مونږ ځوانانو ته هم يو حد اقل سهم وركول س-وي دي. زه كه صريحا خبري وكړم، ما تر اوسه پوري فكر كول چي مونږ ته په حزب كي څه اهميت نه وركول كيږي. خو دا اولين بار ده چي مونږ خپل اهميت په حزب كي وپيژندل. په دي خاطر زه د ټولو ملگرو څخه ډير تشكر كوم.

ما غوښتل چي ډير زيات او طولاني بحث وكړو، خو ملگرو زما ټول بحث بيان كړل. كوم بحث نه دي پاتي چي زه وكړم. هغه وخت چي زه وپوهيدم چي آر سي پي يو علني او قانوني حزب ده، زما اميدونه د دغه حزب څخه كم سو. ماوتسه دون وايي چي يو حزب په اوله مرحله كي مخفي فعاليت لري، په دوهمه مرحله كي نيمه مخفي او به دريمه مرحله كي علني. خو د آر سي پي ټول اسناد مخ كي له مخ كي علني دي او حزب پخپله يو علني حزب دي. ملگري دا ټكي ته هيڅ مكث نكوي. د آر سي پي د اساسنامي به اوله صفحه كي ويل سوي دي چي:

“All Write is Reserve”

يعني حق د چاپ دوي ته محفوظه ده. مثلا كه آر سي پي په مونږ باندې خبر سي چي مونږ د دوي په برنامه كي لاس وهنه كړي دي، دوي كولاى سي چي په مونږ باندې عريضه وكړي. ملگري بايد پر دا ټكي باندې مكث وكړي چي دا حزب يو علني حزب ده او بحثونه يي هم علني بحثونه دي.

خبره دا ده چي حزب اساسا بايد مخفي جوړښت ولري. دا اصل هم په امپرياليستي هيوادونو كي بايد رعايت سي او هم په تحت سلطه هيوادونو كي. باب او اكيان پخپله دا اصل مني او پخپل كتاب كي (د دي دپاره چي يو انقلاب وي، بايد يو انقلابي حزب وي) ليكي چي بايد د حزب ستون فقرات مخفي وي، په داسي حال كي چي د ده خپل حزب كاملا يو علني حزب ده او هيڅ كوم مخفي ستون فقرات نه لري. دا علني حزب په هميشگي توگه او په ډير دقت سره كوشش كوي چي غير قانوني كارونه ونكړي او د امريكې د قانون په چوكاټ كي پاته سي. دا سبك كار يعني قانوني سبك كار د آر سي پي د خط يوه اصلي برخه ده، هم د اوسني خط يوه اصلي برخه او هم د سابقه خط يوه اصلي برخه. دا ټكي بايد په ډير دقت سره مدنظر ولرو او په يام كي ونيسو. زما په نظر زمونږ د حزب ملگري او نور بين المللي ملگري د دغه علني او قانوني حزب څخه هم په تيوريكي ميدان كي او هم خصوصا په پراتيكي ميدان كي ډير زيات اميدونه درلودل او دا درست نه وو.

د شپږ اويايم کال نه وروسته د آر سي پي شکوفايي حالت وه چي واقعا هم ډير خدمات يي وکړ. وروسته چي په ۱۹۹۳ کال کي د ده د پښمردگي نشاني گاني شروع سو، زمونږ ملگري يا چپ جنبشونه کولاي سوو چي دده پر ضد اقدام وکړي، چي اوسني حالت ته و نه رسيري. په هم هغه ۱۹۹۳ کال کي چي دوي عمده تضاد و نه منل، ملگرو اقدام ونکړه چي دا نواقص په هم هغه وخت کي ختم کړي. که داسي سوي وای دوي ته دا مجال نه پاته کيده چي تر دي سرحد پوري ادعاگاني وکړي. دا د ملگرو ضعيفي وه چي پخپل وخت کي خپل رسالت ادا ونکړل. د دوي غټ ترين حرکت دا وه چي واک اوټ يي وکړل او احتجاج يي وکړل. لکه د هند حزب او د ترکيي حزب. په هغه وخت کي د افغانستان د وخت کمونيست گوند هم په دغه بحثونو کي شامل وه. دوي دي خپل بحثونه مخ کي بونه تله او دا سلسله قطع سو. اصلا يو ډول ډار ټولو چپي احزابو سره سته چي گويا څوک د باب اوکيان بر ضد مقابله نسي کولاي. دغه شی ز مونږ به حزب کي هم ليدل کيږي. زمونږ حزب د دغه انحراف اصلي منبع سره چي پخپله باب اوکيان وه مقابل نه سوو او د ايران له لاري ور باندي حمله وکړه. که دا حرکت راسا اجرا سوي وای ډير بهتر وه او نورو خلکو ته هم جرات ورکول چي دا کار مخ ته بوځير زما به نظر دا برخورد صحيح نه وه.

زما به نظر ملگري ددي خبرو د ثبوت د پاره بايد ډير تلاش وکړي چي دلته عملي اقدامونو شروع وکړو او کوشش وکړو چي د خلق جنگ شروع کړو. هغه دليلونه چي مونږ د باب اوکيان په خلاف لرو بايد په پراتيک کي هم ثابت کړو نه صرفا په تيوري کي. دا د ملگرو څخه زما اصلي خواهش ده.

زه نور څه خبري نه لرم او د ملگرو څخه ډير تشکر کوم. په آخر کي دا وایم چي د ځوانانو دليلونه ډير مستدل دي او په کلاسيک ډول نه دي. اوس مارکسيزم - لينينيزم او مائويزم يو س-لاح ج-وره سوي ده د دي د پ-اره چ-ي د

هغه په ذريعه صرفا مقابل لوري تر برید لاندی راځي. نو د ملگرو دليلونه ډير ښه وو او به اينده کي بايد په هغه اسنادو کي چي د آر سي پي په خلاف وځي انعکاس ومومي.

د ملگرو څخه ډير تشکر!

باز گردانی (ترجمه) سنتز نوین باب اوکیان یا مواضع جدید حزب کمونیست ایران (م ل م) ؟

(سند تحریری واحد هواداران حزبی شماره ۷)

در تاریخ احزاب کمونیستی دیده نشده که کمیته مرکزی یک حزب سیاست کلی حزب را تعیین نماید مگر اینکه آن حزب در لفظ کمونیست باشد و در کردار چیزی دیگر تعیین سیاست کلی حزب وظیفه کنگره حزب و کم بیش وظیفه پلینوم کمیته مرکزی حزب است . اگر حزبی که در آن فقط کمیته مرکزی همه کاره باشد و سیاست کلی حزب را بدون نظر خواهی اعضای حزب ، پلینوم و یا کنگره تغییر دهد در آن حزب سنترالیزم دیموکراتیک وجود ندارد و یا ممکن است در آن حزب دیکتاتوری بورژوازی و یا هم انازشیزم حاکم باشد . که این نمونه به وضاحت در دیدگاه حزب کمونیست ایران (م ل م) دیده میشود . وظیفه کنگره حزب عبارت از تصویب و یا اطلاق برنامه و اساسنامه و یا تصویب ضمایم اساسنامه و برنامه حزب و رهنمود اساسی مربوط به خط مشی سیاسی حزب میباشد . یکی از نقایص حزب کمونیست ایران (م ل م) این است که وظایف و مسولیت های کنگره و پلینوم ها و اعضای کمیته مرکزی را در برنامه حزب شان مشخص نه نموده اند . به همین دلیل است که کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) هم می برد و هم میدوزد دیگر نیاز به کنگره و پلینوم را نمی بیند . که این عمل در حقیقت توهین است به تمام اعضای و هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م) . مسله دوم که ممکن است این است که حزب کمونیست ایران (م ل م) چند نفری بیش نباشد ورنه هیچ امکان ندارد که همه بدون هیچ مشکلی در بست نظرات باب و حزب کمونیست امریکا را نظر حزب کمونیست ایران (م ل م) اعلام بدارند . و از طرف دیگر اعلام مواضع جدید حزب کمونیست ایران (م ل م) یک تناقص گوی دیگر این حزب را بر سر رهبری خطا ناپذیر نیز به اثبات میرسانند . چرا رهبر حزب کمونیست امریکا خطا ناپذیر است ولی رهبران پیرو و نیپال خطا پذیر در این فومولبندی دو مطلب خوابیده یا رهبران این حزب کمونیست ایران (م ل م) شونیزم امریکایی را پذیرفته یا این که فکر میکنند در کشور های فقیر (کشور های تحت ستم) نظریه پردازان تئوری کمونیستی از مادر زاده نمی شون . یورو سنتری که در مورد مائو وجود داشت . مادران در کشور های امپریالیستی قهرمان تئوریسن میزایند ولی در کشور های مستمر و تحت ستم برده و فرمانبردار . حزب کمونیست ایران (م ل م) بعد از پلینوم سومش یعنی شهریور ۱۳۸۵ دیگر تبدیل به مترجمانی شده که از خود تولید نداشته به ترجمه و تخلیص سازی مقالات حزب کمونیست امریکا مشغول شد اند

حزب کمونیست ایران (م ل م) دیگر دنبالچه حزب کمونیست امریکا شده حزب حزب کمونیست امریکا تمام دست آورد های مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی به ویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا) به هیچ گرفت و همه را مال خودش می داند. حزب که در در منجلاب پسامدرنیستی تا گلو غرق شده و مشکل خواهد بود که از این باطلاق نجات یابد. این را همه دنیا میدانند که دست آورد های مائوئیزم محدود به یک حزب و دو حزب نبوده و نیست این دست آورد ها تعلق به همه بشریت بخصوص اعضای ریم است ، تجارب پیرو و نیپال درس های ارزنده بودند که بدون آن جنبش راه درست را از نا درست تشخیص نمیداد، تمام اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر سر مسایل حاد جنبش در بحث جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سهم داشتند ولی ممکن یکی زیادتر یکی کمتر، و دست آورد های آن متعلق به همه حزب شامل ریم میشود نه فقط حزب کمونیست امریکا. چرا فقط حزب کمونیست امریکا بشکل شوینیستی آن دست آورد ها را متعلق بخود می داند و از آنها به این نتایج افتزاع آمیز میرسد. و عملا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) به تعطیل می کشاند و به تشتت و پراکنده گی در داخل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دست میزند. مارکس در مانیفست یاد آور می شود که شبجی کمونیزم در سرتا سر اروپا در حال گشت گذار است در شرایط موجود شبجی مائوئیزم درسراسر جهان در حال گشت گزار است انواع و اقسام گرایشات مائوئیستی را میبینیم که با یکدیگر تفاوت های زیادی دارند. حزب کمونیست امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) باید در مبارزه ایدلوزیک دامن میزد نه این همه به تطیل می کشانید حالا که حزب کمونیست امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) جنبش را به تطیل کشانیده ان مسئولیت به دوش سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افتاده ، سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید قادر باشد تفاوتهای شان را با گرایشات حزب کمونیست امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) و دیگر برداشت های مایوئیستی روشن سازند و یا سره را از ناسره جدا کنید . بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، مرز بندی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با حزب کمونیست امریکا و احزاب طرفدار آن باید روشن سازد . حزب کمونیست امریکا شبجی کمونیزم است لنین چه زیبا این را در چه باید کرد تصویر کرده « ما بشکل گروه فشردهء کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش میرویم . دشمنان از هر طرف ما را محاطره گفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم . اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ماست، تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم ودر باطلاق مجاور مان در نغلطیم که سکنه اش ار همان آغار ما را بعلت اینکه بصورت دستهء خاصی مجزا شده نه طریق مطالعه بل مبارزه را برگزیده ایم سررنش نموده اند و حالا از میان ما بعضی ها فریاد میکشند : شما عجب مزدمان عقب مانده ای هستید! حجات نمکشید که آزادی ما را برای دعوت شما براه بهتر نفی میکنید! آری آقایان شما آزادید نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجای هم دلتان میخواهد بروید ولو آنکه باطلاق باشد؛ ما معتقدیم که جای حقیقی شما همان منجلاب است و برای نقل مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نمائیم. ولی در این صورت آقلا دست از ما بردارید و بما نچسپید . کلمه بزرگ

آزادی را ملوث نکنید، زیرا که آخر ماهم «آزادیم» هر کجا می خواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه باطلاق بلکه با هر کس هم که راه را بسوی باطلاق کج میکند مبارزه نمائیم! ما به حزب کمونیست ایران (م ل م) توصیه میکنیم که دیگر (م ل م) را از دنباله حزب شان بردارند و آن دیگر به اصطلاح به یدک نکشند چون به ضم حزب گفته ایشان دوران موج اول انقلاب به پایان رسیده موج جدیدی آغاز شده مثل حزب کمونیست امریکا آغاز نمایند چون حزب کمونیست امریکا اسم ارگان مرکزی شان یعنی کارگر انقلابی عوض کرد جای آن اسم با مسما تری را بنام انقلاب جاگزین ساخت که معلوم نیست چه نوع انقلاب؟ انقلاب مخملی یا بورژوازی.....

حزب کمونیست امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) ادعا دارند کمونیست از مارکس تا مائو همه اشتباه کردند این را همه میدانند که کمونیست ها از زمان ایجاد تئوری کمونیستی تا امروز اشتباهات و خطاهای زیادی کردند و از این به بعد هم خطا میکنند این خطا شامل رهبر این جنبش هم میشود. می خواهیم این را بگویم که دیدن اشتباهات کافی نیست. در زمان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین اشتباهات زیادی صورت گرفته که این اشتباهات خواسته رهبران جنبش کمونیستی نبود ولی محدودیت های وجود داشته که نتوانسته اند آنطوری که ما امروزه آن میپردازیم بیپردازند شناخت آنان در زمان در همان حد بود شناخت ما هم در همین حد است نسل آینده هم در همین حد هم بسنده نمی کنند. به هر صورت ما بحث سنتز نوین باب و حزب کمونیست امریکا را در سه دسته تقسیم میکنم یکدسته نقل قول ها باب همانا صحبت رهبران و نظریه پردازان جنبش کمونیستی مائوئیستی است که با الفاظ و کلمات دیگر باب آن را بیان کرده است. یک بخش آن هم بدیهیات است که همه میدانند که به هیچ وجه کشف جدید نیست. مثل نقل قول خمینی گفته بود (اتوبوس بزرگتر از مینوبوس است یا دو چرخه بنزین نمی خواهد) دسته سوم از نظر ما غیر علمی است.

مواضع جدید حزب کمونیست ایران (م ل م) ؟

در تاریخ احزاب کمونیستی دیده نشده که کمیته مرکزی یک حزب سیاست کلی حزب را تعیین نماید، مگر اینکه آن حزب در لفظ کمونیست باشد و در کردار چیز دیگر. تعیین سیاست کلی حزب وظیفه کنگره حزب و کم بیش وظیفه پلینوم کمیته مرکزی حزب است. اگر حزبی که در آن فقط کمیته مرکزی همه کاره باشد و سیاست کلی حزب را بدون نظر خواهی اعضای حزب، پلینوم و یا کنگره تغییر دهد در آن حزب سنترالیزم دیموکراتیک وجود ندارد و یا ممکن است در آن حزب دیکتاتوری بورژوازی و یا هم انارشیزم حاکم باشد. این نمونه به وضاحت در دیدگاه حزب کمونیست ایران (م ل م) دیده میشود. وظیفه کنگره حزب عبارت از تصویب و یا اطلاق برنامه و اساسنامه و یا تصویب ضمایم اساسنامه و برنامه حزب و رهنمود اساسی مربوط به خط مشی سیاسی حزب میباشد. یکی از نقایص حزب کمونیست ایران (م ل م) این است که وظایف و مسئولیت های کنگره و پلینوم ها و اعضای کمیته مرکزی را در اساسنامه حزب شان

مشخص نه نموده اند. به همین دلیل است که کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) هم می برد و هم میدوزد و نیاز به کنگره و پلینیوم را نمی بیند. این عمل در حقیقت توهینی است به تمام اعضا و هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م).

مسئله دوم که ممکن است این است که حزب کمونیست ایران (م ل م) چند نفری بیش نباشد ورنه هیچ امکان ندارد که همه بدون هیچ مشکلی در بست نظرات باب و حزب کمونیست انقلابی امریکا را نظر حزب کمونیست ایران (م ل م) اعلام بدارند. از طرف دیگر اعلام مواضع جدید حزب کمونیست ایران (م ل م) یک تناقض گویی دیگر این حزب را بر سر رهبری خطا ناپذیر نیز به اثبات میرساند. چرا رهبر حزب کمونیست امریکا خطا ناپذیر است ولی رهبران پیرو و نیپال خطا پذیر؟ در این قومولبندی دو مطلب خوابیده. یا رهبران حزب کمونیست ایران (م ل م) شوونیزم امریکایی را پذیرفته اند یا فکر میکنند که در کشور های فقیر (کشور های تحت ستم) نظریه پردازان ثنوری کمونیستی از مادر زاده نمی شوند. همان تفکر یوروستری که در مورد مائو وجود داشت. مادران در کشورهای امپریالیستی ثنورپسن های قهرمان میزایند ولی در کشور های مستعمره و تحت ستم برده و فرمانبردار.

حزب کمونیست ایران (م ل م) بعد از پلینوم سومش در شهریور ۱۳۸۵ دیگر تبدیل به مترجمی شده که از خود تولید نداشته و به ترجمه و خلاصه سازی مقالات حزب کمونیست انقلابی امریکا مشغول شده است. حزب کمونیست ایران (م ل م) دیگر دنبالچه حزب کمونیست امریکا شده است.

حزب کمونیست انقلابی امریکا تمام دست آوردهای مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی، به ویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)، را به هیچ گرفته و همه را مال خودش می داند. این حزب تا گلو در منجلاب پسا مدرنیستی غرق شده است و مشکل خواهد بود که از این باطلاق نجات یابد.

این را همه دنیا میداند که دست آوردهای مائوئیزم محدود به یک حزب و دو حزب نبوده و نیست. این دست آورد ها تعلق به همه بشریت بخصوص اعضای ریم دارد. تجارب پیرو و نیپال درس های ارزنده ای بودند که بدون آن جنبش راه درست را از نادرست تشخیص نمی داد. تمام اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بحث بر سر مسایل حاد جنبش پیش و کم سهم داشته اند و دست آورد های آن متعلق به همه احزاب و سازمان های شامل در " ریم " میشود، نه صرفا حزب کمونیست انقلابی امریکا. چرا فقط حزب کمونیست انقلابی امریکا به شکل شوونیستی آن دست آورد ها را فقط متعلق بخود می داند و از آنها به نتایج افتضاح آمیز میرسد و عملا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به تعطیل می کشاند و به تشتت و پراکنده گی در داخل " جا " دامن می زند. مارکس در مانیفست یاد آور می شود که شیخ کمونیزم در سر تا سر اروپا در حال گشت و گذار است. در شرایط موجود شیخ مائوئیزم در سراسر جهان در حال گشت و گذار است. انواع

و اقسام گرایش‌ها مائوئیستی را می‌بینیم که با یکدیگر تفاوت‌های زیادی دارند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) باید مبارزه ایدئولوژیک را دامن میزند نه این که همه را به تعطیل می‌کشاند.

حالا که حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) جنبش را به تعطیل کشانیده‌اند، مسئولیت پیشبرد رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و اجرای وظایف مبارزاتی آن به دوش سایر اعضای "جا" افتاده است. سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید قادر باشند تفاوت‌های شان را با گرایش‌ها حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) و دیگر برداشت‌های مائوئیستی روشن سازند و سره را از ناسره جدا کنند. بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید مرز بندی خود را با حزب کمونیست انقلابی آمریکا و احزاب طرفدار آن روشن سازد.

لنین چه زیبا در "چه باید کرد" بیان کرده است:

« ما بشکل گروه فشرده کوچک در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان از هر طرف ما را محاطه گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ماست، تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در باطلاق مجاور مان در غلطیم که سکنه اش از همان آغاز ما را بعلت اینکه بصورت دسته‌های خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده‌اند و حالا از میان ما بعضی‌ها فریاد میکشند: شما عجب مردمان عقب مانده‌ای هستید! حجتاً نمی‌کشید که آزادی ما را برای دعوت شما براه بهتر نفی نکنید! آری آقایان شما آزادی نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجایی هم دلتان می‌خواهد بروید ولو آنکه باطلاق باشد؛ ما معتقدیم که جای حقیقی شما همان منج‌لاب است و برای نقل مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نمائیم. ولی در این صورت اقل دست از ما بردارید و بما نچسبید. کلمه بزرگ آزادی را ملوث نکنید، زیرا که آخر ماهم "آزادیم" هر کجا می‌خواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه باطلاق بلکه با هر کس هم که راه را بسوی باطلاق کج میکنند مبارزه نمائیم! »

ما به حزب کمونیست ایران (م ل م) توصیه می‌کنیم که دیگر (م ل م) را از دنباله حزب شان بردارند و آن را دیگر به اصطلاح یدک نکشند. چون به ظن حزب شان که گفته دوران موج اول انقلاب به پایان رسیده و موج جدیدی آغاز شده است، باید مثل حزب کمونیست انقلابی آمریکا آغاز نمایند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا اسم ارگان مرکزی شان یعنی کارگر انقلابی را عوض کرد و جای آن را با اسم "با مسمما تر" دیگری بنام "انقلاب" جاگزین ساخت که معلوم نیست چه نوع انقلاب؟ انقلاب مخملی یا بورژوازی.....؟

حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) ادعا دارند که کلاسیکران کمونیزم از مارکس تا مائو همه اشتباه کرده‌اند. این را همه میدانند که کمونیست‌ها از

زمان ایجاد تئوری کمونیستی تا امروز اشتباهات و خطاهای زیادی کرده اند و از این به بعد هم خطا میکنند. این خطاها شامل رهبران این جنبش هم میشود. می خواهیم این را بگوییم که دیدن اشتباهات کافی نیست. در زمان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین اشتباهات زیادی صورت گرفته که این اشتباهات خواسته رهبران جنبش کمونیستی نبوده ولی محدودیت هایی وجود داشته که نتوانسته اند آنطوری که ما امروز به آن میپردازیم بپردازند. شناخت آنان در همان زمان در همان حد بود. شناخت ما هم در حد کنونی است. نسل آینده به همین حد هم بسنده نمی کند.

به هر صورت ما بحث سنتز نوین باب و حزب کمونیست انقلابی امریکا را به سه دسته تقسیم می کنیم.

- یکدسته از گفته های باب، همانا صحبت رهبران و نظریه پردازان جنبش کمونیستی مائوئیستی است که با الفاظ و کلمات دیگر بیان گردیده است

- یک بخش آن هم بدیهیات است که همه میدانند که به هیچ وجه کشف جدید نیست. مثل نقل قول خمینی که گفته بود: « اتوبوس بزرگتر از مینوبوس است » یا « دو چرخه بنزین نمی خواهد. »

- دسته سوم از نظر ما غیر علمی است.

دومین محبت:

در محبت تئوری و پراتیک حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) یاد آور میشود که تیوری جلوتر از پراتیک میرود. یعنی چه ؟ گرچه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در نقدش یعنی نوشته " حزب کمونیست ایران (م ل م) هم به بیراهه پسا م ل م افتاد " با تفصیل در این مورد صحبت نموده، ولی باز هم میخواهیم یاد آور شویم که: اگر به دیالکتیک ماتریالیستی نگاهی بیندازیم، جهش از پراتیک به تیوری است. یعنی کمون اولیه پراتیکی بوده برای ایجاد جامعه نوین کمونیستی. ولی اگر منظور این است که تیوری ها غنی تر از پراتیک است، باز هم بر میگردد به پراتیک. بعضی اوقات پراتیک هایی بوده که به مراتب غنی تر از تیوری پیشرفته و حتی تئوری در توضیح آن عاجز شده. آیا حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) کم کاری ها و بی عملی های شان را بر سر تیوری می خواهند توجیه نمایند؟ این شیوه نه تنها نادرست است، بلکه ایدئالیستی نیز است. رابطه تیوری و پراتیک رابطه دیالکتیکی است. عیناً مانند رابطه روبنا و زیربنا. تیوری و پراتیک یک تضاد است، بدون موجودیت یکی دیگری مفهوم و معنایی ندارد.

در مورد اصطلاح حقیقت سیاسی و حقیقت طبقاتی:

اصطلاح حقیقت سیاسی و حقیقت طبقاتی یک اصطلاح من در آوردی است. این اصطلاح پایه علمی ندارد. اصطلاحاتی که پایه علمی ندارند من در آوردی هستند. اگر به آن اصطلاحات پایه علمی داده نشود حرف روی هوا خواهد بود. به نظر ما حقیقت همیشه نسبی است و گذرا. هر حقیقت واقعیت نیست. واقعیت ابدی است و لایزال و رسیدن به حقیقت نسبی است. ممکن است یک زمان یک کمونیست به حقیقت نرسد یک آدم بورژوا یا یک مرتجع برسد. طریق رسیدن به حقیقت باید دیالکتیکی باشد نه مکانیکی یا متافزیکتی. حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) با بحث حقیقت سیاسی و حقیقت طبقاتی می خواهند حقیقت را مطلق سازند که این گونه درک غیر علمی و غیر مارکسیستی است.

در مورد هسته محکم با انعطاف بیشتر:

فرمولبندی هسته محکم با انعطاف بیشتر، سوالات و حرف های زیادی را در ذهن خواننده تداعی می میکند. از جمله اینکه این دو حزب با طرح آن گویا میخواهند در انتخابات پارلمانی شرکت نمایند و از گرفتن قدرت سیاسی از راه قهر صرف نظر نموده اند، تا این بحث آبرویی باشد برای شرکت حزیشان در انتخابات پارلمانی. چون تعداد زیادی از احزابی که ادعای کمونیست بودن را دارند، در انتخابات بورژوازی شرکت میکنند. حزب کمونیست مائوئیست نیپال در انتخابات شرکت کرد. همه میدانند که انتخابات میکانیزمی است برای دوام حاکمیت بورژوازی که معمولاً از دو بخش ساخته شده است: انتخاب کننده و انتخاب شونده. اگر رابطه انتخاب کننده و انتخاب شونده نا برابر باشد، انتخابات غیرعادلانه است و شرکت در آن به پشیزی نمی ارزد و هیچ دردی را هم دوا نمی کند. در حقیقت رابطه بالائی ها (انتخاب شونده ها) و پائینی ها (انتخاب کننده کننده ها) نا برابر است. حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) با این گونه بحث ها می خواهند برای شرکت شان در انتخابات بورژوازی جای پا باز نمایند و آهسته آهسته علیه جنگ خلق موضع بگیرند و گرفتن قدرت سیاسی را از راه مسالمت آمیز موعظه نماید.

در مورد هسته محکم باید گفت که حزب اساساً یک هسته محکم است. تشکل های تحت رهبری آن که در حد خواسته های دموکراتیک و صنفی فعالیت مینمایند انعطاف همان حزب است. اما آیا اینها کدام تئوری جدید است؟ نه به هیچوجه.

واحد [هواداران] حزبی کانادا

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

خلاصه

نظریات واحد حزبی شماره ۵ پیرامون خط جدید آر سی پی

(سند تحریری)

این واقعیت بر همگان آشکار است که جنبش بین المللی کمونیستی از آوان ظهورش تا کنون مراحل فرود و فراز مبارزاتی، افت و خیز و شکست و ریخت های زیادی پیموده است، متأسفانه شکست انقلاب اکتبر شوروی و هم چنان در چین سوسیالیستی و از کف رفتن حاکمیت سوسیالیستی درین دو نقطه باعث گردید پرولتاریای جهانی فاقد ستاد فرماندهی در سطح بین المللی گردید. و کمپ بورژوازی بر اردوگاه سوسیالیستی پیروز گردید که در نتیجه آن یک نوع حالت یاس، سر درگمی و ابهام را برای تمام احزاب، سازمان ها و نهادهای کمونیستی در پی داشت، تعدادی از احزاب، سازمان ها و محافل کمونیستی به کام بورژوازی و روزیونیزم غرق و دچار استحاله گردید. سروصدا ها و هیاهوی از جانب بلند گویهای بورژوازی و مبلغین آن براه افتاد که گویا سوسیالیزم به موزه ی تاریخ سپرده شد و میخی بر تابوت آن کوبیده شد. بعد از مدتی رکود کمونیست های صدیق، نهاد ها و احزاب کمونیستی بجا مانده بنا بر ضرورت تاریخی و واقعیت های عینی در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۳ گرد هم آمدند و نشست های متعددی در سطح بین المللی صورت گرفت که در نتیجه اندیشه ی مائوتسه دون بنابر خدمات عظیمش به مائوتیزم ارتقا یافت و سومین مرحله تکامل علم انقلاب پرولتاریا گردید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وارد مرحله نوین شد که این خود نویدی را برای پرولتاریا و تمام زحمتکشان جهان بشارت داد و تعدادی از سازمان ها، احزاب بدور این محوریت که عبارت از جا آ بود جمع شدند که یک نوع حرکتی بسوی انترناسیونال نوین کمونیستی بود که وظیفه ی مبرم مبارزاتی آن رهبری تمام انقلابات و خیزش های توده ای در سطح جهان بود. در همین زمان و مقارن به آن چندین جنگ خلق در گوشه و کنار جهان از جمله جنگ خلق پیرو و ادامه ی خیزش های توده ای ناگزالباری هند که تا هنوز با هیبت و قدرت تمام ادامه دارد که مرتجعین هند را سراسیمه ساخته است. جنگ خلق نیپال که متأسفانه دچار انحراف و تمام دستاورد های جنگ خلق را در نتیجه تباری وسازش با احزاب پارلمانتاریستی و تشکل دولت فعلی بر باد داد. از جانب منسوبین جا آ بار بار مبارزات سخت و شدیدی علیه اینگونه انحرافات براه افتاد که متأسفانه نتیجه مطلوب ببار نیامورد و جنگ خلق پیرو و نیپال به انحراف کشانیده شد.

بحث مورد نظر فعلی سنتیز های نوین اوکیان است که در اساسنامه و مانیفیست جدید آر سی پی باز تاب یافته است. سنتیز های نوین واکیان که سر آغاز این تحول و تکامل اساسی قلمداد می گردد لازمی است که از کوره ی داغ مبارزاتی (پراتیک - شناخت - باز پراتیک - باز شناخت) که این شکل در گردش مارییچی بی پایان تکرار می شود و هر محتوای مارییچ های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقا می یابد، بگذرد و به پختگی برسد

و در سطح کیفی برسد که بتوان آنرا یک (ایزم) جدید در پروسه تکامل مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دانست و بصورت م. ل. م - اوکیانیزم مطرح نمود در حالیکه از متن اساسنامه جدید و مانیفست آر. سی. پی هویدا است که استقامت استراتژیک این سنتیز های نوین گسست کامل از این چارچوبه شناخت مارپیچی فوق الذکر است و مبنا و اساس م. ل. م را بدور افکنده و چارچوبه ی فکری نوین دیگری که مبنا و اساس کاملاً جدا از مبنا و اساس قبلی است، بدین اساس این انحراف بزرگ دیگر از آستین واکیان بیرون آمد و بار دیگر یک نوع اغتشاشات فکر دیگر، توهامات و ابهامات را در بین منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بار آورد از آن جو رفقای ایرانی حزب کمونیست (م. ل. م) بدون اینکه ملاحظه ی داشته باشد بدنباله رو آنان مبدل گردیده است. قدر مسلم است که شکست پرولتاریا در میدان جنگ انقدر مهم و جدی تلقی نمی گردد و امکان دوباره جبران آن میسر است اما شکست، انحرافات کجروی های ایدئولوژیک سیاسی به مراتب زیانبار تر از شکست انقلاب در میدان نبرد است. و ما این تجربه ی تلخ را بار بار شاهد بوده ایم. این امر مستلزم آن است که همه منسوبین جا آ بطور جدی و خستگی ناپذیر دست به مبارزات بی امان ایدئولوژیک سیاسی برده و علیه این گونه انحرافات که ناشی از سنتیز های نوین واکیان است بپا خیزند. قابل یاد آوری است که در بین همه منسوبین جا آ حزب ما یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جرئت مندانه و با روحیه انترناسیونالیسم پرولتاری برای اولین بار در جریان تدویر بلینوم چهارم موضع گیری خود را علیه اینگونه انحرافات تبارز داده و مبارزه ی جدی و قاطع و بی امان خویش را در برابر خط جدید آر سی پی که استقامت استراتژیک پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، پاسیفستی اومانیستی و برتری طلبانه غیر انترناسیونالیستی آن است به پیش می برند و نیز مبارزه جدی اش را علیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ایران که در بیراهه ی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افتاده براه انداخته و از آن نقد ارزنده عینی و دیالکتیکی صورت گرفته است. ما این شجاعت و جسارت انقلاب حزب مانرا قدردانی نموده و از کلیت مبارزه و موضع گیری ان علیه این گونه انحرافات پشتیبانی می نمایم . امیدواریم سایر منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با کمال جسارت انقلابی و تعهد به انترناسیونالیسم پرولتاری علیه خط جدید آر. سی. پی و کجروی های ایدئولوژیک ان موضع بگیرند تا باشد یکبار دیگر جنبش بین المللی کمونیستی از این حالت سرگیج آور نجات دهد و این مبارزات مثمر ثمر واقع گردد و بار دیگر موضع آر. سی. پی و رفقای ایرانی تغییر حالت داده و به خط اصیل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باز گردد.

زنده باد مبارزات برحق توده های جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

با تمام توان و نیرو علیه انحرافات ایدئولوژیک سیاسی مبارزه کنیم!

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

نامه دریافت شده از واحد هواداران حزبی شماره ۶

رفقای عزیز درود به شما!

امید است که حال شما خوب بوده ودر پیشبرد کار و پیکارمهم و سازنده ی تان موفق و کامیاب باشید. فیصله ی پلینوم چهارم علیه سنتز نوین ما را بر آن داشت که با پرنسیپ و اصول قبول شده ی حزبی محتاطانه تر به موضوع برخورد کنیم و چنانچه به اطلاع شما رسانیم خود را موظف دانستیم تا پیرامون سنتز نوین یه تحقیق، بررسی و مباحثه ی بیشتر بپردازیم. با مطالعه ی نظرات رفقای آر سی پی و بعدا موضع گیری رفقای ایرانی و نشست ها و بحث های که پیرامون آن مسائل با رفیق یحیی داشتیم، تا اندازه ی از چگونگی مسائل روشن شدیم و بیشتر بر آن شدیم تا روی این مسائل که کلی، پیچیده و بسیار مهم اند، بیشتر مطالعه کنیم و بهتر دانستیم که روابط و مباحثات خود را با رفقای ایرانی بیشتر سازیم.

در جلسه رفقای آر سی پی در اواخر اکتبر شرکت نمودیم (یک نفر). درین جلسه پیرامون انقلاب فرهنگی و چگونگی بکار بست آن و انقلاب در کشورهای امپریالیست چون امریکا و چه باید کرد غنی شده بحث و تبادل نظر صورت گرفت. اینک چکیده ی مطالب آن را می نویسیم:

نماینده ی «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان» خود را به حاضران محفل معرفی و در جریان برنامه سئوالاتی چند را مطرح نمود. سئوالات این ها بودند:

در بحث های شما پایان موج اول و چوکات نوین مطرح می شود جایگاه انقلابات گذشته در کجای این چوکات قرار داشته و چه نقشی دارند؟

سنتز نوین در مورد انقلاب در کشورهای امپریالیستی از یکطرف و کشورهای عقب نگهداشته شده چه الترناتیفی را ارائه می نماید؟

سنتز نوین چه نوع انقلابی را تأیید می نماید ، انقلاب در یک کشور، در چند کشور ویا انقلاب قاره ای ؟

رفیق استالین کمینترن را منحل کرد و رفیق مائو انترناسیونال چهارم را ایجاد نمود شما که در تشکیل ریم سهم داشته و از اعضای فعال آن بودید و میدانید که تشکیل انترناسیونال چهارم از اهداف آن بود، برای ایجاد آن چه طرحی دارید؟

شما در صحبت ها از انقلاب قهر آمیز یاد نمودید، سئوال اینست که شما این چگونه انقلابات را با چه سلاخی عملی می دانید؟

شما از تضاد های مختلف در امریکا نام بردید، به نظر شما تضاد عمده در شرایط کنونی چه است؟

رفقای مسئول در برابر دهها سؤال مطرح شده ی شرکت کنندگان بصورت فشرده جواب داده و پیرامون آن ها سئوالات و بحث های تازه صورت می گرفت.

در زیر فشرده ی نکات مهم مورد بحث در برنامه را درج می نمایم:

انقلاب فرهنگی: هنگامی که مائو در میدان تینانمن جمهوری سوسیالیستی را اعلام کرد او گفت این تنها اول راه است. نجات مردم در سوسیالیسم است. توده ها را برای سوسیالیسم بسیج کنیم. در این زمان تمام رهبری دارای یک تفکر واحد نبود. مسئله واقعی برخی از آنها مدرنیسم برای چین بود و این تفاوت می کند با سوسیالیسم. در حقیقت این نکته مهم است که همگی از یک زاویه در یک انقلاب شرکت نکرده بودند.

با پیش آمد مسئله جهش بزرگ به پیش و بعد پرپایی کمونهای خلق، تاریخ مبارزات پیچیده ای که از زمان شروع مبارزه رهایی بخش آغاز شده بود به اوج خود رسید.

دهقانان تیم های تعاون مختلف بوجود آورده بودند که به هم کمک کنند. کئوپراتیوهای ساده تا پیچیده ای که در این روند به ثمر رسید، خیزش سوسیالیستی بزرگ نام گرفت.

سپس مسئله نقد مدل شوروی توسط مائو آغاز شد. که در مقاله مقدمه ای بر نقد اقتصاد شوروی تا حدی تصویر می شود.

براستی چرا؟ چون مدل شوروی با چارچوب های فکری که مائو با فلسفه و فهمی که از دیالکتیک و پیشرفت پدیده ها از جمله سوسیالیسم داشت و آنها را تکامل داده بود همخوانی نداشت. مسئله چگونگی رشد صنعت و رابطه آن با بقیه شاخه ها از جمله و بخصوص با کشاورزی مسئله اقتصاد متمرکز و اقتصاد محلی و... بحث هایی که مائو در این دوره ارائه می کرد در یک چارچوب نوین قابل فهم و درک بود و در چارچوب فکری زمان استالین غیر قابل فهم بود.

خط لیوشائوچی: تحکیم جمهوری دمکراتیک خلق بود که در واقع همان چارچوب فکری گذشته را بیشتر تبیین می کرد. یعنی یک خط را گرفتن و بر آن تاکید کردن و به انتها رساندن (تحکیم جمهوری دمکراتیک) و سپس مرحله دیگری (سوسیالیسم) را شروع کردند.

اما مائو شروع کرده بود به جمع بندی از اشتباهات استالین. در این رابطه این مسئله مهم است که این پروسه و روند جدید نیز خالی از نقص نبود و طبیعی هم بود. اما برخی اشتباهات مائوئیست ها با فجایع طبیعی همراه شد که منجر به بحران کمبود غذایی در سال ۱۹۵۹ گردید. و این مسئله تاثیر منفی خود را گذارد، اما بالاخره با استفاده از دیالکتیک و مبارزه بر خط درست پافشاری کرده و درعین حال کارهایی برای بازسازی دوباره مواد غذایی انجام دادند.

چین برای اولین بار در سال ۱۹۷۰ به سطح خود کفایی رسید. که زمینه اش توسط جهش بزرگ به پیش ایجاد شده بود. در آن زمان رویونیزم ها حملات شان را آغاز کردند. آنها

به بر گشتن به مدل شوروی تلاش کردند و گفتند باید قشر ممتازی را به وجود بیاوریم و منابع را در شهرها متمرکز کنیم. همان بود که مبارزه بین دو راه دوباره تشدید شد.

مائو در سال ۱۹۶۷ گفت ما توده را نتوانستیم بسیج کنیم. او با مشکل تاریخی مارکسیسم کلنجار می رفت.

باب آواکیان مسئله را اینگونه می بیند: مائو با یادگیری از مدل شوروی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در الگوی سوسیالیسم یک گسست را بوجود آورد. اما باب آواکیان در سنتز نوین صرفا آنها را تحسین نمی کند بلکه تحلیل کرده و تکامل می دهد و درک از آن را عمیق می بخشید. چرا در سراسر سوسیالیسم تضاد و مبارزه طبقاتی موجود است و این مسئله بوروکراسی نیست بلکه درک و تحلیل از جامعه سوسیالیستی است و اینکه این چه نوع جامعه ای است علاوه بر دستاوردهای مائو مبنی بر وجود تضاد و بسیاری از تئوریهایی که مائو آورد، با توجه به تجربه شوروی و بخصوص چین بیشتر به کند و کاو در جامعه سوسیالیستی می پردازد. و در همان حال به برخی از گسست ها از برخی درکهای موجود در انقلاب فرهنگی می پردازد که این گسست و این درک نه توسط رفقای چین بلکه توسط باب آواکیان سنتز و تحلیل و فرموله شد.

۱۹۴۹: مائو گفت مردم چین بپا خاستند. و این گام اول است.

۱۹۶۶: مائو با بازو بند گارد سرخ دوباره به پا میخیزد و اینبار به توده ها گفت که مراکز رویونیستها را بمباران کنید...

مائو یک جمله معروف دارد. گفت شما انقلاب می کنید و نمی دانید که مرکز ضد انقلاب کجاست. این نقد بوروکراتها نیست بلکه یک بحث و درک علمی است. یعنی چه باعث می شود که این بوجود آید.

انقلاب فرهنگی یکبار دیگر مشخص کرد که خط س ا همه چیز را تعیین می کند.

همچنین در انقلاب فرهنگی است که برده ها به پا می خیزند و آگاه می شوند.

چگونه خود را باید بر این دستاوردها مبتنی کنیم.

هر چند که انقلاب فرهنگی خیلی راهگشا بود. در آن اشتباهات فرعی و متدلوزیک موجود بود.

اشتباهات فرعی دلیل اصلی شکست موج اول نبود. اما آنرا تضعیف کرد. باب آواکیان بر مبنای دستاوردهای انقلاب فرهنگی یک چارچوبه جدیدی آورده یعنی اگر در همان چارچوب (توقف کنیم) بمانیم نمی توانیم پیشرفت کنیم. دستاوردهای موج اول انقلابات سوسیالیستی مثبت بوده است. اما نمی توان در همان حد باقی ماند. جهان چه در دنیای سرمایه داری و چه در رابطه ی انقلابات پرولتری دچار تغییر و تحولات بسیار شده است. بسیاری از مناسبات زیر بنایی نیز دچار تغییر و تحولات مهمی شده اند. در زمینه علم

و آزمون های علمی تغییر و تحولات کیفی بسیاری صورت گرفته است. که در جنبش کمونیستی به آنها اهمیت لازم داده نشده است. این ها همه باید مورد شناخت و بررسی قرار گیرند و در رابطه به پیشبرد انقلاب تلفیق شوند و مسیر انقلابات و اساسا کمونیسم علمی بر چارچوبه های مستحکم تر و علمی تر قرار گیرند. که ما را قادر سازد که جامعه سوسیالیستی را بهتر جلو ببریم و یک درک عمیقتری از دینامیک جامعه سوسیالیستی را بدست آوریم و مدل پیشرفته تری از جامعه سوسیالیسم را ارائه دهیم.

س- ن یک جامعه سوسیالیستی دینامیک تری را تصویر می کند نه بر یک شمای اتوپستی بلکه بر یک واقعیت.

به مقاله نیروی محرکه رجوع کنید. که ما باید بر تضادهای موجود در جامعه فشار آوریم. این تنها یک مفهوم نوین نیست بلکه یک مفهوم چند لایه ای را تصویر می کند.

کنش بین روبنا و زیربنا را تحلیل می کند. مفهوم تداخل میان زیربنا و روبنا را باز می کند.

در این مدل باب آواکیان روی نقش پویندگی روشنفکری و ابداع گری در زمینه هنر تاکید می کند.

فضای بهتری از آنکه در شوروی و چین موجود بود. برخی تصور می کنند که باب آواکیان این تر را برمبنای آزادی های دمکراتیک تفسیر می کند اما مسئله این نیست.

مثلا در رابطه با فرستادن روشنفکران به روستاها و غیره که در انقلاب چین بسیار مهم بود برای بستن شکاف بین کار فکری و کار یدی بود ولی یک جانبه گری در آن نیز بود. روشنفکران چه پرولتری و حتی روشنفکران غیر پرولتری نیز می توانند خدمات مهمی به علم بکنند و این علم نیز برای ما مهم است.

توده های مردم این را باید عمیقا بفهمند مثلا این که داروین خدمت مهمی به انقلاب پرولتری کرده است. هر چند که او ممکن است خود این را درنیافته باشد. اما ایده ی او بحدی برای بورژوازی خطرناک بود که او خود می ترسید آنرا منتشر کند.

البته این راه بدون تضاد نیست و راه حل آسانی هم ندارد. در این بررسی باب آواکیان تلاش می کند نیروهای محرکه این جامعه را بیشتر بشناسد و بیشتر بشناسد که بهتر بتوان این تضاد را حل کرد. اما آنچه مهم است این است که در این برخوردها اشتباهات بسیاری بوده است.

مسئله مهم این است که چطوری این شکاف را ببندیم جهت و متد و رویکرد به آن بسیار مهم است.

در مورد شناخت شناسی: مثلا به این سادگی نیست که حقیقت حقیقت است. و یاوه یاوه. مسئله دست یابی به حقیقت مهم است.

در این رابطه تاریخ جنبش کمونیستی با مشکل مهمی روبروست که بخصوص در دوره هایی به اوج خود مرسد. شیوه های نظری که ناشی از شناخت شناسی امپریستی است در دوره هایی فوق العاده است.

یکی مسئله حقیقت طبقاتی است. که استالین در این مورد می گفت که پرولتاریا در دستیابی به حقیقت امتیاز دارد.

این مسئله باعث می شود جستجو برای حقیقت را کم رنگ کند. و کسی که خود را حزب کمونیست و یا کمونیست و یا حتی پرولتاریا می داند اگر بصورت خودبخودی حقیقت را در دست خود بداند. باعث میشود تنبلی و بی تفاوتی نسبت به جستجو برای حقیقت سراسر وجود او را بگیرد. و از بحث های اقناعی فاصله بگیرد. این مسئله ضربه بسیاری به ایده و ایدئولوژی کمونیسم وارده آورده است. نه تنها از نظر تضاد های درونی خود بلکه در انتظار دیگران.

مسئله دیگر نسبت گرایبی است. که می خواهند حقیقت را به انتخاب بگذارند. حقیقت با انتخابات تعیین نمیشود بلکه حقیقت بر مبنای آنچه که بر واقعیت است تعیین می شود. واقعیت اینست که حاکمیت پرولتاریا را نمی توان به انتخابات گذاشت.

مفهومی که ب آواکیان در این رابطه به پیش می گذارد بسیار متفاوت است و درک عمیقتر و ضروری از حاکمیت پرولتاریاست. باب می گوید که ما باید مبارزه ای را به پیش بگذاریم که مردم درک کنند که این حکومتی که داریم. شایسته حفظ کردن است. نه اینکه چون حکومت ما است باید حفظ شود.

در مورد روشنفکران و همچنین هسته مستحکم با انعطاف پذیری بسیار:

باب آواکیان بحث می کند که هسته مستحکم به معنی حزب نیست بلکه یک مرکز پویا است که حزب را هم در بر می گیرد که قادر است تمام نیروهای اجتماعی را در بر گیرد. این مفهوم متکی است بر دیالکتیک عمیقتر.

روشنفکران به هیچ وجه جایگزین نیروهای محرکه نیستند. با وجود این روشنفکران انقلابی نقش مهمی خواهند داشت. ما به آنها نیاز داریم. بخش مهمی از روشنفکران می توانند به انقلاب کمک کنند.

در واقع با حذف روشنفکران ما نمی توانیم مسئله روشنفکران را حل کنیم. آنها به عنوان یک تضاد اجتماعی باقی خواهند ماند. با وجود این آنها یک نقش ویژه ای دارند. واقعیت مادی چیست. باید درک بهتر از روشنفکران داشت. در پیشرفته ترین کشورهای جهان روشنفکران بسیاری نمی بینیم. کسانی که در بانک و ادارات کار می کنند آنها روشنفکر نیستند. آنهايي که با فیزیک کار نمی کنند به معنی کار روشنفکری نیستند.

اما نکته دیگر در مورد انقلاب فرهنگی :

ما سالها بر درسه‌های انقلاب فرهنگی و درک بهتر از آن و کار برد بهتر آن پافشاری کرده ایم. خلاصه آن نقشی است که انقلاب فرهنگی در ساختار فکری جنبش کمونیستی داشته است.

اما مشکلی که وجود دارد اینست که بسیاری حتی در جنبش کمونیستی تصور می کنند که انقلاب فرهنگی تنها برای زمانی است که قدرت کسب شده است. آیا واقعا انقلاب فرهنگی برای آن زمان است. آیا درسه‌های انقلاب فرهنگی تنها برای تصویر از جامعه آینده است. آیا درسه‌های انقلاب فرهنگی کاربرد دیگری برای ما ندارد.

واقعیت اینست که ما واقعا با چنین مشکلی در جنبش کمونیستی روبرو بوده ایم. که حتی اگر آن را قبول می کنند و از آن دفاع می کنند آنرا برای آینده می دانند. برای بعد از زمان کسب قدرت می دانند. و یا در بهترین حالت برای داشتن و تصویر بهتری از جامعه آینده و کاربرد و درسه‌های آن را مربوط به امروز نمی دانند. یا اگر هم می دانند آثاری از آن را نمی توان در مواضع و فهم و درک امروزی آنها مشاهده کرد، و با بی تفاوتی کامل از آن می گذرند.

در حقیقت این هم یک شیوه بی اهمیتی به آن است. در حالیکه درسه‌های انقلاب فرهنگی درسه‌های مائوئیستی است. درسه‌هایی است که در راه و روش ما در امروز مهم است. بصورت مثال نقش انقلاب فرهنگی در رابطه با مسئله غنی کردن چه باید کرد است. یعنی درک چه باید کردی را ارتقاء می دهد. مبارزه با مدل سازی ، مبارزه با اکونومیسم ، مبارزه با پراگماتیسم، مبارزه با امپریسم را غنی بخشیده است. که البته در مورد درسه‌های آن برای امروز ما در همین دوره ای که داریم علیه سرمایه داری و زمانی که داریم علیه نیروهای مرتجع دیگر مبارزه می کنیم کاربرد دارد. همچنین مسئله زور که همچنان نقش مهمی دارد. اما نباید یک درک یکجانبه از آن داشت.

یکی از شاخص های برجسته انقلاب فرهنگی دست یافتن به چهار کلیت است که توانستند آنرا به موضوع محوری و بعنوان معیاری برای اینکه نشان دهد که آیا بطرف کمونیسم می رود یا خیر؟ قبل از ۱۹۶۶ چنین چیزی را نمی بینیم.

سنتز نوین تلاش مهم و نقش مهمی را در این رابطه برای شناساندن انقلاب فرهنگی و درسه‌های آن و کاربرد آن برای امروز (و نه تنها برای فردا) داشته است. برای این بسیار تلاش و مبارزه کرده است که مائوئیسم تنها کاربرد برای کشورهای تحت سلطه ندارد مائوئیسم تنها مربوط به انقلاب در کشورهای تحت سلطه و رها بیبخش ملی نیست بلکه برای کشورهای جهان کار برد دارد چون درسه‌های آن بسیار عظیم تر از آن است که بسیاری تصور می کنند و حتی بکار می گیرند.

کندو کاو در انقلاب فرهنگی و بیرون کشیدن درسه‌های آن برای امروز و هم برای فردا و همچنین برخورد به آن و گسست از برخی اشکالات آن جزو بخش های مهم سنتز نوین است.

در زمینه چه باید کرد؟ سنتز نوین با توجه به درسه‌های انقلاب فرهنگی و همچنین گسست از برخی از اشتباهات آن برای یک روش و رویکرد چه باید کردی تلاش و مبارزه مهمی را به پیش برده است. و این به خاطر آن بوده است که اکونومیسم هر روزه با اشکال پیچیده تری خود را نشان داده است. واقعیت اینست که حرکت های خودبخودی و دنباله روانه شیوه ها و اشکال پیچیده تری بخود می گیرند. امپریالیستها از زمان انقلاب چین و شوروی و بخصوص در دهه های اخیر از قابلیتها و انعطافهای بیشتری در برخورد به جنبش خودبخودی برخوردار بوده اند. و این مسئله را مشکل و مشکلتر می کند. آنها توانسته اند که برخی مبارزات خودبخودی را به نفع خود جهت بدهند. نمونه های آن در ایران و افغانستان در فیلی بین سال ۸۶ و بسیاری از مبارزات دیگر در آفریقای جنوبی و غیره ... توانسته اند بسیاری از رهبرها را تضعیف و یا تقویت کنند. این مسئله بر اهمیت مبارزه با دنباله روی و خودبخودی و یا بعبارت دیگر درک بهتر و از چه باید کرد می افزاید.

فعالیت های اصلی جنبش مارکسیستی در ابتدا تردیونیونیستی بود. اما چه باید کرد گسست مهمی را سازمان می دهد. اما این طرز تفکر رخت بر نبست و همچنان ادامه دارد. خیلی ها در مورد مائو می گفتند که مائو کمونیست نبود چون پرولتاریا را نمایندگی نمی کرد. و یا اینکه این تزاها را یعنی بی رابطه دیدن یک کمونیست با منشا صنفی و یا خانوادگی منشا توتالیتاریسم معرفی کرده اند.

در واقع تز اصلی چه باید کرد آن بود که آگاهی طبقاتی بصورت خودبخودی از درون آن بیرون نخواهد آمد. که این تفکر تنها نه به شیوه اکونومیستی که لنین با آن مبارزه کرد بلکه به انواع و اشکال مختلف ممکن است ظهور کند.

این مسئله مربوط می شود به درک و فهم درست بین رابطه تئوری و پراتیک و رویکرد به انقلاب فرهنگی و چه باید کرد؟ و این یک مسئله اتفاقی نیست که غنی کردن چه باید کرد بخش مهمی از نگرش سنتز نوین را در بر می گیرد.

در مورد انقلاب در کشورهای امپریالیستی و آمریکا نیز بحث هایی صورت گرفت: که نکات مهم آن این است کسب قدرت سیاسی در شرایط کنونی ممکن است و باید برای عوض شدن اوضاع تلاش کرد. اگر منتظر یک اوضاع اکمل باشیم هرگز موفق نخواهیم شد.

در مورد بحران انقلابی عوامل پراکنده ای در جامعه موجود است .

باب آواکیان خیلی وقت است که روی افشاگری از جنبش فاشیستی، شکاف در طبقه حاکمه و اتکاء به طبقات بسیار بسیار انفجاری تاکید می کند. همیشه خیلی ها اینرا نادیده گرفته اند. در حالیکه این دعوها و جوشش و پولاریزاسیون باعث تحریک جامعه می شود اما اینها بخودی خود مساعد انقلاب کردن نیستند. انقلاب در بر گیرنده این تضادها هم خواهد بود.

نکته مهم دیگر اینست که نباید پشت جناحی که کمتر فاشیست است قرار بگیریم. و به آن معنا است که با خط انقلابی وارد این جنبش ها بشویم. و وضع مساعد را بوجود بیاوریم. و نگذاریم که شرایط بطرف نامساعد پیش برود و در شرایطی که کوچک هستیم با چه نقشه ای جامعه را بکدام طرف خواهیم راند. در گذشته ما اینطور نگاه می کردیم که ما راه انقلابمان مثل اکتبر است.

مدل اکتبر برای دیگر کشورها اتفاق نخواهد افتاد و این یک رویاست.

منجمله از تضادهای موجود توان نظامی امپریالیست هاست که در این رابطه تاثیر می گذارد.

باید از یک نبرد تعیین کننده زود رس اجتناب کنیم. بنابراین مسئله پیش برد جنگ انقلابی است.

خوب است یک جمبندی خیلی کوتاه از سنتز نوین بکنیم. سنتز نوین تنها یک سری تزا و تئوریهای خوب نیست بلکه در بر گیرنده یک سیستم فکری است که بر اساس و شالوده م ل م استوار است. درسهای آن را در بر دارد و از اشتباهات آن گسست می کند. بدون مبتنی شدن بر این سنتز نمی توان در شرایط کنونی بسیاری از درسهای گذشته را بهتر درک کرد، بهتر بکار برد و از اشتباهات گذشته در خدمت به تکامل و پیشرفت گسست کرد.

این سنتز از نظر فلسفه درک بهتر و بالاتری از شناخت شناسی 'منطبق بر واقعیت' بجای حقیقت سیاسی را ارائه می دهد که مبارزه فوق العاده مهمی با دگماتیست ها ایده آلیست ها و نسبیست گراهاست. در زمینه چه باید کرد درک بهتر و بالاتر و تکامل یافته تری را ارائه می دهد که مبارزه مهمی با درکهای انحرافی آغشته به پراگماتیستی و امپریستی است.

در زمینه درک و ارتقاء از انترناسیونالیسم و زمینه های فلسفی و زمینه های مادی آن در شرایط کنونی....

مسئله درک بهتر از تضادهای جامعه سوسیالیستی و خلاصه درک بهتر و بالاتر از متدلوزی ماتریالیسم دیالکتیک است.

پیروز باشید!

نامه دریافت شده از واحد هواداران حزبی شماره ۸

به رفقای عزیز دفتر سیاسی، تمامی اعضا و هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

امیدواریم سلامهای گرم و رفیقانه ما را بپذیرید، از صحت و سلامتی کامل برخوردار باشید.

طرح برگذاری سیمینار حزبی در مورد حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران مارکسیست - لنینیست - مائوئیست یک اقدام دیر از وقت و ناچیز است. موضعگیری رسمی در سایت حزب قبلا صورت گرفته است. بقول معروف تیری که از کمان جست جست.

بنظر ما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دچار بحران ایدئولوژیک - سیاسی است. از یکطرف م ل م را علم میخواند از جانبی حتی در شرائط امروزی آنرا لایتغییر میداند چون عصر سرمایه داری عوض نشده است. این همان استدلال انورخوجه در البانی و سمندر در افغانستان است که هر دو به موزیم تاریخ سپرده شده اند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از پولینوم سوم باینطرف ضرورت تعدیل برنامه حزب را مطرح نمود ولی تا حال با همان برنامه ناقص سر و کار دارد. طرح جنگ مقاومت ملی مردمی انقلابی از سطح برنامه در سطح یک شعار روی کاغذ پائین آمده است.

مشکل سومی که بازتاب و در واقع زائیده مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی و برنامه وی است، همانا مسائل تشکیلاتی است که شما بیشتر از ما با آن دست بگریبان میباشید، و بهتر از ما با آن آشنائی دارید.

اگر واقع بینانه و مسئولانه برخورد کنیم، بقای بالفعل و بالقوه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در عرصه کشوری و بین المللی با دایر کردن سمینارحزبی تثبیت نخواهد شد. حال این سمینار پیرامون آر سی پی و حکا م ل م باشد یا سائر احزاب دیگر. بنظر ما این مشکلات با براه انداختن انقلاب فرهنگی درست در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قابل حل خواهد بود. اگر رفقا درین راستا وارد عمل شوند، با الهام از مائو در حزب انقلاب فرهنگی براه اندازند، ما درین راه با شما همگام خواهیم بود. امیدواریم پیشنهاد ما را جدی تلقی نمائید تا دراین امر سترگ گام به گام همدوش و همسنگر باشیم. بقول اقبال لاهوری "چون شعله بخاشاک دویدن دگر آموز":

چون شعله بخاشاک دویدن دگر آموز

مانند صبا خیز و وزیدن دگر آموز دامان گل و لاله کشیدن دگر آموز

اندر دلک غنچه خزیدن دگر آموز

ما چشم عقاب و دل شهباز نداریم چون مرغ سرا لذت پرواز نداریم

ای مرغ سرا خیز و پریدن دگر آموز

تخت جم و دارا سر راهی نفروشد این کوه گران است بکاهی نفروشد

با خون دل خویش وزیدن دگر آموز

نالیدن و تقدیر همان است که بود است آن حلقه زنجیر همان است که بود است

نومید مشو ناله کشیدن دگر آموز

ما ساخته ئی یک شرر از داغ جگر گیر یک چند بخود پیچ و نیستان همه گیر

چون شعله بخاشاک دویدن دگر آموز

به پیش در راه انقلاب فرهنگی در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

با عرض احترام به انتظار اقدام هر چه قاطع تر و زود تر شما میباشیم.

دسامبر ۲۰۱۰

مبارزه علیه خط پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ضروریست

(سند تحریری رفیق سلیم)

رفقا :

قبل از همه دروهای سرخ خویش را نثار تان می کنم و خوشحالم از اینکه فرصتی به من دست داد تا نظرانتم را بطور کاملا فشرده پیرامون خط انحرافی " آرسی پی " و حزب کمونیست ایران (م - ل - م) ابراز دارم .

خط پسا مارکسیستی " آرسی پی " زمانی سربلند نمود که امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم آمریکا کشور ما را اشغال نموده و به مستعمره تمام عیار بدل نموده است. ما خوشحال بودیم که در بطن این هیولای عظیم " حزب کمونیست انقلابی " را داریم . اما متأسفانه که این امید به یاس تبدیل گردید و به اصطلاح از " زیر پلو ملی برآمد " .

گرچه رفقا بصورت مفصل بحث هایی در زمینه این خط انحرافی داشتند من می خواهم بصورت مختصر روی چند نکته از خط " آرسی پی " مکث نمایم .

۱- پس نمودن مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم

۲- بدور انداختن یک سلاح از سه سلاح انقلاب یعنی ارتش خلق

۳- عدم قبول شرایط عضویت در حزب

تاریخ این را ثابت ساخته هر حزب سیاسی که وارد میدان می شود دارای یک ایدئولوژی است . بعد از انتشار " مانیفست کمونیست " توسط مارکس و انگلس انقلابیون جهان مارکسیزم را به عنوان ایدئولوژی رهنما و عمل شان برای سرنگونی طبقه حاکمه ارتجاعی پذیرفتند . انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر شوروی بر همین مبنا صورت گرفت و بعدا این ایده توسط لنین تکامل داده شد به مارکسیزم - لنینیزم و بعد از تکاملات آن توسط مائو و پیروزی انقلاب چین و بخصوص انقلاب کبیر فرهنگی به مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون ارتقا یافت انقلابیون انرا رهنمای عمل خویش قرار دادند و بعد از اینکه مائوئیزم از طرف حزب کمونیست پرو مطرح گردید . بعضی احزاب کمونیستی انرا پذیرفتند تا سال ۱۹۹۳ در نشست گسترده احزاب و سازمانهای شامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مائوئیزم به عنوان تکامل دهنده مارکسیزم - لنینیزم پذیرفته شد و سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - پیرامون اوضاع جهانی " منتشر گردید. احزاب کمونیست شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر محور چهار سند جمع شدند . اول بیانیه جنبش انقلابی در سال ۱۹۸۴ بود که این جنبش پایه گذاری شد و در سال ۱۹۹۳ همه احزاب و سازمان ها روی مائوئیزم به توافق رسیدند و تأیید نمودند که جنگ خلق مائوتسه دون جهان شمول است و به تعقیب آن در سال ۲۰۰۰ قطعنامه میلنیوم را امضاء نمودند و مسئله چهارم مسئله تشکیلاتی ریم است. که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بعنوان رهنمای ایدئولوژیک مورد قبول همه احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار گرفت . متأسفانه که به یکبارگی خط انحرافی از درون این جنبش آنهم از طرف حزبی که گردانندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به عهده

داشت سربلند می کند و به یکبارگی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را بدور می اندازد. و بهیچوجه علت پس کردن و عدم قبول مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را توضیح نمی دهد. هنوز این خط انحرافی بدسترس ما قرار نگرفته بود که به یکبارگی وبدون توضیح سه عکس مارکس - لنین و مائو از روی نشریه حقیقت غیب زد و ماکاملا متعجب و حیران شدیم که چرا آنها بدون دلیل و توضیح وبعد ها مشخص شد که " حزب کمونیست ایران م - ل - م " به دنبال روی از " آر سی پی " نه تنها سه عکس را از روی نشریه پس نمودند بلکه م - ل - م را نیز قبول ندارند و با صراحت اعلام نمودند که " سلاح ما دیگر برندگی ندارد " و " باید این چارچوبه را درهم شکست و چارچوبه ای از نو ساخت " ، " بقایای گذشته باشیم یا پیش آهنگ آینده " قبل از پولینوم چهارم " مانیفیست و اساسنامه آر سی پی " بدسترس حزب ما قرار گرفت و کاملا مشخص شد که خط پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است که پولینوم چهارم حزب ما در قبال آن موضعگیری اش را اعلام نمود. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها هم به گذشته تعلق دارند وهم پیشاهنگ آینده اند. زیرا معتقد اند که " سلاح دست داشته ما " در شرایط کنونی برندگی خاص دارد ، اما این علم دگم نیست، پویا وزنده ودر حال تکامل است . همانطوریکه تاحال تکامل نموده از این به بعد نیز به تکامل ضرورت دارد . هیچوقت این " سلاح کهنه و فرسوده " نمی شود و از بین نمی رود .

طرح قالب ریزی " چارچوبه نو " در قالب " نوین " پسا مارکسیستی است . در طول تاریخ کسانیکه به مارکسیزم پشت کرده اند " تزه های " خویش را به اصطلاح در " چارچوبه نوین " ویا " تئوری های نوین " مزین ساختند . امروز پشت نمودن به م - ل - م زیر نام " سنتز های نوین " صورت می گیرد و هیچ دلیلی برای رد نمودن مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم ارائه نمی گردد .

نه تنها " آر سی پی " به م - ل - م بدون دلیل و توضیح روشن پشت کرده ، بلکه سلاح دوم پرولتاریا را نیز بدور انداخته است . در سر تاسر " مانیفیست و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا " از حزب و جبهه متحد بحث شده و هیچگاه به نیازمندی ارتش انقلابی پرولتری اشاره نگردیده است. نه تنها اشاره بلکه کاملا بدور انداخته شده و همه جنگها در یک ردیف قرار گرفته است. " آر سی پی " در هیچکدام از دوسند خویش از جنگهای انقلابی و عادلانه حمایت نکرده و حتی جنگها را به دو دسته هم تقسیم نکرده است بلکه همه را در یک ردیف قرار داده است از ارتش خلق و جنگهای انقلابی چشم پوشی نموده و فقط می خواهد که " توده های میلیونی با مواجه شدن به مرتجعین " آنها شکست دهند و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازند . در حالیکه این غیر ممکن است . زیرا انقلاب قهری قانون عمومی انقلاب پرولتاریا است . م - ل - م - بما آموخته است که بدون قیام مسلحانه پرولتاریا و کلیه زحمتکشان غلبه بر بورژوازی غیر ممکن است آر سی پی می گوید که انقلاب و تصرف قدرت از طریق قهر غیر ضروری است و میتوان که از " طریق مواجه شدن با دشمن آنها شکست داد " لنین می نویسد : " در زمان فعلی انکار از قیام مسلحانه به معنی انکار از شعار بلشویزم (یعنی تمام قدرت بدست شورا ها) و به صورت عموم انکار از تمام انترناسیونالیسم پرولتاریا می باشد " مائوتسه دون می گوید که " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می شود " . پرولتاریا هیچگاه نمی تواند بر بورژوازی غلبه کند و قدرت سیاسی را بدست گیرد مگر اینکه مسلح شود و پرولتاریا و بقیه زحمتکشان فقط و فقط می توانند از طریق انقلاب قهری دستگاه کهنه دولتی را درهم شکنند و دولت نوین کاملا متفاوت را بر پانموده و دیکتاتوری شان را مستقر سازند

ما با اطمینان می گوئیم که ایدئولوژی م - ل - م نقطه عطفی در تاریخ بشریت است و انکار از آن به معنی دست کشیدن از انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا است. بدور انداختن م - ل - م " حزب کمونیست انقلابی آمریکا " را از محتوی انقلابی آن بری ساخته و این کار برای امپریالیزم کاملا خوش آیند است. این خط فقط در لفظ انقلاب را قبول دارد اما عملا بدان پشت کرده است. انقلاب بدون قهر انقلابی پرولتاریا کاملا بی مفهوم و بی اساس است. تاریخ این را به اثبات رسانده که مسئله اصلی انقلاب پرولتری در بدست گرفتن قدرت بوسیله نیروی قهری است. بدون قهر انقلابی هیچگاه پرولتاریا نمی تواند بقدرت رسد.

برای بدست گرفتن قدرت سیاسی پرولتاریا، سه سلاح نیاز دارد: ۱ - حزب کمونیست ۲ - ارتش و ۳ جبهه متحد. پرولتاریا یکی از این سه سلاح را کم داشته باشد امکان در هم شکستن دستگاه کهنه دولتی واستقرار جامعه نوین امکان پذیر نیست. سوسیالیزم فقط زمانی می تواند آغاز شود که پرولتاریا قدرت سیاسی توسط نیروی مسلح (ارتش توده ای) بدست آورد. آنگاه می تواند توسط این ارتش دیکتاتوری خویش را بر بورژوازی سرنگون شده اعمال نماید.

به نظر من آئیننامه تشکیلاتی " حزب کمونیست انقلابی آمریکا " بدتر از آئیننامه تشکیلاتی منشویکها است. زیرا این آئیننامه بر مبنای هیچگونه ایدئولوژی استوار نبوده و برای عضویت هیچ شرایطی ندارد و فقط میگوید: " مردمی که تقاضای عضویت به حزب کمونیست انقلابی آمریکا را دارند باید تمایل آتشین به انقلاب داشته باشد."

چنین شرطی برای عضویت مورد پسند همه عناصر متردد، متزلزل و حتی بورژوازی است. چون دارای هیچ ایدئولوژی نیست و هیچ شرطی به استثنای " تمایل آتشین به انقلاب " در آئین نامه گنجائیده نشده است. این حزب دروازه هایش را مانند " حزب کمونیست شوروی " دوران خروشف بروی همه عناصریکه " تمایل آتشین " به بورژوازی داشتند چارطاق باز گذاشته است. این حزب جای انضباط آهنین حزبی، حزب را بسمت انارشیزم می کشاند.

خلاصه برای برانگیختن توده و سرنگونی قهری بورژوازی م - ل - م کلید است. بدون ایدئولوژی م - ل - م و سرنگونی قهری پرولتاریا امکان در هم کوبیدن بورژوازی ممکن نیست.

انقلابیون (در صورتیکه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باشند) هر زمانیکه وارد میحث جنگ شوند فوراً جنگ ها را به دودسته عادلانه - غیر عادلانه و انقلابی - غیر انقلابی تقسیم می نمایند و از جنگهای عادلانه و انقلابی حمایت خویش را اعلام می کنند.

حزبی میتواند که شرایط منضبط آهنین و اصولی برای عضویت در حزب مقرر سازد که م - ل - م ایدئولوژی رهنما و عملش قرار گیرد. حزبیکه به م - ل - م اعتقاد نداشته باشد یک حزب رفرمیست بورژوازی است که پایبند هیچ اصول و قواعدی نیست و دروازه های خویش را بروی همه کس که " تمایل به انقلاب " نشان دهد، را باز می گذارد. این حزب، " حزب کمونیست انقلابی آمریکا است.

متن سند تحریری رفیق فرهاد

با سلام و درود بر رفقای حاضر!

رفقا!

امروز ما در جهانی قرار داریم و تاریخی را پشت سر میگذرانیم که شاهد اوج اقتدار امپریالیزم و لجام گسیختگی آن است.

امروز امپریالیزم و بطور خاص امپریالیزم امریکا نه تنها دست و پای ملت های زیر ستم را به زنجیر کشیده است بلکه روان و مسیر حرکت فکری شان را نیز از طریق رسانه های صوتی ، تصویری و انترنتی به میل خود ، سوق و اداره مینماید.

ما قبل از همه به یک شناخت عینی از جامعه خود و به یک استقلال فکری نیازمندیم . استقلال که بتواند ، ضرورت ها و عینیت های اجتماعی ما را به طور واضح و روشن برای ما به نمایند. ما با استفاده درست از تئوری علمی (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم) باید بتوانیم " کفشی را برابر پای خود انتخاب کنیم تا مجبور به اره کردن پای خود نباشیم" (شش اثر نظامی - صدر مائوتسه دون) ، ما با مواد اساسی ساختمانی جامعه بدون استثمار یعنی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم باید بتوانیم ساختمان سیاسی جامعه خود را مطابق با شرایط توپوگرافیک ، اقلیمی و جغرافیایی خاص بشری طوری اعمار نماییم که از انکشافات و تکامل صنعت نیز غافل نمانده باشیم.

به نظر من ، آنچه را مائو بر مارکسیزم - لنینیزم افزود و آنرا تکامل بخشید شکستن همین حصار تقلید و نگاه یک بعدی بر مارکسیزم - لنینیزم است. اما این سخن با آن معنی نیست که ما گذشته را از حال و حال را از آینده جدا بدانیم چون هر وضعیت و پدیده موجود ریشه در گذشته دارد و هر آینده نیز بر کالبد وضعیت جاری و گذشته تهداب گذاری میگردد.

و اما پیرامون اساسنامه جدید مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا!

پیرامون اساسنامه جدید و مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا و نظریات آواکیان مرجع تقلید حزب م.ل.م ایران ، فیصله های پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب را آنچه (در مواضع ما در قبال خط اساسنامه جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا) تحریر یافته است، تایید و ضمنا قابل یادآوری میدانم که :

ترجمه که از (اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا) به دست من رسیده است یک ترجمه دست و پا شکسته است که واقعیت موضوع را آنچنانکه یک پروسیژر تحقیقی و یا تحقیقاتی ایجاب میکند، از آن نمیتوان استنباط کرد.

اما آنچه از نسخه مذکور قابل برداشت است این میتواند باشد که : در پیشگفتار اصول

اساسی حزب کمونیست انقلابی امریکا (RCP) تلاشهای صورت گرفته است تا حقایق انکار ناپذیر موجود در عینیت نظام امپریالیستی و سرمایه داری که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم با قواعد و اصول علمی خود آنرا تشریح و تفیصلا بیان داشته است، از زبان رهبر و بنیانگذار RCP به اعضاء و پیروان حزب کمونیست انقلابی امریکا منحیث یک کشف بزرگ و ارائه یک تئوری فهمانیده و ارائه گردد. و این انکشاف بزرگ را به آواکیان منصوب بدارند. اما باز وقتی به بخش دوم و اصول سازمانی حزب مذکور مراجعه صورت می گیرد نحوه گفتار و لحن مطالب تغییر ۱۸۰ درجه میابد و از (کمک به برآورده ساختن بزرگترین نیاز بشریت) سخن به میان می آید.

همچنان خط حزب کمونیست انقلابی امریکا طوریکه ازین نسخه استنباط میگردد و بر اگر و مگر های تکیه میکند که با اساسنامه های حزبی قطعاً تفاوت و تناسخ دارد و بیشتر به یک مقاله سیاسی می ماند تا یک (قانون نامه سیاسی یعنی اساسنامه حزبی)

در قسمت تشکیلات حزبی :

ماده اول: عضویت در حزب کمونیست انقلابی امریکا را آنچنان با تحکم مادام العمر بیان داشته است که انسان را بیاد قانون اساس جمهوری اسلامی ایران می اندازد که : (حکومت شیعی دوازده امامی را الی الابد تغییر ناپذیر و لایتغیر) گفته است.

آنچه بیشتر از همه در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا قابل لمس و رویت است، تکیه بر نوعی انقلاب کمونیستی است که این انقلاب را به درک و هضم شرایط لازم برای انقلاب منوط و مربوط کرده اند نه بر مبنای مبارزه طبقاتی و قهر آمیز که ضرورت واقعی هر انقلاب است.

در اساسنامه مذکور چیزی که کم رنگ است نحوه انقلاب است ، از مبارزه طبقاتی سخنی در میان نیست و بیشتر تاکید روی این نکته است که گویا زمانی در امریکا انقلاب به پیروزی خواهد رسید که آحاد ملت امریکا از درک شعوری برای پذیرش کمونیزم برخوردار شده باشند که امریست محال!

همچنان اساسنامه مذکور یک اساسنامه سطحی ، ناقص و در سویه بسیار پایین ترتیب و تدوین گردیده است که نمیتوان آن را یک (اساسنامه یک حزب سیاسی چه که مسوده انجمن سیاسی) به حساب آورد.

طوریکه در مقدمه نیز اشاره کردم امپریالیزم نه تنها دست و پای ملت های زیر ستم را با قلاذه های اقتصادی به زنجیر کشیده است که متاسفانه روان و مسیر حرکت فکری شان را نیز از طریق رسانه ها و سایت های نامرئی سوق و اداره می نماید و باز همچنانکه در مقدمه تذکر رفت یاد دهانی مجدد نمایم که ما قبل از همه به یک استقلال فکری نیازمندیم ، تقلید کورکورانه از نظریات دیگران بدون شناخت از وضعیت (داخلی + بین المللی) کشور بیش از هر چیز دیگر باعث بیراهه رفتن حرکت حزب خواهد بود و با جرئت بگویم که بدون (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم) تا امروز با هیچ اندیشه دیگری نمیتوان

از پس مشکلات اجتماعی امروز کشور بیرون آمد و در راه تامین عدالت اجتماعی گام برداشت.

از واحد امریکا رفیقی که من بنامش آشنائی ندارم در نامه ای که حاوی سلام های گرم رفیقانه نیز هست، اعضای حزب را به دگم اندیشی تحجر ایدئولوژیک و حزب را به بحران ایدئولوژیک دچار می بیند و علاج این مریضی را نیز فقط در انقلاب فرهنگی نسخه پیچی کرده است. من به صفت یکی از اعضای حزب کمونیست مائوئیست افغانستان که بر پایه های علمی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، آرزوی بنای جامعه نوین افغانستان را دارم هیچگاهی این اتهام را نسبت به خود نمی پذیرم. زیرا به نظر من مائوئیزم خود یک انقلاب در طرز و شیوه انقلاب کردن است و هیچ گونه تحجر و دگماتیسم عقیدتی را در خود جای نمیدهد. زیرا چیزی را که ما بنام مائوئیزم میشناسیم در حقیقت (تحقق تحلیل مشخص از وضعیت مشخص) است که مائو آنرا عینیت انقلابی بخشید و دهقانان چین را که پرولتاریای تاریخ چین بودند بجای کارگران نیروهای انقلابی چین تشخیص داد و مبارزه قهری و اشغال شهرها را از طریق دهات (بر خلاف شیوه انقلاب اکتوبر به پیروزی رسانید و انقلاب چین را به شره رسانیده و دیکتاتوری پرولتاریا را در آنجا مسلط گردانید.

همچنانیکه بعد از طی یک پروسه یا مرحله از انقلاب شاهد بازگشت مناسبات بورژوازی و فئودالی در درون حزب گردید و با یک ابتکار تازه، انقلاب فرهنگی چین را به ثمر رسانید.

آیا کسی و یا کسانی که خود را پیرو مائو بدانند و مائوئیزم و (خدمات فناپذیر آنرا) سرلوحه کار خود قرار بدهند چگونه میتوانند مانند یک (مقدار دینی مذهبی) خود را در چوکات عقاید خشک و لایتغیریکه تاریخ آن با اوضاع جاری جامعه افغانی مطابقت نداشته باشد محصور و مقید بگرداند و بگوید مثلا چون در زمان مائو موبایل وجود نداشته است ما نیز استفاده از موبایل را برای اعضای حزب حرام میدانیم! مگر مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم مذهب است؟ دین است؟ و یا هم تصوف سیاسی؟ که کسی به جز حرکات و سنت های بانیان آن چیزی نه بر آن بیفزاید و نه هم چیزی بکاهد!

نه رفیق! نه ما متحجریم و نه هم اصول (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم) را اصول لایتغیر میدانیم! ما مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در خط علمی ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی و قانون تضاد که هر پدیده را در حال شدن و حقایق را بطور نسبی بیان میدارد دریافتیم و قبولش داریم. و حزب ما نیز با همه کم و کاستی هایش، آنقدرها بقول شما به بحران ایدئولوژیک مصاب نگردیده است که قبل از قوام گرفتن و قبل از اینکه به (تعدیل برنامه و اساسنامه) اقدام گردد دست به یک انقلاب فرهنگی بزند و پتک دیگری باز بر فرق این کتله نو تشکیل کمر بسته در راه انقلاب و مردم فرود آورد. تا دشمن شاد گردد.

نه رفیق! چشم ها را باید شست و عینک تار بدگمانی را از دیده ها باید زدود و به همین پا برهنه ها و شکم گرسنه هائی که در مسیر انقلاب و ایدئولوژی رهاییبخش درین سرزمین به زنجیر کشیده امپریالیزم امریکایی طی طریق می کنند و فریاد می زنند درود فرستاد.

متن صحبت های رفیق ضیاء

پس از درود و سلام به رفقا!

با خوش آمد گوئی و قدردانی از شرکت رفقا درین سیمینار، راسا داخل بحث می شوم. اما پیش ازینکه وارد جمعبندی صحبت های رفقای حاضر در جلسه شوم، از رفقای غایب شروع میکنم.

طوریکه شنیدید، رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ در واقع در یک حالت بلا تکلیفی قرار دارند. از یک جانب با فیصله صریح و روشن پولینوم و موضعگیری های آن مواجه اند و نمیتوانند بطور صریح و روشن با آن مخالفت نمایند و از طرف دیگر هم به نتیجه قطعی مبنی بر ابراز مخالفت با خط جدید RCP نرسیده اند. دلیل این وضعیت شان ناشی از دو موضوع است: یکی رابطه خیلی نزدیک شان با رفقای ایرانی آنجا، یا بهتر بگویم یکی از رفقای ایرانی که تا چندی پیش از طرف کمیته جنبش هم صحبت میکرد و دلیل دیگرش هم در واقع نبود رفیق مومند. به نظر من نبود رفیق مومند بیشتر نقش بازی میکند تا نزدیکی شان با رفقای ایرانی. با وفات رفیق مومند، این رفقا محوریت ایدئولوژیک سیاسی - تشکیلاتی خود را از لحاظ فرد اول واحد تشکیلاتی شان از دست دادند و از آن به بعد تا حال فاقد این محوریت هستند. چنانچه رفیق با همان نیم نفسش هم در قید حیات می بود، من یقین دارم که رفقا درین حالت بلا تکلیفی باقی نمی ماندند، یا لا اقل بلا تکلیفی شان تا این حد طولانی نمی شد. البته ممکن بود ملاحظات و صحبت هایی می داشتند ولی به نتیجه نهایی حداقلی می رسیدند و عمدتاً در حمایت از موضع حزب موضعگیری می کردند. رفیق مریض ما شاید می توانست در سیمینار شرکت کند و شاید هم نمی توانست، ولی اگر در قید حیات می بود بطور قطع تاثیراتش درینجا مشهود می بود.

درین فرصت لازم است یاد رفیق مومند را گرامی داریم. از رفقا خواهش میکنم که به یاد رفیق مومند یک دقیقه بپا بایستیم و سکوت کنیم. (یک دقیقه سکوت)

به هر صورت، یک مشکل عمومی واحد های حزبی ماوراء انبار درین است که در یک بعد فاصله با ما قرار دارند. بر علاوه غیر از واحد حزبی شماره ۷، بقیه واحد ها [هواداران] در یک رابطه فعال نزدیک و کار ساز با حزب، به آن صورتی که باید قرار داشته باشند، قرار ندارند و بیشتر تحت تاثیر حزب یا احزاب موجود در مناطق شان قرار می گیرند. حتی رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۷ با وجودیکه رابطه فعالی با ما هم دارند، تا حد معینی تحت تاثیر جو فکری - سیاسی احزاب و گروه های چپ موجود در منطقه شان قرار می گیرند. اما این تاثیر پذیری های رفقا تا حال موازی با مواضع حزب حرکت کرده و باعث تقویت موضعگیری های حزبی رفقا گردیده است. برعکس، رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ و همچنان واحد [هواداران] حزبی شماره ۸، از یکجانب به نحو شدید تری تحت تاثیر مواضع احزاب و نیروهای چپ مناطق شان قرار می گیرند و از جانب دیگر این تاثیر پذیری در جهت مخالف مواضع حزب حرکت می نماید.

بحث رفیق زلاند در مورد " برخورد تشکیلاتی " را باید دقیق تر بیان کرد. این بحث را باید به مفهوم تشویش داشتن از روی دست گرفتن اقدامات انضباطی تشکیلاتی در مورد رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ و همچنان واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ درک کرد. من از جانب خودم و از جانب کلکتیو رهبری حزب، به این رفیق و سایر رفقا اطمینان می دهم که ما اصول و ضوابط تشکیلاتی را مداوماً به تمام رفقا یادآور می شویم، ولی دست زدن به اقدامات انضباطی تشکیلاتی به مفهوم مواخذه کردن و یا تطبیق مقررات انضباطی بالای رفقای بی انضباط را به عنوان آخرین راه چاره در نظر می گیریم. در واقع در حزب ما آنچه تا حال کمتر تطبیق شده است، اعمال اقدامات انضباطی تشکیلاتی است و من فکر می کنم که ما از این جهت، و نه از بابت رویدست گرفتن فوری و یا حتی غیر فوری اقدامات انضباطی تشکیلاتی، تا حال مشکل داریم. بهر حال، در مورد رفقای مورد نظر، ما این حوصله مندی را داریم که به آنها فرصت بیشتری بدهیم، چرا که موضوع مورد بحث یک موضوع خطی پیچیده و بفرنج ایدئولوژیک - سیاسی و همچنان تشکیلاتی است. از این بابت به رفیق زلاند و هر رفیق دیگری که از این بابت تشویش داشته باشد، اطمینان می دهم.

در عین حال با حرکت های غیر اصولی و نادرست رفقای ایرانی مبارزه خواهیم کرد. رفیق یحیی رابط ما با کمیته جنبش بود و در عین حال از همین موقف جنبشی با رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ تماس داشت. آن دوره سپری شده و از انجائیکه کمیته جنبش بر حال نیست، رفیق یحیی دیگر در موقعیت قبلی قرار ندارد. طی مدتی کوشش اصلی ما این بوده که رفقای خود را متوجه کنیم که این رفیق دیگر یک عضو حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) است و دیگر متعلق به کمیته جنبش نیست و فعلاً مبنای رابطه ما با این رفیق قواعد رابطه بین دو حزب است و نه قواعد رابطه بین مرکز بین المللی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یک حزب عضو جنبش.

بحث در مورد اینکه فعلاً کمیته جنبش در چه وضعیتی قرار دارد، بحث مرکزی فعلی در رابطه با وضعیت کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد. صریحاً باید بگوییم که فعلاً در واقع این کمیته وجود ندارد. ولی فعلاً رفیق ما یحیی یکجا با یکی دو فرد دیگر منسوب به حکاملم که قبلاً در کمیته جنبش فعال بودند، یکجا با عضو سابق امریکایی کمیته، از یک طرف تمام تلاش شان را بر سر جهانی ساختن خط آر سی پی متمرکز کرده اند و از طرف دیگر کماکان از اتوریته کمیته جنبش، حد اقل در سطح حفظ سرویس خبری جهانی برای فتح، سوء استفاده می نمایند. به همین سبب ما از مدت ها به اینطرف یعنی تقریباً از یک و نیم - دو سال به این طرف عمداً مقاله برای سرویس خبری جهانی برای فتح ارسال نمی کنیم و حتی تقاضاهای شان را درینمورد جواب نگفته ایم.

وقتی سند جدید حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) منتشر شد، پنج روز بعدش رفیق یحیی احوال داد که:

« RCP از ما خواسته به اطلاع شما برسانیم که در صورت موافقه شما بحث پولینوم چهارم حزب تان را یکجا با بحث متقابل آن از طرف آر سی پی در نشریه درونی جنبش می اندازیم. »

برای این رفیق اطلاع دادیم که دیگر وقت این کار گذشته است. ما در ابتدای موضعگیری در پولینوم چهارم، و حتی تا آخرین لحظات قبل از انتشار سند جدید حزب کمونیست ایران (م ل م)، این تقاضا را داشتیم و خیلی هم خوش می شدیم که جواب رفقای امریکایی همراه با نوشته ما در نشریه درونی جنبش می افتاد. ولی حالا برای ما ثابت شده که در واقع چیزی بنام کمیته جنبش یعنی کمیته رهبری کننده کل جنبش وجود ندارد و چیزی که هست و وجود دارد یک گروه امریکایی و ایرانی مبلغ برای خط جدید آر سی پی است و ما با این گروه دیگر بحث درونی نداریم. یک بحث معین که رفقای دفتر بین خود داشتند این بود که RCP و حزب کمونیست ایران (م ل م) میخواهند اتوریته جنبشی خود را به بهانه بحث متقابل درونی علیه ما اعاده کنند و ما نمی گزاریم این کار صورت بگیرد. برای شان گفتیم که شما هم به دنبال آر سی پی به صورت علنی موضعگیری کرده اید؛ به همین جهت ما بحث خود علیه آر سی پی را علنی کرده ایم و علیه سند جدید کمیته مرکزی حزب شما نیز بصورت علنی موضعگیری خواهیم کرد. نتیجه این شد که RCP تا حال حاضر نشده بحث متقابل علیه ما را علنا مطرح کند و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز تا حال در بنمورد سکوت کرده است.

نظر مان این بود که برای RCP فرصت ندهیم که با استفاده از بحث درونی علیه ما موقف جنبشی خود را اعاده نماید. توجه می کنید؟ درینجا نیز عین مانیفیست و اساسنامه جدید آر سی پی، استقامت استراتژیک پست م ل م و جهتگیری های تاکتیکی مارکسیستی - لنینیستی مائوئیستی یعنی هم استقامت استراتژیک انحلال طلبانه و هم جهت گیری های تاکتیکی استفاده جویانه وجود دارد. در واقع تحت تاثیر همین وضعیت است که هنوز رفقای ما در واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ خود را با اتوریته کمیته جنبش مواجه می بینند و به حالت بلا تکلیفی افتاده اند. من امیدوار هستم این سیمینار فرصتی شود که این رفقا از بلا تکلیفی کنونی در جهت موقفگیری موافق با حزب خود شان نجات یابند.

من مایلم بحث بر سر وضعیت کنونی کمیته جنبش را بیشتر باز کنم. رفقا اسناد مربوط به ناگزایت های هند، پیشنهاد شان و عدم پذیرش آن توسط کمیته جنبش یا بهتر گفته شود منسوبین قبلی امریکایی و ایرانی آن را دیدند و خواندند. آنها در ماه اپریل پارسال (اپریل ۲۰۰۹) پیشنهاد کردند که احزاب و سازمان های مائوئیست به مناسبت روز جهانی کارگر در اول می ۲۰۰۹ یک اعلامیه مشترک بدهند. در این پیشنهاد گفته شده بود که امپریالیزم دچار یک بحران جدی است و میلیاردها انسان در روی کره زمین ازین بحران متاثر شده و شرایط مبارزاتی هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی برای ما مساعد است. ولی در چنین حالت و شرایطی که مبارزات وسیع توده بی مثل خیزش کارگری فرانسه و مظاهرات صدها هزار نفری علیه جلسات جی ۸ و جی ۷ به وقوع می پیوندد، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متاسفانه غیر فعال شده است. بناء حداقل کاری که می توانیم بکنیم این است که یک اعلامیه مشترک به مناسبت اول می و بیست و پنجمین سال تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیرون بدهیم. در پیشنهادیه گفته شده بود که این وظیفه کمیته جنبش بود که چنین اعلامیه ای بیرون بدهد و چون کمیته غیر فعال بوده و این کار را انجام نداده است، ما وظیفه خود دانستیم در بنمورد پیشنهاد بدهیم. آنها مسوده اعلامیه پیشنهادی شان را بصورت باز به تمام

آدرس های انترنیتی شناخته شده فرستاده بودند و خواهش کرده بودند که همه احزاب و سازمان های مانوئیست در انتشار اعلامیه مشترک اول می ۲۰۰۹ سهیم بگیرند.

نتیجه این پیشنهاد چی شد؟ اولاً لازم است که درینمورد ما یک انتقاد از خود به عمل آوریم. دو یا دو ونیم سال قبل مسئولیت ایمیل آدرس شعله جاوید به رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۷ داده شد تا آدرس را چک کنند و نامه ها و اسناد قابل جوابدهی از طرف مرکزیت را برای ما بفرستند. ولی متأسفانه هدایات دقیق درین رابطه برای شان داده نشد. در نتیجه آن رفقا به دلخواه خود عمل کرده و طبق صوابدید خود شان نامه ها و اسنادی را که لازم دیده اند برای ما ارسال کرده اند. وقتی در رابطه با کارهای سیمینار و ادار شدیم که خودمان ایمیل ادرس شعله جاوید را چک کنیم، متوجه شدیم که ناگزالتی ها از سال ۲۰۰۸ به اینطرف منظم اسنادی را برای ما ارسال کرده اند. تا آن وقت ما فقط دو سند از آنها گرفته بودیم: یک سند در مورد جان باختن رفیق آزاد بود که پس از دریافت آن با حزب کمونیست مانوئیست هند اعلام همبستگی کردیم. سند دیگر هم نامه حمایتی سخنگوی ناگزالتی ها در مورد موضعگیری ما علیه خط جدید آر سی پی بود. وی درین نامه مختصر گفته بود که در شرایط غیر فعال بودن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتقاد ما از سند اخیر حزب کمونیست انقلابی امریکا یک اقدام برنده و ضروری بوده است، اما باید در چنین مواردی با احتیاط عمل کرد. این دید آنها بعداً در نشریه شان انعکاس یافت و خلاصه اش این است که در چنین مواردی باید توجه داشت که دشمن سوء استفاده نکند. بعد از دریافت این نامه بود که ترتیبات رابطه ایمیلی امن میان ما به وجود آمد. در واقع پس از برقراری رابطه ایمیلی امن میان ما بود که پی بردیم آن رفقا قبلاً اسناد متعددی به ایمیل آدرس شعله جاوید فرستاده اند.

غرض این است که ما به هیچ یک از اسناد ناگزالتی ها، به شمول پیشنهادیه انتشار اعلامیه مشترک در اول می ۲۰۰۹ و مسوده آن اعلامیه، از طریق کمیته ای بنام کمیته جنبش دسترسی نیافتیم. در واقع پس از آنکه پولینوم چهارم علیه خط جدید آر سی پی موضعگیری کرد، کمیته ما را در باره وضعیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در تاریکی نگاه داشت. بار بار برای رفیق یحیی نوشتیم که شما فقط یک سره برای خط جدید آر سی پی تبلیغ می کنید و در مورد قضایای دیگر مربوط به جنبش هیچگونه اطلاعی در اختیار ما قرار نمی دهید. در نتیجه ما نمی دانیم که ناگزالتی ها در چه وضعیت اند، ترک ها در چه وضعیت اند، ایتالوی ها در چه وضعیت اند، بنگلادیشی ها در چه وضعیت اند و تازگی ها حتی بطور مثال نیپالی ها در چه وضعیتی به سر می برند؟ این پرسش های ما هیچگاه پاسخی دریافت نکرد.

پیشنهادیه رفقای ناگزالتی در مورد انتشار اعلامیه مشترک در اول می ۲۰۰۹ از طرف آر سی پی و حکاملم که قبلاً در کمیته حضور داشتند، با عدم استقبال و سکوت مواجه شد. متأسفانه ما نیز در این عدم استقبال با آنها عملاً شریک شدیم. من فکر نمی کنم که رفقای ناگزالتی به این فکر بوده باشند که ما آدم های بیغم باشی هستیم که اسناد ارسالی شان را در وقتش نگرفته ایم. لذا از دید آنها ما هم در قبال انتشار اعلامیه مشترک در اول می ۲۰۰۹ سکوت کردیم و البته عملاً هم سکوت کردیم. بعداً وقتی که ترجمه

موضعگیری ما علیه RCP در سایت می افتد و آنها می خوانند، تازه متوجه می شوند که ما موضعگیری داریم. بعد از آن در صدد میشوند که مواضع شان را دقیق تر با ما در میان بگذارند. به هر صورت، آنها یکجا با حزب کمونیست مائوئیست ترکیه کردستان شمالی، حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا و دو حزب مائوئیست بیرون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یعنی حزب کمونیست انقلابی کانادا و حزب کمونیست مائوئیست فرانسه در اول می امسال (اول می ۲۰۱۰) یک اعلامیه مشترک می دهند و خواهان تجمع بین المللی مجدد نیروهای مائوئیست به گرد دو محور، یا در واقع یک محور دارای دو جزء می شوند: مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و جمع بندی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی، که RCP جزء اول آنرا قبول ندارد. RCP می گوید که مبنا و محور تجمع بین المللی مجدد، جمع بندی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی و مانیفیست خودشان است، تاکید پنج حزب انتشار دهنده اعلامیه مشترک اول می ۲۰۱۰ در قدم اول بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است و سپس بر جمع بندی گذشته جنبش بین المللی کمونیستی که باید با تکیه بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم صورت بگیرد. چنین وضعیتی بدین معنا است که در واقع کمیته دیگر فعال نیست، وظایفش را پیش نمی برد و عملاً فروپاشیده است. این وضعیت یک جنبه تشکیلاتی دیگر در رابطه با فروپاشی کمیته جنبش نیز دارد. چون نماینده حزب کمونیست مائوئیست ترکیه - کردستان شمالی قبلاً در کمیته جنبش حضور داشت، می توان گفت که یک عضو از سه عضو قبلی کمیته جنبش از اعلامیه مشترک پنج حزب حمایت می نماید، در حالیکه دو عضو قبلی دیگر آن کمیته، جهانی سازی " سنتز های نوین " اوکیان را در پیش گرفته اند.

به این ترتیب، در حقیقت دیگر سخن از حد و حدود احیاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با آن بافت و ترکیب قبلی گذشته است. از یکطرف تجمع پنج حزبی نیروهای مائوئیست یعنی ناگزایت ها، ترک ها، ایتالیایی ها و کانادایی ها و فرانسوی ها یعنی سه حزب عضو جنبش و دو عضو بیرون از آن به وجود آمده است. در طرف دیگر حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) قرار دارند که ممکن است گروه انقلابی کمونیست های آلمان و گروه مائوئیست های مکزیک تا حد معینی با آنها نزدیک باشند، یعنی دو عضو جنبش و یکی دو تا از اعضای داوطلب جنبش که مبنای کار آنها سنتزهای اوکیان است.

البته ما بحث های خود را داریم و باید تلاش کنیم که بر مبنای م ل م و جمع بندی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی باید در اول می آینده یک اعلامیه مشترک با سایر احزاب داشته باشیم تا بتوانیم راهی برای تجمع بین المللی مجدد مائوئیست ها بیابیم.

امیدوارم بعد از سیمینار رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ قانع شوند که رفیق یحیی فعلاً یک عضو حزب کمونیست ایران (م ل م) است و نه یک فرد متعلق به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در واقع دیگر وجود ندارد. در واقع به همین دلیل در مورد پیشنهادیه برای انتشار اعلامیه مشترک به مناسبت بیست و پنجمین سال تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سکوت اختیار گردید. چندی قبل وقتی یکی از رفقا در جریان یک دیدار با رفیق یحیی روی فعال سازی مجدد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تاکید کرده بود، وی صریحا گفته بود که اولویت های آنها چیز های دیگری است، یعنی تبلیغ و ترویج برای " سنتز های نوین " یا همان چیزی که آر سی پی در نامه متحد المالش به سایر احزاب و سازمان ها مشخص کرده است.

امید وارم بتوانسته باشم وضعیت کمیته جنبش را برای رفقا توضیح بدهم و نیز امیدوارم توانسته باشم در مورد وضعیت رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ نیز روشنی لازم انداخته باشم. جدا امید وارم که گشایشی در وضعیت آن رفقا به وجود بیاید. البته برای ما کاملا روشن است که رفقای این واحد [هواداران] حزبی در تبلیغ و ترویج مواضع حزب کوتاهی می کنند و این کوتاهی شان ناشی ازین است که هنوز به درک قاطعی در مورد مسائل مربوطه نرسیده اند.

بحث رفقای ما در مورد خط جدید RCP حتی می تواند در یک جمله خلاصه شود. هر یکی از رفقای ما که با هر کسی از مدافعین بیانیه و اساسنامه جدید آر سی پی مواجه شود می تواند از وی پرسان کند که چرا مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم از این اسناد حذف شده است؟ جالب این است که اساسنامه و مانیفیست جدید آر سی پی هر دو پست مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است، ولی ظاهرا پست مارکس، پست لنین و پست مائو نیست. در این دو سند کم و بیش، و البته نه به اندازه کافی، از آنها به مثابه اشخاص و خدمات شان صحبت می گردد، اما ایزم های شان کاملا حذف گردیده است. ولی متاسفانه رفقای ما تا حال به این ظرافت توجه نکرده اند. با وجودی که ما به این رفقا گفته ایم که سوال های مشخص بکنند و خواهان جواب های مشخص باشند، متاسفانه تا حال کمتر توجه کرده اند.

اگر به متن نامه رسیده از واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ توجه کنیم، متوجه می شویم که یک رفیق ما به جلسه ای برده شده است که عده دیگری نیز در آن جمع شده و یک امریکایی هم بلند شده و با همان کبر و نخوت امریکایی خود قلقله کرده و سوالات را اجمالا و نه بطور مشخص و روشن جواب داده است. وی درین جوابدهی اجمالی چیز هایی گفته، ولی هیچ یک از سوالات رفیق ما را بطور مشخص جواب نداده است.

وقتی از کبر و نخوت امریکایی صحبت می کنم، بی جهت و بی دلیل صحبت نمی کنم و تهمت نمی زنم. من خودم شخصا شاهد این کبر و نخوت امریکایی بوده ام. در یگانه صحبتی که چند سال پیش با کمیته جنبش داشتیم، در حالیکه رفیق ترک گرم صحبت بود، همین سخنگوی کنفرانس آر سی پی، ناگهان و بدون مقدمه و بدون کوچکترین توجه به صحبت های رفیق ترک بنای صحبت را گذاشت و تا زمانی که صحبتش را تمام نکرد از سخن گفتن باز نایستاد. نتیجه آن شد که صحبت های رفیق ترک نیمه تمام ماند.

متاسفانه رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ در وضعیتی قرار دارند که به عوض ارسال یک بحث و موضعگیری مشخص برای سیمینار، گزارش کنفرانس آر سی پی را برای ما می فرستند. این وضعیت نشاندهنده آن است که آنها از یکطرف صریحا با برگزاری

سیمینار مخالفت نمی کنند و از طرف دیگر هم حاضر نیستند که در جهت حمایت از فیصله ها و تصامیم حزبی موضعگیری نمایند. به هر صورت مبارزه ادامه دارد.

اگر این مبارزه را به عنوان یک مبارزه ادامه دار نمی پذیرفتیم، در شرایطی که پولینوم کمیته مرکزی دایر شده و موضعگیری اش به اتفاق آراء تصویب شده و سپس این موضعگیری بصورت درونی و بعدا بصورت بیرونی نشر شده است، عدم موضعگیری دیگر قابل تحمل نبود و مثل موضعگیری رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ درینمورد، بحث های مربوطه را خاتمه یافته تلقی می کردیم. ولی نه! ما می خواهیم این موضعگیری عمیق شود. ما می خواهیم این موضعگیری شامل حال خودمان هم شود.

باب آواکیان نیز سخنان درستی بر زبان می راند. چنانچه می گوید که کمونیست ها هم بعضی وقت ها کمونیست نیستند. پس مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها هم می توانند بعضی وقت ها پست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست شوند. ما هم می توانیم شویم و در واقع به مقدار معینی هستیم. این مبارزه در سیمینار جاری هم خاتمه نمی یابد بلکه در درون حزب و بیرون از حزب ادامه می یابد. در درون حزب بخاطر تعمیق بیشترش و در عین حال در جاهایی که مثل مورد واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ تا حال تثبیت نشده، بخاطر گسترشش.

البته باید روشن ساخت که درینجا منظور ما از رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶، تمامی رفقای مربوط به آن واحد حزبی نیستند، بلکه رفقای اند که همین نامه مورد بحث را نوشته اند. واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ حزبی مثل واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ یک هسته کوچک چند نفری نیست، بلکه چند برابر گسترده تر از آن است. نامه ارسالی صرفا مربوط به دو نفر از رفقای مسئول است که آنها هم متاسفانه شخصیت محوری شان را از دست داده اند. ما در جریان نیستیم که آنها بقیه رفقای مربوط به واحد شان را در جریان بحث ها قرار داده اند یا نه؟ هیچگونه گزارشی از آنها درینمورد دریافت نکرده ایم. اگر این مبارزه چند سال دیگر هم دوام کند، خسته نمی شویم. چنانچه حتی این رفقا صریحا موضع مخالف بگیرند، باز هم ما مبارزه درونی را ادامه می دهیم و آنها را به پیشبرد مبارزه درونی و مناظره و بحث درونی می خوانیم. حزب ارگان بحثی درونی دارد و رفقای که با یک موضعگیری و فیصله موافق نباشند حق دارند از مواضع خود در جر و بحث های درون حزبی دفاع نمایند. دقیقا گفته نمی توانم که رفقای متذکره به چنان وضعیتی خواهند رسید یا نه؟ علاقمندی ما آن نیست که موضعگیری های آینده رفقا انکشاف منفی داشته باشد، بلکه بر عکس امید داریم که وضعیت آنها پس از مطالعه اسناد سیمینار بهبود یابد.

با همین قدر توضیح از بحث روی وضعیت رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۶ گذر می کنیم و روی وضعیت رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ مکث می کنیم:

رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ در وضعیتی قرار دارند که جری تمندانه و با شهامت تمام از مواضع خود دفاع کنند و بحث خود را به نشریه درونی بیاندازند. در گذشته چند بار این کار را کرده اند. اما متاسفانه فعلا این کار را نمی کنند. اکنون بحث بر

سر یک موضوع مشخص است. حزب تصمیم گرفته سیمینار فعلی خود را در ارتباط با یک قضیه معین (خط جدید آر سی پی) برگزار کند. اما این رفقا بجای بحث بر سر موضوع مورد بحث، از جای دیگری دست به حمله می زنند. این یک شیوه بسیار غلط است. وقتی شما به طرف مخاطب تان می گوید ده، ولی او میگوید درختان، بحث هرگز به نتیجه نمی رسد. ما وقتی میگوییم بحث بر سر خط جدید RCP است، این رفقا باید بطور مشخص در ارتباط به این بحث صحبت نمایند. البته چنانچه در صد مورد دیگر نیز نظر داشته باشند می توانند در مکان و زمان مناسبش نظرات شان را بیان نمایند.

وقتی اولین بار موضعگیری علیه خط جدید آر سی پی بصورت درونی نشر شد، رفیق مستول واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ به این صورت ابراز مخالفت کرد که چون تا حال ترجمه اساسنامه و بیانیه جدید آر سی پی تکمیل و پخش نشده و این اسناد در درون حزب بصورت وسیع مورد بررسی قرار نگرفته است، موضعگیری علیه آن اسناد پیش از وقت بوده و مبتنی بر مبارزه دو خط در درون حزب نیست. به نظر رفیق ترتیب درست آن بود که در ابتدا اسناد آر سی پی بصورت مکمل ترجمه می شد، سپس در نشریه مرکزی درونی می افتاد و وسیعا برای بحث به درون حزب برده می شد و همه رفقا و واحدها آن ترجمه ها را مطالعه میکردند و مورد بحث قرار می دادند تا بعد از آن ما در نتیجه یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی درون حزبی وسیع به یک جمعبندی نهایی می رسیدیم. بناء بسیار عجولانه تصمیم گرفته شده و عجولانه موضعگیری شده است. اگر موضعگیری ما دیر هم می شد ما را کسی ملامت نمی کرد، ولی اگر موضعگیری غلط باشد، مورد ملامت قرار می گیریم.

این انتقاد در واقع انتقادی بر سر شیوه کار بصورت اجمالی بود و یک وجه تشکیلاتی داشت، ولی از جنبه مشخص ایدئولوژیک - سیاسی در رابطه با خود موضعگیری برخوردار نبود. البته چنانچه مشخص است انتقاد اجمالی بر سر شیوه کار و وجه تشکیلاتی آن نیز نادرست بود. شخصا برای رفیق نامه نوشتم و برایش توضیح دادم که:

ما برنامه داریم، اساسنامه داریم و فیصله های کنگره را داریم. خط حزب مشخص است و وظیفه کمیته مرکزی، وظیفه دفتر سیاسی، وظیفه یکایک اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و وظیفه من بطور مشخص این است که از این خط دفاع کنیم و آن را در عمل پیاده نمایم و حزب را در استقامت تعیین شده خطی رهبری کنیم. ما مکلف هستیم که از اجرا و عدم اجرای این وظیفه و چگونگی آن به کنگره بعدی حسابدهی داشته باشیم. بناء ما معیار سنجش داریم. کمیته مرکزی که بر مبنای همین معیار، کمیته مرکزی است و برایش صلاحیت و مسئولیت داده شده است، نتیجه گیری اش این شده که خط اساسنامه و بیانیه جدید آر سی پی با معیار های موجودیت حزب ما و معیار های موجودیت کمیته مرکزی و رهبری حزب ما در تناقض قرار دارد. بناء نه تنها پولینوم کمیته مرکزی بلکه دفتر سیاسی، و نه تنها دفتر سیاسی بلکه هر عضوی از اعضای دفتر سیاسی و هر فردی از افراد کمیته مرکزی و بطور مشخص شخصا خودم این حق و مسئولیت را داشته و داریم که درین زمینه به موضعگیری صریح و قاطع دست بزنیم و بصورت جمعی و یا حتی شخصی موضعگیری نماییم. برای بقیه رفقای حزب بر مبنای تعهدی که مبتنی بر برنامه و اساسنامه حزب با هم داریم، راه بحث بصورت درونی باز است. البته درینمورد مورد

مشخص چون موضعگیری از طرف پولینوم کمیته مرکزی صورت گرفته و این یک فیصله جمعی و کلکتیوی رهبری حزب است، همه اعضای حزب مکلف هستند از لحاظ عملی در مطابقت با آن حرکت نمایند.

عین بحث از طرف رفیق یحیی نیز مطرح شد. بحث او این بود که چون اسناد آر سی پی هنوز بطور کامل ترجمه نشده و بصورت درون حزبی مورد بررسی قرار نگرفته است و همچنان درینمورد با آر سی پی جلسه نگرفته اید و با کمیته جنبش نشست نداشته اید؛ پس حق نداشته اید موضعگیری نمایید. نامه رفیق یحیی را شخصا جواب دادم. برایش نوشتم که شما رفیق عزیز بر مبنای کدام معیارها صحبت می نمایید؟ ما اصول و ضوابط داریم و خودمان تصمیم میگیریم که در یک مورد مشخص چگونه مبارزه مان را پیش ببریم. مشکل شما چیست؟ غلطی کار در کجا است و در چیست؟ پیش ازینکه من این موضوع را با شما در میان بگذارم، یا پیش ازینکه دفتر سیاسی این موضوع را با شما در میان بگذارد، پولینوم کمیته مرکزی علیه خط RCP، به اتفاق آراء تمامی افراد حاضر در جلسه پولینوم، به نتیجه رسیده و حول آن به موضعگیری پرداخته و سپس این موضعگیری بصورت درون حزبی در اختیار اعضای حزب و بصورت درون جنبشی در اختیار شما قرار گرفته است. آیا ما حق نداشته ایم چنین کنیم؟ رفیق عزیز! برای من و برای حزب هر مشکلی پیدا شود در قدم اول با رفقای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب مطرح می کنم، بعد از آن با رفقای کمیته مرکزی حزب مطرح می کنیم و بعد از آن برای سایر اعضای حزب و همچنان برای کمیته جنبش مطرح می کنیم. شما مرا و حزب ما را مجبور نسازید که در هر کاری اول باید از شما مجوز بگیریم و یا از کمیته جنبش و آر سی پی مجوز بگیریم و یا از حزب شما مجوز بگیریم. حزب ما برای چیست؟ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب ما برای چیست؟ کمیته مرکزی حزب ما برای چیست؟ مگر ما رهبری افغانستانی ضرورت نداریم و رهبری جهانی کمیته جنبش یا اوکیان، ما و همه جهان را کفایت می کند؟ رفیق عزیز! ما یک حزب داریم، غریب است، ناچار است، بیچاره است، ضعیف است و در یک کشور غریب، ناچار، بیچاره، ضعیف و پامال شده مصروف کار و پیکار است؛ باشد، اما واقعا یک حزب است. لطفا این موضوع را در نظر داشته باشید! شما حق ندارید چگونگی پیشبرد مبارزه در این مورد و هر مورد مشخص دیگری را برای ما دیکته کنید. مبنای رابطه میان ما اساسنامه جنبش، یعنی اصول و ضوابط تشیکلاتی ای است که جنبش دارد. بر مبنای این اساسنامه، آیا صدر یا منشی عمومی کمیته مرکزی هر حزب مسئولیت دارد که مسایل مطروحه را پیش از آنکه با دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزبش به بحث بگیرد، با شما در میان بگذارد و از شما مجوز بگیرد؟ شما باید متوجه باشید که چه می گوئید.

به رفیق مسئول واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ گفتم که حالا عین بحث رفیق یحیی را شما هم عنوان کرده اید. به او گفتم که غیر از خودت تمامی رفقای دیگر کمیته مرکزی روی موضعگیری علیه خط آر سی پی جمع شده اند، اگر مخالف هستی ارگان مرکزی درونی به رویت باز است و می توانی بحث هایت را مطرح کنی و مبارزه خطی درونی را پیش ببری. این فیصله، فیصله پولینوم کمیته مرکزی است و قبول آن شرط عضویت در حزب نیست. اما از لحاظ عملی چون کمیته مرکزی حزب فیصله کرده، تمامی اعضا و واحدهای حزبی

مكلف اند که آن را تطبیق نمایند و بصورت بیرونی مخالفت ننمایند. اما علیرغم این اصل، در یک مورد مشخص به نمایندگی از رفقای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مسئولیت می گیریم: شما می توانید به آر سی پی بگوئید که با موضعگیری پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب در قبال خط مانیفیست و اساسنامه جدید شان موافق نیستید. جوابش این بود که من دست به چنین کاری نمی زنم. این جواب قابل قدر دانی است.

چندی بعد باز هم نامه فرستاد. در آن نامه، همین شعر مندرج در نامه کنونی اش را درج کرده بود و البته به مثابه بیان شعری گفته های آر سی پی. در نامه گفته بود که من بحث ها را یک مقدار با رفقای RCP پیش برده ام. آنها می گویند که ما یک پرواز بدون حفاظ کرده ایم، پروازی که آینده اش را خودمان هم صد در صد تضمین کرده نمی توانیم. این یک پرواز ضروری مخاطره آمیز و توام با ریسک است. اینکه در دریا می افتیم، به صخره اصابت می کنیم، با کدام کشتی تصادم می نماییم، در جایی به جال نجاتی می افتیم که خلاف انتظار ما و تصادفاً از طرف کسی یا کسانی پهن شده و یا بر عکس صحیح و سالم به منزل می رسیم، همه احتمالاتی است که می تواند در جریان این پرواز رونما گردد. بعد بدون اینکه بحث مشخصی درین زمینه انجام دهد که آیا خودش و رفقای واحد [هواداران] حزبی آنجا این طرح را قبول دارند یا ندارند، نامه را پایان بخشیده بود.

بحث در قدم اول باید بر سر درستی و یا نادرستی موضع حزب باشد و بعد بحث بر سر چگونگی طرح آن و یا دستیابی به آن. به عبارت دیگر در قدم اول باید درستی و نادرستی موضع را مورد بحث قرار داد و سپس درست بودن و یا درست نبودن طریقه دستیابی به آن از لحاظ تشکیلاتی را. عکس آن درست نیست و به مفهوم افتادن در مفاک تشکیلاتگرایی است. فرض کنید یک رفیق یکجا با چهار چریک دست به یک عملیات خود سرانه می زند و در آن عملیات دشمن را ضربه می زند و افرادش را می کشند و مقدار زیادی اسلحه و مهمات به غنیمت می گیرند. یقیناً دست زدن به اینگونه عملیات باید مواخذه داشته باشد، مواخذه خود سری و بی انضباطی. ولی اگر همین رفیق و چریک های همراهش در عملیات شان دشمن را ضربه نزده باشند بلکه خود شان تلفات داده باشند، زخمی شده باشند و هیچ غنیمتی هم نگرفته باشند، باز هم باید بخاطر خود سری اش مورد مواخذه قرار بگیرند، ولی مقدم بر آن باید بخاطر طرح و اجرای یک نقشه نادرست جنگی مورد مواخذه قرار بگیرند. در صورت اول طریقه کار غلط بوده و مواخذه اش هم صرفاً متوجه طریقه غلط کار است؛ اما در صورت دوم هم خود نقشه نادرست بوده و هم بصورت خود سرانه اجرا شده و مواخذه متوجه هر دو جنبه آن است. ما حق نداریم این دو عملیات را علی السویه مورد قضاوت قرار دهیم و بگوییم که هر دوی آن به یک اندازه نادرست بوده است.

ناگفته پیدا است که مثال فوق با موضوع مورد بحث ما تشابه کامل ندارد، بلکه دارای تشابه ناقص بوده و صرفاً بخاطر توضیح بیشتر مسئله مطرح گردیده است. به عبارت دیگر موضعگیری حزب علیه خط جدید آر سی پی، هم از بابت چگونگی دستیابی به آن از لحاظ تشکیلاتی و هم از لحاظ مضمون ایدئولوژیک - سیاسی کلی خود درست و منطبق

بر اصول است؛ اما در بحث بر سر آن، در قدم اول باید به مضمون ایدئولوژیک - سیاسی کلی آن توجه کنیم و سپس به چگونگی دستیابی به آن از لحاظ تشکیلاتی.

ما این رفقا را در ماه می گذشته در جریان تصمیم برای برگذاری سیمینار قرار دادیم و برای شان گفتیم که بخاطر شرکت در سیمینار آمادگی بگیرند. ولی متاسفانه این رفقا خود را آماده ندیدند که به سیمینار بیایند.

در نامه ارسالی رفقا تناقض گویی دیده می شود. از یک طرف در آن گفته می شود که تبری که از کمان جست جست، یعنی نباید روی کاری که انجام یافته هر چه بیشتر فشار بیاوریم. نتیجه فشار آوردن روی کاری که خلاص شده و تمام شده و روی آن موضعگیری صورت گرفته، بسیار ناچیز است و باعث تثبیت موجودیت ما نمی شود. تا اینجا صحبت ها به نحوی عدم مخالفت با موضعگیری حزب را تداعی می نماید. ولی بحث هایی را که بعدا مطرح می کند و مودل اقداماتی را که خواهان میشود و شعری را که می آورد، همه اش منطبق با خط RCP است.

ما نمی خواهیم " بال دیگری " داشته باشیم، ما نمی خواهیم " پرواز دیگری " هم داشته باشیم. ما نمی خواهیم بدون قطب نمای مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم خود را به " دریا " بزنیم. ما مردم بسیار " کم دل " هستیم و اینقدر " ریسک ها " را نمی توانیم بپذیریم و هنوز " شهامتش " را پیدا نکرده ایم. ما در موضعگیری های خود گفته ایم که " پرواز ما " در زمان مارکس شروع شد و تا زمان لنین آمد و سپس تا زمان مائو آمد، تا زمان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی آمد و تا کنون ادامه دارد. ما نه " بال دیگر " می خواهیم و نه " پرواز دیگر " می خواهیم، بلکه ما همان بال ایجاد شده در زمان مارکس را که در زمان لنین تقویت شد و بیشتر تکامل یافت و در زمان مائوتسه دون بیشتر از پیش تقویت شد و تکامل یافت، بهتر و متکامل تر می سازیم. اگر مارکس و انگلس را با برادران رایت مقایسه کنیم، باید بگوییم که ما قصد نداریم طیاره دیگری خلاف قانونمندی اساسی کشف شده برادران رایت خودمان (مارکس و انگلس) بسازیم، بلکه می خواهیم تکنالوژی همان طیاره را بیشتر تکامل بدهیم.

ما این بحث را قبلا هم با همین رفقا کرده بودیم. در واقع بحث ما با RCP، در درون حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، قبل از اینکه با RCP شروع شود و یا با حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینست - مائوئیست) شروع شود، با رفیق حفیظ و طبعا با رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ در شماره های قبلی کمونیست شروع شده بود. در آن بحث ها رفیق حفیظ به حدی پیش رفته بود که صریحا اعلام نموده بود که رهبریت جهانی اوکیان برایش کافی است و هیچ نیازی به رهبریت افغانستانی نمی بیند. رفقا شماره های گذشته کمونیست را خوانده اند. امروز همان نظرات یکبار دیگر ولی در قالب های دیگر و بصورت غیر صریح تر مطرح می شود. رفیق حفیظ در بولینوم سوم شرکت کرد و در مقابل همه رفقای حاضر در بولینوم از خود انتقاد کرد و اعلام نمود که من بدون در نظر داشت نظرات حزب خود ما و نظرات سایر احزاب مائوئیست یک جانبه روی اسناد RCP و خط RCP حرکت کرده ام و فقط اسناد آنها را در نظر گرفته ام. دید من

یکجانبه بوده و بر علاوه به غرور پروفیسوری گرفتار گردیده ام که گویا چند تا عقبمانده و دهاتی افغانستانی که از ملک پسمانده افغانستان آمده اند چگونه می توانند ادعای رهبری داشته باشند؟ بناء به غرور شخصی پروفیسوری گرفتار شدم و من به حضور رفقا از خود انتقاد میکنم.

اسنادی را که قبلا مورد بحث قرار گرفته است همه رفقا خوانده اند. در آن بحث ها، رفیق حفیظ هم از طرف خود و هم از طرف واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اعلام بحران کرده بود. بلکه بالا تر از آن، حتی این مسئله را مطرح کرده بود که حزب پیر متولد شده و بر مبنای یک سلسله توافقات شبهه جبهه یی تشکیل شده است. رفیق ما جواب متقابل این بحث هایش را در شماره های گذشته کمونیست گرفته و مجددا جواب هم نداده است. حتی بالا تر از آن، پیش از اینکه متن جوابیه انتشار بیابد، در پولینوم سوم از خود انتقاد کرد و روی متن جوابیه صحنه گذاشت. رفقای که در پولینوم حاضر بودند و اینجا هم هستند شاهد اند که رفیق حفیظ دست خود را به عنوان مخالفت علیه متن کمونیست شماره ۴ بلند نکرد. آن شماره از نشریه مرکزی درونی در واقع فیصله شده توسط پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب است، فیصله ای که به اتفاق آراء تصویب شده و رای موافق رفیق حفیظ را نیز با خود دارد و البته توام با یک انتقاد از خود توسط رفیق.

این انتقاد از خود رفیق به چه معنی بود؟ به این معنی بود که: من اشتباه کردم که گفتم حزب از بدو تولد دچار بحران بوده است؛ من اشتباه کردم که ضرورت وجود رهبریت افغانستانی و در واقع حزب افغانستان را منتفی اعلام کردم؛ من اشتباه کردم که گفتم یک رهبری جهانی برای همه کافی است تا یک انترناسیونال بسازد و با قرار گرفتن در راس آن همه ایرانی ها، بنگله دیشی ها، نیپالی ها، ترک ها، هندی ها و غیره را رهبری نماید و ما همه بنا به قول بعضی از چپی های کانادا و امریکا صرفا به مثابه فصول خارجی و دمبک های خارجی آن رهبریت، که آر سی پی و اوکیان باشد، بیندیشیم و عمل نماییم و به این معنی بود که من اشتباه کردم که صرفا روی حزب جهانی تکیه کردم، چرا که برای کشورهای مختلف احزاب مختلف مورد نیاز است و اینکه هر حزب باید کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کمیته مرکزی خود را داشته باشد، منشی عمومی کمیته مرکزی و یا صدر کمیته مرکزی خود را داشته باشد و در یک کلام رهبری خود را طبق فرمول رهبری جمعی و مسئولیت فردی برای پیشبرد انقلاب در کشور مشخصی داشته باشد.

وقتی گفته شود که ما به رهبریت افغانستانی نیاز نداریم به این معنی است که اصلا به انقلابی در افغانستان نیاز نداریم و فقط اوکیان کافی است که انقلاب در تمام جهان را رهبری نماید. اینچنین موضعگیری ای خلاف روح بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در بیانیه جنبش از مبارزه برای تشکیل انترناسیونال نوین صحبت شده است ولی نه به مثابه یک حزب واحد جهانی. حتی در بیانیه علیه تمرکز گرایی بیش از حد کمینترن صحبت به عمل آمده است. بناء رفیق حفیظ در پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب اصلا کلمه ای برای دفاع از بحث های قبلی خود نداشت و همه را پس گرفت. اما پس از آنکه دوباره به منطقه مورد سکونتش برگشت یکبار دیگر تحت تاثیر

مواضع " یکجانبه " آر سی پی قرار گرفت و انتقاد از خودی را که در پولینوم سوم به عمل آورده بود فراموش نمود. رفیق حفیظ از گذشته های دور به اینطرف مداوما اینگونه عمل کرده است.

من گذشته ها را بخاطری یکبار دیگر درینجا مرور می کنم که نشان دهم از سال ها به اینطرف با رفیق حفیظ خیلی با حوصله مندی برخورد صورت گرفته است و مداوما از پرداختن به اقدامات انضباطی تشکیلاتی در مورد او حذر گردیده است. رفاقت حزبی چیزی نیست که فورا بهم زده شود و کسی و یا کسانی به اخراج کسی و یا کسانی دست بزنند. ما چقدر لشکر داریم که بخواهیم پیوسته سیاست اخراج را در پیش بگیریم؟ پرداختن و دست زدن به اقدامات انضباطی تشکیلاتی آخرین راه چاره است و نه اولین و فوری ترین آن.

رفیق حفیظ در کنگره حزب کمونیست در ماه می ۱۹۹۱ حضور نداشت. شش ماه بعد از آن پای بحث با دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست نشست، البته با عدم توافقاتی در مورد مندرجات امرنامه و اساسنامه حزب کمونیست. بحث تقریباً یک هفته ای ما باعث حل و فصل شدن تمامی عدم توافقات میان ما نشد. اکثریت بحث های او حل و فصل شد ولی چند مورد همچنان باقی ماند. علی الرغم باقی ماندن این عدم توافقات، رفیق حفیظ به نمایندگی از کمیته تبلیغ و ترویج ... پذیرفت که آن کمیته به حزب بپیوندد.

از همان اولین گام پیوستن کمیته تبلیغ و ترویج ... به حزب کمونیست، جنجال های ما با رفیق حفیظ شروع شد. دفتر سیاسی سه نفره کمیته مرکزی حزب کمونیست افغانستان، کلاً متشکل از اعضای سابق سازمان کمونیست های انقلابی بود. از لحاظ سوابق قبلی تر، دو نفر از هسته انقلابی کمونیست های سابق و یک نفر از املائی بخش مائوسه دون اندیشه سابق بودند. ما به رفیق حفیظ گفتیم که ما همه با توافق هم یک نفر از اعضای فعلی دفتر سیاسی حزب را از دفتر حذف می کنیم و شما را بجای آن می آوریم تا هم ترکیب سه نفری دفتر سیاسی حفظ شود و هم دفتر سیاسی از لحاظ تعلق اعضای آن به گروه های ماقبل حزبی فراگیر و همه جانبه گردد. این طرح پذیرفته شد و ظاهراً مشکل دفتر رفع گردید.

اما زمانی که به رفیق گفتیم ترک دیار کرده و به ما بپیوندد تا بعداً یکجا افغانستان برویم، تازه متوجه شدیم که نه، مشکل هنوز به قوت خود باقی است. بحث رفیق این بود که اکنون فاصله ها کوتاه شده، دنیا به دهکده بدل شده و موقعیت های جغرافیایی دیگر اهمیت اساسی خود را از دست داده است. به رفیق گفتیم که اگر دنیا به دهکده نه بلکه اگر به یک اتاق هم بدل شده باشد، آمدنت به اینطرف ها حتمی است، چرا که کار رهبریت یک حزب تنها کار نوشتن نیست، کار رهبریت یک حزب، رهبریت تشکیلاتی و رهبریت عملی هم است. ما ادعای راه اندازی جنگ خلق را داریم و باید بصورت متمرکز در درون قضایا باشیم و رهبری کنیم. در هر روز و ساعت کنترل کارها لازم است. خانه به خوست، کشت به لوگر مشکل است، اما خانه به آن سوی دنیا و کار به افغانستان اصلاً امکان ندارد. ما هم اکنون در جایی که قرار داریم، ۱۴۰ کیلومتر از مرز افغانستان فاصله دارد، اما همینجا بی جای تشریف داریم.

بهر حال هر قدر با رفیق صحبت کردیم حاضر نشد نزد ما بیاید. عاقبت معاذیر شخصی را پیش کشید و از شمولیت در دفتر منصرف شد و به موقعیت عضو کمیته مرکزی راضی گردید. این چیزی بود که ما نمی خواستیم.

رفقا! اجازه دهید که در این سیمینار یکبار دیگر بگویم که من شخصا هم اکنون نیز می خواهم که رفیق حفیظ درینجا و در موقعیت یک عضو دفتر سیاسی حزب دوشادوش ما ایستاده باشد. در آن موقعیت سابق، رفیق حفیظ نیز کاملا از موقعیتش به عنوان یک عضو کمیته مرکزی از ته دل راضی نبود و صریحا گفت که ما سختگیری می کنیم. اکنون نمی دانم چه احساس و برداشتی دارد. البته " سختگیری " ما کماکان به قوت خود باقی است و متاسفانه او هنوز هم آمادگی پذیرش این " سختگیری " را ندارد. در طول دو سه سال اول پس از کنگره حزب کمونیست کار های حزب گویا نورمال پیش می رفت تا اینکه موضوع انتقال رهبری به داخل مطرح شد و در دفتر سیاسی فیصله نیز شد. پس از شرکت نمایندگان حزب در جلسه گسترده کمیته جنبش در اواخر سال ۱۹۹۳، وضعیت برای انتقال رهبری به داخل بخوبی مناسب بود. علیرغم مواجه بودن با یک وضعیت جنگی در داخل من خودم را انتقال دادم. اما متاسفانه دو عضو دیگر دفتر سیاسی حزب عملا از اجرای این فیصله شانه خالی کردند. یکی از آنها سه چهار سال مخفیانه برای انتقال خود و فامیلش به کانادا کار کرده بود. وقتی من از طریق یکی از پسرانش از این نقشه مخفی مطلع شدم، قضیه آنها در حال تکمیل بود. انتقاد و جنجال هیچ سودی ببار نیاورد و آنها چند ماه بعد به طرف کانادا رفتند.

در ملاقات الوداعی به آن رفیق گفتم: باید توجه داشته باشی که با بودن در کانادا دیگر نمی توانی به عنوان یک عضو دفتر سیاسی مسئولیت هایت را پیش ببری. جوابش این بود که حتما کاری انجام می دهد و مثلا بعد از جابجا شدن فامیلش در آنجا چند ماه سال را نزد ما می آید. اما متاسفانه نه تنها به این وعده اش وفا نکرد، بلکه در شرایطی که عضو دیگر دفتر استعفا نموده بود و کلکتیو رهبری حزب عملا فروپاشیده بود، شروع به حمایت از دارودسته انحلال طلبان (گروپ شامل داود نجفی و همراهانش) نمود. متاسفانه رفیق حفیظ نیز برای مدت معینی با این گروهبندی همراهی کرد. او و رفیق حفیظ دو بحث را دامن زدند: یکی اینکه من دیگر حق ندارم شعله جاوید و نشریه درونی حزب را منتشر نمایم و دیگر اینکه مسئولیت اصلی در بر آمد انحلال طلبان بر عهده من است و آنها قربانی اند. می گفتند که اکثریت اعضای کمیته مرکزی با آنها است. البته در آن وقت جمعا سه عضو اصلی و چهار عضو علی البدل کمیته مرکزی در کشور های مورد سکونت رفیق حفیظ و جیحون بودند که سه نفر از میان آنها قبلا غیر فعال شده بودند و عملا با هیچ طرفی نبودند.

در شرایطی که تلاش برای تشکیل کنگره اضطراری برای باز سازی حزب، در اثر بر آمد دارو دسته انحلال طلب، بی نتیجه ماند، هیچ راه دیگری جز دست زدن به یک اقدام فوق العاده در مقابل خود نداشتیم. اگر به زبان امروزی آر سی پی صحبت نمایم، می توانم بگویم که ما یک انقلاب فرهنگی کردیم. وضعیت را با کمیته جنبش در میان گذاشتم. وضعیت از چه قرار بود؟ یک عضو دفتر سیاسی استعفا کرده بود و عضو دیگر خود را به

کانادا کشیده بود و او و رفیق حفیظ تلاش داشتند که دارو دسته انحلال طلب را پایه تشکیلاتی یک رهبریت مستقر در ماورای اجار بسازند و حزب را به یک حزب پناهنده در دور دست ها بدل کنند. بقیه اعضای کمیته مرکزی هم از سابق پی کار شان رفته بودند، یعنی یا در پشت مرز های کشور منفعل شده بودند و یا هم در داخل کشور و یا هم منفعلانه در غرب بسر می بردند. به این صورت در حالیکه عملا نوعی فروپاشی و حالت انحلال به وجود آمده بود، از لحاظ آئین نامه تشکیلاتی دست و پای ما بسته بود و هیچ کاری از ما ساخته نبود. در یک چنین حالت فوق العاده ای دست به یک اقدام فوق العاده زدیم. در هماهنگی با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دست به یک " انقلاب فرهنگی " زدیم. در قدم اول دارو دسته انحلال طلب را تصفیه کردیم. سپس یک جلسه بحثی تقریبا دو ماهه با رفیق اعزام شده از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دائر کردیم و به یک سلسله نتیجه گیری ها رسیدیم و آن نتیجه گیری ها را در یک شماره از نشریه مرکزی درونی حزب منتشر کردیم. همچنان افراد جدیدی را به کمیته مرکزی آوردیم. نتیجه گیری های جلسه بحثی دو ماهه را درون روابط حزب بردیم و بر محور آن به احیاء و سازماندهی مجدد رفقای موافق پرداختیم. آن سند " سنز " هابی بود که محور سازماندهی مجدد قرار گرفت و کسانی که آن را قبول نکردند، در واقع تصفیه شدند. درینجا می توان یک مشابهت شکلی میان نقش آن سند در باز سازی حزب کمونیست افغانستان و نقش " سنز های نوین " اوکیان در " باز سازی " آر سی پی مشاهده کرد.

چندی بعد گرایشات دارو دسته انحلال طلب بطور آشکاری در عمل تبارز یافت و تسلیم طلبی های افرادش آفتابی گردید. در نتیجه جیحون که قبلا عضو دفتر سیاسی حزب بود، آنچنان سر افکنده و خجالت زده شد که کلا روحیه اش را از دست داد، گوشه نشین شد و از فعالیت های سیاسی بکلی خود را کنار کشید. اما رفیق حفیظ به چنین وضعیتی نیفتاد، بنابراین جای شکر باقی بود. ولی بعد از آن نه ما بحث کردیم و نه رفیق حفیظ چیزی گفت و بنا به ضرب المثل پشتو " تیر په هیر " شد.

وقتی پروسه وحدت شروع شد و پیش رفت، رفیق حفیظ از همان ابتدا تا انتهایش به اسناد پروسه دسترسی داشت، اما در مورد هیچ سندی از اسناد منتشره توسط کمیته مشترک منسوبین پروسه وحدت جنبش کمونیستی م ل م عکس العمل نشان نداد و ابراز مخالفت نکرد و حتی ملاحظات کوچک و جزئی ای نیز در رابطه با این اسناد با کمیته مشترک در میان نگذاشت. وقتی کنگره وحدت دائر گردید، به عنوان یکی از نمایندگان حزب کمونیست افغانستان به کنگره وحدت آمد و رویهمرفته فعالانه در کنگره شرکت کرد. اما از ابتدا تا انتهای کنگره فقط در مورد موضعگیری روی امان الله خان مشکل داشت و نتوانست بپذیرد که او نماینده بورژوازی کمپرادور بوده است و پذیرش آن را به مطالعات بیشتر موکول کرد. جریان شعله جاوید سنتا امان الله خان را نماینده بورژوازی ملی حساب میکرد و رفیق حفیظ نتوانسته بود با این نظر باقی مانده از سابق گسست نماید. رفیق هیچ بحث دیگری در مخالفت با مندرجات برنامه و اساسنامه ارائه شده به کنگره نداشت و با همین روحیه در تصویب این اسناد سهم گرفت.

قبل از تعیین اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب در کنگره وحدت، افراد شامل در جناح حزب کمونیست در کنگره یک جلسه ویژه برگزار کردند تا چگونگی شرکت شان را در بافت رهبری حزب واحد معین نمایند. رفیق حفیظ درین جلسه پذیرفت که از طرف جناح متذکره به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی به کنگره معرفی گردد. این پیشنهاد در کنگره پذیرفته شد و رفیق حفیظ با اتخاذ موقعیت عضو اصلی کمیته مرکزی در پولینوم اول کمیته مرکزی شرکت کرد و سپس به منطقه مورد سکونتش برگشت.

یکی دو سال بخوبی فعال بود و ارتباطاتش منظم بود. نامه می فرستاد، در این یا آن مورد نظر می داد و حتی سعی داشت در منطقه مجاورش تاثیر گذاری داشته باشد. اما وقتی که پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب دائر شد، رفیق نتوانست در پولینوم شرکت نماید. پس از اتمام کار کنگره وحدت و پولینوم اول کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) و پیش از آنکه رفیق به منطقه مورد سکونتش برگردد، در رابطه با شرکت در پولینوم بعدی (پولینوم دوم) موضوعی را مطرح کرد که هیچ انتظار نداشتیم از او بشنویم. صحبت او این بود که اگر خودش در پولینوم بعدی شرکت نتوانست، می تواند رفیق دیگری را به پولینوم بفرستد. برایش گفتیم که پولینوم جلسه عمومی کل حزب نیست، جلسه عمومی اعضای کمیته مرکزی است و فقط اعضای کمیته مرکزی در آن جمع می شوند. موضوع از این قرار بود که در کمیته مرکزی حزب کمونیست یک عضو اصلی و دو عضو علی البدل از روابط سابق کمیته تبلیغ و ترویج شامل بودند. اما در کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست)، صرفا رفیق حفیظ به عنوان عضو اصلی شامل شد و به دو رفیق دیگر موقعیتی داده نشد. به رفیق گفته شد که اگر خودش در پولینوم بعدی شرکت نتواند، فقط می تواند نظراتش را به پولینوم بفرستد و اعزام رفیق دیگری برای شرکت در پولینوم درست نیست.

متاسفانه تا حال واحد حزبی ما در منطقه رفیق حفیظ محدود و معدود باقی مانده است. این واحد در واقع از همان ابتدا تا حال صرفا شامل افراد سابق کمیته تبلیغ و ترویج است و هیچ گسترشی نداشته است و حتی برعکس یکی از افراد فعال کمیته تبلیغ و ترویج سابق را نیز با خود ندارد. این واحد از لحاظ عدم گسترش دچار بحران است و خیلی در خود فرو رفته هست.

بهر حال، ما همیشه مایل بوده ایم صلاحیت های عالی علمی روشنفکرانه رفیق حفیظ در جهت پیشبرد فعالیت های حزب بخوبی و بطور شگوفایی بکار افتد. او دارای تحصیلات عالی است، با زبان انگلیسی بخوبی و مثل زبان خودش آشنا است، موقعیت استادی و پروفیسری دانشگاهی دارد، بخوبی می نویسد، مطالعات وسیعی دارد و از آنجائیکه از سال ها به اینطرف یعنی از زمان داود خان تا حال با آر سی پی از نزدیک تماس داشته و در مبارزات آن حزب تا حد معینی دخیل بوده است، با مسایل آن حزب بخوبی آشنایی دارد. اما با تاسف باید گفت که مورد آخری بجای اینکه عمدتا یک نقطه قوت برای رفیق باشد، بار بار در عمل ثابت شده است که بیشتر یک نقطه ضعف است.

بعد از مدتی رفیق حفیظ با تاثیر پذیری صد در صدی از مواضع آر سی پی ولی از لحاظ

شکلی بد تر از آن مواضع، در بحث های درون حزبی شرکت کرد. البته در آن وقت آر سی بی بطور آشکار دست به حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نزنده بود و رفیق حفیظ نیز چنین نکرد. بحث آن وقت او این بود که کمونیسم علمی فراتر از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است، گو اینکه مثلا مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم - اوکیانیزم باشد. بحث متقابلی که در نشریه مرکزی درونی در مقابل بحث رفیق مطرح شد، متمرکز بر همین موضوع است. در آن بحث گفته شد که از یکجانب تکامل به مرحله چهارم ضروری است ولی از جانب دیگر ما تا حال به مرحله چهارم نرسیده ایم. مثلا هنوز خیلی زود است که نظرات اوکیان را اوکیانیزم بخوانیم. نه اوکیان و آر سی بی به چنان موقعیتی دست یافته است و نه حتی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

بر علاوه رفیق مطرح کرد که حزب دچار بحران است و حتی بد تر از آن مدعی شد که حزب بحران زده متولد شده و آنچه تشکیل شده حزب نبوده بلکه یک جمع شبه جبهه پی بوده است. در مقایسه با آن ادعاهای سابق، ادعای فعلی موجودیت بحران در حزب توسط رفیق خیلی ملایم و نرم است. آن ادعاهای رفیق نیز جواب گفته شد.

در رابطه با واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ باید یک واقعیت مشخص را در نظر گرفت. واقعیت این است که خود این واحد [هواداران] حزبی به شدت دچار بحران است و این بحران صرفا بحران محدودیت کمیتی و بحران مزمن عدم گسترش نیست، بلکه مقدم بر آن یک بحران ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی بطور کلی است. اساسا شخصیت پرستی یا کیش شخصیت که محور کار آر سی بی را تشکیل می دهد، اصلا در جامعه ای مثل جامعه امریکا برد ندارد. این ادعا که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دیگر چنگی به دل نمی زند، تا چه حد واقعیت دارد؟ بدون اینکه این سوال را جواب دهم، من به شما اطمینان میدهم که اگر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به دل امریکایی ها چنگ نزنند، صد برابر بیشتر از آن اوکیان بازی آر سی بی به دل امریکایی ها چنگ نخواهد زد و چنگ نمی زند. خود بورژوازی امپریالیستی حاکم بر امریکا، رئیس جمهور خود را بعد از دو دوره ریاست جمهوری مادام العمر از ریاست جمهوری محروم می کند. در چنین جامعه ای شخصیت پرستی اوکیانی سکه غیر قابل چلند است. آر سی بی با اوکیان بازی های مسخره اش، نه تنها خود را مسخره می کند، بلکه همانطوری که رفیق ملیار گفت بطور کلی کمونیسم را نیز مسخره می نماید.

کیش شخصیت اگر توسط بورژوازی امپریالیستی پذیرفته شود، بورژوا دموکراسی به فاشیسم بدل می شود و این علامت بحران در نظام بورژوا امپریالیستی است. در هر حال وظیفه ما مبارزه علیه بروز گرایش فاشیستی است. اما اگر ما محور مبارزات مان را توده پی ساختن محور شخصیتی قرار دهیم چگونه می توانیم این مبارزه را پیش ببریم. اگر فرهنگ مسلط بورژوا امپریالیستی جامعه امریکا تا حال به شخصیت پرستی حتی مجال تبارز قوی نداده است تا چه رسد به موقعیت مسلط، شما چگونه می توانید شخصیت پرستی سنتز نوینی تان را پیش ببرید؟ این جامعه به حدی رسیده که دیگر خود امپریالیست ها هم نمی توانند شخصیت پرستی و شخصیت محوری را بر آن مسلط سازند. شما چگونه خواهید توانست؟ شمایی که نماینده طبقه کارگر، نماینده کلکتیویزم و نماینده اصالت جمع باید باشید.

بطور کلی و اصولاً یک شخص همانقدر می تواند ارزش داشته باشد که نمایندگی جمعی را بتواند استحکام دهد، در غیر آن ارزشگذاری های شخصی، به یک اندیویدوآلیزم منحط و یک قهرمان پرستی مسخره مبدل می گردد. اما اواکیان بازی امریکایی وقتی تا سطح رفقای ما می آید، مسخره تر از مسخره می شود و یک جنبه بسیار زشت و ویژه پیدا می نماید. طبعاً به همان پیمانۀ ایکه شخصیت پرستی نادرست و مذموم است، شخصیت کشی نیز نادرست و زشت و ناپسند است و این مرضی است که متأسفانه چپ افغانستان به آن مبتلا است. چپ شعله یی بطور کل شخصیت کش است و شخصیت پرستی در آن بسیار ضعیف بوده است. اکثریت قریب به اتفاق منسوبین سابقه و بر حال این جنبش، از خوب و خراب، بسیار خوب بلد اند که چگونه شخصیت های خودی را تخریب کنند، توهین کنند، بدنام سازند و لکه دارش سازند؛ اما کمتر کسی از میان آنها می داند که چگونه برای شخصیت های جنبش چپ افغانستان تبلیغ نماید و جایگاه شایسته آنها را به جامعه بشناساند. از همان ابتدای سازمان جوانان مترقی که روحیه جریانیگری در میان شعله یی ها دامن خورد، شخصیت کشی و شخصیت خوری نیز در میان آنها شایع شد. بزرگسازي غیر واقعی کسانی مثل منصور حکمت یا بزرگسازي غیر واقعی کسانی مثل اواکیان توسط بعضی از منسوبین چپ افغانستانی و حتی او را تا مقام مارکس " فاز نوین کمونیزم " رساندن، روپوشی است برای شخصیت کشی ویژه چپ افغانستانی. به این ترتیب، این شخصیت پرستی خارجی وقتی در رابطه به خود ما در افغانستان مورد دقت قرار بگیرد، به شدت شخصیت کش و حتی حزب کش است و ترجمه مشخص آن یا تطبیق مشخص آن در شرایط خود ما در افغانستان نفی ضرورت رهبریت انقلابی بطور کلی، هم بصورت شخصی و هم بصورت جمعی، است. از جانب دیگر به همان پیمانۀ ای که شخصیت پرستی خارجی آن مقبولیت عامه جنبشی ندارد، شخصیت کشی داخلی آن عملاً مورد استقبال قرار می گیرد. در نتیجه هر دو جنبه شخصیت پرستی و شخصیت کشی آن به زبان ما تمام می شود و شخصیت های خود ما یا قربانی شخصیت پرستی های ایرانی و امریکایی می شود و یا افراد حقیری معرفی می شوند که از خود کله ندارند و صرفاً از مراجع تقلید خارجی تقلید می کنند و طوطی وار کلمات و گفته های آن ها را تکرار می نمایند.

البته منظورم این نیست که شما بگوئید حقیقت حقیقت نیست و ما " حقیقت سیاسی " داریم. خوب، اساساً درست است که حقیقت حقیقت است و این صحیح است. اما هسته مستحکم و انعطاف زیاد یا استقامت استراتژیک مستحکم و جهتگیری های تاکتیکی منعطف در رابطه با حقیقت هم مصداق دارد. حقیقت حقیقت است، اما ازین جهت که به چه و که گفته می شود و به چه و که گفته نمی شود؛ به چه پیمانۀ گفته میشود و به چه پیمانۀ گفته نمیشود؟ کجا گفته میشود؟ به چه صورت گفته میشود؟ گفته میشود یا گفته نمی شود و شاید لازم نباشد که دفعتاً گفته شود ولو اینکه درست باشد، نیز باید مورد توجه قرار بگیرد. کمونیست بودن که به معنی بی ملاحظه بودن نیست که بگوئیم چون ما کمونیست هستیم و حقیقت هم حقیقت دارد، پس کوچکترین انعطافی مجاز نیست.

فرمولبندی مائوئیستی " حق داشتن ، سود جستن و اندازه نگه داشتن " به چه معنی است؟ به این معنی است که در هر امری در قدم اول باید به حق بودن و حق نبودن آن توجه کرد، سپس به سود داشتن و سود نداشتنش و در درجه سوم به حد و حدود و اندازه

اش. به عبارت دیگر در حرف حق هم باید سود و زیان و حد و حدودش را در نظر گرفت و سیخکی، تند، تیز و پرخاشگر حرکت نکرد، چرا که اگر چنین کنی حتی حرف حقت هم بگوش کسی نمی رود و کسی به سوی شما نمی آید و اگر هم بیاید پس از مدت کوتاهی از شما خسته می شود و از نزدتان می گریزد.

تحت تاثیر چنین جوی متاسفانه رفقای ما هر قدری که هستند، سه، چهار، پنج، شش یا هفت، همان افراد کمیته تبلیغ و ترویج سابق اند که در زمان حزب کمونیست هم همانها بودند و در زمان حزب کمونیست (مائوئیست) هم همانها بودند و بلکه کمتر اند. رفقا یک ذره توان مانور هم در میان سائر افغانستانی های مقیم آنجا ندارند و نمی توانند در میان آنها بروند و مسایل حزبی را در میان شان تبلیغ و ترویج کنند. چپی های سابق افغانستانی در آنجا هنوز به رفقای ما نزدیک نشده از نزد آنها فرار می کنند، چرا که از طرز برخورد شان بد می برند و می گویند که کرزی و دولتش دست نشانده دولت امریکا است و فلانی و حزیش هم دست نشانده یک حزب امریکایی. در چنین وضعیتی شما حتی اگر بر حق هم باشید، اصلا فرصت نمی یابید تماس بگیرید و مسائل را توضیح دهید.

رفقا! من قصد دارم درین سیمینار واقعیت ها را بیان کنم، ولو اینکه تلخ باشد. هنوز کسانی حیران اند که اینها چرا و به چه دلیل علیه آر سی پی موضع گرفته اند؟ یکی می گوید آر سی پی اینها را پول نداده است (خنده حضار) یا می گوید اینها را حمایت نکرده است. دیگری می گوید که اینها می خواهند خود را روی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم متمرکز کنند و آر سی پی موضعگیری اش این است که نه، ما باید همزمان با مشت های مان هم امریکایی ها و رژیم دست نشانده را ضربه بزنیم و هم طالبان را. به عبارت دیگر اینها نمی خواهند علیه طالبان بجنگند و آر سی پی می خواهد که جنگ باید علیه طالبان نیز باشد. واقعیت این است که حتی خود آر سی پی و حکالم به این باور هستند که اساس ناراحتی های ما از آنها، همین مسئله است.

به هر حال، رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ در چنین چنبره ای گیر کرده اند و واقعا می خواهند که بحران شان حل شود. اما متاسفانه بحران را به سراسر حزب تعمیم می دهند. البته شکی نیست که حزب بطور کل نیز در مواردی دچار بحران است، چرا که افغانستان بطور کل دچار بحران است، رژیم کرزی دچار بحران است، اشغالگران در افغانستان دچار بحران اند، طالبان دچار بحران اند، حزب اسلامی گلبدین دچار بحران است، دارو دسته حقانی دچار بحران است. در چنین شرایطی ما هم از آسمان نیفتاده ایم و نمی توانیم از این بحران عمومی متاثر نباشیم. اما باید دانست که حدود و ثغور این بحران تا چه حد است و طرز برخورد با آن چگونه باید باشد؟ آیا این بحران در حدی است که ما باید یک انقلاب فرهنگی از نوع انقلاب فرهنگی آر سی پی براه بیندازیم یا وضعیت منفی کنونی را به طریق و شیوه دیگری باید حل کرد؟

در قدم اول باید توجه کرد که اگر این رفقا با موضعگیری حزب علیه خط آر سی پی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی مخالفت هایی داشته باشند، که فکر نمی کنم نداشته باشند، باید مخالفت های شان را صریحا بیان نمایند. حتی چنانچه با خط آر سی پی موافقت داشته باشند باید جرئتمندانه از آن دفاع نمایند. بر علاوه رفیق حفیظ که جزء صفوف

نیست و یکی از رهبران حزب است. اگر رهبران حزب ما در بیان و تعمیل موضعگیری های شان صریح و قاطع نباشند و جرئت‌مندان حرکت نکنند، صفوف حزب ما چه حال و وضعیتی خواهد داشت؟ او باید به اینجا می آمد و گریبان یکایک ما را می گرفت و ما را از رفتن به راهی که به نظرش نادرست است یا حد اقل خام و پیش از وقت است، برحذر می داشت. یک احوالدهی سست و بیحال و غیر صریح و انهم از راه دور چقدر جدی گرفته می شود؟ رفیق باید می آمد و درین سیمینار فعالانه شرکت می کرد و سینه سپر کرده فعالانه از مواضعش دفاع می کرد. ما فرصت می دادیم که رفیق درینجا می نشست و چندین ساعت صحبت می کرد و مخالفت های خود را هم از ابتدا تا انتهای سیمینار در هر موردی که می خواست صریح و روشن بیان می کرد. وقتی یک مسئله مطرح می شود باید جرئت‌مندان مطرح شود و مبارزه جدی حول آن پیش برده شود. این حق و مسئولیت اساسنامه بی هر رفیق است و ما همه باید این حق و مسئولیت را قاطعانه در نظر داشته باشیم، چرا که اینگونه حقوق و مسئولیت ها بخش مهمی از تعهدات ما برای بودن در یک حزب و یک تشکیلات است.

بنابراین ما از نیامدن رفیق حفیظ یه این سیمینار بسیار بسیار متأسف هستیم. حتی اگر رفیق دیگری از واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ هم درین سیمینار شرکت می کرد، خیلی خیلی بهتر از آن بود که هیچکسی از آنجا نیاید. حتی در آنصورت من یقین دارم که بحث ما سازنده تر می شد. ولی اگر رفیق حفیظ خودش می آمد، این سیمینار کیفیت دیگری پیدا می کرد. وقتی در مباحثات، تقابل آراء و افکار صورت بگیرد و برخورد میان افکار مختلف به وجود بیاید، سوالات مختلفی مطرح می شود و جنبه های مختلف بحث بیشتر و بیشتر باز می شود. اگر مسئله ای بدون بحث و مناظره بصورت نهایی جمع‌بندی شود خطر سرهم بندی شدن نتیجه گیری های نهایی و معلوم نشدن همه جوانب قضیه وجود دارد. ولی اگر بحث دامن بخورد و رفقا هر چه بیشتر در مباحثات شرکت کنند، نتیجه گیری های نهایی حتی الوسع همه جانبه تر و جامع تر خواهد بود. در مباحثات جامع هر رفیقی می تواند صحبت و نظری داشته باشد و ما خواهیم توانست نتیجه گیری های نهایی جامعی داشته باشیم. درینجا کسی ادعای پیغمبری ندارد که گفته هایش وحی منزل باشد و حلال و حرامش هم تا ابد بر حال و دیگران فقط یا کاتبان وحی باشند و یا حافظان آیات.

اگر احیانا ما یک انقلاب فرهنگی هم راه بیندازیم، من فکر نمی کنم که در آن مبارزه جدی و سخت، این رفقا ما را قاطعانه همراهی کنند. البته ممکن است از همان دور دستی بر آتش داشته باشند ولی فکر نکنم فیصله ها را قاطعانه عملی کنند و پشت جمع‌بندی ها با قاطعیت بایستند. ما امیدوار هستیم که این رفقا حالت پاسیو خود را بشکنانند. اگر رفیق یا رفقای بحث و نظری داشته باشند باید به نحو بسیار جدی پشت بحث و نظر خود بایستند و این رفقا متأسفانه فعلا اینگونه نیستند.

مثلا بحث تدارک جنگ خلق را در نظر بگیریم. این رفقا می گویند که در حد شعار باقی مانده است. این ادعا یک بی انصافی بزرگ غیر رفیقانه است. البته درست است که ما هنوز هم نتوانسته ایم وارد جنگ شویم و تا حال در مرحله تدارک برای آغاز و پیشبرد آن قرار داریم. اما تدارک برای آغاز و پیشبرد جنگ خلق چیزی نیست که فقط شعارش را داده باشیم و حرفش را زده باشیم، بلکه تلاش های نظری و عملی درین مسیر داشته ایم

و در جریان همین تلاش ها نه تنها سختی های روزمره مبارزاتی را متقبل شده ایم، بلکه با همین بدن ضعیف و نحیف خود تلفات نیز داشته ایم. شبنم در خانه مور توفان است. وقتی یک سیدال به خاک افتاد جریان شعله جاوید به کجا رسید؟ این حادثه محرک مستقیمی شد برای زبان درازی داکتر فیض. او دست به فحاشی بی ملاحظه ای زد و آن را پیش برد. در نتیجه جریان فروپاشید و به ده ها گروه تجزیه شد.

در پولینوم سوم کمیته مرکزی در مورد تدارک صحبت هایی به عمل آمد و بعضی از رفقا نظرات معینی دادند. آن بحث ها در سطوح معین و مشخص تا حدی پیش رفته است. اما فیصله ای داشته ایم مبنی بر اینکه بحث های مشخص تدارک را نباید از طریق استفاده از انترنیت برای رفقا بفرستیم و درینمورد احتیاط را رعایت کنیم. درینمورد باید محتاط باشیم چرا که به احتمال نسبتا قوی امپریالیست ها تکنالوژی باز کردن فایل های قفل شده را دارند و می توانند فایل های ما را بخوانند. البته ما می توانیم تا حد معینی از تکنالوژی قفل کردن فایل ها استفاده نماییم، اما این استفاده نباید شامل فایل هایی شود که متون آنها مستقیما مسایل نظامی را در بر می گیرد.

بنابراین اگر رفیق حفیظ می خواهد که ما از اینجا برایش بطور مفصل در مورد مسایل نظامی بنویسیم، ما این کار را نمی کنیم. او باید خودش بیاید تا از نزدیک بحث ها درینمورد را با او پیش ببریم و برایش بگوییم که بحث های ما به کجا رسیده و شامل کدام مسایل است و اقداماتی را که تا حال رویدست گرفته ایم کدام ها بوده است. او از شهادت دو رفیق پشه یی اطلاع دارد. آنها دست بکار شدند و حرکت شان را شروع کردند، اما مودل آر سی پی را اجرا کردند. با یک مشت رژیم را زدند و با مشت دیگر حزب اسلامی را. در نتیجه در همان اولین حرکات شان صدمه دیدند و نتوانستند کار شان را ادامه دهند.

بهر حال متاسفانه چند سال است که رفیق از ما احوال نگرفته است و هیچوقت هم بطور مشخص نمی گوید که آمده می تواند یا نمی تواند.

در مورد استراتژی مبارزاتی باید بگوییم که ما آن را مشخص کرده ایم و اگر رفیقی درینمورد بحثی داشته باشد باید بحثش را صریحا مطرح نماید. اما در مورد تاکتیک ها و مسایل تدارکی ما مکلفیم به شدت مسایل امنیتی را رعایت کنیم و رفقا برای پیشبرد بحث درینمورد باید زحمت سفر بر خود را هموار سازند. ما این مسایل را با رفقای واحد های [هواداران] شماره ۶ و ۷ نیز از طریق شبکه ارتباطی تحت کنترل امپریالیست ها (انترنیت) در میان نگذاشته ایم.

از این قضیه که بگذریم، موضوع مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به مثابه یک موضوع فرا گیر است. رفقا در رابطه با " بحران " در حزب می گویند که ما از یکطرف م ل م را علم می دانیم و از طرف دیگر غیر قابل تغییرش در نظر می گیریم. این بحث رفقا در هر دو جزء خود نادرست است. ما در انطباق با احکام اساسنامه حزب، و نه صرفا به مثابه نظر شخصی خودم، نظر دفتر سیاسی، نظر کمیته مرکزی و یا نظر مجموع رفقای حاضر درین سیمینار و حتی اکثریت قریب به اتفاق منسوبین حزب، م ل م را هم علم می دانیم و هم ایدئولوژی.

فرق بین علم و ایدیولوژی چیست؟ رفیق زلاند مسئله خوبی را مطرح کرد که گفت: فلسفه که اولین جزء مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم است، کدام علم مشخص نیست، نه فزیک است، نه کیمیا است، نه بیولوژی است و نه هم جامعه شناسی و تاریخ و امثالهم. فلسفه فراگیر ترین دانش بشری است، تجربیدی ترین دانش انسانی است و از قوانین کلی حاکم بر طبیعت، جامعه بشری و تفکر انسانی بحث می کند. در حالیکه کلمه علم در دری بطور خاص همان ترجمه کلمه ساینس در انگلیسی است.

فلسفه در واقع علم العلوم است. تکیه گاه و سرچشمه اولیه فلسفه، علوم مشخص است، همانگونه که تکیه گاه و سرچشمه درک اولیه انسانها، حواس پنجگانه است. ولی وقتی که شما به مرحله تجربیات ذهنی و تجربیات عقلی و یا به عبارت دیگر به مرحله شناخت تعقلی میرسید، این شناخت یک استقلال نسبی نسبت به آن چیزی که حواس پنجگانه به شما می دهد پیدا می نماید. این شناخت دیگر یک چیز قابل دیدن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن و لمس کردن نیست، بلکه یک سیستم تعقلی است و یک استقلالیت نسبی نسبت به شناخت حسی دارد. همانگونه که شعور زاده ماده و متکی بر ماده است و استقلالیت مطلق از ماده ندارد، ولی بصورت نسبی از آن مستقل است. با تمام وابستگی های شعور به ماده و با وجودی که شعور یک خاصیت ماده است، بنا به گفته لنین در کتاب ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم اگر بگوییم شعور ماده است، نادرست گفته ایم، چرا که استقلال نسبی شعور از ماده را نادیده گرفته و در واقع فرق میان ماتریالیسم و ایده آلیزم را از میان برده ایم. چند هزار سال از آغاز فلسفیدن انسانها می گذرد. در طول این هزاره های متمادی مسئله اساسی در فلسفه جوابدهی به سوال تقدم و تاخر ماده و شعور نسبت بهم بوده است و کماکان چنین هست و در آینده نیز چنین خواهد بود.

چرا این مسئله توانسته است عنوان مسئله اساسی فلسفه را بخود بگیرد؟ دلیلش این است که شعور یک استقلالیت نسبی از ماده دارد، آنچنانکه حتی بعضی از فلاسفه می توانند نه تنها به شعور مستقل از ماده باور حاصل کنند بلکه حتی می توانند به شعور مقدم بر ماده باور پیدا نمایند. اینها که آدم های جاهل نبوده اند، بلکه افلاطون بوده اند، سقراط بوده اند، ارسطو بوده اند، ابن سینا بوده اند، زکریای رازی بوده اند و خلاصه متفکرین سر آمد روزگار شان و نخبگان برجسته جوامع شان بوده اند. من مایل نیستم صرفا از فیلسوفان غربی مثال بیاورم. متاسفانه یک گرایش زشت فلسفی در کشورهای عقبمانده توسط امپریالیست ها دامن زده می شود که فلسفه و تاریخ فلسفه را به غرب محدود و منحصر می نماید. این گرایش در کشور تحت اشغال ما بخصوص در برنامه های درسی فلسفی در دانشگاه ها عمدا توسط اشغالگران امپریالیست ترویج می گردد و گسترش داده می شود.

فلسفه کلی ترین و تجربیدی ترین دانش عقلی است و هر یک از علوم حیثیت شناخت حسی نسبت به آن را دارد.

فلسفه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم همه علوم ساینسی را در بر می گیرد، اما خود یک علم ساینسی مشخص نیست. به قول مائوتسه دون م ل م در بر می گیرد

اما جایگزین نمی شود. یعنی م ل م همه علوم ساینسی را در بر می گیرد اما جایگزین هیچیک از آنها بطور مشخص نمی شود. شما نمی توانید م ل م را بجای فزیک و کیمیا و بیالوژی بنشانید، بلکه باید فزیک و کیمیا و بیالوژی هر کدام در جای خودش نقشش را بازی نماید، همانگونه که شما نمی توانید دید فلسفی را بجای وسیله دید حسی (چشم) بنشانید و از دید فلسفی کار چشم را بخواهید، کما اینکه نتیجه گیری های دید حسی را در بر می گیرد. عکسش نیز نادرست است. یعنی شما نمی توانید از چشم انتظار داشته باشید که مسایل مربوط به دید های فلسفی را ببیند و جواب دهد، کما اینکه خود وسیله اولیه رسیدن به چنان دیدی هست.

یک طرز تفکر یا یک ایدیولوژی، از دید مخصوص بخودش، همه چیز را اجمالا در بر می گیرد. این شامل ایدیولوژی اسلامی هم می شود. درین ایدیولوژی نیز قرآن هر تر و خشکی را در بر می گیرد. اما نباید انتظار داشت که قرآن وظیفه توضیح المسایل خمینی یا مرجع مذهبی دیگری را اجرا نماید. این را متشرعین هم قبول ندارند.

بنابراین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم همه علوم را اجمالا در بر می گیرد، اما بطور خاص جایگزین هیچ یکی از آنها نمی شود و هیچ یکی از علوم نیز بطور خاص جایگزین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نمی گردد. پس بحث مائوتسه دون یکطرفه نیست بلکه دو طرفه است.

این ادعا که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم فقط علم است و نه علم و ایدیولوژی، یک ایدیولوژی زدایی ناب است. ایدیولوژی زدایی یعنی بی باوری را دامن زدن، یعنی ارزش ها را نادیده گرفتن و مرز میان خوبی ها و بدی ها را در هم و برهم کردن. ایدیولوژی بسیار چیزها را در بر می گیرد. اولش معلومات است یعنی چیزهایی که به آنها علم حاصل کرده اید یا نسبت به آنها عالم شده اید، در پهلویش باورها است یعنی اینکه شما به چه چیزهایی باور و یقین حاصل کرده اید و در پهلوی اینها ارزش ها یا نظام ارزشی قرار دارد. کمونیزم اخلاقیات دارد یعنی یک نظام اخلاقی دارد. اینکه چه چیزی خوب است و چه چیزی بد است، چه چیزی شایسته قدردانی است و چه چیزی سزاوار نفرت است، به نظام اخلاقی مربوط است.

علم حکم نمی کند که چه چیزی خوب و شایسته قدر دانی است و چه چیزی بد و سزاوار نفرت است. فزیک نمی گوید که اکسیجن و هایدروجن که با هم ترکیب شده و آب تشکیل گردیده است، خوب است یا بد، بلکه می گوید که این یک واقعیت است. فزیک می گوید که یک جسم جامد غوطه شده در آب به همان اندازه ای که نظر به حجمش آب را بیجا می نماید، به اندازه وزن همان مقدار آب، وزنش را می بازد. اما به خوب و بد این مسئله و اینکه زشت است یا نیکو کار ندارد. فزیک به شما نمی گوید که فلان مسئله ارزش جانبازی را دارد یا ندارد.

خود آر سی پی در اساسنامه اش از ارزش ها بحث می نماید. اما ارزش ها ذاتا در علوم نیست. علم بیان واقعیت است، در حالیکه ارزش های ما یا نظام اخلاقی ما در عین حالیکه مبتنی بر علم است و نه جهل و وهم، بخشی از یک چیز عالی تر انسانی یعنی ایدیولوژی

است. البته تلاش در راه کشفیات علمی یا دفاع از یک مسئله علمی توسط یک دانشمند می تواند فراتر از بیان واقعیت برود و به یک ارزش اخلاقی مبدل گردد. مثلا دانشمندی که حاضر شد بخاطر معلوم کردن مزه سیانور مرگ را قبول نماید، که متاسفانه معلوم کرده هم نتوانست، در حالیکه جانش را از دست داد. یا مثلا گالیله موقعی که مجبور شد در دادگاه تفتیش عقاید کلیسا کشف علمی اش را انکار نماید، اما با ناخن پا بر روی زمین نوشت که همچنان باور دارد که زمین به گرد خورشید می چرخد. این چیزها دیگر جزء علم فزیک یا علم نجوم نیست. اینجا یک ارزش اخلاقی فراتر از معلومات و فراتر از بیان واقعیت به وجود آمده است و بر مبنای آن است که روحیه تقبل خطر و جانبازی به وجود می آید. البته هر دانشمندی هم در طول تاریخ حاضر نبوده است کشفیات علمی خود را در صورت مقابل شدن با خطرات به ارزش های اخلاقی مبدل نماید.

وقتی مبارزات انقلابی در جامعه به وقوع می پیوندد، ریشه اساسی اش در پایه مادی جامعه نهفته است. وقتی در جامعه تناقض میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به مرحله انتاگونیزم می رسد، در روبنای ایدیولوژیک - سیاسی و در مبارزات بخاطر تصرف قدرت سیاسی در جامعه انعکاس می یابد. این امر به چه معنی است؟ به این معنی است که مکانیزم تحول و تکامل جامعه به عالی ترین شکل خود می رسد و تضاد زیر بنایی اقتصادی شکل یک مبارزه سیاسی و فکری فرا گیر را بخود می گیرد و ایدیولوژی های متضاد (شامل معلومات ها، باور ها و ارزش های اخلاقی) در مقابل هم قرار می گیرند.

درینجا دیگر بحث، بحث معلومات نیست بلکه بحث چیزی هست که شما به هر قیمت از آن دفاع می کنید و به قربانی دادن می ارزد. عامل مستقیم این قربانی دادن سطح بالای دانش و معلومات نیست، بلکه همان حد اعلای تجرید شعوری در ارتفاع یقینی و ارزشی است که فرد و جمع را به قربانی دادن وادار می کند. یک ارزش اخلاقی انقلابی گرچه بر پایه علوم تجرید میشود ولی در ارتفاع بالاتری نسبت به معلومات علمی قرار می گیرد.

بنابراین ولو اینکه ایدیولوژی پایه علمی دارد ولی فراگیر تر از آن است و در عین حال یک استقلال نسبی نسبت به هر علم دارد. اگر شعور شما صرفا معلوماتی بماند و صرفا معلومات را ارائه نماید و به ارتفاع تجرید یقینی و ارزشی نرسد شما یک فرد دارای معلومات علمی ولی فاقد ایدیولوژی خواهید بود. معلومات را بسیاری مردم می توانند داشته باشند. مثلا کسان زیادی مارکسیولوژی می خوانند، یا حتی درس می دهند و کسانی از آنها ممکن است خود را مارکسیست نیز بدانند. ولی مارکسیست حقیقی چه کسانی اند؟ فقط و فقط آنهائیکه در درون احزاب کمونیست مبارزه می کنند. چرا؟ زیرا که حزب به مارکسیزم صرفا به عنوان یک علم برخورد نمی نماید، بلکه فراتر از آن به مثابه یک ایدیولوژی با آن برخورد می نماید یعنی به عنوان مجموعه ای از معلومات، باور ها و ارزش ها. اعضای حزب باید بر مبنای تعهد ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی شان سخت ترین، مشکل ترین و طاقتفرسا ترین دستورات را اجرا نمایند.

درینجا دیگر نه شخصیت فردی بلکه شخصیت جمعی است که حکم می راند. همیشه یک تداخل بین شخصیت فردی و شخصیت جمعی وجود دارد. شخصیت فردی در حکم علوم خاص است در حالیکه شخصیت جمعی در حکم ایدیولوژی است، درست مثل تداخل

میان تصمیمات جمعی و فردی. این همان سانترالیزم دموکراتیک است که باید در حزب مرعی الاجرا باشد.

اگر شما ایدیولوژی را مطلق سازید و علوم را به هیچ بگیرید مثل این است که سانترالیزم را مطلق سازید و دموکراسی را نادیده بگیرید. از این وضعیت فاشیسم فکری (تعصب فکری) زاده می شود. ولی برعکس اگر علوم را مطلق ساختید و ایدیولوژی را به هیچ گرفتید، مثل این است که دموکراسی را مطلق بگیرید و سانترالیزم را نادیده بگیرید. از این وضعیت بی بند و باری فکری، ایدیولوژی زدایی، بی باوری، ارزش زدایی و به قولی بی ایمانی زاده می شود. ایمان به معنی اطمینان به درستی آنچه به آن باور داریم، به معنی دلجمع بودن از درستی باورهای مان. البته نباید دگماتیسم دامن بخورد ولی سطح معینی از یقین باید وجود داشته باشد ولو اینکه نسبی باشد. بدون آن نمی توان کاری را از پیش برد. به عبارت دیگر حقایق هم جمع اعداد اند، جمع نسبی و مطلق. در حالیکه حقیقت مطلق دارای حدود نسبی است، حقیقت نسبی هم دارای جنبه یا جوانب مطلق است. مطلق و نسبی و همچنان محدود و نامحدود در هم تداخل می نماید. در محدود نامحدود وجود دارد و در نامحدود هم محدود. ۲ محدود است و ۳ هم محدود است. اما بین این دو عدد محدود اعداد نامحدود یعنی لا یتناهی وجود دارد.

کل بحث کتاب " اصول فلسفه و روش رئالیسم " در مورد اینکه شعور خاصیت یک ارگانیزم مادی یعنی مغز نیست بلکه به روح غیر مادی مربوط است و بعد از نابودی مغز هم ادامه می یابد، این است که صلاحیت های شعوری انسان نامحدود است و این نامحدودیت نمی تواند کلا در درون یک ارگانیزم محدود مادی یعنی مغز محبوس گردد. همچنان گفته می شود که چون اشکال گوناگون ماده همه محدود است، مجموع جهان مادی بطور کل نیز محدود است و نمی تواند ازلی و ابدی باشد. اما دیدیم که بین دو محدودیت یک نامحدودیت یا لا یتناهییت وجود دارد. چنانچه این دو محدودیت وجود نداشته باشد، آن نامحدودیت هم وجود نخواهد داشت. نامحدودیت های شعور انسان هم در میان محدودیت ارگانیزم مغز انسان زاده می شود و چنانچه آن محدودیت نباشد این نامحدودیت هم از میان خواهد رفت.

در جنبش های اجتماعی، علم به درجه عالی تجرید یقینی و ارزشی ارتقا پیدا می نماید و ایدیولوژی، که هنر را هم در بر می گیرد، زاده می شود. اگر این نباشد، جنبش به سطح جنبش واژگون کننده نمی رسد و خواسته ها و طریقه دستیابی به آنها نرم و ملایم می شود. ایدیولوژی زدایی لبه های تیز مبارزات انقلابی را که مثلا هم از شما و هم از دشمن خون می ریزاند، لشم نماید و به این ترتیب شور انقلابی را نابود می سازد. بدون ارتقای ایدیولوژیک نمی توان جنبش انقلابی را به سوی پیروزی رهنمون شد. وقتی ماؤمی گوید که ما باید غم و اندوه مان را به انرژی مبارزاتی مبدل نماییم، باید دید چگونه این تبدیلی صورت می گیرد؟ از طریق باور ها و ارزش های ایدیولوژیک. این تجرید یقینی و ارزشی باید در ذهن یک انسان، در وجدان یک حزب و در نفس یک جنبش اجتماعی حاصل شود، در غیر آن کسی خود را در عالم بی یقینی و بی ارزشی به کشتن نمی دهد و کسی خطر قبول نمی کند. ایدیولوژی زدایی بستر پیدایش روحیه عدم فداکاری، مسالمت جویی، پارلمانتاریست شدن و نرم شدن و ترک به اصطلاح تند روی و افراطیت است.

البته در ایدئولوژی خطر دگماتیسم هست، خطر تعصب هست، خطر جذمیت و خطر فاشیسم فکری و خطر تحمیل افکار و باور ها بر دیگران هست. با این خطرات باید آگاهانه مبارزه کرد و نه اینکه از ترس آنها به ایدئولوژی زدایی که خود خطر بالقوه و بالفعل عظیم تر و مخوف تری است پناه برد. راه درست مبارزه با خطرات مذکور ایدئولوژی زدایی نیست. شما نمی توانید تضاد های عینی و معینی را که در جامعه و جهان وجود دارد، کلا نادیده بگیرید و اراده گرایانه آن ها را دور بزنید. شما ناچار هستید بر مبنای همین تضادهای عینی و معین موجود در جامعه و جهان، حزب تان را داشته باشید، شما ناچار هستید دیکتاتوری پرولتاریا را داشته باشید و شما ناچار هستید رهبریت تان را داشته باشید. بافت طبقاتی جامعه و جهان، کل این ناچاری ها را بر شمایی که خواست تان رسیدن به جهان بی طبقه کمونیستی است، تحمیل می نماید و شما نمی توانید از این ناچاری ها بگریزید، مگر اینکه کلا خواست رسیدن به چنان جهانی را در واقع کنار بگذارید. حزب، رهبریت، دولت و ارتش انقلابی، همه و همه تیغ های دو دمی اند که می توانند به ضد خود بدل شوند. یک حزب انقلابی می تواند به یک حزب ضد انقلابی بدل شود، یک رهبری انقلابی می تواند به یک رهبری ضد انقلابی بدل شود، دیکتاتوری پرولتاریا می تواند به دیکتاتوری استثمارگران بدل شود و ارتش انقلابی می تواند به وسیله سرکوب توده ها مبدل گردد. انارشیزم ها بخاطر همین خطرات از خیر همه آنها می گذرند و به یک باره می خواهند جهان طبقاتی را به جهان غیر طبقاتی مبدل نمایند، بدون حزب، بدون رهبریت، بدون تشکیل دولت انقلابی و بدون ارتش انقلابی.

نه اینطور نمی شود. شما نمی توانید ازین ابزارها بگذرید. همینطور شما نمی توانید از ایدئولوژی بگذرید مگر اینکه از خود انقلاب گذشته باشید. شما که ایدئولوژی زدا شدید کسی می شوید که در واقع بی باوری، بی اعتقادی، بی ارزشی، قربانی ندادن، جذب نداشتن، احساسات فداکارانه نداشتن و به دور انداختن روماننیزم انقلابی را ترویج می نمایید و این یعنی به دور انداختن خود انقلاب.

البته احساسات فداکارانه از جاهلیت هم بر می خیزد. ولی خود همان جاهلیت یک ایدئولوژی است و البته یک ایدئولوژی ضد علمی و مطلق گرا. باور ها و ارزش هایی وجود دارد که یک طالب را وادار می کند دست به انتحار بزند.

اینکه موضوع قیام سرتاسری در اساسنامه آر سی پی مشخص و روشن نیست، از همین ایدئولوژی زدایی بر می خیزد. اینکه در اساسنامه آر سی پی یک گرایش نیرومند انسان دوستی غیر طبقاتی وجود دارد، باز از همین ایدئولوژی زدایی بر می خیزد. حذف مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم از همین جا بر می خیزد. اینکه سخت متوجه هستند که با مائوتیست های " مبلغ تروریزم " در افغانستان نسبت داده نشوند تا مبادا در فعالیت های قانونی شان " لکه " های فعالیت های غیر قانونی نچسپد و این برای شان مایه خطر واقع نشود، از همین ایدئولوژی زدایی بر می خیزد. خوب، روشن است که از دید اشغالگران امپریالیست گرچه حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان هنوز فعالیت های عملی " تروریستی " ندارد، ولی " مبلغ تروریزم " است و از اینجهت یک حزب غیر قانونی است. اما آر سی پی فعالیت های غیر قانونی ندارد و سیستم و شیوه کارش عمدتا

و بلکه تا حد زیادی کلا یک سیستم و شبوه کار قانونی است. مثلا وقتی شاخه جوانان شان کارزار بیرق سوزان را پیش برد و مرتکبین این کار به محاکمه کشانده شدند، دعوی شان را در محکمه پیش بردند، در حالیکه طرف دعوی شان در واقع دولت امریکا بود. اینها دعوا را بردند و برائت حاصل کردند، چرا که در امریکا قانونی وجود ندارد که در آن سوختاندن بیرق امریکا یک جرم تلقی شده باشد. این بحث را بیشتر دامن نمی زنم. امید وارم قضیه مربوطه یک مقدار روشن شده باشد.

همانطوری که گفتیم در ایدیولوژی خطر تعصب وجود دارد، همانگونه که در دیکتاتوری پرولتاریا خطر مبدل شدن به دیکتاتوری بورژوازی وجود دارد و همانطوری که در حزب انقلابی خطر مبدل شدن به یک سلاح ضد انقلابی وجود دارد. اما بر مبنای این خطرات بالقوه ما نمی توانیم انارشییست شویم و بگوئیم که از همان ابتدا همه این ها را دور می اندازیم و اراده گرایانه و بدون توجه به تضاد های عینی موجود در جامعه و جهان، یک "انقلاب ناب" و یک "استراتژی مبارزاتی ناب" را در پیش می گیریم. اگر چنین کنیم از بروز "خطرات" جلوگیری کرده ایم ولی به قیمت نا دیده گرفتن اصل قضیه یعنی انقلاب.

این خطر بصورت بالقوه وجود دارد که ایدیولوژی عوارضی چون تعصب، جذمیت و تنگ نظری بار بیاورد. اما این خطر در یک ایدیولوژی علمی، تا زمانی که عمدتا ماهیت علمی بودن خود را حفظ نماید، جنبه عمده را تشکیل نمی دهد. جنبه علمی یک ایدیولوژی علمی همیشه ما را وادار می کند که مداوما تجربیات ذهنی مان را در پراتیک اجتماعی امتحان کنیم. فلسفه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و همینطور تیوری های اقتصادی و سیاسی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در پراتیک مبارزات طبقاتی پرولتری و همینطور در پراتیک مبارزات تولیدی و آزمون های علمی عمومی بشری مورد آزمون قرار می گیرد و پیوسته تحول می یابد و رو به تکامل می رود. همین پروسه پیوسته و مداوم زمینه این را به وجود می آورد که این ایدیولوژی به یک تعصب، به یک جزم، به یک دگم و به یک مذهب مبدل نگردد.

یک موضوع دیگر را در نظر می گیریم. حد معقولی از رول و نقش شخصیت ها در تاریخ و در هر جنبش سیاسی مطرح است. ولی در توجه به رول و نقش شخصیت ها خطر شخصیت پرستی یا کیش شخصیت وجود دارد. آیا آر سی پی که ایدیولوژی را بخاطر خطر بالقوه تعصب و دگماتیزم در آن پس می زند، در رابطه به شخصیت پرستی اواکیانی خود نیز به چنین کاری دست می زند؟ نه، نه تنها در اینمورد دست به چنین کاری نمی زند، بلکه اواکیان بازی را به حد عارضه دارش می رساند. در حالیکه ایدیولوژی به مثابه یک کلیت مطرح است و نقش اواکیان در آر سی پی یک موضوع خاص مربوط به آر سی پی است. اما آر سی پی این کلیت را منکر می شود تا امر خاص مربوط به خود (نقش اواکیان) را جای آن کلیت بنشانند.

آر سی پی مدعی است که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ایدیولوژی نیست بلکه صرفا علم است و درینمورد به گفته ای از مارکس استناد می نماید. مارکس زمانی در کتاب

ایدیولوژی آلمانی یا کتاب دیگری، دور انداخته مطرح کرده که دیگر عصر ایدیولوژی ها به سر رسیده است. اما ما هم اکنون نیز به چشم سر نقش و رول ایدیولوژی ها را در جوامع بشری به روشنی می بینیم. من فکر می کنم که عصر کمونیزم نیز عصری نخواهد بود که در آن ایدیولوژی ها وجود نداشته باشند، کما اینکه ماهیت طبقاتی نخواهند داشت.

هیچکسی از اشتباه مصئون نیست و مارکس نیز مصئون نبوده است. به نظر من بحث مارکس در مورد بسر رسیدن عصر ایدیولوژی ها نادرست است و در همان زمانش نیز نادرست بوده است. مارکس یکجا با انگلس برای دبالیکتیک سه اصل در نظر می گرفتند. این نظر نادرست است و در همان زمان طرح نیز نادرست بوده است. مارکس و انگلس زمانی انقلاب را قاره یی مطرح کردند. من فکر می کنم این طرح در همان زمان نیز قابل پیاده کردن نبوده است. مثلا کمون پاریس در تناقض با تیوری انقلاب قاره یی قرار دارد. شما بروید همه نوشته های مارکس در مورد کمون پاریس را بخوانید. در یک جای این نوشته ها هم این انتقاد وجود ندارد که چون کمون پاریس بصورت یک انقلاب قاره یی پیش نرفت، منجر به شکست گردید. رفیق نوید در صحبت های خود مطرح کرد که مارکس چه انتقاداتی بر کمون پاریس داشته است و چنانچه دیدیم هیچ یک از آن انتقادات به موضوع انقلاب قاره یی مربوط نبوده است. از اینقرار طرح انقلاب قاره یی در همان زمان مارکس نیز بطور مستدام و پیوسته مطرح نبوده است.

آیا گفته مارکس در کتاب ایدیولوژی آلمانی راجع به خاتمه یافتن عصر ایدیولوژی ها یکی از اجزای اصلی مارکسیزم است؟ نه، حتی یکی از اجزای غیر اصلی مارکسیزم نیز نیست. مارکسیزم در نزد ما عبارت از مجموع کتاب های مارکس نیست. مارکس یک انسان بود و هر انسانی مرتکب اشتباه و خطا می شود. بنابراین مجموع کارهای مارکس نیز در بر گیرنده خدمات مثبت وی و همچنان اشتباهات و خطاهایش هست. پیش ما مارکسیزم یک مفهوم تجریدی از مجموع نکات اصلی خدمات مثبت مارکس است. به عبارت دیگر ما اشتباهات و خطاهای مارکس را جزء مارکسیزم به حساب نمی آوریم، همانگونه که مثلا اشتباهات و خطاهای انشتین را جزء فزیک انشتینی نمی شماریم. شما هیچ دانشمندی را نمی توانید بیابید که مرتکب اشتباه و خطا نشده باشد. شما در طول تاریخ هیچ ایدیولوژی را نمی توانید سراغ داشته باشید که هر چه گفته و هر چه انجام داده همه اش درست بوده باشد یا حد اقل خودش تا آخر روی درستی تمامی گفته ها و اعمالش ایستادگی کرده باشد. حتی کسانی که دعوای پیغمبری داشته اند و ادعای معصومیت کرده اند، از این اصل مستثنی نبوده اند. در قرآن هشتاد و چند آیه منسوخته و تعداد زیادی احکام باطله وجود دارد و اینهمه به معنای این است که حتی آن گفته هایی که " آیات وحی منزل " ادعا می شده اند، نیازمند اصلاح و تعدیل و تغییر بوده اند، نه تنها بعد ها بلکه در همان زمان حیات " پیغمبران " که ادعا داشته اند گفته های شان را مستقیما از " منبع الهی وحی " دریافت می نمایند.

همه آثار و نوشته های کلاسیکران را جزء به جزء و در تمامی موارد نمی توان به مثابه اصول و اجزای اصلی و فرعی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم پذیرفت. انتقاد روی اشتباهات و خطاهای کلاسیکران در صورتی که آن اشتباهات و خطاها به اصول و اجزای اصلی و فرعی

مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم مربوط نباشند، به مفهوم انتقاد روی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم تلقی شده نمی تواند، بلکه انتقاد روی اشتباهات و خطا هایی خواهد بود که در تناقض با خط کلی ایدیولوژیکی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی قرار داشته اند و انگشت گذاشتن روی آنها به مفهوم انگشت گذاشتن روی کمبودات و اشتباهات و خطاهای ایدیولوژی نخواهد بود تا با رفع آنها و جاگزین ساختن فرمولبندی های دیگری بجای آنها به تکامل کیفی یا کمی ایدیولوژیکی دست یافت و ادعای رسیدن به مراحل عالی تر ایدیولوژیکی را به میان کشید.

اگر انتقاد بر مارکس و انگلس و لنین و استالین مطرح باشد، ما نیز چنین انتقاد هایی کرده ایم، اما هیپگاه ادعای راه و اندیشه و یا سنتز های نوین را به میان نیاورده ایم.

مثلا در کنگره حزب کمونیست در سال ۱۹۹۱ بحثی بود بر سر اینکه برخورد اثر " انقلاب چین و حزب کمونیست چین "، که از خود مائوتسه دون است، در رابطه با مسئله ملی در چین نادرست است. در این اثر بحث می شود که ملت چین از ۵۰۰۰ سال به اینطرف وجود داشته است یعنی در دوره های برده داری و فیودالیزم ملت چین وجود داشته است، در حالیکه ملت یک مفهوم بورژوایی است و نمی تواند در دوره های برده داری و فیودالیزم وجود داشته باشد. در این اثر ملت چین عمدتا همان ملت هان خوانده می شود. درینجا دو نادرستی وجود دارد: یکی این که چرا ملت چین و چرا ملل ساکن در چین نه؟ و دیگر اینکه ملت چین چرا عمدتا ملت هان خوانده می شود؟ ملل دیگر ساکن در چین در کجای تاریخ و جغرافیه چین قرار دارند؟ چرا ترک های اویغور، تبتی ها، مغول ها و منچور ها که هر کدام قلمرو مورد سکونت شان بزرگتر از افغانستان است، اقلیت های ملی خوانده می شوند؟ در حالیکه اینها ملیت های تحت ستم ساکن در چین هستند و نه اقلیت های ملی یعنی اقلیت های فاقد سرزمین و قلمرو. چرا حزب کمونیست چین هیچوقت حق تعیین سرنوشت برای ملیت های مختلف ساکن در چین را مورد پذیرش قرار نداد؟ به دلیل اینکه امپراتوری هان سر زمین های دیگران را به زور شمشیر تصرف کرده بود و این متصرفات امپراتوری برای حزب کمونیست چین به میراث گذاشته شد؟

همچنان بحث تعیین شدن لین پیائو به عنوان جانشین مائوتسه دون در کنگره نهم حزب کمونیست چین را داشته ایم. این بحث در نشست گسترده کمیته جنبش در سال ۱۹۹۳ نیز توسط نماینده حزب کمونیست افغانستان مطرح گردید. رفقای کهن سال حاضر درین سیمینار حتما یاد شان می آید که پرچمی ها به طعنه مائو را امپراتور مائو و لین پیائو را ولیعهد لین پیائو می گفتند. این کار چه معنا دارد که برای مائوتسه دون زنده و حی و حاضر در کنگره جانشین تعیین می گردد؟ این کار در کدام اصول و احکام تشکیلاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی می گنجد؟ این یک طنز تاریخی شد که جانشین زود تر از فردی که برایش جانشین تعیین شده بود چشم از جهان پوشید و آنهم با یک عالم رسوایی و افتضاح.

بر علاوه روی تصویب تیوری " عصر زوال امپریالیزم " در کنگره نهم حزب کمونیست چین بحث داشته ایم. این بحث در برنامه حزب نیز آمده است.

در جلسه گسترده کمیته جنبش در سال ۱۹۹۳ وقتی نماینده حزب کمونیست افغانستان بیان داشت که تصویب مائوئیزم در این جلسه به مفهوم تأیید تمامی گفته ها و عملکرد های مائوتسه دون نیست بلکه به مفهوم تأیید و حمایت خدمات مائوتسه دون است و نه اشتباهات و خطاهای مائوتسه دون و آن اشتباهات و خطا به خودش مربوط است و نه به مائوئیزم و به ما، رفیق مربوط به حزب کمونیست ایران (م ل م) به شدت عکس العمل نشان داد و نماینده حزب کمونیست افغانستان را به بی مسئولیتی ناشی از عدم شناخت دقیق و وسیع از تاریخ انقلاب چین متهم کرد. جالب این بود که این عکس العمل تند در حالی بروز داده شد که در بحث های مربوط به تیوری سه جهان، همان رفیق نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) خاطرات ایجاد روابط میان دولت چین و مرتجعین کشور های تحت سلطه، به شمول ایران، در سال های آغازین دهه هفتاد قرن بیست را به تلخی و بار بار متذکر گردید. در بیرون از نشست جلسه به آن رفیق گفته شد که شما از مائو یک پیغمبر یا امام معصوم می سازید و او را غیر قابل انتقاد می دانید، در حالیکه انتقاد بر مارکس و لنین را تحمل می نمایید و بعضا هم قبول دارید. پس آیا شما می توانید از جانشینی لین پیاو و تصویب تیوری عصر زوال امپریالیزم در کنگره نهم حزب کمونیست چین و اینکه حزب کمونیست چین هیچگاه حق ملل در تعیین سرنوشت برای ملیت های ساکن در چین را مورد پذیرش قرار نداد دفاع نمائید؟ ادامه این بحث را رفیق عضو کمیته مانع شد. ولی امروز همین حزب کمونیست ایران (م ل م) همه چیز را تخته پاک می زند و پاک می کند، حتی عکس ها را.

بینیم موضوع از چه قرار است؟ موضوع این است که تکامل مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیزم و سپس به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در جنبه عمده خود شامل اضافات و گسست ها است. اضافات کمبود های گذشته را رفع کرده و گسست ها هم نادرستی های گذشته را و به این ترتیب یک پروسه رو به تکامل وجود داشته است. اما در عین حال در واقعیت تاریخی این پروسه یک تکامل صرفا تک خطی وجود نداشته است، بلکه این پروسه با فراز و نشیب و با پیچ و خم پیش رفته و در جنبه غیر عمده خود در بر گیرنده یک مقدار اشتباهات و نادرستی ها بطور کل و همچنان بعضا اشتباهات و نادرستی ها نسبت به گذشته نیز بوده است. درینجا نیز وحدت اضداد وجود داشته است و یک خط مطلقا پیشرونده موجود نبوده است.

بطور مثال لنین می گوید: «سوسیالیزم در شوروی یعنی برقی ساختن» یا مثلا می گوید: «جمهوری های شوروی قفقاز باید به امپریالیست ها اجازه دهند تا منابع نفت شان را غارت کنند تا این جمهوریت ها بتوانند پیشرفت نمایند و قادر شوند سطح زندگی مردمان شان را ارتقا دهند.» یا مثلا اشتباهاتی که در دوران کمونیزم جنگی مرتکب شدند. یا مثلا اشتباه فاحشی که در ارتباط با تروتسکی از طرف آنها رخ داد و فردی را که کل تاریخ زندگی اش روشن بود، انچنان صلاحیت هایی دادند که به شخص درجه دوم بعد از لنین و یا حد اقل به شخصیت درجه سوم بعد از لنین و استالین در حزب مبدل گردید. مثلا صلاحیت سازماندهی ارتش سرخ را به او سپردند. وقتی لنین در آخرین روز های حیات خود بود بحثش در مورد شخص اول آینده در کلکتیو رهبری حزب حول استالین و تروتسکی دور می زد و صلاحیت ها و نواقص هر یک را بر می شمرد.

در دوره مائو نیز چنین بوده است. درینمور می توان علاوه از موضوعاتی که قبلا گفته شد، به فیصله یکی از پولینوم های کمیته مرکزی هشتم حزب کمونیست چین مبنی بر ممنوعیت همتراز دانستن رفقای چینی با مارکس و انگلس و لنین و استالین و تقسیم بندی سه جهانی توسط مائوتسه دون که البته با طرح ر.ویز یونیست ها مبنی بر پذیرش تئوری سه جهان به مثابه استراتژی مبارزاتی پرولتاریای بین المللی فرق دارد، اشاره نمود. همچنان می توان در این مورد به بی توجهی حزب کمونیست چین به امر سازماندهی بین المللی جنبش کمونیستی و مطلق سازی اشتباهات کمینترن اشاره نمود.

لنینیزم و مائوئیزم شامل این چیزهایی که فوقا گفتیم، نیست. منظور ما از لنینیزم و مائوئیزم همان تکاملاتی است که در نوشته " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " یعنی فیصله نشست گسترده کمیته جنبش در سال ۱۹۹۳ بیان شده است. اگر آر سی پی یا کدام حزب دیگر بر سر این تکاملات اصولی بحثی داشته باشد باید بحثش را مطرح کند. اگر حزب کمونیست ایران (م ل م) بر سر این تکاملات اصولی بحثی داشته باشد باید بحثش را مطرح نماید. اما به بهانه طرح گرایش نادرستی که تعیین کننده نیز نبوده اند و نقش فرعی داشته اند، شما حق نخواهید داشت لنینیزم، مائوئیزم و حتی مارکسیزم و کلیت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از ادبیات حزبی تان حذف کنید.

بنابراین گسست ها و اضافات را می توان در تکامل از مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیزم و همچنان در تکامل از مارکسیزم - لنینیزم به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در نظر گرفت، اما عقبگرد ها یا اشتباهات و کمبود های جدید زمان لنین را، که فرعی بوده و نقش اصلی نداشته اند، نمی توان جزء لنینیزم شمرد و همچنان عقبگرد ها یا اشتباهات و کمبود های جدید زمان مائو را، که ایضا نقش اصلی و تعیین کننده نداشته اند، هم نمی توان جزء مائوئیزم به حساب آورد.

گذشته از اینها حتی در یک مورد مشخص، احزاب و شخصیت ها، به شمول کلاسیکران کمونیست، می توانند در یک زمان درست فکر و عمل کنند و در یک زمان دیگر نمی توانند یا حد اقل به گرایش نادرست مبتلا می گردند. بطور مثال جبهه متحد ملی ضد جاپانی در نیمه دوم دهه ۳۰ و نیمه اول دهه ۴۰ قرن گذشته را در نظر می گیریم. آیا رفقا فکر می کنند که حزب کمونیست چین خیلی راحت و هموار طرح این جبهه را به میان کشید و گومیندان هم آن را قبول کرد و جبهه تشکیل گردید؟ نه. چانکایشک تا زمانی که دستگیر نگردیده بود، طرح جبهه را قبول نکرد و فقط پس از آنکه در حالت دستگیری این طرح به او پیشنهاد گردید، تا حدی از روی ناچاری این طرح را قبول کرد. اما حزب کمونیست چین و شخص مائوتسه دون که خود ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی ضد جاپانی را طرح کرده بودند، پس از آنکه دیدند چانکایشک را در چنگ دارند، در ابتدا به فکر انتقامگیری از او افتادند و می خواستند او را بکشند. چانکایشک خون هزاران کمونیست و ده ها و بلکه صد ها هزار نفر از توده های انقلابی را به گردن داشت و خیلی طبیعی بود که هر کمونیست چینی به فکر انتقام از این قاتل خونریز باشد. ولی وقتی مسئله به بحث افتاد و شوروی ها و شخص استالین نیز در جریان قرار گرفتند، کمونیست های چینی، به شمول مائوتسه دون، روی دل شان آب انداختند، ضرورت و الزام سیاسی

را مقدم بر انتقامگیری از چیانکایشک در نظر گرفتند و از کشتن او صرفنظر کردند. آنها با چانکایشک اسیر به عنوان رئیس بر حال گومیندان و رئیس جمهور بر حال چین مذاکره کردند و توافق او را برای تشکیل جبهه متحد ملی ضد جاپانی گرفتند و سپس آزادش کردند. درینجا شما نمی توانید گرایش گذرای انتقامگیری فردی از چانکایشک را که برای مائوتسه دون و سائر کمونیست های چینی در ابتدای مواجهه با چانکایشک دستگیر شده به وجود آمده بود، جزء مبحث مائوئیزم محسوب نمایید.

گرایشات نادرست فرعی بسیاری از ابتدای ظهور جنبش بین المللی کمونیستی یعنی زمان مارکس و انگلس تا حال وجود داشته است که ما فوقا فقط به چند مورد آن اشاره داشته ایم. غیر ممکن است که اینگونه گرایشات در آینده نیز وجود نداشته باشد. اما شما نباید با توسل به مسایل غیر تعیین کننده، اصول تعیین کننده را نا دیده بگیرید و بخاطر گرایشات نادرست فرعی در مارکس و لنین و مائوتسه دون، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را بطور کلی از اساسنامه حزب تان حذف کنید. سنتز های نوین اوکیان در کلیت خود، به درستی یا نادرستی، مباحث مربوط به گرایشات فرعی نادرست در زمان مارکس و لنین و مائوتسه دون را در بر می گیرد و در هیچ موردی بحث روی گرایشات اصولی تعیین کننده در آن زمان ها را در بر ندارد. اینچنین بحث هایی را ما هم داشته ایم. اما وجه مشخصه آر سی پی این است که از گستاخی بزرگمایی و لافزنی های بی مایه به قدر کافی برخوردار است و اگر هم درین عرصه کمبودی داشته باشد، پست م ل م های ایرانی حاضر اند این کمبود را برایش تکمیل نمایند.

همانطوری که رفیق ملیار گفت، غربی ها معمولا تولید تئوریک را خاص خود شان می دانند و دیگران را فقط در حد اجرا کنندگان عملی تئوری های تولید شده خود شان در نظر می گیرند. یعنی کار فکری از آنها و کار جسمی از ما. اما در ما ها گرایش معکوس وجود دارد، یعنی کمتر به خود جرئت می دهیم در فعالیت های تئوریکی پیشگام شویم و از طرحات مان قاطعانه و تا آخر دفاع نماییم.

در مانیفیست و اساسنامه جدید آر سی پی مطرح شده که پایه مادی زندگی انسان را تولید و باز تولید احتیاجات مادی زندگی و تولید و باز تولید خود زندگی تشکیل می دهد. درینجا منظور از تولید و باز تولید خود زندگی بطور مشخص تولید نسل انسان است و در واقع مناسبات میان انسان ها در جریان تولید نسل و پرورش نسل های جدید را به مثابه جزئی از مناسبات تولیدی جامعه منظور می نماید و به اهمیت بنیادی مناسبات میان زن و مرد، به مثابه یک امر زیر بنایی، اشاره دارد. این خطی است که انگلس در کتاب " منشاء تکامل خانواده، مالکیت و دولت " در رابطه با مسئله زنان در پیش گذاشته است. اما در نوشته ای از حزب کمونیست ایران (م ل م) ادعا شده است که این موضوع برای اولین بار در اساسنامه و مانیفیست جدید آر سی پی مطرح گردیده است. البته معلوم نیست که منظور نوشته از عبارت « برای اولین بار » زمان انگلس را هم در بر می گیرد یا صرفا زمان بعد از او را مدنظر دارد که کلا خط انگلس درینمورد کنار گذاشته شد و مناسبات تولید صرفا در رابطه با مناسبات میان انسان ها در جریان تولید و باز تولید ابزار کار، محمول کار و اشیای مصرفی تعریف گردید.

قبل از کنگره وحدت در جنبش مائوئیستی افغانستان بحثی وجود داشت در مورد پنج تضاد اصلی در جامعه و تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار به مثابه یکی از این تضاد های اصلی نشانی شده بود. این بحث یک بحث جنجالی بود و کسانی آن را به مثابه تضاد اصلی در جامعه قبول نداشتند. ما فکر کردیم که این جنجال نباید برای پروسه وحدت به عنوان یک بحث مشکل زا عمل نماید. در نتیجه در مسوده پیشنهادهی برنامه و اساسنامه حزبی برای کنگره وحدت فرمولبندی موجودیت پنج تضاد اصلی در جامعه حذف گردید و فرمولبندی جدید پذیرفته شد. رفقا بیاد دارند که درینمورد روی خط انگلس راجع به تولید در مجموع یعنی تولید ابزار کار و مواد مصرفی و تولید نیروی کار تکیه می شد و نه صرفا روی تولید ابزار کار و مواد مصرفی. بحث این بود که مناسبات میان انسان ها در جریان تولید ابزار کار و مواد مصرفی و همچنان مناسبات میان انسان ها در جریان تولید نیروی کار جمعا مناسبات تولیدی در جامعه را می سازند. این فرمولبندی در دوره های بعدی از بین رفت و مناسبات تولیدی صرفا در محدوده مناسبات در جریان تولید ابزار کار و مواد مصرفی تعریف گردید. به این ترتیب مشخص است که مناسبات میان انسان ها در جریان تولید نیروی کار یعنی مناسبات میان مردان و زنان نمی تواند یک امر صرفا اجتماعی باشد بلکه بخشی یا وجهی از مناسبات تولیدی است. اگر تولید نیروی کار (انسان) متوقف گردد، زندگی پایان می پذیرد و جامعه نابود می شود، درست مثل یک کندوی زنبور عسل که اگر ملکه اش بمیرد تمام زنبور های کندو تا ۶۰ روز آینده اش از بین می روند. عمر زنبور های کارگر حد اکثر ۶۰ روز است و فقط توان کار کردن دارند، در حالیکه در بین تمام زنبور های یک کندو صرفا ملکه است که توان تخمگذاری دارد و در طول چهار تا پنج سال زندگی خود پیوسته تخم گذاری می نماید و تا وقتی زنده است زندگی در کندو بر حال و حتی رو به افزایش است. زنبورهای کارگر پیر پیوسته می میمیرند و ملکه پیوسته و بصورت روز افزون به تخمگذاری ادامه می دهد. در زندگی انسانی هم اگر تولید مثل متوقف شود، زندگی رو به نقصان می رود و پس از چند دهه با مردن آخرین افراد پیر جامعه زندگی در آن از میان می رود و هر قدر کارخانه و مزرعه و معدن داشته باشید عاطل و باطل می ماند و تمام آنها نمی تواند جامعه را از نابودی نجات دهد.

حالا که آر سی پی موضوع فوق را در اسناد جدیدش مطرح کرده است، ولو خود شان هم نگویند که ما برای اولین بار این موضوع را به میان کشیده ایم، پست م ل م های ایرانی این افتخار را به آن حزب می بخشند، تاج گلی بر فرقش می گذارند و موضوعی را که دیگران قبل از آن حزب گفته اند، به مثابه ابتکار جدیدش نشانی می کنند.

ما چرا فرمولبندی تضاد میان شوونیزم مرد سالار و زنان به مثابه یک تضاد اصلی (بزرگ) در جامعه را در برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) نیاوردیم؟ این بحث نه تنها فعلا در سطح جنبش مائوئیستی افغانستان و جنبش مائوئیستی جهانی یک بحث جنجالی است، بلکه از لحاظ تاریخی نیز چنین است. مثلا مائوتسه دون در اثر فلسفی معروفش (شیوه حل صحیح تضاد های درون خلق) که رساله ای از " پنج رساله فلسفی " او است، تضاد میان شوونیزم مرد سالار و زنان در جامعه چین بعد از پیروزی انقلاب را یکی از تضاد های درون خلق می داند. این موضعگیری را سائر گروه های چپ افغانستان

همه دارند و برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز در واقع همینگونه موضعگیری دارد. سازمان ها و احزاب مائوئیست کشور های دیگر هم کلا تا حال همینگونه موضعگیری دارند. بنابراین ما هم ابتدا در اسناد پیشنهادی به کنگره وحدت و سپس در خود کنگره، خود مان را با جو غالب بین المللی و تاریخی و کشوری هماهنگ کردیم و در برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست)، تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار را به مثابه یکی از تضاد های اجتماعی " مهم " و در سطح پائین تری از تضاد های " بزرگ " قید نمودیم.

درینجا دو گرایش نادرست و غیر اصولی دیده می شود: یکی گرایش ما و دیگری هم گرایش آر سی پی. آر سی پی بحق یا بناحق گفته های گذشتگان را به مثابه حرف های تازه خودش مطرح می نماید و مانیفیسیت دوم بعد از مانیفیسیت نوشته شده توسط مارکس و انگلس را در سطح بین المللی ارائه می کند و به این ترتیب ادعای پیشاهنگی در سطح بین المللی دارد. اما ما به احساس خود کمتر بینی (احساس حقارت) مبتلا هستیم. افغانستانی بیچاره جرئت ندارد که حتی فکر پیشرو شدن و مسئولیت رهبری انقلابی در کشور خود را به خود راه بدهد و مثل رفیق حفیظ آشکارا و بطور صریح این مسئولیت را نیز به امریکایی ها واگذار می نماید. این مبتلا به احساس حقارت در بهترین حالتش می تواند راجع به مسئولیت های انقلابی کشوری خود بیندیشد، ولی جرئت کافی برای طرح مسایلی با برد بین المللی ندارد و آن را عملا به " تولید کنندگان تیوری " واگذار می نماید و چنانچه موضوع تازه ای از اینگونه مطرح نماید جرئت ایستادگی تا آخر بر سر حرفش را ندارد. ما باید در این سیمینار قاطعانه تصمیم بگیریم که بعد از این علیه این دو گرایش بصورت توأم و با جدیت مبارزه نماییم.

موضوع مطرح شده دیگر رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ در مورد برنامه و اساسنامه حزب است. این رفقا برنامه و اساسنامه حزب را ناقص خوانده اند و موجودیت یک برنامه ناقص در حزب را نشانه دیگری از بحران در حزب خوانده اند. بحث روی برنامه و اساسنامه حزب، بحث محوری رفتن به طرف کنگره آینده حزبی است. در این بحث باید دو موضوع را از هم جدا کرد:

یکم اینکه برنامه و اساسنامه حزب خواهی نخواهی در موارد معینی ضرورت به باز بینی و تعدیل و اضافات و تنقیص دارد. دوم اینکه ما هیچوقت نگفته ایم که خط محوری برنامه و اساسنامه حزب ما نادرست و ناقص است و طرح ما هم طرح یک برنامه و اساسنامه جدید بر مبنای محور ایدیولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی جدید نیست. آنچه در فراخوان اول پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب مطرح شده است بحث تعدیل و اصلاح است. در فراخوان یکبار دیگر روی خط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، جنگ خلق و شکل مشخص جنگ خلق در شرایط فعلی و روی خط بین المللی حزب تاکید صورت گرفته است و بر مبنای همین تاکیدات است که ضرورت تعدیل و اصلاح اسناد اساسی حزبی مطرح گردیده است. این فراخوان انعکاساتش را در درون حزب به اینصورت داشته است که رفقا از یک طرف روی محور اساسی ایدیولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی حزب تاکید کرده اند و از طرف دیگر تعدیلات و اصلاحات مورد نظر خود شان را پیشنهاد کرده اند.

طبیعی است که ما در جهان و جامعه در حال تحول قرار داریم و ذهن ما نیز نباید ساکن و منجمد باقی بماند. اوضاع تغییر می کند، ذهنیت ما هم تغییر می کند و ما چیزهای نو می آموزیم و کوشش می کنیم که برنامه و اساسنامه خود را غنی تر سازیم. فیصله پولینوم چهارم این است که ما باید اساسنامه حزب را باز نویسی کنیم. اما برنامه فعلی را به مثابه برنامه وحدت میان جناح های سابق شرکت کننده در کنگره وحدت دست نمی زنیم و به مثابه یک سند تاریخی به صورت فعلی حفظ می نماییم. در عوض در کنگره آینده یک بیانیه به تصویب می رسانیم، بیانیه ای در دفاع از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و ضرورت تکامل آن. سبک نگارش این بیانیه شبیه به بیانیه آر سی پی خواهد بود ولی دارای مضمون ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و در ضدیت با پست م ل م اوکیانی.

در فراخوان از تمامی واحد های حزبی تقاضا گردیده است که نظرات شان را در مورد متن اساسنامه و برنامه حزب بصورت صریح و روشن در اختیار رهبری حزب قرار دهند. اکثریت واحدها و رفقا نظراتی ارائه کرده اند ولی تعداد دیگری تا حال درینمورد چیزی نگفته اند. این سکوت سه دلیل می تواند داشته باشد. اول اینکه ممکن است تعدادی از این رفقا هیچ بحثی برای اصلاح و تعدیل اسناد اساسی حزبی نداشته باشند. دوم اینکه ممکن است بعضی از رفقا درینمورد به قدر کافی توجه نکرده اند و موضوع را بصورت جدی مدنظر قرار نداده اند. سوم اینکه ممکن است رفقای دیگری اصلا بحث اصلاح و تعدیل در این اسناد را قبول نداشته باشند و خواهان ایجاد تغییرات وسیع و بنیادی در این اسناد باشند. واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی واحدی است که تا حال هیچ طرح و نظر مشخصی در برخورد با خواست فراخوان پولینوم چهارم ارائه نکرده است. با توجه به اینکه بحث اصلاح و تعدیل در برنامه و اساسنامه حزب یک بحث مجرد پولینوم چهارم نیست و با توجه به کلیات معنی پیدا می نماید، می توان گفت که این رفقا در اصل محور ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی فعلی برنامه و اساسنامه حزب را قبول ندارند و بال جدید، دریای جدید، پرواز جدید و فضای جدید می خواهند. این به معنای پشت سر گذاشتن بال و پرواز و فضای م ل م است و طبعاً ما با آن موافق نیستیم. در سطح کل حزب غیر از این رفقا هیچ کس دیگری در حزب گرایش بطرف رد بنیادی برنامه و اساسنامه حزب ندارد. هیچ رفیق دیگری تا حال کلیت خط ایدئولوژیک - سیاسی حزب را زیر سوال نبرده است. چنانچه واقعا خط ایدئولوژیک - سیاسی اساسی حزب ما زیر سوال باشد، حزب واقعا و عمیقاً دچار بحران است. اما چنین نیست و به همین دلیل است که این رفقا فقط شعر می فرستند و شعارهایی می دهند، اما به بحث مشخص و روشن نمی پردازند و نظرات شان را بطور واضح باز نمی کنند.

ما بحث روی تعدیل و اصلاح برنامه و اساسنامه حزب را تا زمان تدویر کنگره بعدی ادامه می دهیم. واضح است که این بحث بر محور ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پذیرفته شده حزب پیش برده می شود و ما مثل حزب کمونیست ایران (م ل م) خود را فاقد محوریت اساسی خطی نمی دانیم تا همه چیز را زیر سوال قرار دهیم و ایدئولوژی زدایی را در سطح کل حزب دامن بزنیم، تا کسی در حزب باقی نماند و یکی یکی یا منفعل شود و یا در مقابل حزب قرار بگیرد.

به هر صورت واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ آن واحدی است که تا حال بصورت مشخص در مورد فراخوان پولینوم چهارم حتی یک کلمه هم ننوشته است. اما مادامی که بال دیگر و پرواز دیگر و موج دیگر و دریای دیگر می خواهد، لب و لباب پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم اواکیانی را مطرح می نماید. این پست م ل م کل جنبش بین المللی کمونیستی را دچار بحرانی می داند که علاج آن پشت سر نهادن مرحله م ل م و پناه بردن به پست م ل م اواکیانی است. گویا حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) که به این داروی شفا بخش پناه برده اند و نجات یافته اند و ما هم که دچار بحران هستیم باید با استفاده از همین دارو خود را نجات دهیم. در حالیکه ما چنین بحثی در حزب نداریم و حتی خود رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ رک و صریح چنین حرفی نمی زنند. اگر ما در مورد بحران در حزب حرف بزنیم باید واضحا بگوئیم که بحران زیر سوال بردن محوریت ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی حزب در سراسر حزب وجود ندارد، ولی واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی و دو رفیق از رفقای واحد شماره ۶ [هواداران] حزبی درینمورد نسبتا دچار بحران هستند و تا حدی به وضعیت مشابه به وضعیت حر ابن یزید ریاحی در دشت کربلا افتاده اند و قاطعانه تصمیم گرفته نمی توانند که کدام طرف را انتخاب نمایند.

در رابطه با تشویش رفیق زلاند در مورد اقدامات انضباطی باید بگویم که رفیق از همان زمان ابتدای بر آمد جنبش نوین کمونیستی در کشور تا حال پیوسته با ما مسایل مورد اختلاف داشته است، اما در عین حال این حسن را هم داشته است که مثل جیحون میدان مبارزه را ترک نکرده است. آیا ما در طی این مدت به این رفیق گفته ایم که حق صحبت کردن ندارد؟ پس جبن فعلی از کجا بر می خیزد؟ یک فرد حداقل باید با خودش صریح و رک و راست باشد و چیزی را که باور نداشته باشد لزومی ندارد که در مورد آن مجمل حرف بزند. ما نمی توانیم با طرح این مسئله به مثابه یک تیر جسته از کمان حرف بزنیم که دیگر نباید دنبالش کرد. البته مشخص است که تیر جسته از کمان جسته است و بر نمی گردد و کسی هم تقاضای برگشتن آن را مطرح نکرده است. اما این تیر جسته از کمان باید تیرهای دیگری را به دنبال داشته باشد و ما باید همچنان به تیر اندازی ادامه دهیم. مگر با یک تیر می شود کار پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را یکسره کرد و خود را فاتح میدان اعلام نمود؟ نه. از چند جهت:

۱ - بخاطر تعمیق موضعگیری پولینوم کمیته مرکزی علیه پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم اساسنامه و بیانیه جدید آر سی پی و بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). اگر رفیق با این کار نظر مخالف داشت، لازم بود اینجا می آمد و در سیمینار شرکت می کرد و جرئتمندانه نظراتش را مطرح میکرد. در واقع یکی از دلایل تدویر سیمینار این بود که برای رفیق فرصتی داده شود تا در میان جمع وسیعی از رفقا نظراتش را بیان نماید و به دفاع از آن بپردازد. ما خیلی خوش می شدیم که رفیق ما اینجا می آمد و به اندازه کافی در مورد نظراتش صحبت می کرد و از آن نظرات دفاع به عمل می آورد. در چنین صورتی ما بحث سازنده تری درین سیمینار می داشتیم.

ولی اگر رفیقی از بیم اقلیت ماندن در یک جلسه حزبی وسیع، بر مبنای یک پیش داوری

قبله، فرصت شرکت در آن جلسه را برای بیان نظریاتش و دفاع از آن از دست بدهد و یا مثلا حاضر نباشد بخاطر جوابگویی مثبت به یک ضرورت جدی حزبی زحمت و خرج سفر بر خود را هموار سازد، کار درستی انجام نداده است. در یک حزب، هر کسی می تواند در این یا آن مورد در اقلیت بماند. من خودم گاهی به چنین وضعیتی افتاده ام. حتی کلاسیکران ما گاهی در جلسات حزبی به اقلیت افتاده اند و در چنین موقعیتی شعار "شنا کردن خلاف جریان" را مطرح کرده اند.

لنین باری در حزب بلشویک به اقلیت افتاد، آنهم در جریان یک بحث صرف تیوریک نه بلکه در جریان یک جنگ خونین. از زمانی که کمیته مرکزی حزب بلشویک خواست لنین برای صلح با امپریالیست های آلمانی را رد کرد تا زمانی که همین کمیته مرکزی در زیر فشار پیشروی های پیهم ارتشیان مهاجم آلمان حاضر به امضای توافقنامه صلح پرست شد، چقدر از سربازان شوروی کشته شدند و چقدر از سرزمین مربوط به شوروی از دست رفت؟ هزاران سرباز و افسر شوروی کشته شدند و ساحه وسیعی از سرزمین شوروی به تصرف امپریالیست های آلمانی در آمد.

لنین وقتی به اقلیت افتاد، نظرش را حفظ کرد و به مبارزه درون حزبی اش ادامه داد تا اینکه جریان واقعی اوضاع نظرش را تأیید کرد و سائر اعضای رهبری حزب ناگزیر شدند عاقبت نظر او را بپذیرند. یقینا وقتی مبارزه دو خط تا سطح انقلاب فرهنگی ارتقا نماید و موضوع بود و نبود انقلاب مطرح گردد، ناچار هستید همچو مائوتسه دون به توده ها رجوع کنید و خود را در سطح مبارزه درون حزبی محدود نسازید. البته درینجا منظورم تأیید آنچه که در آر سی پی انقلاب فرهنگی خوانده می شود، نیست. انقلاب فرهنگی یک مبارزه خطی صرفا درون حزبی نیست، بلکه مبارزه وسیع در سطح جامعه و در برگیرنده توده های مردم است و موضوع قدرت سیاسی بصورت بلا فصل در آن مطرح است. ولی "انقلاب فرهنگی" آر سی پی هم مسئله ای دارد که سزاوار دقت است. اوکیان اقلیت بودن خود را در درون حزب تحت رهبری اش به عنوان یک واقعیت پذیرفت و با پذیرش همین واقعیت گویا دست به انقلاب فرهنگی در درون حزب زد.

من ازینجا، از جایگاه سخنرانی سیمینار وسیع حزبی، برای تمامی رفقای منسوب به حزب اعلام می نمایم که در هر موردی باید رک و راست و صریح باشند و از بیان نظرات شان خود داری نکنند و با آن را مجمل بیان نکنند، ولو اینکه در اقلیت بمانند و یا حتی تنها بمانند. هر رفیقی باید این روحیه را داشته باشد که فیصله های جمعی حزبی را، چه با اتفاق آراء فیصله شده باشد و چه با اکثریت آراء، در عمل پیاده نماید و صادقانه هم پیاده نماید؛ اما در عین حال این شهامت را نیز داشته باشد که در صورت داشتن نظر مخالف با فیصله، نه تنها نظرش را حفظ نماید، بلکه برای قبولاندن آن به سائر رفقا به مبارزه اش نیز ادامه بدهد. متاسفانه رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ این کار را نکرده اند. وقتی رفیق حفیظ عدم موافقتش را با فیصله پولینوم کمیته مرکزی در مورد خط اساسنامه و بیانیه جدید آر سی پی برای ما رساند، من حتی بصورت غیر اصولی به او گفتم که می تواند نظر مخالفش را به آر سی پی بگوید. اما او جواب داد که نمی گویم. خوب روشن است که این موضوع از نظر آر سی پی مخفی نمی ماند، ولو اینکه رفیق حفیظ صریحا برای آنها

نگفته باشد. غیر فعال بودن رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ در مبارزه علیه پست م ل م خود بیان صریح این مخالفت با زبان حال است.

از این مسئله که بگذریم و موضوع برنامه و اساسنامه حزب را مورد توجه قرار دهیم متوجه می شویم که واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ یکی از آن واحد های حزبی است که تا حال در بحث درون حزبی روی متن این دو سند اساسی حزبی اصلا شرکت نکرده و بکلی غیر فعال بوده است. مسلما درین بحث درون حزبی حتی ممنوعیتی در مورد زیر سوال بردن خط ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی محوری برنامه و اساسنامه حزبی نمی تواند در کار باشد. خوب، روشن است که بحث درینمورد نیز می تواند وجود داشته باشد و در صورتی که واقعا اختلافات ما تا این حد عمیق باشد، باید این بحث بصورت صریح و روشن در درون حزب مطرح شود. فقط با پیشبرد این مبارزه است که در نهایت بصورت صریح و روشن معلوم می گردد که بالاخره ما می توانیم روی یک خط محوری ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی به توافق برسیم یا نه. و باز روشن است که در صورت دست نیافتن به توافق روی خط ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی محوری حزبی، خیلی بهتر است که اقلیت حزبی صریحا و با خطوط روشن مرز هایش با حزب را ترسیم نماید و خود را از بلا تکلیفی و عاطل و باطل ماندن نجات دهد.

در مورد اساسنامه حزب باید واضحا به رفقا بگویم که قسمت هایی از آن باید باز نویسی شود. بطور مثال مبحث "ماهیت طبقاتی حزب" در اساسنامه باید باز نویسی گردد. ما این ماهیت را در اساسنامه کلا تثبیت شده فرض کرده ایم، در حالیکه چنین نیست. حزب ما خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را از لحاظ تیوریک در اختیار دارد و این امر جهتگیری های تاکتیکی و استقامت استراتژیک حزب برای مبدل شدن به حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا بصورت واقعی را مشخص و معین می نماید. اما تحقق عملی این ظرفیت بالقوه نیازمند مبارزات پیگیر و جدی برای تبدیل کردن یک حزب نسبتا کوچک عمدتا تشکیل شده از روشنفکران به یک حزب توده یی است که کارگران و دهقانان آگاه وسیعا در آن حضور داشته باشند.

این مبحث در جریان پیشبرد پروسه وحدت و زمانی که موضوع "حزب کمونیست واقعی" به میان آمد، نسبتا روشن بود. ما همان وقت گفتیم که زمانی حزب ما به یک حزب واقعی کمونیست مبدل خواهد شد که ما پایگاه یا پایگاه های انقلابی داشته باشیم، جنگ خلق را شروع کرده باشیم و حزب توده یی شده باشد. تا آن وقت حزبیت ما مجازی و اعتباری خواهد بود و ما به اعتبار خط تیوریک خود حزب پرولتری خواهیم بود. اما در جریان تدوین متن اساسنامه و تصویب اساسنامه متأسفانه همین مبحث روشن را فراموش کردیم و ماهیت طبقاتی حزب را تحقق یافته فرض کردیم، گو اینکه حزب ما بصورت تثبیت شده حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در کشور است. این فرمولبندی ما را غافل کرد و ما به اصطلاح بی غم باش و از خود راضی شدیم که بلی ما حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان هستیم. ما باید صریحا این امر را به مثابه یک استقامت استراتژیک مبارزاتی و مملو از جهتگیری های تاکتیکی متعدد مبارزاتی در نظر می گرفتیم و بی جهت از خود راضی نمی شدیم.

این اشتباه جدی باید در متن جدید اساسنامه حزب اصلاح شود. ما باید توجه داشته باشیم که هسته مستحکم مبارزاتی ما طبقه کارگر است، نه مفکوره تیوریک کارگری. سخت افزار هسته مستحکم است، نه نرم افزار؛ ماده هسته مستحکم است، نه شعور و پراتیک هسته مستحکم است نه تیوری. ما برای مبدل شدن به حزب واقعی طبقه کارگر در افغانستان، تیوری، شعور و نرم افزار در اختیار داریم و باید با کار و پیکار سخت و بی امان، پراتیک، ماده و سخت افزار مورد نیاز برای مبدل شدن به چنین حزبی در میدان واقعیت و عینیت را نیز بدست بیاوریم و از آن پس نیز بصورت مستدام برای تعمیق و گسترش روز افزون این ماهیت طبقاتی بکوشیم. درینجا خط ما باید صریحا مرز تمایز خود با خط آر سی پی را که مفکوره کارگری را هسته مستحکم می داند، روشن سازد.

ما رفقا را به سیمینار دعوت کرده بودیم. اما آنها بجای اینکه به سیمینار بیایند و یا در رابطه با موضوع مورد بحث در سیمینار به موضعگیری روشن و صریح و تا حدی میسوط بپردازند، در رابطه با فراخوانی که مدت ها قبل برای شان ارسال شده بود، به موضعگیری شعار گونه پرداخته اند. آیا بهتر نبود در همان وقت دریافت فراخوان به آن جواب می دادند و نه مدت ها بعد. رفقا جواب سوال ماه ها قبل را حالا می دهند، آنهم در جواب به یک سوال دیگر. انتظار ما از رفقا آن بود که به روشنی و ماده وار مخالفت شان با موضعگیری حزب علیه پست م ل م آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م ل م) را حضورا در این سیمینار بیان میکردند و یا لا اقل موضعگیری شان را برای سیمینار میفرستادند.

من فکر می کنم که موضعگیری رفیق حفیظ در کمونیست شماره ۳ خیلی بهتر از موضعگیری فعلی وی و سائر رفقای واحد [هواداران] حزبی شماره ۸ بوده است. آن موضعگیری صریح و روشن بود و از این مزیت برخوردار بود که می توانست جواب خود را نیز بصورت صریح و روشن دریافت نماید. اما متاسفانه موضعگیری مجمل فعلی بیشتر یک نوع حالت فلج غیر فعال را نشان می دهد تا یک حالت مبارزاتی را. کاش رفیق حفیظ به تنهایی و یا یکجا با رفقای دیگر آن واحد [هواداران] حزبی متنی برای انتشار در نشریه درونی حزب برای ما می فرستادند و در آن متن نظر شان را توضیح می دادند. ما قبلا به رفیق حفیظ گفته بودیم که خودش سرانه نشریه درونی حزبی منتشر نماید و بحث های درونی اش را بخاطر انتشار درونی برای دفتر بفرستد. طبعاً اگر احمد نشریه درونی علیه منتشر نماید، محمود و کلبی و مقصود هم هر کدام نشریه درونی علیه ای، پس دفتر سیاسی، که در غیاب پولینوم انوربته کمیته مرکزی را اعمال می نماید و مسئولیت های آن را بر عهده دارد، برای اجرای کدام کاری اینجا نشسته است؟ ولی ما هیچگاهی به رفیق حفیظ و هیچ رفیق دیگری نگفته ایم که بحث هایش را در درون حزب مطرح نماید و نظرات بحثی اش را برای انتشار در نشریه درونی به اختیار دفتر سیاسی قرار ندهد.

اکنون بیشتر از یکسال از زمان پخش فراخوان شماره اول پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب می گذرد. یکی از واحد هایی که در طول این مدت هیچ بحثی در رابطه با برنامه و اساسنامه حزب مطرح نکرده است، همین واحد شماره ۸ است؛ همچنانکه یکی از اعضای کلکتیو رهبری حزب که در طی این مدت کاملا در مورد موضوع متذکره ساکت بوده و

هیچ حرکت مبارزاتی از خود نشان نداده است، رفیق حفیظ است. حالا همین رفقا اعلام می نمایند که حزب در بحران است، چونکه برنامه و اساسنامه اش ناقص است، آنهم بدون اینکه منظور شان را صریحا توضیح دهند. خوب، روشن است که اگر واقعا حزب از این بابت در بحران باشد، کسانی که از جمله زمینه سازان این بحران و یا لاقلا تداوم آن می باشند، خود این رفقا هستند که برای رفع نقصان در برنامه و اساسنامه حزب دست به مبارزه فعال نمی زنند و یک وظیفه و مسئولیت مهم حزبی شان را به فراموشی می سپارند.

در رابطه با تدارک برای برگذاری کنگره آینده حزب باید صریحا بگویم که شدیداً کم کاری به وجود آمد. اکثریت رفقا نظر به توان و صلاحیت شان تعدیلاتی در متن برنامه و اساسنامه حزب مطرح کردند، حتی تعدیلات املائی و انشایی. اینها بی تفاوت و غیر فعال برخورد نکردند. اما مسئله آر سی پی ما را پیچاند. چرا؟ چون قبلاً ضربه نیپال را خورده بودیم. آیا ما در پیچانده شدن به مسئله آر سی پی برحق بودیم؟ اولاً باید بگویم که این یک انتخاب نبود، بلکه یک اجبار بود که خود در مقابل ما قرار گرفت و ما هم مجبور شدیم در مقابلش قرار بگیریم. ثانیاً باید بگویم که بلی ما در قرار گرفتن به مقابل پست م ل م آر سی پی و اینکه از این مبارزه کنار نکشیدیم، برحق بودیم و به این مبارزه ادامه خواهیم داد. در واقع به فرجام رسیدن منطقی این مبارزه، هم اکنون به یکی از تمهیدات جدی برگذاری کنگره بعدی حزب مبدل گردیده است.

به نظر من قوی ترین قلعه اسلامیزم ایران نیست، عربستان سعودی نیست، سودان نیست، لبنان و غیره نیست، بلکه پاکستان است. پاکستان قلعه اسلام است. این را پاکستانی های وفادار به فلسفه وجودی پاکستان با غرور و افتخار بیان می کنند. چرا؟ چونکه هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که بنام اسلام ساخته شده باشد، ولی پاکستان فلسفه وجودی اش اسلامیزم است. « پاکستان کا مطلب کیا - لا اله الا الله » شما اگر هویت اسلامی را از پاکستان بگیرید، این کشور نابود می شود چرا که دلیل دیگری برای موجودیت خود ندارد. سائر کشور ها چنین نیستند. نه ایران، نه افغانستان، نه ترکیه و سائر کشور ها بر مبنای چنین چیزی ایجاد نگردیده اند.

وضعیت ما در رابطه با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چیزی شبیه به همین وضعیت است. ما حزبی هستیم مولود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و پرورده شده در دامن آن. می خواهیم این حقیقت را صریحا به رفقا بگویم که ما یگانه حزبی هستیم که در چنین موقعیتی قرار داریم. برای ما تشکل بین المللی سازمان ها و احزاب مائوئیست کشور های مختلف جهان مثل اسلام برای پاکستان است. سازمان ها و احزاب دیگر مائوئیست در چنین موقعیتی قرار ندارند. حالا رفیق حفیظ و سائر رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی چگونه می گویند پیشبرد مبارزه علیه پست م ل م اوکیانی که برای باز سازی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یا ایجاد یک تشکل بین المللی دیگر مائوئیستی در جهان اهمیت کلیدی دارد. یک مبارزه ناچیز است؟ دلیل ناچیز بودن این مبارزه در چیست؟ ناچیز شماری این مبارزه فقط یک نتیجه دارد: نشگفتن بیشتر این مبارزه و روشن نشدن جوانب مختلف پست م ل م اوکیانی و در نهایت دامن خوردن نوعی پاسیفیزم فکری در حزب درینمورد مشخص.

حزب کمونیست انقلابی امریکا نه حزب کمونیست نیپال است و نه هم حزب کمونیست ایران (م ل م) و حتی نه حزب کمونیست پیرو. آر سی پی در واقع حزب رهبری کننده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است و نقش کلیدی در رهبری کمیته جنبش از ابتدا تا انتها داشته است. من مایلم درین سیمینار موضوع دیگری را هم به رفقا بگویم. اوج مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موقعی بوده است که باب اوکیان در حالت آوارگی بیرون از ایالات متحده امریکا بسر می برد و نقش مستقیمی در رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پشت پرده بازی می کرد. اوکیان در واقع می خواست برای پست م ل م در حال شکلگیری اش پیشاپیش یک چهار چوب بین المللی داشته باشد، اما تلاش های چندین ساله درین راستا نتوانست موفقیت بین المللی قابل محاسبه ای برای آر سی پی بار آورد. در حالیکه آر سی پی در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عملا از موقعیت رهبری برخوردار بود، اکثریت قاطعی از منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دنباله روانه برای تأیید پست م ل م آر سی پی حرکت نکردند و به اصطلاح انقلاب فرهنگی اوکیانی آنگونه که خوب یا خراب در داخل آر سی پی پیش رفت، در سطح بین المللی نتوانست پیش برود. به همین دلیل آر سی پی از جنبشی که سال ها در سطح بین المللی تحت رهبری اش قرار داشت کنار کشید و آن را بلا تکلیف رها کرد. متأسفانه علیه این حرکت آر سی پی در سطح کل منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ابتدا مخالفت های جدی و قاطعی سر بلند نکرد و هیچ حزب و سازمانی به شمول ما دست به اعتراض و مبارزه خطی علیه روند متذکره نزد. علیرغم این که موضعگیری پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب علیه پست م ل م آر سی پی خیلی با تاخیر صورت گرفت و نه در همان ابتدای انتشار بیانیه و اساسنامه جدید حزب مذکور، اما با وجود این متأسفانه هنوز هم هیچ حزب و سازمان منسوب به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سند مختصر و یا مفصل مدون شده علیه خط اساسنامه و بیانیه جدید آن حزب بیرون نداده است. یک تعداد از منسوبین جنبش اهمیت لازمه مربوط به این مسئله را اصلا در نظر نمی گیرند و تعدادی هم به موضعگیری اجمالی اکتفا می نمایند. به این ترتیب در آن سطحی که این موضوع برای ما اهمیت یافته است برای بسیاری از منسوبین "جا" دارای اهمیت نمی باشد، کما اینکه خط آر سی پی را تأیید نیز نمی نمایند.

یکی از دلایل این وضعیت خاص حزب را در سطور فوق بیان کردیم. دلیل دیگرش این است که اینجا، در افغانستان، یکصد هزار نیروی نظامی مهاجم و اشغالگر امریکایی حضور دارد و آر سی پی با خط درست می توانست حزب همسنگر درجه اول ما در مبارزه و مقاومت علیه این قوا باشد. ما سال ها از این بابت دچار توهم بودیم و تصور می کردیم که حزب همسنگر مهمی در داخل امریکا داریم و مشترکا با آن حزب خواهیم توانست مقاومت خوبی علیه نیروهای اشغالگر سازماندهی نماییم. وقتی در ملاقات چند سال قبل با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از عضو امریکایی کمیته بی توجهی توهین آمیز او نسبت به مقاومت علیه قوای اشغالگر امریکا و متحدینش در افغانستان را شنیدم شدیداً تکان خوردم. او در ابتدای سخنرانی اش که خطاب به من بیان می داشت به نحو استفهام آمیزی گفت که از رفیق ایرانی عضو کمیته شنیده است که شما رفقای افغانی محور مبارزه تان را مبارزه علیه اشغال قرار داده اید. حرفش را چنان بیان می کرد که

گویا نقش محوری قابل شدن به مبارزه علیه اشغال نادرست باشد. فوراً عکس العمل نشان دادم و با گرفتن انگشت تهدید به طرفش بصورت جدی برایش گفتم که تو امریکایی حق نداری اینگونه حرف بزنی. رفیق ایرانی تعجب کرد و گفت که: یعنی چه، رفیق حق دارد نظرش را بیان نماید. گفتم نه ندارد. این رفیق امریکایی حق ندارد از ما تقاضا نماید که محور مبارزه مان را در افغانستان مبارزه علیه اشغال قرار ندهیم. این رفیق و سائر رفقای امریکایی نه تنها در مقابل ما بلکه حتی در مقابل طالبان و القاعده نیز باید شکست طلب باشند، درست همانگونه که لنین حتی در مقابل امپریالیست های آلمانی در حال جنگ با تزار شکست طلب بود. اما از قرار حرف رفیق، رفقای امریکایی ما حتی در مقابل ما شکست طلب نیستند چه رسد به طالبان و القاعده. او کمی خاموش ماند و سپس به تشریح و توضیح حرفش پرداخت که گویا منظورش این بوده است بلکه می خواست توجه رفا را بطرف اهمیت مبارزات ایدئولوژیک کمونیستی جلب نماید. اما من حرفم را پس نگرفتم و او تا آخر جلسه پریشان بود.

خلاصه بی توجهی به مبارزه علیه پست م ل م آر سی پی و حتی کم اهمیت تلقی کردن آن جدا نادرست است. حزب کمونیست انقلابی امریکا موثر ترین حزب از لحاظ تئوریک در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است و ما هم بیشتر از هر حزب دیگری از آن حزب متأثر بوده ایم. بیشک جنگ خلق در نیپال بوده و همچنان در پیرو بوده است. ولی موثریتی که از لحاظ تیوریک آر سی پی در جنبش داشت، پیرویی ها و نیپالی ها نداشتند. بیشترین جمع بندی ها را آر سی پی و با نماینده آر سی پی در کمیته جنبش به عمل می آورد و در اختیار سایر منسوبین "جا" قرار می داد.

آر سی پی برای ترویج نظرات خود در سطح بین المللی به شدت مبارزه می نماید، همیشه اسناد منتشر می کند و گردهمایی هایی در سطح خود ایالات متحده امریکا و در سطح بین المللی تشکیل می دهد. آن وقت رفیق ما حفیظ فراخوان می دهد که ما باید ساکت باشیم و همینکه موضع گرفته ایم کافی است. یعنی چی؟ یعنی اینکه میدان برای آر سی پی کاملاً خالی بماند و بتواند به هر طرف یکه تازی نماید. در حالیکه ضرورت آن است که ما باید این مبارزه را هم در درون حزب و هم در درون منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عمق و گسترش دهیم.

منظورم این نیست که موضعگیری رفا ناشی از نقل گرفتن از آر سی پی است. اما این موضعگیری نوعی تاثیر پذیری از آر سی پی هست. رفا فکر می کنند که ما این موضعگیری و مبارزه را برای مطرح شدن حزب مان و هویت حزب مان به راه انداخته ایم. اینگونه برداشت از این موضعگیری و مبارزه، با یک پیشداوری منفی با مبارزه حزب ما علیه پست م ل م برخورد می کند، پیشاپیش آن را مردود می داند و حتی انگیزه ما از براه اندازی و پیشبرد این مبارزه را یک بد نیتی و تلاش برای بزرگ نمایی کاذب قلمداد می کند. به عبارت دیگر رو سرخ کردن به زور سیلی تعبیر می نماید. با تأسف باید بگویم که اینگونه برخورد کردن با اکثریت قریب به اتفاق کلکتیو رهبری حزب و اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب، خیلی خیلی غیر رفیقانه است و هیچگونه سازندگی هم ندارد. مگر ما درینجا، در افغانستان مصیبت زده و مبتلا به جنگ و خونریزی، برای فعالیت های

مبارزاتی فکری و عملی مان سوژه کم می آوریم و بیکار می مانیم که بخواهیم زورکی و بصورت غیر ضروری برای مان مصروفیت به وجود بیاوریم؟ نه. اینجا وضع طوری نیست که شما بتوانید - و باید - مصروفیت های کاذب برای تان به وجود بیاورید و خود را با چیز های غیر ضروری مصروف نمایید.

اما از جانب دیگر این نیز یک واقعیت است که موضعگیری و مبارزه جاری، با وجودی که وزنه جنگ خلق را در پشت سر خود ندارد، هویت حزب ما را در سطح بین المللی بیشتر از پیش و بصورت جدی مطرح کرده است. با وجودی که در سطح بین المللی هم بنا به ضرب المثل معروف توده یی " پشت سر غریب کسی نماز نمی خواند " ولی موضعگیری و مبارزه ما جا باز کرده است. مثلا اسناد موضعگیری های ما در حال ترجمه شدن به زبان های مختلف است و ما یکی پس از دیگری شاهد حمایت از موضعگیری و مبارزه مان توسط گروه های مختلف در سطح بین المللی هستیم.

در میان گروه هایی که برای موضعگیری و مبارزه مان تبلیغ می نمایند، یکی هم دار و دسته ابله است. این دارو دسته از هر چیزی که بدستش برسد علیه حزب کمونیست انقلابی امریکا استفاده می نماید. خط این دار و دسته بد تر از خط ار سی پی است و برخوردش علیه ما هم به شدت توهین آمیز و مملو از شوونیسم امپریالیستی امریکایی. انتقاد مرکزی این دارو دسته، که زیاد هم یکدست نیست، علیه ما این است که ما علیه کیش شخصیت اوکیان در آر سی پی موضعگیری نکرده ایم. تا جاییکه به مشخص نکردن کیش شخصیت اوکیان در آر سی پی به مثابه یک مشخصه اصلی خط ار سی پی مربوط است، این انتقاد واقعیت دارد و ما تا حال چنین نکرده ایم. اما این امر بدین معنا نیست که ما علیه کیش شخصیت اوکیان و حتی کیش شخصیت در مجموع موضعگیری مخالف نداریم. مبارزه ما علیه خط پست م ل م آر سی پی در ابتدا با یک موضعگیری اجمالی شروع گردید و درین موضعگیری اجمالی ترجیح دادیم به موضوع شخصیت پرستی در آر سی پی نپردازیم تا موضوع شکل حمله شخصی را بخود نگیرد. اما این مبارزه نمی توانست اجمالی باقی بماند و اجمالی هم باقی نماند. به دنبال موضعگیری اولیه موضعگیری علیه بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) صورت گرفت، اسناد این مبارزه به انگلیسی ترجمه شدند، مبارزه درون حزبی حول موضوع مورد بحث همچنان ادامه یافت و اینک همه ما در این سیمینار نشستیم.

تا حال برخورد ما در مورد مسئله شخصیت پرستی در آر سی پی این بوده است که آن را به مثابه یک مشخصه اصلی خط آن حزب در نظر نگیریم. به نظر ما اگر نادرستی خط را در خطوط اصلی اش ثابت بسازیم و برای این ثبوت در سطح کشوری، منطقه یی و بین المللی آنچنان عرصه و جای وسیع فراهم سازیم که پست م ل م آر سی پی در تنگنای باز هم بیشتر و بیشتری قرار بگیرد، کیش شخصیت اوکیان خود بخود می خورد. ولی باز این گفته بدین معنا نیست که ما اصلا علیه این پدیده منفی در جنبش بین المللی کمونیستی مبارزه ننماییم. این مبارزه نیز ضروری و مهم است، ولی در جای خودش و در حد خودش.

چرا در یک حزب شخصیت پرستی به وجود می آید؟ به دلیل شیوع تنبلی فکری و عملی

در سطوح مختلف ارگانیزم حزب، به نحوی که یک شخصیت از لحاظ فکری و عملی آنچنان برجستگی پیدا می نماید که دیگران همه زیر سایه قرار می گیرند. ادامه این وضع به نوبه خود تنبلی فکری و عملی را در سطوح مختلف ارگانیزم حزب بیشتر از پیش تقویه می نماید، به نحوی که در سراسر حزب فقط یک کله برای فکر کردن باقی می ماند و دیگران همه کاملاً از دریچه او دنیا را نظاره می کنند. چنین وضعیتی خیلی خیلی بد است و در واقع نشاندهنده یک حالت بحرانی در حزب است. مثلاً در آر سی پی هر کسی که حرفی می زند برای اثبات حرف خود از اوکیان نقل قول می آورد.

درینجا لازم است کمی در مورد خط دسته ایلی صحبت نمایم. خط این دارو دسته نیز پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. البته اختلافاتی با آر سی پی و اوکیان دارند که مهم ترین آن مخالفت علیه کیش شخصیت اوکیان است. افراد این دارودسته بین خود نیز در یک هماهنگی فکری بسر نمی برند. در سایت اینها کسانی موضعگیری ما علیه خط آر سی پی را حمایت کرده اند و کسانی هم ملاحظاتی را به میان کشیده اند. اما خود ایلی تمامی انتقادات اصلی ما علیه خط آر سی پی را رد کرده و در واقع از آر سی پی دفاع کرده است. بطور مثال گفته که انتقاد ما از آر سی پی در مورد گنگ بودن موضوع قیام مسلحانه سرتاسری بکلی بی پایه است. به نظر وی آر سی پی طرفدار قیام مسلحانه سرتاسری در امریکا است، اما بخاطر جو سرکوب در امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نمی تواند این موضوع را در سندی که علناً منتشر می گردد، واضحاً مطرح نماید. من یقین دارم که خود آر سی پی نیز در مورد موضوع مورد بحث، همینگونه استدلال می نماید و عدم صراحت در اساسنامه اش را یک نوع مخفی کاری تاکتیکی وانمود می سازد، دقیقاً همانگونه که حزب کمونیست نیپال، موضوع شرکت در قدرت سیاسی ارتجاعی را یک نوع تاکتیک وانمود می نماید. اما موضوع جنگ خلق، چه در شکل قیام مسلحانه سرتاسری بر محور قیام مسلحانه طبقه کارگر و چه در شکل جنگ توده یی طولانی بر محور جنگ های روستایی دهقانان، چیزی نیست که در سطح بازی های تاکتیکی پایین آورده شود. اگر اوکیان و آر سی پی حق داشته باشند استراتژی جنگ خلق را تا حد بازی های تاکتیکی پایین بیاورند، چرا پاراچندا و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) چنین حقی نداشته باشند؟

اینگونه نظرات در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود دارد. مثلاً ناگزالیته ها در هند می گویند که تاکتیک های حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) درست بوده است، اما از حد خود فراتر رفته و به همین جهت در نهایت به نادرستی مبدل شده است.

به این ترتیب نظر ایلی و حزب کمونیست انقلابی امریکا در نهایت یک چیز است. اما ایلی صراحت دارد و چون بی بار و بنه است روشن تر از آر سی پی و بدون هیچ ملاحظه ای حرف می زند. صریحاً می گوید مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را قبول ندارم چرا که خود قبول همین اصطلاح و چسپیدن روی آن در ذات خود دگماتیسم است. صریحاً می گوید که نه سنتز های اوکیان را قبول دارم و نه هم مارکسیزم، لنینیزم و مائوئیزم را و اصلاً نباید ایدئولوژی یک طبقه را بنام افراد و اشخاص یاد نمایم. حرف صریحش این است که

مارکسیزم هم حاوی کیش شخصیت است و لنینیزم و مائوئیزم نیز، درست همانگونه که سنتزهای اوکیان نیز حاوی کیش شخصیت است. می گوید تنها چند نفر نبوده اند که به جنبش بین المللی کمونیستی خدمت کرده اند، بلکه کسان دیگری نیز بوده اند و صریحا غیر از مارکس و لنین و مائوتسه دون کسان دیگری مثل روزالوکزامبورگ، کیمیل سونگ، هوچی مین، خوجه و سائرین را نام می برد. واضحا می گوید که چرا باید فقط خدمات سه نفر (مارکس، لنین و مائوتسه دون) در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی مطرح باشد و دیگران نادیده گرفته شوند؟

واقعیت این است که با وجود نادرستی اساسی خط ایلی و خط آر سی پی، خط ایلی منطق درونی منسجم تری دارد. ایلی می گوید که هیچکس نباید به نحوی بر جسته شود که دیگران زیر سایه اش گم شوند؛ نه مارکس و لنین و مائوتسه دون و نه هم اوکیان. ایلی با پائین آوردن تصویر سه کله توسط آر سی پی کاملا موافق است، ولی با بالا کردن تصویر اوکیان بجای آنها مخالف است. خوب، اگر پائین آوردن تصویر سه کله درست باشد، چرا باید عکس اوکیان را بجای آن نصب کرد؟ این تصویر سه کله ابتدا تصویر پنج کله بود. عکس های انگلس و استالین را کمیته جنبش بدون مشوره با منسوبین دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این تصویر حذف کرد. اینهم اقدام خود سرانه ای بود که کمیته مرتکب گردید. آرم پنج کله چیزی بود که در کنفرانس سال ۱۹۸۴ فیصله شده بود. اما آرم سه کله فیصله خود کمیته است و نه فیصله کدام کنفرانس دگر "جا" و یا حتی فیصله کدام جلسه گسترده کمیته جنبش. چرا چنین کردند؟ یک دلیلش می تواند این باشد که امپریالیست ها با بمباران تبلیغاتی چندین دهه، یک نوع حساسیت علیه استالین در افکار عامه غرب به وجود آورده اند.

خوب، معلوم است که وقتی استالین را حذف کنی بعدا لنین را هم حذف خواهی کرد. واقعیت این است که مارکس و مارکسیزم بدون انگلس وجود نداشته است و همچنان لنین و لنینیزم و انقلاب اکتوبر و ساختمان سوسیالیزم در شوروی بدون استالین. لنینیزم صرفا لنین نیست و بدون استالین ناقص است. استالین در هفتاد فیصد از جنبه های خود همان لنینیزم است، ولو اینکه در سی فیصد دیگر خود نباشد. خط کنگره بیست به اصطلاح حزب کمونیست شوروی، حذف استالین به بهانه مبارزه علیه کیش شخصیت بود. اما حالا بهانه خط حذف استالین خط مبارزه علیه به اصطلاح بی شخصیتی او است! بلی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. کنگره بیست معروف نیز در واقع می خواست استالین را بی شخصیت معرفی نماید.

خوب، بی شخصیت سازی استالین، در واقع همان کیش شخصیت است، کیش شخصیت اوکیان. این کیش شخصیت دیگران را به هیچ می گیرد و نادان و نفهم می داند. رفقا یک مقاله مختصر اوکیان در کمونیست شماره ۳ را حتما دیده اند که رفیق حفیظ انداخته بود. درین مقاله کسانی به نفهمی و جهل علمی متهم شده اند. این اشاره ای بود به نویسنده سندی بنام " در باره اوضاع جهانی " (ضیاء) که برای انتشار درونی در میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بعد از جلسه گسترده کمیته جنبش در سال ۱۹۹۳، بنا به فیصله

این جلسه، ترتیب شده بود و اقبال انتشار بین المللی نیافت. این سند در شماره هشتم نشریه درونی حزب کمونیست (سنگر) منتشر گردیده است.

این بحث ها را بخاطری مطرح می کنیم که ضرورت دوام بحث ها را نشان دهم. ترجمه انگلیسی موضعگیری حزب علیه خط آر سی پی و بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در سایت ایلی و طرفدارانش منتشر گردیده است. یک کسی در مورد این اسناد صرفا نوشته بود: «اوکی، اوکی» و رفیقی پس از مطالعه این دو اوکی گفته بود که «اگر یک فاین هم می نوشتی خوب بود!» (خنده عمومی). کس دیگری نوشته بود که: «مطالعه این سند آنقدر برایم لذت بخش بود که مرا به یاد فیلم های دوران کالج انداخت.»

ولی بحث هایی که خود ایلی کرده است، از یکطرف بطور بسیار عمده ای دفاع از خط آر سی پی است و از طرف دیگر موضع ما را دگماتیستی قلمداد کرده است. ایلی به حساب سند ما، آر سی پی را تحقیر کرده است که گویا از یک "مکان کوچک" علیه خطش موضعگیری صورت گرفته است. در ذهن او آر سی پی آنقدر حقیر است که از یک مکان حقیر علیه خطش موضعگیری صورت می گیرد. این امریکایی مدعی کمونیزم به اندازه بوش و اوباما هم شعور ندارد تا بداند که افغانستان یک مکان حقیر نیست، بلکه مکانی است که به مخارج نظامی پنجمصد میلیارد دالری و تلفات انسانی چندین هزار نفری می ارزد. ایلی خیلی خرسند است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروپاشیده است. او می گوید که "جا" مرده است و تلاش برای احیای آن هم محکوم به شکست است و نتیجه می گیرد که خط بین المللی حزب کمونیست انقلابی امریکا کاملا شکست خورده است. این نظر دو جنبه دارد: یکی شکست خط بین المللی حزب کمونیست انقلابی امریکا که حرف درستی است و دیگری شکست نهایی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نادرست است. تلاش مائوئیست های کشور های مختلف جهان برای احیای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یک قالب و فورم جدید یا ایجاد یک شکل بین المللی مائوئیستی دیگر صرفا محدود به تلاش ها و کوشش های حزب ما نیست، بلکه احزاب متعددی به تلاش و کوشش شان درین راستا ادامه می دهند و تمامی این تلاش ها و کوشش ها دیر یا زود حتما نتیجه مثبت ببار می آورد. ایلی فکر می کند که اگر امریکایی ها چنین کار هایی را سر و سامان ندهند، مائوئیست های "مکان های حقیر" قادر نخواهند بود چنین فعالیت هایی را به سر انجام برسانند.

یک تعداد رفقای ایرانی که از دنباله روی بدون چون و چرای حزب کمونیست ایران (م ل م) از آر سی پی و اواکیان خوش شان نمی آید، پس از انتشار سند موضعگیری ما علیه بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) کم و بیش تکان خورده اند. مثلا یکی از آنها سند موضعگیری ما علیه بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) را به انگلیسی ترجمه کرده است و دیگری هم علیه خود بیانیه نوشته ای داده است که البته زیاد عمیق نیست و تا حد معینی مشکلات دیدگاهی دارد.

تاثیر دیگر موضعگیری ما علیه پست م ل م آر سی پی، موضعگیری سخنگوی ناگزالیست

های هند است که با کلمات " مختصر و مفید " برای ما نوشته است: « در شرایطی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی غیر فعال است، انتقاد شما از خط آر سی پی برنده و ضروری است ... ». متأسفانه ترجمه انگلیسی سند موضعگیری ما علیه خط بیانیه و اساسنامه جدید آر سی پی خیلی دیر منتشر گردید و تا آن وقت صرفاً در میان افغانستانی ها و ایرانی ها محدود باقی مانده بود. به همین جهت موضعگیری " مختصر و مفید " سخنگوی ناگزیریت ها هم خیلی دیر صورت گرفته است. این مشکل را باید به مثابه یک مشکل جدی در نظر گرفت و در آینده کوشش کرد که ترجمه های انگلیسی اسناد قابل تبلیغ و ترویج در سطح بین المللی هر چه زود تر به انگلیسی ترجمه و منتشر گردد.

به این ترتیب مبارزه ای که آغاز شده است باید - و حتماً - پیش برده شود و در سطح کشوری و منطقه ای و بین المللی عمق و گسترش داده شود. من یقین دارم که اگر بنا به طرح رفیق حفیظ دنباله این مبارزه را رها کنیم و آنهم در حالیکه پست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های اوکراینی هر چند ماه یکبار هیاهو راه می اندازند و جلسه و کنفرانس برگزار می کنند تا « از اوکراین قدر دانی کنند » و کیش او را به مصداق " الاسلام یعلو و لا یعلی علیه " تبلیغ و ترویج کنند، اشتباه فاحشی مرتکب شده ایم.

ما به لحاظ نیازمندی های مبارزاتی ایدیولوژیک - سیاسی خود ما باید این مبارزه را پیش ببریم و پیش خواهیم برد. تأثیرات آن هم ناچیز نیست و بر خلاف تصور رفیق حفیظ و سایر رفقای واحد [هواداران] حزبی مربوطه، تبارزی از هویت مبارزاتی حزب ما است. مایلم از جایگاه سخنرانی سیمینار حاضر ضرورت جدی گسست از گرایش بی توجهی و کم توجهی نسبت به مسایل بین المللی را که تا حال حزب ما به آن آغشته بوده است، اعلام نمایم. به نظر من این گسست باید بخش مهمی از کارزار اصلاح سبک کار در حزب باشد و ما باید واقعا در خط انترناسیونالیستی برنامه و اساسنامه حزب خود را عیار سازیم.

آنچه را که رفیق شاهین بصورت سست گرفتن و بیحال حرکت کردن در مناسبات با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمان های منسوب به آن فرمولبندی نمود، تا حد زیادی تأیید می نمایم. کسانی ما را نادیده گرفتند، ما تحمل کردیم؛ کسانی ما را تحقیر کردند، ما تحمل کردیم؛ کسانی ما را به هیچ گرفتند، ما تحمل نمودیم. این برخورد برخورد انترناسیونالیستی نیست؛ نه تنها از جانب آنها بلکه از جانب ما نیز. در مناسبات انترناسیونالیستی میان احزاب و سازمان های مائوئیست کشورهای مختلف جهان شوونیزم عظمت طلبانه جا و مقامی ندارد. مناسبات انترناسیونالیستی پرولتری مبتنی بر مناسبات نیروهای کمونیست دارای حقوق برابر است. در این مناسبات کسی نمی تواند پدر یا پدر کلان باشد. اما ما در گذشته نه تنها موجودیت پدر کلان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را قبول کردیم، بلکه حتی موقعی که طرح ها و پروگرام های این پدر کلان در تخالف با طرح ها و پروگرام های اکثریت ما هم قرار گرفت، باز هم حاضر نشدیم موقعیت او را به عنوان " بزرگ خانواده " زیر سوال ببریم و گوشه نشینش بسازیم.

رفیق حفیظ خواهان برپایی انقلاب فرهنگی در حزب است و می گوید که در صورت برپایی چنین انقلابی در حزب در پهلوی رفقا خواهد بود. این خواست از چند جهت قابل دقت است:

۱- این خواست یک پیشنهاده یا یک موضوع بحثی نیست، بلکه یک فیصله است. این گفته که در صورت برپایی انقلاب فرهنگی در حزب، وی در پهلوی رفقا خواهد بود، می تواند بصورت دیگری نیز بیان گردد و آن اینکه وی در صورت بر پا نشدن چنین انقلابی در حزب در پهلوی رفقا نخواهد بود. این یک فیصله است، گو اینکه رفیق ما تصمیمش را گرفته باشد. آیا رفیقی حق دارد اینگونه یکجانبه به یک تصمیم گیری و فیصله ای برسد و آنرا به سائر رفقا اعلام نماید؟ از جانب دیگر اگر درست به موضوع دقت کنیم اینگونه فیصله و تصمیم را کسی اتخاذ می کند که آمادگی و توان پیشبرد فیصله و تصمیمش را داشته باشد، چه دیگران درین فیصله و تصمیم گیری شرکت کنند و چه شرکت نکنند. آیا رفیق حفیظ درینمورد با دقت فیصله و تصمیمش را اتخاذ کرده است یا نه؟ من فکر نمی کنم وی چنین کرده باشد. رفیق حفیظ در موقعیتی قرار ندارد که بتواند انقلاب فرهنگی در حزب براه بیندازد و آن را پیش ببرد. نه آمادگی اش را دارد و نه هم توانش را. حد اقل این آمادگی و توان مستلزم آن است که به افغانستان بیاید و از همینجا انقلاب مورد خواستش را براه بیندازد و پیش ببرد. در غیر آن فقط خود و معدود رفقای [هواداران] حزبی واحد شماره ۸ را از سائر رفقای حزبی و از بدنه اصلی حزب جدا می نماید و این وضعیت سرانجامی جز منفعل شدن تمامی آنها نخواهد داشت. چه با آر سی پی باشند و چه بیرون از آر سی پی. متاسفانه چنین وضعیتی هم اکنون نیز تا حد زیادی دامنگیر آن رفقا می باشد.

۲- انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در چین در دوران ساختمان سوسیالیزم در چین بر پا گردید و پیش رفت. در برنامه و اساسنامه حزب هم موضوع انقلاب فرهنگی یک موضوع مربوط به زمان بعد از آغاز انقلاب سوسیالیستی و مربوط به دوران ساختمان سوسیالیزم دانسته شده است. من فکر می کنم که اگر رفیقی به این نتیجه گیری رسیده باشد که ما هم اکنون نیز به انقلاب فرهنگی و آنهم یک انقلاب فرهنگی صرفا درون حزبی احتیاج داریم، می توانیم این نتیجه گیری اش را به مثابه پیشنهادهی برای تعدیل این مبحث در برنامه و اساسنامه حزب در نظر بگیریم و رویش در جریان کنگره و در زمان قبل از تدویر کنگره بحث نماییم. اما نادرست است اگر رفیقی یک مبحث تازه مورد بحث قرار نگرفته در حزب را که در تخالف با خط برنامه و اساسنامه حزب قرار دارد، به عنوان فیصله اش به سائر رفقا اعلام نماید و نه به مثابه یک موضوع مورد بحث در درون حزب.

۳- گفتیم که انقلاب فرهنگی در برنامه و اساسنامه حزب، به مثابه یک موضوع مربوط به زمان بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و دوران ساختمان سوسیالیزم مطرح شده است. انقلاب فرهنگی در جامعه سوسیالیستی از طریق ایجاد تحول در بینش حزب و توده ها، رهروان سرمایه داری راه یافته در مراجع قدرت حزبی و دولتی را سرنگون می سازد و از احیای سرمایه داری جلو گیری می نماید. بدین طریق انقلاب فرهنگی یک انقلاب صرفا درون حزبی نیست، بلکه انقلابی است که در آن هم حزب و هم توده ها درگیر می شوند و روزیونیست های راه یافته در مراجع قدرت حزبی و مراجع قدرت دولت سوسیالیستی را سرنگون می نمایند. بدینسان انقلاب فرهنگی یک انقلاب در سطح وسیع جامعه است و نه صرفا در سطح حزب. در واقع به همین جهت است که نام انقلاب بر آن گذاشته می شود. یقینا مبارزات طبقاتی در جامعه مداوما انعکاس خود را در درون حزب کمونیست

نیز دارد و همین امر است که مبارزات خطی در درون حزب را به وجود می آورد. اما این مبارزات خطی در دوره های مختلف حیات حزب اشکال و انواع مشخص خود را دارد و اینگونه نیست که همیشه به شکل انقلاب فرهنگی تبارز نماید. در مرحله ای که حزب ما فعلا در آن قرار دارد، ما نمی توانیم مبارزات خطی در حزب را به شکل انقلاب فرهنگی پیش ببریم، ولو اینکه مشکلات و پرالیم های ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی وسیع و عمیقی داشته باشیم. مائوتسه دون به ما آموخته است که در مرحله و وضعیت فعلی از حیات حزب مان، ما می توانیم - و باید - برای مبارزه علیه کمبود ها، اشتباهات و احیانا انحرافات، اصل انتقاد و انتقاد از خود را بکار گیریم و یا بالا تر از آن یک کارزار اصلاح سبک کار در حزب به راه اندازیم، کارزاری که تمامی جوانب حیات حزبی ما را در بر گیرد. این کارزار باید قاطعانه بر مبنای فرمولبندی " حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن " پیش برده شود و در آن حق داشتن استراتژیک و سود جستن و اندازه نگه داشتن تاکتیکی یعنی قاطعیت استراتژیک و انعطافات تاکتیکی با هم ترکیب شوند.

یکی از اجزای اصلی این کارزار اصلاح سبک کار، باید اصلاح سبک کار حزب در روابط و فعالیت های بین المللی باشد. بدون یک فعالیت جدی بین المللی و ایجاد روابط وسیع و عمیق با کمونیست ها و مبارزین دیگر در سایر کشور ها و شرکت فعال در گفتمان های کمونیستی و آزادیبخش ملی در جهان، ادعای انترناسیونالیست بودن تا این حد یا آن حد می تواند یک ادعای خدشه دار و میان تهی باشد.

نباید منکر شویم که ما تا حال در روابط بین المللی و همچنان شرکت در گفتمان های بین المللی به اندازه کافی فعال نبوده ایم. ما درین عرصه نه تنها کم توجه و کم کار بوده ایم، بلکه بسیار ناتوان نیز بوده ایم. ما متاسفانه تا حال یک حزب تک زبانه بوده ایم؛ یک حزب دری زبان. تک زبان بودن حزب ما تا حال چندین بار توسط خوانندگان نشرات ما از میان پشتون های افغانستان و همچنان پشتون های پاکستان مورد اعتراض قرار گرفته است و توسط آنها متهم شده ایم که آغشته به ناسیونالیسم ضد پشتون هستیم. این وضعیت باید بهم بخورد. حزب ما حد اقل باید یک حزب دو زبانه یعنی یک حزب دری زبان و پشتو زبان باشد. متاسفانه درینمورد حتی نسبت به رژیم کرزی عقبمانده تریم. اما برای یک حزب باورمند به انترناسیونالیسم پرولتری که در کشور چند ملیتی افغانستان مبارزه می نماید و طرفدار حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی است، دو زبانه شدن نیز کافی نیست. ما باید قادر باشیم به زبان تمامی ملیت های کشور، با مردمان مان حرف بزنیم و پیام های مان را به زبان خود آنها برای شان برسانیم. از این لحاظ در روابط بین المللی نیز مشکلات داشته ایم و سخنان ما اکثرا در میان افغانستانی ها و ایرانی ها محدود و منحصر باقی مانده است.

یکی از حرف های درستی که رفیق حفیظ مطرح کرده این است که ما تا حال روابط و فعالیت های بین المللی خود را بصورت نیابتی پیش برده ایم، بدین معنا که اکثرا بدون حضور مستقیم خود ما در روابط و مناسبات بین المللی، ایرانی ها در این عرصه از ما نمایندگی کرده اند و طبعا روابط و مناسبات مذکور را نظر به خط و منافع خود شان پیش برده اند. در اکثر موارد آنها کانال اطلاعاتی ما برای سایر منسوبین جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی بوده اند. ما نباید دیگر به کسی اجازه دهیم که در روابط بین المللی از ما نیابت نمایند و باید خود ما این مسئولیت بزرگ انترناسیونالیستی مان را قاطعانه بر عهده بگیریم. یک شرط مهم اجرای مناسب این مسئولیت آن است که از یکطرف بخش انگلیسی نشرات حزب بخوبی فعال گردد تا بتوانیم از این طریق مواضع و پیام های خود را در سطح وسیع بین المللی پخش نماییم و از طرف دیگر کار ترجمه اسناد مهم بین المللی به دری و احياناً پشتو را بخوبی فعال سازیم. متأسفانه درین عرصه مشکلات زیادی داریم. مثلاً روی ترجمه اساسنامه آر سی پی به دری، سه بار توسط یکتعداد از رفقا کار صورت گرفت، ولی بار چهارم من شخصاً مجبور شدم چندین روز دیگر کار انجام یافته رفقا را در مقایسه با متن اصلی انگلیسی از ابتدا تا انتها مرور نمایم. یقیناً چنین کاری وقتگیر است، ولی باید پیش ببریم. البته نه بخاطر اینکه مضمون مبارزاتی دیگری نداریم، بلکه به این خاطر که پیشبرد این کار ارتباط دیالکتیکی تنگاتنگی با سایر عرصه های مبارزاتی ما دارد.

اشاره ای که رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی در رابطه با مبدل شدن استراتژی جنگ خلق به یک شعار دارند، قابل دقت است. حزب کمونیست هند - م ل (ناگز الباری) چند دهه است که از جنگ خلق حرف می زند، در حالیکه پس از سرکوبی مبارزات مسلحانه ناگز الباری تا حال جنگ خلقی نداشته است. این در حالی است که از مدت ها به اینطرف یک جنگ خلق در هند تحت رهبری احزاب یا حزب دیگری پیش برده می شود. اما این حزب مورد نظر حتی در مناطق جنگی نیز تا حال نتوانسته دست به جنگ بزند. ولی هیچ وقت در حزب مذکور کسی و یا کسانی بدین دلیل اعلام بحران نکرده است، آنهم بحرانی که برای حل آن فقط یک انقلاب فرهنگی درون حزبی می تواند کار ساز باشد و هیچ تدبیر دیگری نمی تواند حزب را از بحران بیرون نماید. این حزب همسنگر ما مداوماً دست به فعالیت هایی زده و کار هایش را در راستای برپایی جنگ خلق در هند پیش برده است. اما هیچ یک از فعالیت هایش تا حال عملاً منجر به برپایی جنگ خلق و دوام آن در هند نشده است. یقیناً می توانیم بگوییم که حزب مذکور از این لحاظ دچار مشکل است و باید فعالیت های گذشته اش را وسیعاً و عمیقاً مورد بررسی مجدد قرار دهد و درس های لازمه برای حرکت های آینده اش را از آن بیرون کشد. درست همانگونه که ما نیازمند اینگونه بررسی، جمع بندی و درس آموزی هستیم تا بتوانیم نواقص کار مان را رفع نماییم و هر چه زود تر قادر گردیم عملاً در میدان جنگ قد علم نماییم و مشکل بزرگ عدم حضور در این میدان را از میان ببریم.

با توجه به بحثی که رفیق ما حفیظ قبلا داشت و در پولینوم سوم رد شد، ترس ما این است که نظر رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی کماکان منطبق با همان نظر قبلی نباشد. وقتی نه کارگری در شهر باشد و نه هم دهقانی در روستا و تمام جهان نیز در یک حالت سر درگمی قرار داشته باشد، واضح است که نمی توان - و نباید - خود را به درون معضلات متعدد جنگ انداخت. در چنین حالتی لازم است که ما از یکجانب سیر تحول اوضاع در جهان را دقیقاً زیر نظر بگیریم و قبل از مشخص شدن جهتگیری های اساسی این پروسه از حرکت های تند و جنگی صرف نظر نماییم و از جانب دیگر فرمولبندی های جدید مبارزاتی در انطباق با شرایط جدید به وجود بیاوریم و به فرمولبندی های سابق و

قدیمی متکی نشویم و یا حداقل به آنها اکتفا ننماییم. در واقع دید آر سی پی در مورد مبارزات کمونیست ها در حال حاضر همین گونه است. به همین جهت است که محور کارش را ایجاد یک خط فکری و سیاسی جدید از لحاظ تیوریک قرار داده است و نه پاسخگویی به نیازمندی های اساسی و عمده مبارزات انقلابی پرولتری در ایالات متحده امریکا و در سطح جهان. در واقع در پناه همینگونه موضعگیری بود که عضو امریکایی کمیته جنبش چند سال قبل بصورت طعنه آمیز، در مورد اینکه ما محور مبارزاتی مان را مبارزه علیه اشغال قرار داده ایم، با من صحبت کرد. خوب، معلوم است که محور عمده مبارزه را مبارزه علیه اشغال قرار دادن به چه معنا است. علیه اشغال چه باید کرد؟ معلوم است که باید دست به جنگ مقاومت زد و بر محور این جنگ مقاومت هر شکل دیگری از مبارزات مقاومتی را نیز در پیش گرفت. عضو امریکایی کمیته جنبش با این محور مبارزاتی موافق نبود و آن را به مفهوم کم رنگ ساختن مبارزات تئوریک کمونیستی تلقی می کرد. ترس ما این است که نظر رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی نیز اینگونه نباشد. این ترس تا حد زیادی یک ترس بیجا نیست.

یک انقلاب فرهنگی درون حزبی به معنای فرو رفتن چندین ساله حزب در مشکلات و پرابلم های درونی خود و دور ماندن از وظایف مبارزاتی مقاومتی در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده بر آن است. آیا ما مجازیم در چنین شرایطی در خود فرو رویم و تلاش برای جوابدهی به نیازمندی های مبارزاتی ناشی از شرایط عینی را به تعطیل بکشانیم؟ نه به هیچ وجه نباید چنین کنیم. اما متأسفانه نظر رفیق حفیظ همینگونه است.

رفیق ما در حقیقت در رابطه با تفاوت میان مبارزات طبقاتی پرولتری در شرایط قبل از انقلاب و مبارزات طبقاتی پرولتری در شرایط بعد از پیروزی انقلاب، مشکل دیدگاهی دارد. گرچه تضاد ها و مبارزات طبقاتی در جامعه مداوما در درون حزب انعکاس می یابد، اما این انعکاس در شرایط قبل از انقلاب به گونه ای است و در شرایط بعد از انقلاب به گونه دیگری. قبل از انقلاب که حزب قدرت سیاسی در جامعه را بدست ندارد، انعکاس تضاد ها و مبارزات طبقاتی در درون حزب، محور تضاد ها و مبارزات طبقاتی در کل جامعه محسوب نمی گردد. اما پس از پیروزی انقلاب که حزب رهبری دولت را در دست دارد و قدرت سیاسی پرولتری را اعمال می نماید، هم تضاد های طبقاتی در جامعه به نحو فشرده ای در درون حزب و دولت متمرکز می گردد و هم مبارزات طبقاتی. به همین دلیل است که تضاد های درونی حزبی به بیان عمده تضاد های طبقاتی جامعه و مبارزات خطی در درون حزب به محور عمده بیان مبارزات طبقاتی در جامعه مبدل می گردد و موتور محرک تکامل کل جامعه محسوب می گردد. در چنین شرایطی است که انقلاب فرهنگی یعنی انقلابی که آماج مبارزاتی اش، ستاد فرماندهی بورژوازی در رهبری حزب و دولت و هدف سیاسی اش سرنگونی این ستاد است، به شکل عمده پیشبرد و ادامه انقلاب در سطح کل جامعه مبدل می گردد. در حالیکه در شرایط قبل از پیروزی انقلاب، هر نوع مبارزه خطی درون حزبی، به شمول پیشبرد به اصطلاح انقلاب فرهنگی درون حزبی، نمی تواند به محور عمده مبارزات طبقاتی در کل جامعه مبدل گردد. بنابراین دعوت به چنین به اصطلاح انقلابی و آنرا محور مبارزاتی حزب ساختن، نتیجه ای جز کنار کشیدن از عرصه اصلی مبارزات طبقاتی در جامعه و در خود فرو رفتن در بر نخواهد داشت، خواه این وضعیت در آر سی پی به وجود بیاید و خواه در حزب دیگری، مثلا حزب ما.

البته چنانچه حزب عمیقا و وسیعا دچار بحران باشد و بدون رفع بحران نتواند هیچ حرکتی به پیش انجام دهد، باید قبل از همه بحران در حزب را از میان برد، اما نه در آن حدی که مبارزه درینجهت را به مثابه محور مبارزاتی کل جامعه در نظر گرفت و نام آن را انقلاب گذاشت، چه انقلاب فرهنگی و چه کدام انقلاب دیگر. اما چنانچه قبلا گفتیم، حزب ما در کل دچار چنین بحرانی نیست، در حالیکه واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی، واقعا در یک حالت بحرانی قرار دارد و آنهم متاسفانه بحران مزمن که خورد کننده روحیات مبارزاتی و زمینه ساز وضعیت واقعی حالت غیر فعال مبارزاتی است.

کمیته تبلیغ و ترویج م ل ا در سال ۱۹۸۶ به وجود آمد. اعضای واحد شماره هشت [هواداران] حزبی همگی افراد قبلا منسوب به همین کمیته هستند. از آن وقت تا حال یعنی در طول بیشتر از یک ربع قرن گذشته هیچ کس دیگری به جمع این رفقا نپیوسته است و آنها اصلا به فکر افزایش تعداد و گسترش تشکیلاتی شان هم نیستند. توجیه نادرست شان هم این است که کمیت هیچ اهمیتی ندارد. این وضع بدین معنا است که آنها اصلا برای جلب و جذب نیروی تازه تلاش و کوشش به خرج نمی دهند و به همان جمع کوچک شان راضی هستند و آن را وافی و کافی می دانند. ولی واقعیت امر چیز دیگری است. سال ها در محدودیت بسر بردن می تواند عوامل متعددی داشته باشد، ولی یکی از عوامل اصلی آن عدم فعالیت مبارزاتی در جامعه و چرخیدن صرف به دور خود است. البته نباید نادیده گرفت که ساحه جلب و جذب نیروی تازه در کشور مربوطه نیز تا حد زیادی محدود و ناچیز است. به همین جهت ار سی پی نیز با مشکلات زیادی از بابت گسترش صفوف حزبی اش مواجه است. اما بجای اینکه چنین وضعی را یک مشکل واقعی ارزیابی نماید و برای رفع آن تا آخرین حد توان بکوشد، به توجیه گری می پردازد و به تقدیس این محدودیت می پردازد تا خود را راحت احساس نماید. بدین ترتیب آنچه که باید به عنوان یک مشکل نشانی شود و برای حل آن تا آخرین حد لزوم و امکان تلاش صورت گیرد، بصورت غیر واقعی به یک مزیت مبدل می گردد، حفظ می شود و به نوبه خود به یک عامل بحران زا در درون ار سی پی مبدل می گردد. رفقای ما هم در آن دیار در چنین وضعیتی قرار دارند.

البته باز هم نباید نادیده گرفته که ما تقریبا در تمامی واحد ها از بابت جلب و جذب نیروی تازه با مشکلاتی مواجه هستیم که هم ناشی از اوضاع عینی و هم ناشی از اوضاع ذهنی خود ما، جامعه ما، منطقه ما و جهان است. اما وضعی که در منطقه واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی وجود دارد در سایر واحد ها وجود ندارد. بقیه واحد ها در این یا آن حد هم جلب و جذب داشته اند و هم دفع. در میان تمام واحد های حزبی، در طول تقریبا ۷ سال گذشته، فقط واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی است که از لحاظ کمیتی به صورت راکد و غیر متحرک بسر برده است. در چنین حالتی خواهی نخواهی یک جمع محدود را کرختی و بیحالی مزمن فرا می گیرد، بطوری که دیگر از دیدن تکراری چند چهره محدود و چرخیدن به دور خود خسته می شوند و خود را در بحران می بینند.

اما متاسفانه رفقای ما بجای اینکه متوجه وضعیت بحرانی خود شوند و در یک پیوند فشرده مبارزاتی ایدیولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی با حزب شان در صدد حل و فصل

این بحران شوند، آن را به سطح تمام حزب گسترش می دهند تا خود را تسلی دهند که همه جا آسمان همین رنگ است.

یک حالت ویژه دیگر رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی دوری متمادی شان از افغانستان است. همگی آنها سال های سال است که دور از افغانستان زندگی می نمایند. این دوری ممتد از افغانستان، خواهی نخواهی کشور و مسایل کشور را در این سطح یا در آن سطح به مسایل مهجوری در ذهن رفقا مبدل می نماید، بخصوص که غیر از رفیق حفیظ هیچ رفیق دیگری از آن واحد، سال های سال است که هر چند سال یکبار هم سفری به اینطرف ها نداشته است. متاسفانه این کمبود هم مداوما توسط رفیق حفیظ توجیه شده و به بهانه انترناسیونالیزم پرولتری نادیده گرفته شده است. درینجا نیز در واقع یک مشکل دیدگاهی وجود دارد. این مشکل دیدگاهی عبارت است از یک تفسیر نادرست از مفهوم انترناسیونالیزم پرولتری. در برنامه حزب توضیح شده است که وظیفه عمده انترناسیونالیستی ما عبارت است از پیشبرد مبارزات پرولتری در افغانستان و تلاش پیگیر بخاطر پیروزی انقلاب در این کشور و مبدل ساختن افغانستان به پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتری. اما در دیدگاه رفقا متاسفانه این وظیفه عمده کاملا کمرنگ می گردد، آنچنانکه برای شان فرقی نمی کند که برای پیروزی انقلاب افغانستان در داخل افغانستان کار و پیکار نمایند، یا اینکه مثلا در فلان کشور دور دست از افغانستان بسر برند و از همانجا فعالیت هایی انجام دهند. این توجیه گری در تخالف با مشی توده یی حزب نیز قرار دارد، مشی ای که جزء مهمی از استراتژی مبارزاتی حزب ما و هر حزب مائوئیستی دیگر است و یک جنبه کلیدی از سیاست مائوئیستی را تشکیل می دهد.

این مشکل رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی نیز چیزی نیست که انحصارا ویژگی آنها باشد. ما این مشکل را در سطح سائر واحد ها نیز داشته ایم و در حد معینی هنوز هم وجود دارد. اما حدت و شدتی که این مشکل در واحد شماره ۸ دارد، در سایر واحد ها نداشته است و مشکلات باقیمانده نیز نسبتا حاد نیست. با وجودی که حزب ما از همان ابتدا در داخل افغانستان کار و پیکار داشته است، اما در ایام بلافاصله پس از کنگره وحدت، به دلیل شکست ها و ناکامی های گذشته، بخش عمده روابط حزب (به شمول اکثریت عناصر کلیدی رهبری حزب) در بیرون از مرز های افغانستان بسر می بردند. این وضعیت در تخالف با خط حزب قرار داشت و ما تلاش کردیم که بر این مشکل فایق آییم. طی چند سال گذشته تا حد نسبتا خوبی این مشکل حل شده است و امیدوارم تا یکی دو سال دیگر این مشکل را نداشته باشیم. کار انجام یافته شاید در نزد بسیاری از رفقا یک کار کوچک جلوه کند. اما واقعیت این است که با توجه به توان فوق العاده ضعیف حزب ما، جدا کردن کسانی که سال های سال در پشت مرز های کشور، حتی پشت خط دیورند، بسر برده بودند، زیاد هم آسان نبود و مشکلات باقیمانده هم سختی های خود را خواهد داشت.

درین راستا حد اقل در یک مورد مشخص ما ناکامی روشنی نیز داشته ایم. " علی اکبر " کسی بود که باید از طرف واحد شماره ۶ [هواداران] حزبی در کنگره وحدت شرکت می کرد. اما او سر انجام حتی حاضر شده نتوانست که به نقطه ای در پشت خط دیورند بیاید و

این در حالی بود که او خیال شمولیت در کلکتیو رهبری بعدی حزب را در سر می پروراند. او با حاضر شده نتوانستن در کنگره وحدت، چانس شمولیت در کلکتیو رهبری حزب را از دست داد و "خوابش شرمنده تعبیر" نگردید. در واقع اکثر کسانی که سال های سال در خارجه می مانند، معمولا حتی برای آمدن به افغانستان نمی توانند آمادگی فوری داشته باشند، چه رسد به اینکه اینجا بیایند و همینجا ماندنی شوند. گو اینکه افغانستان تلکی است که اگر پایت در آن گیر کرد دیگر خود را نجات داده نمی توانی.

درین میان حرکت رفیق " ملیار " یگانه نمونه مثبت است و سزاوار آن است که مورد تقدیر قرار بگیرد. یکی از دلایل اصلی تبارز چنین حرکتی از واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی، این است که این واحد علیرغم کمیت محدود خود نسبت به هر واحد حزبی دیگری در غرب کار و پیکار حزبی نسبتا فعالی داشته و بخوبی در حیات سیاسی درونی و بیرونی حزب دخیل است. در حالیکه رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی در چنین وضعیتی قرار ندارند و تا حدی به همین جهت است که بیشتر تحت تاثیر اوضاع و احوال آر سی پی قرار می گیرند تا تحت تاثیر اوضاع و احوال حزب خود شان.

حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز دچار همینگونه مشکل بوده است. آنها نیز سعی کردند بر این مشکل فایق آیند و توانستند خود را از حالت خارج کشوری بودن مطلق نجات دهند. اما مشکل شان هنوز هم عمدتا باقی است. به همین دلیل است که کسانی علیه حزب کمونیست ایران (م ل م) به عنوان یک گروه خارج کشوری موضع می گیرند و اعضای این حزب را خارج نشینانی معرفی می کنند که سال های سال از اوضاع و شرایط عینی و ذهنی داخل ایران دور بوده اند و جدا از توده های مردم قرار داشته اند و هنوز هم قرار دارند. طبعاً برای چنین افرادی نهایت مشکل است که از شرایط زندگی در غرب قطع علایق نمایند و به سوی "گرداب" ایران بیایند. سال های قبل وقتی یکی از اعضای رهبری حزب کمونیست ایران (م ل م) عازم داخل ایران شده بود، عضو امریکایی کمیته جنبش در جریان ملاقات الوداعی با او سفرش را همچون " رفتن به سوی گرداب " توصیف کرده بود.

همانطوری که قبلا گفته شد ما باید سر از همین سیمینار یک کارزار اصلاح سبک کار در حزب براه بیندازیم و این کارزار باید - و حتما - عرصه کار و پیکار بین المللی حزب را نیز در بر بگیرد. اما آنچه رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی می گویند در حقیقت دست کم گرفتن عرصه بین المللی مبارزه است؛ در حالی که عرصه بین المللی مبارزه یکی از عرصه های تعیین کننده مبارزه است و دست کم گرفتن آن نادرست است. طرح رفقای ما درینمورد در مطابقت با طرح آر سی پی قرار دارد. دیروز وقتی آر سی پی می گفت عرصه بین المللی انحصارا تعیین کننده است، رفیق حفیظ کمونیست شماره ۳ را می نوشت و طرحات آر سی پی را ترجمه افغانستانی می کرد. ولی امروز وقتی آر سی پی با محوری ساختن مسایل تیوریک، انقلاب فرهنگی راه می اندازد و حل مشکلات درونی خود را تعیین کننده می داند، باز هم واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی طرح آر سی پی را ترجمه افغانستانی می نماید و خواهان برپایی انقلاب فرهنگی در حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان می شود.

علیرغم تمامی مطالبی که در مورد رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی گفتیم، اینطور هم نیست که این رفقا هیچ وقت موضع درست نگرفته اند. مثلا در مورد تبریکه ای که ما برای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بعد از پیروزی انتخاباتی اش فرستاده بودیم، این رفقا به محض اطلاع موضع مخالف گرفتند. البته این موضعگیری مخالف رفقا در توافق با موضعگیری های آر سی پی امریکا علیه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) قرار داشت، ولی در هر حال موضعگیری درستی بود. به همین جهت انتقاد رفقا درین مورد پذیرفته شد و ما این انتقاد از خود را در صفحات شعله جاوید یعنی بصورت بیرونی نیز انعکاس دادیم. ارسال پیام تبریکه از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بخاطر پیروزی انتخاباتی اش در انتخاب مجلس موسسان نیپال واقعا کار نادرستی بود و ما نباید این کار را می کردیم، بخصوص از این جهت که حزب ما باورمند به تحریم استراتژیک انتخابات پارلمانی است و آن را بخشی از استراتژی مبارزاتی خود محسوب می نماید. حزب ما به شرکت و عدم شرکت در انتخابات پارلمانی به مثابه یک امر تاکتیکی برخورد نمی نماید تا زمانی در آن شرکت نماید و زمان دیگری آن را تحریم کند. البته حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) نه در یک انتخابات معمولی پارلمانی بلکه در یک انتخابات مهم تر از آن یعنی انتخابات مجلس موسسان با خط نادرست و غیر اصولی شرکت کرده بود و این موضوع ارسال پیام تبریکه از سوی ما را به نحو عمیق ترو گسترده تری به مثابه یک حرکت نادرست و در تخالف با خط اساسی برنامه یی و اساسنامه یی حزب مشخص می کرد. خوشبختانه همانطوری که در نشرات گذشته حزب صراحت داده شده است، پس از آن که "عهد نامه انتخاباتی" حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بدست ما افتاد، به اشتباه جدی خود درین مورد بطور مشخص پی بردیم، اشتباه خود را مورد انتقاد قرار دادیم و به سرعت از ادامه اشتباه جلوگیری نمودیم. درین راستا "عهد نامه انتخاباتی" حزب کمونیست نیپال را ابتدا بصورت درونی و در نشریه مرکزی درونی حزب و سپس بصورت بیرونی و در صفحات شعله جاوید مورد نقد قرار دادیم.

اما در همین موضعگیری درست رفقا، یک بحث نادرست نیز وجود دارد. در بحث رفقا گفته می شود که بهتر بود ما در مورد نیپال دیر تر موضع می گرفتیم ولی اینطور اشتباه نمی کردیم. این مطلب ازین جهت صحیح نیست که در واقع همین اشتباه ناشی از دیر کرد ما در موضعگیری منسجم علیه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بود. بر علاوه دیر کرد در موضعگیری ها هم همیشه نمی تواند صحیح باشد. البته باید همیشه موضع درست گرفت، ولی بعضا در مواقع حساس لازم است که این موضعگیری درست را هر چه زود تر و عاجلتر اتخاذ نمود. مثلا عدم موضعگیری صریح سازمان جوانان مترقی علیه روز یونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی در نشست اول آن سازمان که در نتیجه پیشنهاد سمندر سنتریست اتخاذ گردید و در آن حالت و وضعیت حساس مدت دو سال دوام کرد، فکر نمی کنم کار درستی بوده باشد.

اشتباه ارسال پیام تبریکه به حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) از کجا سر چشمه گرفت؟ من فکر می کنم یک منبع مهم این اشتباه، که در موارد مختلفی مداوما خود نمایی می کند، کم توجهی نسبتا دراز مدت ما نسبت به بحث های درونی ای بود که در

مورد مسایل مربوط به نیپال و انقلاب نیپال در سطح جنبش انقلابی انترناسیونالیستی براه افتاده بود. گرچه ما در بحث های شفاهی میان خود مان تا حدی مواضع مان را در قبال اوضاع جاری نیپال و سیاست های جاری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) روشن ساخته بودیم، اما عمیقا روی این مسایل درنگ نکرده بودیم و موضعگیری های مان را بصورت مکتوب انسجام نداده بودیم. به همین جهت با وجودی که نماینده حزب در سیمینار بین المللی مربوط به نیپال با مواضع نسبتا روشن، و البته نه با مواضع کاملا واضح اصولی، شرکت کرد، اما ما در جریان شرکت در آن سیمینار نتوانستیم سند مکتوب ارائه نماییم و نماینده حزب از روی شارت نوت هائیکه از جریان آخرین جلسه حزبی برداشته بود، سخنرانی اش را در سیمینار ارائه کرد.

منبع دیگر این اشتباه، که همچنان مداوما خود را در موارد مختلفی نشان می دهد، مشکلاتی است که از بابت ترجمه اسناد بین المللی به زبان خود ما داریم. رفقای مسن ما اکثرا زبان خارجی، مشخصا انگلیسی، نمی دانند و آنهایی که از میان پیران و یا جوانان ما با انگلیسی آشنا هستند، آشنایی شان اکثرا سطحی است و اگر سطحی هم نباشد در حدی نیست که به درد ترجمه یک سند انگلیسی به دری بخورد. انگلیسی فهم ترین فرد در میان ما رفیق حفیظ است که هم می تواند سند انگلیسی را بخوبی به دری ترجمه نماید و هم می تواند سند دری را ترجمه خوب انگلیسی نماید. اما متاسفانه خیلی کم کار است و غالبا حاضر نمی شود این کار را انجام دهد و وقتی هم انجام می دهد طبق دلخواه خودش انجام می دهد و بخصوص متن نهایی اسناد ارسالی ما را دستکاری می نماید و مطالب غیر قابل قبول برای خودش را از متن آنها حذف می نماید.

به نظر من صحبت در مورد رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی به درازا کشید. به همین جهت بهتر است این صحبت را با اشاره مختصری به شعر مندرج در نامه خاتمه بدهیم. این شعر اقبال لاهوری در واقع بر روحیه استعمار زدگی می تازد و خواهان روحیه آزادگی و آزادمنشی است. این شعر در حقیقت بیان شعری نتیجه گیری نهایی کتاب فرانتس فانون یعنی دوزخیان روی زمین در مورد مبارزه علیه استعمار و استعمار زدگی است و قبل از همه ما را به پیشبرد وظیفه مبارزاتی عمده کنونی ما یعنی مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دعوت می نماید. این دعوت را ما از دل و جان قبول داریم. اما اگر این شعر را در وضعیت خاص مناسبات و ارتباطات بین المللی خود با سازمان ها و احزاب م ل م کشورهای مختلف جهان تطبیق نماییم، باید در قدم اول بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری قاطعانه علیه دنباله روی از این یا آن رهبر و حزب " نامدار " موجود در کشورهای مختلف جهان بایستیم، اصول و احکام مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار دهیم و عمدتا با اتکاء بخود حرکت نماییم. مثلا در مناسبات و روابط بین المللی خود نباید نیابت از خود را به کس دیگری واگذار نماییم، بلکه لازم است که خود ما بقدر کافی درین عرصه فعال شویم و تمامی مسئولیت ها و صلاحیت های خود مان را بدست خود داشته باشیم. این فراخوان شعر اقبال را نیز نمی توانیم قبول نداشته باشیم و تدویر سیمینار حاضر خودش گامی در همین راستا است. درینمورد می توانیم انتظار داشته باشیم که رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی، مسئولیت های مهمی درین عرصه بر عهده بگیرند. مثلا در ترجمه

اسناد مهم از دری به انگلیسی و از انگلیسی به دری فعالانه سهم بگیرند و در روابط و مناسبات بین المللی حزب مسئولیت های مشخصی را متقبل گردند و وظایف شان درین عرصه، و همچنان عرصه های دیگر، را با سرفرازی و شجاعت انجام دهند.

در مورد موضعگیری رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی باید بگویم که این موضعگیری نسبت به موضعگیری عمومی حزب در مورد موضوع مورد بحث تند تر و شدید تر است. این مسئله دو جنبه دارد:

جنبه اول این است که این رفقا بر عکس رفقای واحد های دیگر حزبی در دیار غرب، قاطعانه در تائید موضعگیری پولینوم ایستاده اند و این موضعگیری را در بیرون از حزب نیز تبلیغ و ترویج می کنند. این قاطعیت در موضعگیری از یکطرف ناشی از ارتباط نسبتا منظم این واحد با حزب و رهبری حزب در داخل کشور است و از طرف دیگر ناشی از فعال بودن نسبتا خوب خود شان در محیطی که در آن قرار دارند. این رفقا علیرغم محدود بودن شان از لحاظ کمیته، اکثریت قریب به اتفاق فعالیت هایی را که باید توسط تمامی واحد های حزبی در دیار غرب پیش برده شود، به تنهایی بر عهده گرفته اند و حتی در چنین حالتی هم منظم تر از دو واحد دیگر حزبی ما در دیار غرب، با مرکز رابطه دارند و گزارشات نسبتا منظم و کمک مالی به مرکز می فرستند. این واحد حزبی یگانه واحدی در دیار غرب است که حداقل یکی از اعضای آن جرتمندانه و با سرفرازی از آن دیار به افغانستان جنگ زده و ویرانه بر گشته و در پهلوی سایر رفقای درینجا قرار گرفته است. کمبود و کم توجهی ای که در مورد بررسی منظم آدرس ارتباطی شعله جاوید به وجود آمده بود، یک عارضه گذرا بود و امید وارم دیگر تکرار نگردد.

جنبه دوم تا حدی فرا رفتن این رفقا از موضعگیری کنونی حزب است. البته باید گفت که موضعگیری رفقا در اساس نادرست نیست، ولی این تندى ها یک مقدار پیش از وقت است و می تواند پر خاشگری های متقابل را بیش از وقت دامن بزند. به عبارت دیگر موضعگیری رفقا بر حق هست، اما فعلا مقداری از اندازه مورد لزوم کنونی زیاد تر است و به همین جهت اگر هم اکنون به مثابه موضعگیری عمومی حزب پذیرفته شود می تواند تا این حد یا آن حد زیان آور و یا لاقابل بی فایده باشد. اما یک چیز را باید در نظر گرفت. ادامه مبارزه جاری می تواند حتی حد و حدود موضعگیری "تند" رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی را نیز در نوردد و به موضعگیری های شدید تر و تند تر بینجامد. اما هنوز برای اتخاذ اینگونه موضعگیری ها زود است. تند بودن نسبی موضعگیری رفقا ممکن است تا حدی ناشی از تاثیر پذیری از جو فکری چپ محیط شان، منجمله موضعگیری های حزب کمونیست انقلابی کانادا، بوده باشد. ما باید توجه کنیم که حزب مذکور عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نبوده است و یک مقدار الزاماتی را که ما می توانیم داشته باشیم، آن حزب ندارد.

من فکر نمی کنم درست باشد اگر ما رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی را بصورت صریح و یا نسبتا پوشیده دنباله رو خطاب نماییم و آنهم بدون اینکه هیچ قدر دانی ای از جوانب مثبت فعالیت های شان به عمل آوریم. این رفقا در موضعگیری شان علیه پست

مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم آر سی پی دنباله روانه و بدون به کار انداختن عقل خود شان حرکت نکرده اند، بلکه قبل از برگزاری پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب درینمورد حرف های معینی داشتند و آن را با ما در میان گذاشتند. برعلاوه، طوری که رفقا دیدند و شنیدند، رفیق حاضر در سیمینار فعلی که قبلا مربوط به آن واحد بوده است و فعلا در واقع به نوعی نمایندگی واحد مذکور را درینجا بر عهده دارد، سخنرانی ویژه خود را داشت که فکر می کنم به هیچوجه دنباله روانه نبوده است.

در مورد مبارزه علیه دنباله روی در درون حزب باید توجه داشته باشیم که این مبارزه نباید زورکی باشد و رفقا به هر مناسبتی کوشش کنند که با دستاویز و فیصله های حزبی اختلاف تراشی نمایند تا گویا بر آمدی داشته باشند. البته در حزب ما بیشتر روحیه سهم نگرفتن فعال و یا حتی سهم نگرفتن در مباحثات غالب است، ولی بعضا عکس آن نیز دیده می شود. تقلا بی مورد برای سهم گرفتن در بحث ها در حالتی که اصلا حرف جدی ای برای بحث وجود ندارد، یکی از این موارد است. مورد دیگر عبارت از طولانی ساختن غیر ضروری بحث ها در حالتی است که باید هر چه زود تر یک تصمیم اصولی و قاطع گرفته شود. درینمورد لازم است رفقا توجه داشته باشند که حزب ما حزب تدارک جنگ خلق و حزب پیشبرد جنگ خلق است و نه یک حزبی که در شرایط صلح آمیز و مبتنی بر استراتژی مبارزاتی مسالمت آمیز کار و مبارزه می نماید. به همین جهت است که اولین ماده آئیننامه تشکیلاتی این حزب را اصل " رهبری متمرکز حزبی مبتنی بر الزامات تدارک و پیشبرد جنگ خلق " تشکیل می دهد. در این حزب سانترالیزم عمده و دموکراسی غیر عمده است. ما باید یاد بگیریم که در مورد مسایل مورد بحث مان به اندازه کافی بحث نماییم و نه از اندازه بیشتر و مقدم بر آن نه از اندازه کمتر. ما باید تا آنجاییکه لازم است نه تنها در داخل حزب، بلکه در بیرون از حزب نیز بحث (بحث کننده) و بالا تر از آن بحث (بسیار بحث کننده) باشیم. اما بیشتر از آن باید اهل عمل باشیم و در وقت لازمه با قاطعیت فیصله های مان را اجرا نماییم و نه با شکاکیت و دو دلی.

اگر رفقا خود به رهبریت متمرکز حزبی عادت نداشته باشند، ممثل این رهبریت شده نمی توانند و رفقای تحت مسئولیت خود را لیبرال و بی انضباط بار می آورند. اما در عین حال باید توجه داشت که کل آئیننامه حزب صرفا همان ماده اول آن نیست. اصل سانترالیزم دموکراتیک بلا فاصله پس از اصل " رهبریت متمرکز حزبی مبتنی بر الزامات تدارک، بر پایی و پیشبرد جنگ خلق " آمده و در ماده دوم آئین نامه قید شده است. در این اصل با وجودی که سانترالیزم اول و دموکراسی به دنبال آمده است، ولی هم جهات اصلی سانترالیزم و هم جهات اصلی دموکراسی به طور مشخص نشانی شده است. مطابق به این اصل تا زمانی که وقت یک اقدام عملی فرا نرسیده است، هر یک از رفقا حق دارند طبق توان شان و در چوکات روابط و مناسبات تشکیلاتی بحث نمایند و بستن دهان هیچ رفیقی توسط هیچ مرجع حزبی ای مجاز نیست. اما وقتی که زمان عمل برای اجرای یک فیصله فرا رسید باید تمامی رفقا، به شمول رفقاییکه در جریان فیصله در اقلیت مانده اند، طبق برنامه تعیین شده و فعالانه برای تطبیق فیصله اقدام نمایند.

بهر حال سند ارسالی رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی حاکی از قاطعیت شان در

موضعگیری علیه پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم آر سی پی و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) است. البته توان رفقا در مکتوب کردن نظرات و مواضع شان نسبتا ضعیف است. امید ما آن است که رفقا برای رفع این کمبود شان تا آنجاییکه می توانند کوشش کنند.

بر عکس رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی، رفقای واحد شماره پنج حزبی امیدواری خود را در مورد حزب کمونیست ایران (م ل م) و حتی آر سی پی آمریکا از دست نداده اند.

به نظر ما خط پست م ل م آر سی پی در درون این حزب به پختگی رسیده و یک اتوریته رهبری خود ساخته را نیز پشت سر خود دارد. این اتوریته شخصیتی خود ساخته آر سی پی آمریکا در درون این حزب از لحاظ اقدامات تشکیلاتی نیز کار خود را انجام داده و در قالب یک به اصطلاح انقلاب فرهنگی تمامی مخالفین خود را تصفیه کرده است. کسانی که از درون آر سی پی آمریکا تصفیه شده اند اکثرا منفعل گردیده اند. ولی چند نفری از آنها در گروهی که ایلی نیز در آن شامل است، فعال باقی مانده اند. البته فعالیت این گروه صرفا انترنیتی است. افراد شامل در این گروه دارای نظر و خط واحدی نیستند. ولی نظرات مشخص خود ایلی عربان تر از آر سی پی مبتنی بر پست م ل م است. بنابراین نمی توان امید وار بود که مبارزه علیه پست م ل م بتواند از درون آر سی پی و یا حتی از درون تصفیه شدگانی که از لحاظ سیاسی فعال باقی مانده اند، انعکاس مثبت دریافت نماید.

ولی وضع حزب کمونیست ایران (م ل م) طور دیگری است. این حزب، علیرغم اینکه تصویر سه کله را از آرم خود و عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از اسناد منتشر شده جدید خود حذف کرده است، اما هنوز پسوند م ل م را در نام خود حفظ کرده است. در صحبت های بحثی درونی میان آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز می توان نشانه هایی از تفاوت میان مواضع این دو حزب دید. بر علاوه اوضاع و شرایط اجتماعی ایران و آمریکا نیز فرق های معین خود را دارد. بنابراین می توان کم و بیش در مورد این حزب خوشبینی داشت، کاملا قطع امید نکرد و حد اقل در مورد احتمال موضعگیری بخشی از روابطش علیه پست م ل م نظر مثبت داشت.

اما ملاحظه اصلی ما در مورد رفقای واحد شماره ۷ [هواداران] حزبی در رابطه با نوشته ارسالی شان نیست. انتظار ما آن بود که یکی دو نفر از این رفقا در سیمینار شرکت نمایند. اما این رفقا با عدم شرکت شان در این سیمینار هم خود سیمینار و هم شرکت شان در سیمینار را دست کم گرفتند. من فکر می کنم که مشکلات این رفقا آنقدر نبود که نتوانند در سیمینار شرکت نمایند. متأسفانه با عدم شرکت حد اقل یکی از رفقای این واحد در سیمینار، یک رفیق مسن و مریض که بدون یک همراه نمی توانست سفر داشته باشد نیز چانس شرکت در سیمینار را از دست داد.

عدم شرکت رفیق س در سیمینار را باید یکی از خلاهای این سیمینار از لحاظ ترکیب مشمولین خود به حساب آورد. متأسفانه این رفیق به دلیل مریضی ای که عاید حال شان شده است نتوانست در سیمینار شرکت نماید. چنانچه این رفیق صرفا می توانست در

سیمینار حاضر باشد نیز یک امر مثبت بود، حتی در صورتی که نمی توانست سخنرانی داشته باشد. من یقین دارم که اگر این رفیق صرفاً می توانست حالا اینجا نزد ما باشد، نه تنها برای همه ما بلکه حتی برای مریضی خودش نیز مفید و مثبت بود و در حال حاضر و آینده تأثیرات مثبتی روی وضع صحتی اش می داشت. به نظر می رسد که درین مورد یک بی توجهی از طرف خودش و همچنان از طرف ما صورت گرفته است. اگر همه ما مدتی قبل متوجه این امر می بودیم و بطور قاطع برای شرکت رفیق در سیمینار برنامه ریزی می کردیم، می توانستیم امید وار باشیم که حداقل حضور رفیق در جلسات فعلی قطعاً گردد.

در مورد موضوعگیری های دو رفیق مربوط به واحد حزبی شماره ۳ که یکی از آنها به دلیل مریضی نتوانست تا آخر در جلسات سیمینار حضورش را حفظ نماید و دیگری بخاطر مواجه شدن با مشکلات جدی خانوادگی اصلاً نتوانست در سیمینار شرکت نماید، چیز زیادی نمی خواهیم بگویم، فقط همینقدر می خواهیم تذکر دهیم که ما امیدوار بودیم موضوعگیری نسبتاً مفصل تر و مدلل تری می دانستند. اما اصل مسئله در مورد این رفقا هم عدم شرکت در سیمینار و یا شرکت ناقص آنها است که متأسفانه ناخواسته پیش آمد.

از جمعبندی موضوعگیری های رفقای غایب می گذریم و می پردازیم به جمعبندی صحبت ها و نظرات رفقای حاضر در سیمینار.

انتقادی که در مورد ترتیب سخنرانی ها به عمل آمد تا حدی درست است. واقعیت این است که پس از صحبت های مفصل چند رفیق در ابتدای جلسه، صحبت های سائر رفقا تا حدی مختصر و محدود گردید. اما دو تن از این رفقا مسن بودند (رفیق لهیب و رفیق نوید) و یکی از آنها جوان. صحبت رفیق صبور یک صحبت نسبتاً مختصر بود. بر علاوه با توجه به مسایل امنیتی و سایر محدودیت ها، ما نمی توانیم جلسات این سیمینار را بیشتر از دو روز طول دهیم. بنابراین چنانچه به سایر رفقا در ابتدا فرصت سخنرانی داده می شد و آنها مفصل تر صحبت می کردند، ناگزیر صحبت های سه رفیق متذکره تا حدی محدود می گردید و من هم ناگزیر بودم صحبت های خود را جمع تر و فشرده تر ارائه نمایم. در هر حال چنانچه ترتیب سخنرانی ها معکوس می بود و در ابتدا همه رفقای جوان و میان سال صحبت می کردند و وقت برای صحبت های من کم باقی می ماند، می توانستیم در طی دو سه ساعت نیز مطالب مورد نظر را بیان نمایم.

ولی علیرغم این نقص در سیمینار یعنی مختصر بودن نوشته ها و صحبت های تعداد زیادی از رفقا، همه نوشته ها و صحبت های ارائه شده در سیمینار قابل انعکاس است. مجموعه این نوشته ها و صحبت ها، به شمول صحبت های من، باید در یک یا حتی دو شماره از نشریه درونی حزب تنظیم شود و در اختیار تمامی رفقای حزبی قرار بگیرد. حتی نوشته رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی که در واقع یک فراخوان ضد سیمینار و مشخصاً حاکی از یک بی انضباطی حزبی است، باید بصورت درونی در سطح کل حزب انعکاس داده شود. بر علاوه مجموعه این نوشته ها و صحبت ها باید توسط دفتر جمعبندی

و تنظیم مجدد گردد و برای انتشار بیرونی در یک سند واحد تحریری و یا بصورت جزوات جداگانه برای هر مبحث مشخص آماده گردد.

در مورد نوشته ها و صحبت های رفقای حاضر در سیمینار کوشش می کنم خیلی فشرده و مختصر صحبت نمایم.

صحبت های رفیق صبور گرچه کوتاه و مختصر بود و بصورت مشخص تمام مسایل مورد بحث را در بر نگرفت، اما با توجه به وضعیت صحی نسبتا خراب رفیق، من همینقدر هم انتظار نداشتم. در واقع کل تلاش ما این بود که رفیق فقط در این سیمینار حاضر باشد، حتی اگر هیچ صحبتی هم نتواند. امید وارم رفیق ما جدا متوجه وضع صحی خود باشد و در بازیابی و حفظ سلامتی خود بکوشد. بنابراین تنها شرکت رفیق درین سیمینار هم می توانست سنگینی خود را داشته باشد و صحبت مختصرش در واقع به از بهتر گردید. چنانچه رفیق سلیم نیز صرفا می توانست در سیمینار حاضر باشد، سنگینی سیمینار بیشتر می گردید

ما در شرایط حاضر در موقعیتی قرار نداریم که رفقای مسن بخواهند خود را تقاعد دهند. البته باید به تدریج کارها و مسئولیت ها را به میان سالان و جوانان منتقل کرد، ولی این کار را باید سنجیده و توأم با آزمایشات انجام داد و نه با عجله و بی برنامهگی. حتی در صورتی که در جلساتی مثل سیمینار فعلی ما رفقای مسن صرفا بتوانند حاضر باشند و صرفا بتوانند صحبت های مختصر و مفیدی داشته باشند، باز هم باید کوشش کنیم که حضور و شرکت آنها قطعی و حتمی باشد.

من یقین دارم که اگر تا ده سال دیگر زنده بمانم، توان صحبت های مفصل را نخواهم داشت. در چنین صورتی اگر رفقا به عنوان یک فرد مسن حزبی صرفا از من بخواهند که جلسه را افتتاح نمایم، من باید با تمام توان خود بکوشم که این مسئولیت را اجرا نمایم. رفقای ناگزایت هندی در مورد نقش جنگ خلق در رابطه به مبارزات ایدئولوژیک اصطلاحی را بکار می برند که می توان به دری آن را " وزنه " ترجمه کرد. این رفقا می گویند که موجودیت جنگ خلق هر نوع مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی ما را وزنه می بخشد، در حالیکه در نبود جنگ خلق این مبارزات ما از وزنه لازمه برخوردار نخواهد بود. من فکر می کنم که حضور رفقای مسن و با تجربه در جلسات حزبی، ولو اینکه این رفقا از توان جسمی کافی، منجمله توان صحبت های مفصل، برخوردار نباشند، به جلسات ما وزنه و سنگینی بیشتری می بخشد. رفقا باید متوجه این موضوع باشند.

باز ها در قله های مرتفع آشیانه می سازند و در همین آشیانه ها چوپه باز ها را پرورش می دهند. وقتی چوپه ها آماده پرواز می شوند به دلیل ارتفاع زیاد آشیانه ها، خود جرئت نمی کنند پرواز نمایند و تعلل می ورزند. پدر و مادر چوپه ها ناگزیر می شوند چوپه ها را کشان کشان از آشیانه بیرون نموده و به هوا پرت نمایند. در چنین حالتی چوپه ها

جبرا به تقلا می افتند و بال می زنند و در نتیجه به پرواز در می آیند. ولی گاهی وقت ها چوپه های تنبلی هم هستند که نمی توانند تقلا نمایند، بال بگشایند و به پرواز در آیند. مرگ این چوپه ها حتمی است. به پائین می افتند و هلاک می شوند. یک چوپه به پرواز در آمده را مادر و پدرش برای مدتی تنها نمی گذارند و به دو طرف راست و چپش پرواز می نمایند و او را همراهی می کنند. هر وقتی که بال های چوپه خسته و کم توان گردد، پدر و مادر از دو طرف با بال های خود زیر بال های چوپه خسته را می گیرند و در جریان پرواز او را استراحت می دهند. سپس مجددا از او کمی دور می شوند تا خود به پرواز ادامه دهد. این برخورد ممکن است چندین بار تکرار گردد و حتی یک روز مکمل را در بر بگیرد. اصطلاح " زیر بال چوپه را گرفتن " از همین رویه باز ها منشاء گرفته است. چوپه های مرغ خانگی فقط زیر بال و پر گرفته می شود. ولی چوپه های باز برای مدتی زیر بال و پر گرفته می شود و پس از آنکه برای پرواز آماده شدند، برای مدت نسبتا کوتاهی و در چند نوبت زیر بال شان گرفته می شود تا برای پرواز مستقل آماده گردند. برخورد ما با نسل جوان ما باید همینگونه باشد.

در مورد متن نوشته ای که رفیق لهیب قرائت کرد، می توانم بگویم که یک کمی نمک و مرچ و مصالحه اش زیاد بود. حالا از رفقای جوان حزب می توان انتظار داشت که بی گداز به آب بزنند و تیز و تند موضع بگیرند. ولی از رفیق لهیب به عنوان یکی از ریش سفیدان حزب انتظار ما و انتظار حزب این است که " جوانی " نشان ندهد. البته همانطوری که قبلا گفتم اینگونه موضعگیری در اساس نادرست نیست و احتمالا در نهایت مجبور خواهیم شد همینگونه موضعگیری نماییم و ریشه های این انحراف را تا کائوتسکی و برنشتین بر ملا سازیم. ولی فعلا من فکر می کنم که می توانیم اینگونه بحث ها را در درون حزب مطرح نماییم ولی در بیرون از حزب باید کمی احتیاط کنیم، بصورت فوری اعلام گسست قطعی و ناامیدی تام و تمام به عمل نیاوریم و به اصطلاح راهی برای تفاهم باقی بگذاریم. گرچه همانگونه که قبلا گفتم در مورد آر سی پی نمی توان امید اندکی هم داشت، ولی ما باید جنبشی حرکت نماییم و با تند و تیز کردن پیش از وقت بحث های خود، بین خود و رفقای مائوئیست کشور های دیگر که خط آر سی پی را قبول ندارند، زیاد فاصله نیندازیم. همین حالا هم میان مواضع ما و مواضع رفقای متذکره یک فاصله وجود دارد و ما باید طوری حرکت کنیم که از یکطرف مواضع خود را ارتقا و گسترش دهیم و از طرف دیگر بکوشیم که با این رفقا یکجا یک بسیج بین المللی به وجود بیاوریم. درینجا منظورم در قدم اول همان پنج حزبی است که اعلامیه اول می امسال را بیرون داده اند (حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا، حزب کمونیست هند - مارکسیست - لنینیست (ناگزالباری)، حزب کمونیست مائوئیست ترکیه - کردستان شمالی، حزب کمونیست مائوئیست فرانسه و حزب کمونیست انقلابی کانادا). ولی اگر آمادگی های آنها تا دو یا سه سال دیگر در همین سطح فعلی باقی ماند، ما ناگزیریم مواضع مان را در سطح بیرونی بطور همه جانبه اعلام نماییم، ولی در شرایط حاضر باید از بیشتر شدن فاصله بپرهیزیم و کوشش کنیم که این رفقا وادار شوند در برخورد با پست م ل م و موضعگیری علیه آن فعال تر و جدی تر شوند.

البته در رابطه با بسیج عمومی بین المللی می توان در مورد رفقای ایرانی امید وار بود. امکان یک انشعاب مائوئیستی اصولی از درون حزب کمونیست ایران (م ل م) وجود دارد. چنانچه چنین انشعابی صورت بگیرد، این رفقا بصورت فعال و جدی علیه پست م ل م به مبارزه بر خواهند خاست. متاسفانه یک عده از رفقای ایرانی ناراض از حزب کمونیست ایران (م ل م) در پهلوی گروهبندی ایلی، که در اتخاذ مواضع پست م ل م گستاخ تر و جدی تر از خود آر سی پی است، قرار گرفته اند. این ترکیب نا متجانس است و نشانه هایی از نارضایتی رفقای ایرانی از روحیه برتری طلبی امریکایی گروهبندی ایلی مشاهده شده است. در آینده می توان امید وار بود که رفقای ایرانی اصولی قادر شوند این رفقا را، که به ناحق در پهلوی گروهبندی مذکور قرار گرفته اند، در مسیر درست قرار دهند.

موضوع دیگری که در مورد سخنرانی رفیق لهیب قابل مکث است، این است که چندین بار از مارکسیزم - لنینیزم صحبت کردند، بدون اینکه نامی از مائوئیزم ببرند. دقیقا نمی دانم که در خود مقاله شان هم مائوئیزم از قلم افتاده است یا نه؟ امیدوارم اینگونه نباشد. در هر حال امید وارم رفیق درینمورد بطور دقیق توجه داشته باشند. اینگونه فراموشکاری ها می تواند خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ما را زیر سوال ببرد.

صحبت های رفیق نوید که بخشا شفاهی و بخشا از روی یاد داشت های تحریری پیش برده شد، موضوعات خوبی را مورد بحث قرار داد و خیلی آموزنده بود. این صحبت ها در مقایسه با نوشته رفیق لهیب نسبتا معتدل تر بود و همین انتظار از رفیق می رفت. امید است در آینده آمادگی های رفیق بیشتر ازین انکشاف یابد و بتواند در جلسات حزبی وسیع آینده مجهز تر و سر زنده تر سهم بگیرد.

نوشته رفیق شاعر نسبتا مفصل بود و او غالبا مجبور شد آن را با عجله بخواند و این امر تا حدی از لطف صحبت های او کم کرد. با اینهم صحبت هایش تقریبا دو و نیم ساعت را در بر گرفت. مطالب نوشته بخوبی تنظیم شده بود و موضعگیری ها نسبتا منسجم بود. این حالت برای یک رفیق جوان خیلی خوب است. البته حسب عادت رفیق مطالب زیادی از نوشته ها و اسناد گذشته حزب کاپی پیست شده بود. این کار اساسا نادرست نیست ولی خوب است که رفقا مطالب را به ذهن بسپارند و با بیان و زبان خودشان مطرح نمایند.

صحبت کوتاه رفیق سرمد به عنوان رفیقی که برای اولین بار در یک جلسه وسیع حزبی شرکت می کند و هیچگونه تجربه قبلی صحبت در جلسات وسیع حزبی نداشته است، در همین حد فعلی اش نیز صحیح بود و امید است که توان وی در آینده بیشتر و بیشتر انکشاف یابد. البته این رفیق قبلا در جلسه ای که راجع به کنفرانس منطقه یی داشتیم شرکت داشت، ولی در آن جلسه صحبت و سخنرانی اجباری نبود و رفیق نیز سخنرانی نداشت.

ولی در مورد رفقا بشیر، شیردل و شهاب باید بگویم که من شخصا از این رفقا انتظارات

خیلی بیشتری داشتیم. اما متأسفانه هم از لحاظ طرح مسایل بصورت محدود، هم از لحاظ زنده مطرح نکردن مسایل و هم از لحاظ کوتاه بودن صحبت های شان، خیلی ضعیف عمل کردند و به نظر می رسید که رفقا برای شرکت در سیمینار بخوبی آماده نشده بودند. البته باید توجه داشت که رفیق بشیر و رفیق شیر دل چند موضوع جدی و مناسب بیرون از اجندای سیمینار را مطرح کردند و توسط رفقا با کف زدن تشویق شدند.

صحبت های رفیق ملیار و رفیق زلاند خیلی خوب بود، اما مختصر و فقط شامل یک جانب قضیه. این تذکر باید به رفقا داده شود که در بحث های درون حزبی زیاد روی مباحث بورژوایی نروند و مباحث آنها را بصورت یکجانبه مطرح نکنند. البته این مباحث نباید نادیده گرفته شود، ولی مهم است که ما در اصل باید بحث های خود را داشته باشیم. این موضوع بخصوص از این جهت قابل دقت است که اکثریت قریب به اتفاق ما در ترکیب فعلی حزب، از میان قشر روشنفکر جامعه بر خاسته ایم. سیستم آموزشی و پرورشی در افغانستان و جهان قسمی است که هم ما را از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دور می کند و هم از دستاورد های گذشته فکری و عقلی و علمی جامعه خود ما و تاریخ ما و ما را به استقامت نادرست سلطه پذیری فرهنگی مستعمراتی و نیمه مستعمراتی از فرهنگ مسلط امپریالیستی سوق می دهد.

مائوتسه دون زمانی به اعضای حزب کمونیست چین فراخوان داد که باید تاریخ چین را مطالعه کنند و این فراخوان را به مثابه جنبه ای از اصلاح سبک کار در حزب مطرح کرد. مائوتسه دون گفت اکثر رفقا تاریخ یونان باستان را خیلی دقیق و مشروح می دانند ولی از تاریخ چین باستان اصلا اطلاعی ندارند. آنها فلسفه یونان باستان را خیلی خوب می دانند ولی با فلسفه چین باستان آشنایی اندکی هم ندارند. وظیفه ما پیشبرد انقلاب در چین است و لازم است که چین را بخوبی بشناسیم.

برای ما هم لازم است که افغانستان و بر علاوه حوزه تمدنی ای را که تاریخا در آن قرار داشته ایم خوب بشناسیم. در غیر آن وقتی دانستنی های ما یکجانبه باشد، به یقین پراتیک ما نیز یکجانبه خواهد بود و پراتیک یکجانبه به جایی نخواهد رسید.

در مورد صحبت های رفیق شاهین قبل از همه باید بگویم که من با اصرار به او گفتم که به پشتو صحبت نماید. متأسفانه در حزب ما وضع طوری است که دری زبان های ما که دری زبان هستند ولی پشتو زبان های ما هم دری زبان شده اند و در نتیجه حزب بطور کلی به یک حزب دری زبان بدل شده است. این وضع باید تغییر یابد و حد اقل باید پشتو زبان های ما پشتو زبان باشند.

صحبت های رفیق شاهین، به عنوان رفیقی که برای اولین بار در یک نشست وسیع حزبی شرکت و سخنرانی می کرد، خوب بود و چنانچه رفیق آمادگی های بیشتری می گرفت،

می توانست خوبتر باشد. همان طوری که قبلا هم گفتیم، انتقاد این رفیق از سست گرفتن و سست حرکت کردن در روابط بین المللی نمی تواند قابل تأیید و پذیرش نباشد.

بطور خلاصه کارزار اصلاح سبک کار باید - و حتما - در بر گیرنده اصلاح سبک کار در روابط و مناسبات بین المللی نیز باشد و ما این عرصه مهم مبارزاتی را نباید به فراموشی بسپاریم.

شرکت رفیق بهادر در سیمینار از یک جهت خیلی مثبت است. رفیق بهادر یگانه رفیق از میان مجموع اعضای فعلی واحد های هوادار حزبی خارج از افغانستان است که در سیمینار شرکت کرده است. در نظر بود که حد اکثر ۷ یا ۸ نفر از اعضای این واحد های هواداران حزبی در سیمینار شرکت نمایند. اما متأسفانه غیر از رفیق بهادر، هیچ یک از رفقای دیگر نتوانستند در سیمینار شرکت نمایند و این مایه تأسف است. با توجه به سابقه نسبتا طولانی مبارزاتی رفیق بهادر، اکثریت رفقای جوانی که او را می شناختند انتظار داشتند که وی خیلی بیشتر از آنکه خود را در این سیمینار نشان داد، می درخشید و مقدم بر آن باید مسئولیت و موقعیت مناسبی در تشکیلات حزب می داشت. سال های زیادی در رابطه با توان و آمادگی های مبارزاتی این رفیق از طرف رفقا و از طرف خودش تا حد زیادی ضایع شده است. امیدوارم در آینده خود این رفیق و سایر رفقا متوجه این امر باشند.

ما حق نداریم ظرفیت های مبارزاتی خود و رفقای خود را ضایع سازیم. انقلاب به انرژی و توان مبارزاتی شگوفای یکایک رفقا نیاز دارد.

در رابطه با رفقای جوان و میان سالی که برای اولین بار در یک نشست وسیع حزبی مثل سیمینار فعلی شرکت کرده اند، باید بگوییم که این شرکت علیرغم بعضی نواقص که می توان جوانب فرعی به حساب آورد، بطور عمده مثبت و سازنده بوده و برای خود رفقا نیز آموزنده بوده است. ما باید کوشش کنیم که در آینده نقش این رفقا را در کار و پیکار حزب بیشتر و بیشتر سازیم.

فکر می کنم پیشنهاد تشکیل جلسات یا ورکشاپ های آموزشی در عرصه های مختلف پیشنهاد خوبی است. این جلسات یا ورکشاپ ها را هر واحد باید بیشتر در محدوده خود اجرا نماید تا هر وقت نیازی به تجمعات وسیع که در هر حال مقداری از لحاظ امنیتی ریسک هم دارد و به احتمال زیاد بعضی شناخت های اضافی بيمورد نیز به وجود می آورد، نباشد. منظورم این نیست که اصلا تجمعات وسیع حزبی نداشته باشیم بلکه این است که این تجمعات باید ندرتا و در مواقع نهایت ضروری تشکیل گردد و نه همه روزه.

یک نقص و مشکل بزرگ که در این سیمینار داشتیم این بود که پیش از تشکیل سیمینار دستور العمل مدون برای شرکت در آن ترتیب نشده و در اختیار رفقا قرار داده نشده بود. گرچه بطور مشخص به هر رفیق شرکت کننده گفته شد که مسایل امنیتی را رعایت

نماید و از پرسش های بيمورد معلوماتی که باعث شناخت های بیشتر بیجا در مورد سایر رفقا گردد، ابا ورزد. اما متأسفانه رفقا، و البته نه صرفا رفقای جوان، حتی در مورد نام های اصلی رفقای دیگر و مناطق شان در حضور رفقای که هیچ شناختی نسبت به آن رفقا از قبل نداشته اند، صحبت های باز به عمل آوردند. ما به دلیل مشکلات تخنیکي مجبور شدیم رفقا را در یک محل جمع کنیم، در غیر آن اگر امکاناتش وجود داشته باشد، باید بخش های مختلف رفقا را با پرده و یا چیز های دیگر از هم جدا سازیم. حال که ما در وضعی قرار داریم که ناگزیر باید رفقا را در یک سالون و روبروی هم جمع کنیم، رفقا باید توجه داشته باشند که غیر از شناخت چهره ها و اسامی مستعار رفقا که از روی ناگزیری پیش می آید، زمینه شناخت های بیشتر، از قبیل نام اصلی، منطقه، شغل، تحصیلات، خانواده و غیره را فراهم نسازند.

بحث و انتقاد رفیق شیردل در مورد نبود قرار های دقیق امنیتی برای این سیمینار و شرکت کنندگان سیمینار بحث و انتقاد درستی است و این کمبود وجود داشته است. درینمورد نیز ما باید یک دستور العمل مشخص می داشتیم که نداشتیم و همین امر باعث شد که یک مقدار مشکلات به وجود بیاید. ولی در هر حال، تشکیل گروه امنیتی برای جلسات این سیمینار که برای اولین بار برای یک جلسه حزبی در نظر گرفته شده است و تامین امنیت سیمینار توسط این گروه در حد خودش یک پیشرفت در فعالیت های حزب را نشان می دهد. گرچه رفقای گروه امنیتی نتوانسته اند در جلسات سیمینار شرکت کنند ولی کارشان برای سیمینار نهایت ضروری و لازم بوده و قابل قدر دانی می باشد.

باید توجه داشته باشیم که هر قدر کارها و فعالیت های ما، منجمله در عرصه بین المللی، جدی تر شود، بیشتر و بیشتر مورد توجه دشمنان مان قرار می گیریم و بیشتر و بیشتر رعایت مسایل امنیتی برای ما جدی تر و ضروری تر می گردد.

انتقادی که در مورد عدم شرکت زنان در سیمینار توسط رفیق بشیر مطرح گردید، واقعا انتقاد بجا و مهمی است. درینمورد از طرف خود رفقا در بخش زنان نیز مورد انتقاد قرار گرفته ایم. البته ما می توانستیم یکی دو تن از رفقا را در سیمینار شرکت دهیم، ولی نقش شان تا حد زیادی سمبولیک می شد. من فکر نمی کنم که تا حال بحث مربوط به پست م ل م آر سی پی اصلا در میان بخش زنان حزب برده شده باشد. در هر حال در آینده باید کوشش کنیم که جلسات وسیع حزبی ما این خلاء را نداشته باشد. اما برای اجرای درست این کار لازم است کارهای آموزشی رفقای بخش زنان بیشتر از پیش جدی شود و ما قادر گردیم حد اقل چند رفیق از میان آنان را بالا بکشیم و برای تقبل مسئولیت های عالی تر حزبی، منجمله شرکت در جلسات وسیع حزبی، آماده سازیم.

صحبت در مورد نظرات و بیانات رفقا خیلی به درازا کشید. بهتر است درینمورد دیگر حرف نزنم. درینجا لازم است راجع به چند موضوع مشخص مربوط به خط پست م ل م اشاراتی داشته باشم.

اولین موضوعی که می خواهیم در مورد آن اشاراتی داشته باشیم این است که خط پست م ل م کل تاریخ انقلابات پرولتری واقع شده در جهان را موج اولی می داند که پایان یافته و گویا به گذشته تعلق دارد، در حالیکه موج دوم انقلاب گویا هنوز سر بلند نکرده است. این تحلیل از اوضاع انقلابات پرولتری که گویا پایه عینی خط پست م ل م را می سازد، به همان پیمانانه ای حقیقت ندارد که خط پست م ل م به لحاظ تیوریک از حقیقت تهی است.

پست م ل م ها بخاطر اینکه گویا ثابت سازند که موج اول انقلاب پرولتری پایان یافته است، چهار دلیل ذکر می کنند:

اولین دلیل پست م ل م ها این است که بعد از سرنگونی سوسیالیزم در چین هیچ کشور سوسیالیستی در جهان باقی نماند و تا حال نیز به وجود نیامده است.

این دلیل در حالی ذکر می گردد که خود اینها شروع موج اول انقلاب پرولتری را کمون پاریس می دانند. خوب، روشن است که کمون پاریس انقلاب در یک شهر بود و نه انقلاب در یک کشور و آنهم فقط با یک عمر کوتاه کمتر از صد روز. اما مسئله این است که کمون پاریس اولین مثال عملی از انقلاب پرولتری و قدرت سیاسی پرولتری بود. به همین جهت ولو اینکه تا آخر عمر کوتاهش صرفا در محدوده یک شهر باقی ماند، می توان آن را شروع امواج انقلابات پرولتری در جهان دانست. انقلاب کمون پاریس به خاک و خون کشیده شد و پرولتاریا برای مدت چهل و چند سال دیگر، تا زمان انقلاب اکتوبر، حتی در سطح یک شهر و منطقه کوچک هم از قدرت سیاسی برخوردار نبود، اما مبارزه برای برپایی انقلابات پرولتری در جهان ادامه یافت. به همین جهت پست م ل م ها خود، یک وقفه چهل و چند ساله میان انقلاب کمون پاریس و انقلاب اکتوبر را نمی توانند به مثابه دلیلی برای پایان یافتن موج انقلاب پرولتری آغاز یافته از انقلاب کمون پاریس ذکر کنند.

انقلاب اکتوبر ادامه موج انقلابی آغاز یافته از انقلاب کمون پاریس بود و نه علامتی برای پایان یافتن آن. انقلاب اکتوبر وارث بلافصل انقلاب کمون پاریس بود و اتخاذ تجارب مثبت آن و بر حذر بودن از تجارب منفی آن را در خود فشرده کرده بود. در واقع خون انقلاب کمون پاریس در رگ های انقلاب اکتوبر جاری بود، به آن حیات می بخشید و به این ترتیب در قالب انقلاب مذکور ادامه می یافت.

انقلاب اکتوبر در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری به وقوع پیوست. پس از انقلاب اکتوبر، انقلابات پرولتری در جهان تداوم یافته و هیچگاه با گسست قطعی و کامل در جهان مواجه نشده است. اگر چنین نشده باشد و موج انقلابات پرولتری بعد از سرنگونی سوسیالیزم در چین کاملا پایان یافته باشد، باید روی عصر به مثابه عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری شک نمود.

بطور مشخص البانیه پس از نوشتن کتاب " امپریالیزم و انقلاب " توسط خوجه به روزیونیزم غلطید. از زمان درگذشت مائوتسه دون تا آن وقت، که چند سالی را در بر می گیرد، نمی توان سوسیالیزم را در البانیه سرنگون شده دانست.

بر علاوه جنگ خلق در هند، در قالب جنبش ناگزالباری، و همچنان جنگ خلق در فلیپین، قبل از درگذشت مائوتسه دون، شروع شده بود و با وجود فراز و نشیب ها و پیچ و خم های فراوان تا حال ادامه یافته است. جنبش ناگزالباری در هند با وجودی که عمدتاً سرکوب گردید، اما کاملاً نابود نگردید و برای مدت طولانی بصورت ضعیف به حیات خود ادامه داد. ولی حتی در همان حالت نیز به نحوی توأم با قدرت سیاسی انقلابی بود. مناطق پایگاهی کنونی جنگ خلق در هند که در آنها توده های انقلابی صاحب قدرت اند و سیاست انقلابی اعمال می کنند، صد ها هزار کیلومتر مربع مساحت و میلیون ها نفر نفوس دارد. جنگ خلق در فلیپین زمانی آنقدر پیشرفت نموده بود که به دروازه های مانیلا می کوبید. امروز هم این جنگ خلق همچنان ادامه دارد و در حد و توان خود برای بقای قدرت سیاسی انقلابی و گسترش آن در فلیپین می کوشد

جنگ خلق در پیرو در سال ۱۹۸۰ یعنی تقریباً چهار سال بعد از درگذشت مائوتسه دون بر پا شد و در گسترده ترین حالت پیشرفت خود یک سوم سر زمین پیرو را در نوردید و میلیون ها نفر از توده های انقلابی مردم را قوت و قدرت بخشید. این جنگ با وجود اینکه طی سال های بعد از دستگیری گونزالو وسیعا فروکش نمود، اما کاملاً نابود نگردید و تا هم اکنون ادامه دارد و طبعاً منطبق با توان و ظرفیت فعلی خود عامل و حامل قدرت سیاسی انقلابی نیز می باشد.

جنگ خلق در نیپال که در اواخر قرن بیست شروع گردید و ده سال دوام نمود، در پیشرفته ترین حالت خود هشتاد در صد از مناطق روستایی نیپال را در بر گرفته بود و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) ادعا داشت که جنگ تحت رهبری اش به مرحله تعرض استراتژیک رسیده است. طبعاً در این دوره قدرت سیاسی انقلابی نیز منطبق با وسعت و توان جنگ خلق در نیپال وجود داشته است. حتی امروز نشانه های ده سال جنگ خلق در نیپال کاملاً نابود نشده است. در مناطق روستایی نیپال کماکان پنجاه کوپراتیو بزرگ زراعتی وجود دارد و دهقانان مرتبط به آنها هنوز زمین ها را تسلیم نداده اند و به نحوی نسبت به حزب متحده کمونیست نیپال (مائوئیست) نیز تمرد دارند. گزارشی که تقریباً یکسال قبل پخش شد حاکی از این بود که در نیپال تا هنوز ۵ کمون زراعتی وجود دارد و دهقانان مرتبط به آنها کماکان سازماندهی کمونی شان را حفظ کرده اند. طبعاً این نشانه ها در صورت غیر قابل برگشت بودن انحراف حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) قابل دوام نیستند، اما تا حال وجود دارند. به عبارت دیگر بخشی از توده ها کماکان در نیپال برای حفظ قدرت و دستاورد های جنگ خلق مقاومت می کنند و از دستورات بروکراتیک حزب متحده کمونیست نیپال (مائوئیست) هم سر پیچی می نمایند و اینگونه نیست که در نیپال همه بصورت اتومات به دنبال پاراچندا افتاده باشند.

شما اگر مجموع مناطق پایگاهی انقلابی موجود در جهان را یکجا در نظر بگیرید، به یقین هم از لحاظ نفوس و هم از لحاظ مساحت چند برابر کمون پاریس خواهد شد. بنابراین هم اکنون امواج انقلابات پرولتری در جهان وجود دارد و اینطور نیست که صرفاً به گذشته تعلق داشته باشد. اصولاً نادرست است که موجودیت و عدم موجودیت قدرت سیاسی پرولتری را صرفاً در سطح کشور ها به ارزیابی بگیریم. یک یا چند منطقه کوچک یا بزرگ

در داخل یک کشور نیز می تواند - و باید - به مثابه مرکز قدرت انقلابی پرولتری در نظر گرفته شود. اگر چنین نشود، و یا در واقع اگر چنین نباشد، استراتژی مبارزاتی جنگ توده یی طولانی که از همان اولین روز های آغاز خود باید ایجاد پایگاه های انقلابی را در نظر بگیرد، یک استراتژی بی مفهوم می گردد. درین صورت باید در همه جا و در تمامی کشورهای جهان دنبال قیام های عمومی سرتاسری بود تا به یکبارگی قدرت سیاسی در سطح کل کشور به کف آید.

دومین دلیل پست م ل م ها این است که بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی، امپریالیست های غربی کارزار ضد کمونیستی به اصطلاح مرگ کمونیزم را در جهان دامن زدند و این کارزار تأثیرات مخربی بر جنبش بین المللی کمونیستی و برخورد توده های مردم نسبت به کمونیزم به وجود آورد.

رفقا همگی آگاهند که در زمان اوج جنبش های توده یی در کشورهای اروپای شرقی، علیرغم ظاهر ضد کمونیستی آن ها و علیرغم تبلیغات شدید امپریالیست های غربی در مورد به اصطلاح مرگ کمونیزم، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی آن جنبش ها را خوش آمد گفت و سقوط پیمان وارسا و همچنان فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی را به مثابه مرگ یک پیمان نظامی امپریالیستی و فروپاشی یک ابر قدرت امپریالیستی (سوسیال امپریالیستی) یک ضربه کاری تاریخی بر پیکر امپریالیزم جهانی دانست و به پیشواز این تحول تاریخی جهانی یک شماره فوق العاده "جهانی برای فتح" بیرون داد. حالا به نظر می رسد که آر سی پی رویداد متذکره را یک رویداد منفی و مضر بحال جنبش بین المللی کمونیستی ارزیابی می نماید و از بابت وقوع آن "جگر خون" است و آن را دلیلی بر خاتمه یافتن موج اول انقلاب پرولتری می داند. درینجا می بینیم که روحیه بطور آشکار و یکصد و هشتاد درجه فرق کرده است.

دلیل سوم پست م ل م ها این است که سطح توقعات مردم در جهان پائین آمده است خوب، روشن است که مثلا سطح توقعات مردم در ایالات متحده امریکا یا کانادا پایین است. ولی همانطوری که قبلا یکی از رفقا گفت، سطح توقعات مردم در هند، یعنی در کشوری با یک میلیارد نفوس که یک ششم نفوس کل جهان را می سازد، پایین نیست. به این ترتیب سطح توقعات مردم از کشور تا کشور و از منطقه تا منطقه فرق می نماید. آیا سطح توقعات مردم در افغانستان پایین است؟ درینجا، یعنی در کشوری که زمانی یکی از اقمار شوروی سوسیال امپریالیستی بود و تحت اشغال نیروهای اشغالگر آن قرار داشت، طبعا یک نوع حساسیت ضد کمونیستی در میان توده ها به وجود آمده بود. اما هم اکنون نفرت توده های مردم عمدتا سمت و سوی ضد اشغالگران امپریالیست امریکایی و غیر امریکایی و ضد خائنین ملی جمع شده در رژیم دست نشانده و همچنان سمت و سوی ضد طالبان دارد. البته به دلیل ضعف و ناتوانی جنبش انقلابی این نفرت نمی تواند جهتگیری روشن انقلابی پیدا نماید. اصولا نمی توان توقع داشت که سطح توقعات توده ها خود بخود به سطح توقعات جنبش کمونیستی برسد. این را "چه باید کرد" هم قبول ندارد، چه رسد به "چه باید کرد غنی شده" که آر سی پی ادعایش را دارد، مگر اینکه این غنی شدن یک غنی شدن معکوس باشد.

دنباله روی از وضعیت خود بخودی موجود توده ها یعنی پایین بودن سطح توقعات آنها را نمی توان " غنی شدن " چه باید کرد نام نهاد، کما اینکه گفتیم که اینچنین وضعیتی بر همه جا حاکم نیست. رشد نا موزون یک قانون عام امپریالیزم است و به این معنا است که در همه جا نمی تواند یک وضعیت یکسان حاکم باشد. ممکن است جنبش انقلابی در سطح جهانی در اوج اعتلا باشد، ولی در این یا آن کشور و حتی منطقه در حالت افول قرار داشته باشد. عکس این حالت نیز می تواند وجود داشته باشد.

دلیل چهارم پست م ل م ها هم اعتلای بنیادگرایی مذهبی در جهان است.

" ده به کجا درخت ها به کجا " ! اعتلای بنیاد گرایی مذهبی در جهان به چه دلیلی نشانه ای از پایان یافتن موج اول انقلاب پرولتری در جهان تلقی می شود؟ مگر پان اسلامیزم ضد انگلیسی را لنین خوش آمد نگفت و از آن به مثابه یک جنبش ضد استعماری یاد نمی کرد؟ رفقای مائوئیست هند به مثابه دلیلی بر شکست پذیری امپریالیست های امریکایی می گویند که سی فیصد سر زمین افغانستان در کنترل طالبان است و امپریالیست ها و صهیونیست ها حتی زور شان به حزب الله لبنان هم نمی رسد. البته این نتیجه گیری یک نتیجه گیری یکجانبه است و نه همه جانبه. اما در حد نشان دادن شکست پذیری امپریالیست های امریکایی و صهیونیست های اسرائیلی درست است. عکس اینگونه نتیجه گیری نیز نمی تواند یک نتیجه گیری همه جانبه باشد، یعنی صرف با مشاهده بنیادگرایی مذهبی، هیچ جنبه دیگری را ندیدن و تصویر را یکسره و بصورت مطلق تاریک نشان دادن.

خود بیانیه آر سی پی می گوید که اکثر جنبش های عدالتخواهانه انسان ها در تاریخ در قالب مذهب و در چوکات ایده آلیزم مذهبی تبارز یافته اند، مثلا اکثر جنبش های ضد برده داری دارای روحیه مذهبی بوده اند.

البته درینجا منظورم تایید کامل نتیجه گیری های بیانیه آر سی پی نیست، بلکه این موضوع را می خواهم بگویم که اینقدر بنیاد گرایی مذهبی را بزرگ کردن و آن را حریف اصلی امپریالیزم وانمود نمودن و به اصطلاح اعتلای آن را دلیلی بر پایان یافتن موج اول انقلاب پرولتری دانستن، درست نیست.

بنیاد گرایی مذهبی عیسوی در کشور های امپریالیستی حریف امپریالیزم نیست بلکه وجهی از بر آمد نوین فاشیزم درین کشور ها است که نشاندهنده بحران در نظام امپریالیستی جهانی است.

بنیاد گرایی اسلامی که از یک جهت مولود سیاست های آگاهانه امپریالیست های غربی در مبارزه علیه کمونیزم، ناسیونالیزم ضد امپریالیست و سیکولاریزم در " کشور های اسلامی " است، تا حال همچنان بطور عمده متحد امپریالیست ها باقی مانده است، در حالیکه فقط بخش غیر عمده آن در شکل پان اسلامیزم القاعده ای - طالبانی صورت معارض بخود گرفته است. حتی محافل بنیادگرای اسلامی در کشور های امپریالیستی بطور عمده شکل معارض ندارد و حاملین گرایشات پان اسلامیستی القاعده ای در میان

آنها اقلیت را تشکیل می دهند. تهدید شدن امنیت کشور های امپریالیستی توسط بنیاد گرایان اسلامی بهانه ایست برای لشکر کشی و اشغال " کشور های اسلامی " و اعمال سیاست های فاشیستی علیه اقلیت های مسلمان ساکن در کشورهای امپریالیستی که غالبا پناهندگانی از کشور های آسیایی و افریقایی هستند.

اما اگر شبه قاره هند را در نظر بگیریم، با تصویر دیگری مواجه می شویم. در این منطقه بزرگ که تقریبا یک چهارم کل نفوس جهان را در خود جای داده است، فقط پاکستان را می توان مبتلا به بنیاد گرایی اسلامی دانست که امر جدیدی نیست و این پدیده از همان آوان تشکیل پاکستان جزء خصلت ذاتی این کشور بوده است، چرا که این کشور بنام اسلام و بنام کشور مسلمانان تشکیل شده است. اما اگر از پاکستان بگذریم حتی در بنگله دیش مسلمان نشین نمی توان چیزی بنام اعتلای بنیاد گرایی مشاهده کرد و همچنان است در سریلانکا و بوتان. در هند دارو دسته های بنیاد گرای هندو غالبا آلت دست جناح راست محافل بورژواکمپرادور- فیودال پارلمانتاریست هند هستند و چیزی بنام اعتلای بنیاد گرایی هندو، و همچنان بنیاد گرایی سیک و عیسوی، در هند وجود ندارد و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان هند نیز همچنان سیکولار باقی مانده اند.

اما در نیپال کاملا عکس آن چیزی را می بینیم که بنام اعتلای بنیاد گرایی مذهبی خوانده می شود. جنگ خلق در نیپال قادر شد سلطنت هندو در نیپال را سرنگون کند. نظام پادشاهی در نیپال رسما یک پادشاهی هندو، و یگانه پادشاهی هندو در جهان، بود. در این نظام شاهی هندو، خوردن گوشت گاو جزای سنگین ۱۲ سال زندانی شدن را در پی داشت. مسلم است که نظام جمهوری فعلی نیپال کماکان یک نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی است، ولی دیگر یک نظام مذهبی هندو نیست و رسما سیکولار است. گو اینکه پارچندای تسلیم طلب یکی از چهار عامل خاتمه یافتن موج اول انقلاب پرولتری را در کشورش سرنگون کرده است! کاری که مرتجعین کنگره یی و سابیرین نیز در آن سهم داشته اند.

به این ترتیب به روشنی می بینیم که امواج انقلابی پرولتری آغاز شده با انقلاب اکتوبر تداوم خود را حفظ کرده و علیرغم اینکه با فرود و فراز های زیادی مواجه شده، بر خلاف روایت آر سی پی پایان نیافته و از میان نرفته است.

در نوشته رفقای واحد شماره ۸ [هواداران] حزبی آمده است که ما از یکطرف م ل م را علم می دانیم و از طرف دیگر با توسل به خاتمه نیافتن عصر سرمایه داری آن را غیر قابل تغییر و غیر قابل تکامل در نظر می گیریم. این نظر از چند جهت نادرست است. اولاً ما م ل م را صرفا علم نمی دانیم بلکه ایدیولوژی نیز می دانیم. ثانیاً ما م ل م را غیر قابل تغییر و غیر قابل تکامل به شمار نمی آوریم، بلکه هم ضرورت تغییر و هم ضرورت تکامل به مرحله چهارم را در آن باور داریم. ثالثاً اصطلاح "عصر سرمایه داری" در نوشته رفقا یک اصطلاح نادرست است. در ادبیات جنبش بین المللی کمونیستی برای اولین بار است که کل دوره سرمایه داری بنام عصر سرمایه داری خوانده می شود. سرمایه داری یک شیوه تولید است و یک دوره کامل تاریخی را در بر می گیرد. دو مرحله از تکامل این شیوه

تولید عبارت است از مرحله سرمایه داری رقابت آزاد و مرحله سرمایه داری انحصاری یا مرحله امپریالیستی. هر یکی از این مراحل را بنام یک عصر نیز یاد می کنند یعنی عصر سرمایه داری رقابت آزاد و عصر سرمایه داری امپریالیستی که در ادبیات کمونیستی بطور عموم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری خوانده می شود. از نظر ما نقد بنیادی مارکس از نظام سرمایه داری (نظامی که هم اکنون نیز بر جهان حاکم است) و تکامل آن توسط لنین و مائو کماکان عمدتا و اساسا به قوت خود باقی است. به همین جهت نفی چهارچوب ایدیولوژیک - سیاسی م ل م به شدت انحرافی است و غیر از ایدیولوژی زدایی نام دیگری نمی توان بر آن نهاد. به نظر ما فقط در صورتی مجاز خواهیم بود این چار چوب را به دور افگنیم و در صدد یافتن چار چوب دیگری بجای آن باشیم که واقعا نظام سرمایه داری از بین رفته باشد و جای آن را یک نظام استثمارگرانه جدید گرفته باشد. اما چنین نظامی را تا حال بشریت نشناخته است و تصور ایجاد آن در آینده نیز ممکن و مقدور نیست.

البته چار چوب علمی - ایدیولوژیک م ل م نمی تواند باز هم قابل تکامل نباشد. اما با لاف و گزاف و به زور تبلیغات و دامن زدن به شخصیت پرستی های بی مایه نمی توان به چنین تکاملی دست یافت، چه رسد به یک چارچوب تیوریک نوین و حذف م ل م از ادبیات حزبی. آر سی پی در حالیکه از یکطرف به حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم دست می زند و ادعای چارچوب تیوریک نوین را مطرح می کند، از جانب دیگر نمایندگان بحثی آن در صحبت با نمایندگان حزب کمونیست ایران (م ل م) حتی از این امر مطمئن نیستند که آنچه را که حزب شان مطرح می نماید، یک ایزم جدید است یا نه؟

« من نمی دانم که چگونه می توان به ایزم رسید؟ آیا همین ایزم است؟ از نظر من که ایزم است.»

پس چگونه ما محقیم که اصطلاح پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در مورد خط بیانیه و اساسنامه جدید آر سی پی بکار بریم؟

به خوبی روشن است که محقیم. همان طوری که قبلا گفتم، در بیانیه و اساسنامه مذکور، موج اول انقلاب پرولتری که گویا از کمون پاریس تا زمان سرنگونی انقلاب در چین را در بر می گیرد، خاتمه یافته اعلام می گردد. وقتی این موج تمام شده باشد و موج جدید هم هنوز سر بلند نکرده باشد، معلوم است که یک گسست قطعی در واقعیت عینی جهان به وجود آمده است که در عین حال مستلزم یک گسست قطعی از لحاظ ذهنی نیز می تواند باشد. به همین دلیل است که م ل م آگاهانه حذف می گردد و چارچوب تیوریک نوین مطرح می شود. این چارچوب تیوریک نوین دیگر نه مارکسیزم است، نه مارکسیزم - لنینیزم و نه هم مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، بلکه چیز دیگری است و نامش را هم " کمونیزم علمی " گذاشته اند. همین به اصطلاح کمونیزم است که ما آن را پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می خوانیم. این پست م ل م ادعای کمونیستی دارد.

آخرین جملات بیانیه جدید آر سی پی یک فراخوان مختصر و فشرده جهانی است:

« به انقلابیون و کمونیست های سراسر جهان! به تمام آنانی که تشنه جهانی کاملا متفاوت

و بسیار بهتر هستند! بیا بید به هیچ شکلی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگر نگیریم. بیا بید با بصارت بطرف هدف کمونیستی و رهایی بشریت پیش رویم. »

گذشته کدام است؟ از لحاظ عینی موج اول انقلاب پرولتری که گویا خاتمه یافته است و از لحاظ ذهنی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم که گویا زمان آن بسر آمده و در زمانه جدید یک چهارچوب تیوریک نوین بجای آن لازم است. این چهارچوب تیوریک نوین همانا "کمونیزم" پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است که گویا بنام "کمونیزم علمی" خوانده می شود. به همین جهت است که این بیانیه صراحتاً فراخوان می دهد که:

« بیا بید پیشآهنگ آینده باشیم و نه بقایای گذشته. »

این است نتیجه گیری و جواب نهایی بیانیه جدید آر سی پی. اگر این پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نیست، چه چیز دیگری می تواند باشد؟ آیا نمی توان این فراخوان را بطور مختصر تری به صورت ذیل بیان کرد:

" بیا بید بقایای مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نباشیم، به هیچ شکلی به م ل م ل م پناه نبریم و پشت م ل م سنگر نگیریم؛ یعنی بیا بید با گذشته مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مان بطور کلی و قطعی گسست نماییم. "

درین شکی وجود ندارد که ما باید پیشآهنگ آینده باشیم، ولی هم اکنون نیز این وظیفه و رسالت را به دوش داریم. ما باید پیشآهنگ کنونی و آینده باشیم و نه صرفاً پیشآهنگ آینده. آیا آر سی پی فکر می کند که ما در شرایط حاضر رسالت پیشآهنگ شدن را بر دوش نداریم و فقط باید در آینده این رسالت را بر عهده بگیریم؟ بلی، لحن کلام فراخوان واضحاً این گفته را تأیید می نماید. وانگهی شما چنانچه به هیچ وجهی نخواهید گذشته تان را با خود داشته باشید، چگونه خواهید توانست پیشآهنگ حال و آینده باشید. یک موجود بی پایه و بی ریشه در تاریخ مبارزاتی تا کنونی پرولتاریای بین المللی چگونه می خواهد و می تواند پیشآهنگ حال و آینده گردد؟ اگر کمون پاریس را از ما بگیرد، انقلاب اکتوبر را از ما بگیرد، انقلاب چین را از ما بگیرد و انقلاب فرهنگی چین را از ما بگیرد و در نهایت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از ما بگیرد، برای ما چه باقی می ماند که با پناه بردن به آن و پشت آن سنگر گرفتن بخواهیم پیشآهنگ حال و آینده باشیم؟ پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می خواهد تاریخ پر افتخار این انقلابات و دروس عظیم تاریخی آن ها را از ما بگیرد و رگ و ریشه ما را بر اندازد.

اگر واقعا دروس عظیم تاریخی انقلابات مذکور عمدتاً مثبت بوده و کماکان کار برد دارد، چرا باید آن ها را مطلقاً گذشته تاریخی غیر قابل استناد (غیر قابل پناه بردن و غیر قابل سنگر گرفتن) بدانیم؟ یقیناً انقلابات مذکور ضعف هایی داشته که در مقایسه با جنبه های مثبت شان، فرعی و غیر عمده بوده و نمی توان آنها را دلیل اصلی شکست انقلابات مذکور دانست، بلکه قدرت و قوت دشمن عامل عمده شکست انقلابات مذکور بوده است. این نتیجه گیری را ظاهراً آر سی پی نیز قبول دارد، ولی علیرغم آن فراخوان دور انداختن کامل " گذشته " را مطرح می نماید و به این ترتیب استقامت استراتژیک

پست مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی و جهتگیری های تاکتیکی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را بصورت التقاطی با هم ترکیب می نماید.

در حالی که هنوز سخنگویان آر سی پی کاملا مطمئن نیستند که " سنتز های نوین " اوآکیانی یک ایزم در حد مائوئیزم یا لنینیزم است یا نیست، این حزب چوکات تیوریک نوین را مطرح می نماید، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از متن اسناد اساسی و غیر اساسی اش حذف می نماید و یک مانیفیست بیرون می دهد تا گویا جای مانیفیست نوشته شده توسط مارکس و انگلس را بگیرد. چنانچه غیر از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) کسان دیگری هم با آنها بایستند و کمی زور شان بیشتر شود، جهتگیری های تاکتیکی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی شان را هم نفی خواهند کرد و پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم شان را کاملا عریان و بی پرده مطرح خواهند نمود. انحرافات در جنبش بین المللی کمونیستی همیشه به همین صورت آمده و در نهایت کاملا خود را عریان ساخته است. روزیونیست های چینی در همان فردای کودتای شان تمام حرف های شان را نگفتند. آنها چهار نفر را - که مائو پنجمین شان بود - در ابتدا تحت شعار اندیشه مائوتسه دون و دفاع از مائوتسه دون دستگیر و زندانی ساختند و پس از آنکه گارد های سرخ را مجموعا سرکوب کردند، پایان انقلاب فرهنگی و تطبیق شعار چهار مدرنیزاسیون را اعلام کردند.

نادیده گرفتن گذشته تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی توسط مانیفیست جدید آر سی پی کل دوره مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را نیز در بر می گیرد. در قسمتی از این مانیفیست صرفا تذکر کوتاهی در مورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عمل آمده است، آنهم بدون اینکه کل تاریخ مبارزاتی بیست و چند ساله آن سزاوار یک جمعبندی و لایق یک درس آموزی دانسته شود و حتی بدون اینکه بطور مشخص سزاوار یک اشاره صریح دانسته شود:

« گرد همایی آغازین کمونیست ها که بعد از شکست چین و پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی صورت گرفت در مواجهه با چالش ها و دشواری های مداوم مرحله حاضر بدرجه قابل توجهی به اختلافات حادی که اخیرا بروز کرده پا داده است . دریک سو حزب ما و خط پایه ای اش که در اساسنامه جدید ما فشرده شده، همراه با احزاب دیگری که به سمت سنتز نوین گرایش دارند، قرار دارد و در سوی دیگر دو گرایش مختلف وجود دارد که یکی از آنها به شکل مذهبی به کل تجربه و تئوری و روش مرتبط به آن چسبیده است و دیگری می خواهد همه آن تجربه را در جوهر خود و نه در حرف، دور بریزد. »

در سراسر متن مانیفیست جدید آر سی پی فقط در یکجا از " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " نام برده می شود و انهم به مثابه چیزی متعلق به گذشته.

« ما از همه می خواهیم که با طرح ما با احساس مسئولیت برخورد کنند... بخصوص آنها بیکه از جمله مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده اند. »

همچنان نامه ای که آر سی پی مانیفیست جدیدش را توام با آن برای دیگران ارسال کرد، یک نامه درون جنبشی نبود، بلکه نامه ای بود که یکجا با مانیفیست مذکور وسیعا در بیرون از روابط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز پخش گردیده بود. اما علیرغم آن از ما توقع داشتند که ما بحث حول این مانیفیست را درونی پیش ببریم و طبیعی بود که ما نمی توانستیم برای مدت طولانی چنین کنیم. امروز می توانیم نتیجه گیری نماییم که ما باید از همان ابتدای موضعگیری علیه خط بیانیه و اساسنامه جدید آر سی پی، موضعگیری خود را درونی حفظ نمی کردیم. البته گفته رفقای ناگزالیست هندی مبنی بر رعایت احتیاط درست است، ولی احتیاط یکجانبه نمی شود.

درینجا لازم می دانم بطور مشخص در مورد وضعیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مختصرا صحبت نمایم. اوضاع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به گونه ای است که در یک طرف آر سی پی و حزب کمونیست ایران (م ل م) قرار دارند در حالیکه دو کاندید عضویت یعنی گروه کمونیست های انقلابی آلمان و گروه مائوئیست های مکسیکو را احتمالا در پهلوی خود دارند و در طرف دیگر حزب کمونیست مائوئیست ترکیه - کردستان شمالی، حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا و حزب کمونیست هند - مارکسیست - لنینیست (ناگزالباری) قرار دارند، در حالیکه حزب کمونیست انقلابی کانادا و حزب کمونیست مائوئیست فرانسه را در پهلوی خود دارند. این پنج حزب در اول می امسال یک اعلامیه مشترک بیرون داده اند و در آن برای تجمع مجدد جنبش بین المللی مائوئیستی بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و جمع بندی از تجربه گذشته جنبش بین المللی کمونیستی فراخوان داده اند. این موضوع نمی تواند مورد تأیید حزب ما نباشد. اما در اعلامیه همچنان از انقلاب نیپال به مثابه یک انقلاب موجود صحبت به عمل می آید. به نظر ما انقلاب نیپال دیگر از دست رفته است و ما دیگر نمی توانیم عمدتا در مورد آن امید وار باشیم که می تواند در مسیر اصولی قرار بگیرد. به این ترتیب چگونگی برخورد با مسایل مربوط به نیپال، بین ما و پنج حزب مذکور، نظر به متن اعلامیه اول می در مورد انقلاب نیپال، به عنوان یک موضوع مورد اختلاف نشانی می شود.

کمیته هماهنگی بین احزاب مائوئیست جنوب آسیا نیز موجود است که حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) کماکان یکی از اعضای آن است. حزب ما نیز یکی از اعضای این کمیته است. به نظر می رسد که اعضای هندی، بنگله دیشی، بوتانی و سریلانکایی این کمیته هنوز امید واری شان را در مورد حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) از دست نداده اند و همین موضوع می تواند در جلسه آینده این کمیته، بین ما و سایرین یک موضوع مورد اختلاف باشد. علیرغم این امر ما باید در این کمیته باقی بمانیم و به مبارزات مان در درون آن علیه خط تسلیم طلبانه حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) ادامه بدهیم و توجه داشته باشیم که عضویت ما در این کمیته باعث کمرنگ شدن مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه خط تسلیم طلبانه مذکور نگردد.

نظر به تذکر داده شده در سند منتشره حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا، حزب کمونیست پیرو هم تلاش هایی در جهت ایجاد یک تجمع بین المللی داشته است و کنفرانسی در

برلین برگزار کرده است. متأسفانه بخاطر غیر فعال بودن رفقای مان در اروپا ما در موقعیت از روی صحنه آمدن اینگونه ابتکارات مبارزاتی بی خبر می مانیم.

در هر حال به نظر می رسد که ما بیشتر از هر بخش دیگر با پنج حزب منتشر کننده اعلامیه اول می نزدیک هستیم و به احتمال زیاد خواهیم توانست در پهلوی آنها برای احیای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یا تشکیل یک تجمع بین المللی جدید مائوئیستی کار و پیکار کنیم.

در رابطه با آر سی پی یک مسئله کاملاً مشخص و روشن است: آر سی پی از اساسنامه و مانیفیست جدیدش و همچنان از سایر اسنادش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را حذف کرده است. چرا چنین کرده است؟ اولاً به دلیل اینکه از نظر این حزب موج اول انقلاب کمونیستی که چهارچوب بیان تیوریکش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بود به پایان رسیده است و لذا چهارچوب بیان تیوریک آن نیز باید یک چیز پایان یافته و قابل حذف باشد. ثانیاً موج دوم انقلاب پرولتاری که بعد از پایان یافتن موج اول انقلاب تازه باید شروع شود، قاعدتاً باید بیان تیوریک جدید ویژه خود را بعد از بیان تیوریک قبلی داشته باشد. همین پست م ل م یا پسا م ل م است یعنی بعد از م ل م. حالاً فرقی نمی کند که آلن بادیو توسط آر سی پی رد شده باشد یا با او همنمایی صورت گرفته باشد. پست مارکسیزم آلن بادیو بصورت برهنه تری بورژوایی است. پست م ل م آر سی پی یک پست م ل م "کمونیستی" است یا عبارت دیگر "کمونیزم" آر سی پی پست م ل م است. "کمونیزم" قبل از مارکسیزم هم بوده است و آن کمونیزم سوسیالیست های تخیلی بود. حالاً گویا کمونیزم بعد از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم هم داریم که گویا میخواهد کمونیزم را در یک قالب بندی تیوریک جدید ارائه نماید.

آر سی پی دیگر از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم حرف نمی زند، اما کم و بیش - و نه به اندازه کافی و لازم - از مارکس و لنین و مائو حرف می زند یعنی این حزب پست مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم هست، اما گویا پست مارکس، پست لنین و پست مائوتسه دون نیست و از آنها به مثابه افراد حرف می زند. روشن است که ایزم ها آگاهانه حذف شده است و نه بصورت تصادفی. البته در خود اساسنامه یا مانیفیست جدید آر سی پی دلیل یا دلایل این کار بصورت مشخص بیان نگردیده است. اما در یک سند درونی بحثی میان نمایندگان حزب کمونیست ایران (م ل م) و حزب کمونیست انقلابی امریکا، دلایل این کار بصورت مشخص توسط طرف آر سی پی بیان گردیده است. من این قسمت سند مذکور را برای رفقا می خوانم:

«نماینده آر سی پی: نمی خواهیم در مورد همه چیز یکباره صحبت کنیم و می خواهیم با ایزم شروع کنیم. اساسنامه جدید حزب ما که منتشر می شود یکی از سوالات مهمی که دست و پنجه نرم می کند ایزم است. در مورد م ل م صحبت نمی کند، بلکه می گوید کمونیزم انقلابی. البته از مارکس، لنین و مائو صحبت می کند، ولی از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم صحبت نمی کند. چرا ما چنین کردیم؟ این به این معنا نیست که چیزهایی که مارکس، لنین و مائو گفتند درست نیست، همه درست اند و ما فکر نمی کنیم که کار باب آواکیان کمتر از کار آنهاست. یک دلیل دیگر که نمی گوئیم م - ل - م - آواکیانیزم، چون درک های غلطی را می دهد که گویا چیزهای مختلفی را بهم اضافه کرده اند. اما

این صحیح است که گام های مختلف در علم با افراد مختلف شان مشخص می شود. در علوم هم اینطور هست به معنای مطلقش. آیا ما فکر می کنیم که این یک ایزم است؟ آیا بهمان اندازه که مائو و لنین انجام داد؟ در مورد اینکه چه کاری باید کرد که به ایزم رسید، نمیدانم، اما میدانم که چه اتفاقی افتاده. سنتزی که باب آواکیان داده، طی سالها باب آواکیان در پی تکامل بخش های مختلف مارکسیزم بوده است. همیشه یک عناصری از کلیت موجود بوده، اما جایی هست که کلیت شکل می گیرد. مثلا کرم تبدیل می شود به پروانه، پروانه کرم بود. اما در پروسه پروانه شدن کلینش طوری است که برایش کیفیت سنتز را می گیرد. »

« باز هم نماینده ار سی پی: من نمی دانم که چه کار باید کرد که ایزم شد، اما می دانم که مارکسیزم این را احتیاج خواهد داشت... در مورد ماتریالیزم دیالکتیک هم بالاخره اتفاق خواهد افتاد. نمی توان از قبل تعیین کرد که انجام بشود. در مورد ایزم هم فکر می کنم که این اتفاق افتاده است. آنگونه که خودش می گوید، آن شناختی که از قبل بدست آمده از م ل م، آن چیز هایی را که بیگانه است ریخته دور، هسته درستش را با انتقادات سنتز کرده. »

« نماینده حکالملم: من بالاخره نفهمیدم آیا دیگر از ترم م ل م استفاده نمی کنید؟ با توجه به اینکه تا جایی که به یاد دارم آر سی پی جزء اولین ها بود که مائوئیزم را قبول کرد. »

« نماینده آر سی پی: وقتی بما می گویند که تئوری های ما یک دین است، ما اینطور باید توضیح بدهیم و ازین دفاع کنیم. مارکسیزم وقتی که اینگونه می کند میگوید که عمدتا درست بوده، اما اشتباهاتی هم داشته است. دیالکتیک مسئله اینست که اصرار باب آواکیان اینست که نسبت مارکسیزم خاصیت درستی آنرا تثبیت می کند و در مقابل آن دگماتیست های خواجه ای و غیره هیچ قطعیت ندارند و به دموکرات تبدیل می شوند. من نگفتم که هرگز از آن استفاده نخواهیم کرد؛ اما در اساسنامه از کمونیزم علمی استفاده کرده ایم. حتی نکته ای که گفتی کاملا نکته ای بی نهایت مهم است که بحث می خواهد که بحث های جدیدی را دامن خواهد زد. »

« نماینده حکالملم: آیا بخشی از سنتز است، همین که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را حذف کردید؟ »

« نماینده آر سی پی: من نمی توانم بگویم بخشی از سنتز است. اما پیشنهاد باب آواکیان بود که این را ببندازد { حذف کند }. نظر ما اینست که م ل م دیگر کافی نیست و این خیلی به مسئله ای مربوط می شود که این سنتز ضروریست، زیرا سنتز بطور عینی تکامل م ل م است. بخاطر اینکه ما نمی خواهیم توجهات را روی نبردهایی که بیست سال قبل پیش برده می شد { متمرکز کنیم } بلکه { باید } روی نبردی که امروز باید پیش برده شود { متمرکز کنیم }. بعد از کودتا در چین آن مبارزه مهمی بود که باید به پیش برده می شد. هنوز باید برای عناصری از آن مبارزه کرد. اما مسایل بطور متفاوتی دارد مطرح می شود و قابل مقایسه نیست. »

« نماینده حکالملم: بحث شما مشخص است، فورم یک رابطه با محتوی دارد. ما نمی خواهیم فورمالیست باشیم. حالا این درست که م ل م کافی نیست، اما فورمی که انتخاب کرده اید آیا آن محتوی را نمایندگی می کند؟ همانطور که رفقای آر سی پی سر این مسئله می گویند ما که برای م ل م مبارزه کردیم، آیا این مسئله و ترم های جدیدش بر سر کمونیزم را برای حزب خودشان می بینند یا برای کل جنبش بین المللی کمونیستی؟ »

« نماینده آر سی پی: این اساسنامه ماست و این را برای جنبش بین المللی کمونیستی پیشنهاد نکردیم. هرچند که همخوانی دارد. تثبیت مائوئیزم برای امروز نیست. این در گذشته بوده امروز هم باید برای چیز جدید بچنگیم. »

« نماینده حکالملم: سوال من اینست که این سنتز برای حزب آر سی پی است ؟ »

« نماینده آر سی پی: سوال خوب است. اما ما با این مسله روبرو نشده ایم که برای جنبش بین المللی کمونیستی آنرا پیشنهاد کنیم. ما بحث نخواهیم کرد که دیگر مائوئیزم گفته نشود. ما مسئله سنتز را بصورت اسکولاستیک به پیش نخواهیم برد. حتی در مورد مائوئیزم یک درک های غلطی بود که یک سری جدول ها گذاشته می شد که باید آنرا کامل می کرد. فلسفه، اقتصاد، سیاست و غیره که مهم بودند اما مهمتر از آن پروسه ای بود که این سنتز را به ثمر رساند، کلیت آن. مبارزه برای سنتز در کلیت خودش باید انجام شود. »

در واقع تا حال یگانه سندی که در مورد دلایل حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم توسط آر سی پی از اساسنامه و مانیفیست جدیدش و همچنان سایر اسنادش، از خود این حزب داریم، همین سند درونی بحثی میان نمایندگان آن حزب و نمایندگان حزب کمونیست ایران (م ل م) است.

اما بر خلاف نظری که در سند مذکور مطرح است، آر سی پی حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را صرفا برای خودش حفظ نکرد. این حزب یک نامه متحد المال بین المللی نوشت و یکجا با سندی که در آن همانند اساسنامه اش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم حذف شده بود، به عنوان یک مانیفیست بین المللی و به مثابه مانیفیست دوم (مانیفیست به اصطلاح " موج دوم " انقلاب پرولتری) بعد از مانیفیست نوشته شده توسط مارکس و انگلس (مانیفیست به اصطلاح " موج اول و پایان یافته " انقلاب پرولتری)، برای تمامی سازمان ها و احزاب درون و بیرون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فرستاد و به این ترتیب حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را به یک مسئله بین المللی میدل کرد. اما از طرف دیگر در همین مانیفیست جدیدش نیز، همانند اساسنامه اش، جهتگیری های تاکتیکی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی با استقامت استراتژیک پست م ل م باهم بصورت التقاطی ترکیب شده است.

اگر کل استدلالات نقل شده از نمایندگان آر سی پی در بحث با نمایندگان حزب کمونیست ایران (م ل م) را به دقت از نظر بگذرانیم به روشنی متوجه می شویم که این استدلالات

هم متناقض است و هم درهم و برهم و پایه منطقی اصولی و محکمی ندارد. آنها با قاطعیت گفته نمی‌توانند که "سنتزها" ایزم هست یا نیست و حتی این را با قاطعیت گفته نمی‌توانند که چگونه می‌توانند به ایزم برسند؛ ولی با وجود این م ل م را حذف می‌کنند. آنها حتی نمی‌دانند که حذف م ل م جزء "سنتزها" هست یا نیست؛ ولی با وجود این م ل م را حذف می‌کنند. آنها می‌گویند که نمی‌خواهند فورمالیست باشند، ولی "فورمالیزم" م ل م را حذف می‌کنند تا بجای آن فورمالیزم "سنتز"ها را بنشانند. آنها از یکطرف می‌گویند که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم تماما حقیقت و کاربری دارد، ولی از طرف دیگر تلاش دارند از حذف م ل م دفاع کنند. در واقع پایه کلی استدلال آنها برای درست ثابت کردن حذف م ل م این است که باب اوکیان گفته است حذف کنید. آیا در تمام آر سی پی کله دیگری برای فکر کردن وجود ندارد؟

هیچ کمونیستی نباید فورمالیست (شکلگرا) باشد، ولی هر کمونیستی باید به دنبال شکل مناسب برای یک محتوای مشخص باشد. یک محتوای مشخص نمی‌تواند هر شکلی را بخود بپذیرد و یا به عبارت دیگر یک محتوا از طریق یک شکل ویژه که مناسب هست، مشخص می‌شود. شکلگرایی یک انحراف امپریستی است، در حالیکه نادیده گرفتن کلی شکل و بی توجهی به شکل ویژه یک محتوای مشخص، ایده آلیزم است.

بطور کلی انسان اگر اشکال مشخص زبانی مفاهیم، مقولات، استنتاجات و غیره تجربیات ذهنی را در نظر نگیرد، اساسا قادر به فکر کردن نیست. انسان به کمک زبان فکر می‌کند و عقل خود را بکار می‌اندازد. اگر زبان را از انسان بگیرد، قادر به فکر کردن نخواهد بود. شکل زبانی محتواها چیزی نیست که بسیار بی ارزش باشد. زباندار بودن یکی از امتیازات ویژه انسان‌ها نسبت به سایر جانداران است. در تاریخ تکامل نسل بشر پیدایش زبان‌ها یک گام عظیم تکاملی بود که به پیش برداشته شد. به طور کلی پیشرفت و تکامل یک زبان یکی از علایم مشخصه پیشرفت و تکامل یک تمدن است. به همین خاطر بسیار بی معنی خواهد بود اگر کسانی بگویند که دیگر بز را بز نگویند بلکه گاو بگویند. اینچنین "شوق"های بیجا و بیمورد در مسایل معمولی زندگی نیز یک عالم مشکل آفرینی خواهد کرد، چه رسد به مسایل علمی و فلسفی پیچیده که دقت در کاربرد اصطلاحات و عبارات در آن چند چندان لازم و ضروری است. البته زبان‌ها دایما ساکن و بیحرکت و غیر متحول باقی نمی‌مانند و مداوما در مسیر تغییر و تحول و تکامل قرار دارند. اما این تغییر و تحول و تکامل یک سیر منطقی و طبیعی دارد و با تقلب و ساخته کاری از پیش نمی‌رود. پشتو تولنه می‌تواند "رادیو" را با تقلب و ساخته کاری "ژغ دلی" نامگذاری نماید، اما توده پشتو زبان از "رادیو" نمی‌گذرند و در نتیجه تقلب پشتو تولنه بی اثر می‌ماند.

برداشت دینی از کمونیزم نیز چیزی است که زینده هیچ کمونیستی نیست. اما باید توجه داشته باشیم که شخصیت پرستی به اصطلاح پیامبران و امامان یا انبیا و اولیای معصوم یکی از وجوهات مشخص هر برداشت دینی است. بطور مشخص شخصیت پرستی "پیشوایان" خود وجهی از برداشت دینی است. برداشت دینی از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم غیر اصولی و نادرست است. ولی کیش شخصیت اوکیانی نیز نمی‌تواند نادرست و غیر اصولی نباشد. بگذارید تحریک امیز بگویم که اگر قرار باشد یک مسلمان

مذهبی باقی بماند بهتر است مسلمان باقی بماند، چرا باید عیسوی شود. اگر قرار است یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست از این طرز تفکر دید مذهبی داشته باشد، بهتر است همان مارکسیست - لنینیست - مائوئیست مذهبی باقی بماند، چرا باید این مذهبش را با کیش شخصیت او اکیان تعویض نماید؟ آن "کیش" تجربه پراتیکی تاریخی دارد، افتخارات تاریخی دارد، ایهت و نام و نشان دارد. اما این "کیش جدید" چه دارد؟ چند تا "کلیسا" دارد؟ چند "جنگ مقدس" را فتح کرده است؟ چقدر "شهید" دارد؟ چند تا "زیارت" دارد؟ این "پیشوا" چه دارد که با یک فرمانش نام "کیش قدیم" از "کتاب مقدس" حذف می گردد تا نام "کیش جدید" خود او و آیاتش زینت بخش "کتاب مقدس" گردد؟

حذف یک لفظ یا عبارت کلیدی علمی - ایدئولوژیک از اسناد اساسی یک حزب، عمق و گستردگی خطرناک انحراف آن حزب را نشان می دهد. بیا این موضوع را از زبان خود اساسنامه آر سی پی بشنویم:

« در قطب مخالف کسانی هستند که درک شان از تجربه تاریخی جنبش کمونیستی و خاصه علل مشکلات و عقبگرد ها و شکست هایش سطحی و برپایه سست استوار است. ایشان تحلیل علمی کمونیستی تضاد های عمیق که به خطر احیای سرمایداری در جامعه سوسیالیستی پا داد را نادیده گرفته و یا رد میکنند. اینها کسانی هستند که میکوشند بجای چنین تحلیلی با اتکاء به اصول و معیارهای بورژوا دموکراتیک رویکردی را اتخاذ بکنند و نظریات بورژوا دموکراتیک مشروعیت را جایگزین آن کنند، مشروعیتی که با فرایند رسمی انتخابات میان احزاب سیاسی رقیب که در جامعه سرمایداری معمول است کسب می شود و با اعمال قدرت سیاسی توسط طبقه سرمایدار همخوانی و مناسبت دارد. کسانی که به این مواضع چسبیده اند، حتی زمانیکه کماکان ادعای کمونیزم میکنند، با عجله میخواهند مفهوم و تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا و در مواردی بسیار حتی این عبارت را دور بریزند و از آن فاصله بگیرند. در واقع این افراد در پی خلاص کردن خود از رهاییبخش ترین تجربه تا کنونی جامعه بشری اند. آنها ادعا می کنند که می خواهند سریعاً پیشروی کنند تا به اوضاع جدید زمانه پاسخ دهند. اما اینان خود روهای خود را در دنده غلطی گذاشته اند و دارند سریعاً دنده عقب میروند، یعنی با یک شتاب فزاینده دارند رو به عقب به سوی دموکراسی بورژوازی و محدوده های تنگ بورژوازی حرکت می کنند و از قرن بیست و یکم به قرن هژدهم بر می گردند. »

بیا این بخشی از این جملات را به گونه دیگری بیان کنیم و بجای عبارت "دیکتاتوری پرولتاریا" عبارت فراگیر تر از آن یعنی "مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم" را بکار بریم:

« ... کسانی که به این مواضع چسبیده اند، حتی زمانی که کماکان ادعای کمونیزم انقلابی را می کنند، با عجله می خواهند مفهوم و تجربه تاریخی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را و در مواردی بسیار حتی این عبارت را دور بریزند و از آن فاصله بگیرند. در واقع این افراد در پی خلاص کردن خود از رهاییبخش ترین تجربه تا کنونی جامعه بشری اند. آنها ادعا می کنند که می خواهند سریعاً پیشروی کنند تا به اوضاع جدید زمانه پاسخ دهند. اما اینان خود روهای خود را در دنده غلطی گذاشته اند و دارند سریعاً دنده عقب میروند، یعنی با یک شتاب فزاینده دارند رو به عقب به سوی دموکراسی بورژوازی و محدوده های تنگ بورژوازی حرکت می کنند... »

درین جملات می توانیم بجای مفاهیم " دیکتاتوری پرولتاریا " و " مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم " مفاهیم دیگری چون " قیام مسلحانه سرناسری در کشور های امپریالیستی "، " جانبداری تیز و برنده طبقاتی پرولتری " و " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را نیز بکار بریم، که ایضا حتی عبارات آن ها از اساسنامه آر سی پی دور ریخته شده و از آن ها فاصله گرفته شده است. پس می توانیم بگوییم که:

« در واقع { حزب کمونیست انقلابی امریکا } در پی خلاص کردن خود از رهاییبخش ترین تجربه تا کنونی جامعه بشری است. { حزب کمونیست انقلابی امریکا } ادعا می کند که می خواهد سریعاً پیشروی کند تا به اوضاع جدید زمانه پاسخ دهد. اما { این حزب } خود رو خود را در دنده غلطی گذاشته است و دارد سریعاً دنده عقب می رود... رو به عقب به سوی دموکراسی بورژوازی... »

حزب کمونیست چین یا حزب کمونیست نیپال تا حال عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم، یا اندیشه مائوتسه دون را از ادبیات حزبی شان حذف نکرده و " وخامت اوضاع " شان را به " حتی " نرسانده اند، ولی آر سی پی به " حتی " رسانده است. اگر این حزب وانمود می سازد که بر سر عبارت " دیکتاتوری پرولتاریا " بطور محکمی ایستاده است، باید مقدم بر آن بر سر عبارت " مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم " بطور محکمی ایستاده باشد، که می بینیم نیست. نتیجه آن است که در اساسنامه و مانیفیست جدید آر سی پی ایستادگی محکم و استوار بر سر عبارت " دیکتاتوری پرولتاریا " نیز وجود ندارد. بنابراین حکم " حتی " در مورد حذف عبارت " دیکتاتوری پرولتاریا " صرفاً بالای حزب کمونیست متحده نیپال (مائوتیست) قابل تطبیق نیست، بلکه آر سی پی خود نیز مشمول آن است. آر سی پی نیز در مواردی « حتی » عبارت دیکتاتوری پرولتاریا را حذف کرده است. مثلاً بجای عبارت " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " عبارت « ادامه انقلاب تحت سوسیالیزم » را به کار برده و در مجموع " دیکتوری پرولتاریا " را در اسنادش بصورت کمرنگ مطرح کرده است.

درینجا باید اکیدا خاطر نشان سازم که منظورم از طرح این مسایل در اصل براه انداختن جنگ بر سر الفاظ نیست، گرچه همانگونه که قبلاً گفتم الفاظ نیز کاملاً بی اهمیت نیستند و در حد خود ارزش دارند. خیلی مهم است که طرح این مسایل را به مثابه بخشی از یک پروسه کلی خطی در نظر بگیریم. این پروسه طی چندین سال در آر سی پی شکل گرفته و سر انجام در اساسنامه و مانیفیست جدیدش به مثابه یک خط کلی رونما گردیده است. این پروسه کلی را باید در پرتو وضعیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و برخورد های آر سی پی در قبال آن در نظر گرفت. این پروسه کلی را باید در پرتو مبارزات تیوریکی در نظر گرفت که قبلاً آر سی پی علیه حزب کمونیست نیپال (مائوتیست) پیش برده بود. این پروسه را باید در پرتو ادعای آر سی پی مبنی بر ایجاد یک چارچوب تیوریکی نوین در نظر گرفت. با توجه به همین پروسه کلی است که ما حذف " مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم " از اسناد اساسی حزبی آر سی پی را نشانه روشن پست مارکسیست - لنینیست - مائوتیست بودن خط این اسناد می دانیم.

اما بینیم عبارتی که در اساسنامه و بیانیه جدید آر سی پی جای " مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم " را گرفته است، چگونه عبارتی است و آیا باعث روشنی بیشتر و مرز بندی دقیق تر خطی گردیده است یا برعکس اغتشاش و مرز زدایی را بیشتر از پیش دامن زده است؟

ما وقتی می گوئیم مارکسیست هستیم، بین خود و غیر مارکسیست های مدعی کمونیزم یک مرزبندی خطی ترسیم می کنیم. مثلا انارشئیست ها که مدعی کمونیزم هستند، بصورت عام مارکسیست نیستند، گرچه بعضی های شان کم و بیش مارکس را قبول دارند. وقتی می گوئیم مارکسیست - لنینیست هستیم، بین خود و احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات کشور های غربی، این بقایای انترناسیونال دوم، بین خود و " کمونیزم اروپایی " بین خود و احزاب رنگارنگ به اصطلاح مارکسیست خط فاصل رسم می کنیم. وقتی می گوئیم مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم، علاوه بر مرزبندی های مندرکه قبلی، بین خود و ر.ویز یونیزم های رنگارنگ مدرن (خروشچفی، سه جهانی، خوجه یی) و همچنان بین خود و احزابی که هنوز هم از عبارت " اندیشه مائوتسه دون " استفاده می نمایند، مرز بندی می نماییم.

حالا کسانی در پروسه مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را نیز به مثابه پوششی برای پوشاندن انحرافات شان به کار برده اند و کماکان به کار می برند. پس عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نیز دیگر نمی تواند تعیین کننده یک مرز بندی دقیق میان کمونیست های راستین و کمونیست های دروغین باشد. پس چه باید کرد؟ آر سی پی می گوید چون این عبارت دیگر تعیین کننده مرزبندی دقیق نیست، باید کلا آن را حذف کرد. ولی آیا با حذف این عبارت ما می توانیم مرزبندی با منحرفین را دقیق تر و روشن تر نماییم، یا بر عکس اینچنین مرزبندی را بیشتر از پیش مغشوش تر و درهم و برهم تر خواهیم ساخت؟

به نظر من حذف عبارت م ل م بجای اینکه مرزبندی ها با منحرفین را روشن تر و دقیق تر سازد، مغشوش و درهم و برهم می نماید و تا حد زیادی بطور کلی از بین می برد. " کمونیزم علمی " عبارتی است که آر سی پی بجای م ل م به کار می برد. در این عبارت بطور مشخص عبارت " مائوئیزم " به عنوان یک مشخص کننده مرز وجود ندارد و به همین ترتیب " مارکسیزم " و " لنینیزم " در نتیجه به کار برد عبارت " کمونیزم علمی " نه تنها قادر نیست مرز مشخص میان مائوئیست های راستین و مائوئیست های دروغین را به روشنی ترسیم نماید، بلکه مرزبندی های قبلی مارکسیستی و لنینیستی را نیز از بین می برد و همه مدعیان کمونیزم را یک کاسه می سازد. به این ترتیب آنچه که آر سی پی تحت عنوان " سنتز های نوین باب اواکیان " به مثابه " یک چارچوب تیوریکی نوین " مطرح می نماید، مرز زدایی را وسیعا گسترش و عمق می دهد و این وجه دیگری از ایدئولوژی زدایی چارچوب تیوریک مذکور را نشان می دهد.

وجه دیگری از ایدئولوژی زدایی " چهارچوب تیوریک نوین " آر سی پی، مرز زدایی طبقاتی در تفکر است که در فرمولبندی " حقیقت حقیقت است، طبقاتی و غیر طبقاتی ندارد " بیان می گردد. مائوتسه دون درینمورد گفته معروفی دارد و می گوید:

« در جامعه طبقاتی هیچ اندیشه و طرز تفکری نیست که بران مهر طبقاتی نخورده باشد. »

برین مبنا جانبداری طبقاتی در تفکر انسانی جامعه طبقاتی نمی تواند وجود نداشته باشد. اما فرمولبندی آر سی پی در واقع جانبداری طبقاتی در تفکر و طبقاتی بودن تمامی طرز تفکر ها در جامعه طبقاتی را رد می نماید و در نهایت می تواند به امکان دسترسی به یک طرز تفکر غیر طبقاتی و " فراگیر انسانی " صحنه بگذارد. این فرمولبندی در نهایت به

یک طرز تفکر ایده آلیستی و باورمندی به شعور و عقل انسانی کاملا مستقل از ماده و مطلقا مجرد از ماده منجر می گردد.

قدر مسلم است که شعور انسانی استقلالیت نسبی ای نسبت به ارگانیزم مادی دماغ انسانی دارد. اما در هر حال و تحت هرگونه شرایطی متکی و استوار بر آن ارگانیزم مادی و وابسته به آن است و نمی تواند کاملا مستقل از آن وجود داشته باشد. شعور انسانی در داخل ارگانیزم مادی دماغ انسانی شکل می گیرد و پرورده می شود و در واقع خاصیتی از این ارگانیزم مادی است. ابزار اولیه و اساسی ای که این ارگانیزم مادی را قادر به درک واقعیت های بیرون از خود می سازد و به عبارت دیگر ابزار اولیه دماغ انسانی برای دسترسی به واقعیت های عینی بیرون از خودش هست، ابزار های مادی محدود، مشروط و نسبی هستند. این ابزار های اولیه مادی همانا چشم ها، گوش ها، بینی، زبان و پوست بدن انسان هستند و حواس پنجگانه انسان یعنی حس باصره، حس سامعه، حس شامه، حس ذایقه و حس لامسه انسان را در بر می گیرند.

این حواس انسانی به دلیل محدودیت و مشروطیت ذاتی اندام های در بر گیرنده آن ها بسیار ضعیف و ناتوان است. چشم انسان بصورت طبیعی، اشیای قابل دیدن بسیاری را نمی تواند ببیند، بلکه فقط قادر است اشیای مشخصی را تا یک فاصله مشخص، در روشنی درجات مشخصی از نور و حد معینی از بزرگی و کوچکی ببیند. همینطور گوش انسان نیز بصورت طبیعی فقط قادر است صداهایی با فریکانس های معین را بشنود. بینی انسان نیز فقط بوهای مشخصی را می تواند حس کند. زبان انسان نیز صرفا قادر است مزه های معینی را حس کند و همینطور پوست انسان نیز صرفا می تواند تا حد معینی موجودات مادی را لمس و حس نماید. با توجه به همین محدودیت ذاتی ابزار های اولیه انسان برای دستیابی و به واقعیت های عینی خارج از ذهنش است که بعضی از مکاتب فلسفی حکم می نمایند که انسان قادر نیست به کنه واقعیت ها پی ببرد.

این مکاتب فلسفی یک خصوصیت ذاتی ویژه انسانی را نادیده می گیرند. انسان موجود با شعور است و می تواند با استفاده از قدرت و توان فکری خود، قدرت ها و توان های حسی خود را از طریق مجهز ساختن روز افزون اندام های در برگیرنده حواسش بطور روز افزونی قوی تر و نیرومند تر سازد. چشم انسانی مجهز به تلیسکوپ و ذره بین کهکشانش ها و ستاره های دور دست و موجودات کوچکی را می بیند که چشم غیر مجهز هرگز قادر به دیدن آنها نمی تواند باشد. ماشین ها و تجهیزات غول پیکر تولیدی آنچنان قدرت و قوتی به دستان و قوت کاری انسان می بخشد که با قوت کاری طبیعی انسان و با دستان غیر مجهز انسانی هرگز نمی توان چنان قوت و قدرتی بدست آورد. انسان به یاری همین استعداد خود می تواند نیرومند تر از ماهیان در آب ها فرو رود، قوی تر و گسترده تر از مرغان فضا را زیر بال و پر گیرد و پر قوت تر از هر جاندار دیگری با چنگال ها و دندان ها و وسایل دفاعی جنگی مجهز گردد. طبعاً به همان پیمانانه ای که اندام های در بر گیرنده حواس انسان مداوماً مجهز تر و قوی تر و حواس انسانی نیرومند تر می گردد، به همان پیمانانه عقل و شعور انسانی نیز قدرت شناخت و درک روز افزون بیشتری می یابد. این سیکل مارپیچی در واقع همان سیکل مارپیچی پراتیک - تیوری - پراتیک است که پیوسته سیر صعودی می یابد. اما این مسیر صعودی نقطه پایانی ندارد و بصورت لایتناهی ادامه می یابد

به این ترتیب توان فکری انسان امکان نامحدود و لایتناهی برای رشد دارد، اما در هر لحظه مفروض، مشروط، نسبی و محدود است. این وضعیت مشروط، نسبی و محدود توان فکری انسان، خود را بر تمامی عرصه های شناخت انسانی، منجمله در عرصه علوم طبیعی و بالا تر از آن عرصه فلسفی تحمیل می نماید. به همین خاطر است که هر شناخت انسانی در برگیرنده جنبه های مطلق و نسبی گوناگون است و نمی تواند کاملا مطلقیت داشته باشد. وحدت اضداد بین مطلق و نسبی در هر شناخت انسانی وجود دارد و این می رساند که " فرمولبندی حقیقت، حقیقت است " بسیار یکجانبه و در واقع نادرست است. اگر چنین باشد، پس راز قابل تکامل بودن فکر و شناخت انسانی در چی چیزی نهفته است؟ البته نباید از اینجا به آگنوستیسیزم، لادریت و شکاکیت رسید. انسان قادر به درک واقعیت ها و رسیدن به کنه واقعیت ها است اما در حد و حدود توانمندی فکری و فیزیکی اش.

همانطوری که گفتم محدودیت در شناخت انسانی حتی عرصه فلسفی و علوم طبیعی را در بر می گیرد، چه رسد به علوم اجتماعی. اما وقتی وارد عرصه علوم اجتماعی می شویم، گستردگی و عمق محدودیت ها و نسبیت ها بیشتر از پیش می گردد. در علوم اجتماعی مشخصا پای منافع طبقاتی در میان می آید و هر طبقه ای واقعیت های اجتماعی را در پرتو منافع طبقاتی خود در نظر می گیرد و نمی تواند در نظر نگیرد. درین عرصه مشخص شناخت و درک انسانی نمی تواند جنبه طبقاتی نداشته باشد و یک شناخت و درک ماوراء طبقاتی باشد.

به نظرم بهتر است یکبار دیگر موضوع مورد بحث را کلی تر و عمومی تر در نظر بگیریم. یکی واقعیت عینی داریم، که خارج از ذهن انسانی قرار دارد، و یکی هم خود ذهن انسانی را. انعکاس واقعیت عینی خارج از ذهن در ذهن انسانی پروسه شناخت انسان را می سازد. اما اگر این انعکاس یک انعکاس درست باشد، انسان قادر است واقعیت عینی را بشناسد و به درستی درک کند و به عبارت دیگر شناخت صحیح بدست بیاورد. اما اگر این انعکاس یک انعکاس درست نباشد، انسان قادر نخواهد بود واقعیت عینی را بشناسد و به درستی درک نماید و به عبارت دیگر نمی تواند شناخت صحیح بدست بیاورد. به همین سبب است که هر شناخت انسانی نمی تواند انعکاس درست واقعیت عینی و در نتیجه یک شناخت درست باشد، بلکه فقط آن شناخت انسانی یک شناخت درست است که در انطباق با واقعیت عینی یا انعکاس دهنده درست واقعیت عینی باشد.

به این ترتیب ما باید بین حقیقت عینی و حقیقت ذهنی یا بین جنبه عینی حقیقت و جنبه ذهنی حقیقت سر در گم و مغشوش نشویم. حقیقت عینی یا جنبه عینی حقیقت، واقعا و عینیتا وجود دارد و مشروط به درک درست و درک نادرست ما هم نیست. اما حقیقت ذهنی یا جنبه ذهنی حقیقت چنین نیست، بلکه مشروط به درک درست (انعکاس درست) واقعیت عینی خارج از ذهن توسط ذهن ما (در ذهن ما) است. این درک و انعکاس اگر درست و در مطابقت با واقعیت عینی قرار داشته باشد، ما یک حقیقت ذهنی داریم یا به جنبه ذهنی حقیقت دست یافته ایم، در غیر آن نمی توانیم ادعای دستیابی به حقیقت ذهنی یا جنبه ذهنی حقیقت را داشته باشیم، بلکه به آن چه که دسترسی پیدا کرده ایم، یک توهم یا یک تصویر نادرست از واقعیت عینی خارج از ذهن است.

اگر این موضوع را در مسایل اجتماعی جوامع طبقاتی، تطبیق نماییم، می گوئیم که واقعیت های عینی اجتماعی واقعا و حقیقتا وجود دارند و مشروط به موقعیت ها و درک های طبقاتی ما نیستند. اما چگونگی درک این واقعیت ها به موقعیت ها و درک های طبقاتی طبقات و افراد جامعه مشروط اند و هیچ فردی از افراد جامعه و هیچ طبقه ای از طبقات جامعه قادر نیستند از ورای طبقات و منافع طبقاتی به این واقعیت ها نظر افکنند. به این ترتیب درین عرصه یک محدودیت و مشروطیت دیگر غیر عقلی، بر محدودیت های ذاتی طبیعی ذهن و شعور انسانی اضافه می شود که زاده بافت طبقاتی جامعه است و تا زمانی که چنین بافتی وجود داشته باشد، محدودیت و مشروطیت مذکور نیز وجود خواهد داشت.

به همین خاطر است که نسبت علوم اجتماعی در مقایسه با علوم طبیعی خیلی بیشتر است و این شامل تمام طبقات اجتماعی می شود. اما نظر به نقش تاریخی هر طبقه اجتماعی این نسبت بیشتر یا کمتر میشود. طبقه ای که در یک مقطع تاریخی مشخص، نقش پیشرونده و بالنده بر عهده دارد و تفکرش بیان کننده ضرورت های تکامل جامعه است، نسبت به طبقه ای که نقش ارتجاعی و ترمز کننده بر عهده دارد و تفکرش در ضدیت با ضرورت های تکامل جامعه قرار دارد، برای درک درست واقعیت های عینی امتیاز بیشتر دارد. استالین درین مورد گفته معروفی دارد:

« پرولتاریا برای درک واقعیت های عینی اجتماعی نسبت به بورژوازی امتیاز بیشتر دارد. » چرا چنین است؟ بخاطری که پرولتاریا و تفکر پرولتاریا در مقطع فعلی تاریخ جامعه انسانی بطور کل بیان کننده ضرورت های تکامل جامعه است ولی بورژوازی و تفکر بورژوازی بطور کل در ضدیت با این ضرورت ها قرار دارد. بخاطری که تفکر پرولتاریا منطبق با منافع تاریخی اکثریت عظیم در جامعه است ولی تفکر بورژوازی صرفا منطبق با منافع تاریخی اقلیت ناچیز استثمارگران است. در عین حال نباید فراموش کرد که درینجا نیز قانون وحدت اضداد عمل می نماید. نه امتیاز پرولتاریا برای پی بردن به کنه واقعیت های اجتماعی یک امتیاز مطلق است و نه هم عدم امتیاز بورژوازی. در هر دو مورد وحدت اضداد میان امتیاز و عدم امتیاز وجود دارد. در حالیکه پرولتاریا بطور عمده نسبت به بورژوازی امتیاز دارد، بطور غیر عمده می تواند امتیاز نداشته باشد. همچنان در حالیکه بورژوازی بطور عمده نسبت به پرولتاریا عدم امتیاز دارد، بطور غیر عمده می تواند امتیاز داشته باشد. پی بردن به کنه واقعیت ها امتیاز انحصاری مطلق هیچ طبقه اجتماعی نیست.

چرا چنین است؟ بخاطری که محدودیت های طبیعی و ذاتی انسانی دامنگیر همه ما است و محدودیت های اجتماعی بیشتر و عمیق تر از آن. هیچکس نباید دعوای خدایی داشته باشد. هیچکس نباید دعوای معصومیت داشته باشد. پرولتاریا هم یک جمع انسانی است. پرولتاریا هم یک طبقه اجتماعی است. این جمع انسانی و این طبقه اجتماعی می تواند اشتباه کند و مثلا منافع آنی و گذرای خود را جای منافع دراز مدت تاریخی خود بگیرد. در چنین صورتی امتیاز نخواهد داشت و بر حق نخواهد بود. بورژوازی هم می تواند چنین " اشتباهاتی " مرتکب شود و منافع آنی و گذرای خود را جای منافع دراز مدت تاریخی خود بگیرد و نه به خود بلکه به طبقه متخاصم خود یعنی پرولتاریا منفعت برساند و به نحوی ضرورت های عمومی تکامل جامعه را پاسخ مثبت بدهد. بالا تر از آن بعضا واقعیت

ها چنان سرسخت و واضح اند که خواسته یا ناخواسته خود را بر بورژوازی نیز تحمیل می نمایند و توسط او بیان می شود.

پس ما نباید در برخورد با تولیدات فکری بورژوازی برخورد مطلقگرایانه منفی داشته باشیم و هر تولید فکری بورژوازی را بصورت غیر مشروط رد کنیم. کمونیست ها تیوری تکامل را از داروین گرفته اند. منابع علمی و فکری اولیه مارکسیزم از علم اقتصاد بورژوازی انگلیس، فلسفه بورژوازی آلمان و سوسیالیزم ماقبل مارکسیستی فرانسه گرفته شده است. مارکس و انگلس در زمان تدوین و انتشار مانیفیست کمونیست در مورد موجودیت دوره کمون اولیه در تاریخ تکامل اجتماعی انسان ها اطلاعی نداشتند. به همین جهت مانیفیست کمونیست تاریخ جامعه انسانی را کلا تاریخ مبارزات طبقاتی دانسته است. بعدا وقتی دانشمند امریکایی موجودیت دوره کمون اولیه را به عنوان اولین شکل از جوامع انسانی کشف کرد، مارکس و انگلس کشف او را لبیک گفتند و از آن در بحث های بعدی خود استفاده کردند.

به این ترتیب من اصلا فکر نمی کنم که تیوری ای در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی به وجود آمده باشد که استفاده از دستاورد های علمی اجتماعی بورژوازی را کلا مردود دانسته باشد. البته تبارز گرایشات منفی غیر علمی فرعی و گذرا در این یا آن عرصه یا در این یا آن مقطع تاریخی را در نزد بعضی از کمونیست ها نمی توان منکر شد. هر قانونی استثنائات دارد و نمی توان با مشاهده استثنائات اصل قانون را زیر سوال برد.

خلاصه اینکه شعور انسان شعور کاملا مستقل از ماده و " خداگونه " نیست که کاملا فارغ از وابستگی ها و محدودیت ها باشد. در مسایل اجتماعی پای منافع هم در میان می آید و پای احساسات هم در میان می آید. پای کینه ها در میان می آید، پای نفرت ها در میان می آید، پای عشق ها در میان می آید و پای محبت ها در میان می آید. ما نباید خود را خلع سلاح کنیم و به این تصور باشیم، و یا بناحق و بی جهت تلاش کنیم، که می توانیم خود را از دایره تاثیر این حب و بغض ها و این عشق ها و محبت ها بیرون کشیم. آنچه آر سی پی می گوید، کمونیست ها را خلع سلاح می کند. تلاش برای فارغ شدن از حب و بغض طبقاتی و فارغ شدن از جانبداری طبقاتی، تلاش برای خلع سلاح شدن است، تلاش برای تبدیل شدن به روشنفکر خسی شده است. نفرت طبقاتی نباشد خشونت طبقاتی هم در میان نخواهد بود. خشونت طبقاتی در میان نباشد، " هیومانیستی " خواهید شد که از سر بریدن یک مرغ هم عاجز خواهید بود. حس انتقامجویی طبقاتی نداشته باشی، در جنگ، که بازی پارلمانناریستی نیست بلکه صحنه کشتن و کشته شدن است، نمی توانی شرکت کنی. در جنگ که صحنه خشونت است نمی توانی بسیار شریفانه به دشمنت بگویی که کاکا آزرده نباشی و از من بدت نیاید که من بنا به دلایل مقنع علمی و اجتماعی مجبورم ترا بکشم و او هم بگوید که بلی من این دلایل شریفانه ات را قبول دارم و تو می توانی بسیار شریفانه به زندگی ام خاتمه دهی. درینجا قانون تنازع بقا عمل می کند و نه قوانین مربوط به شرافت های اخلاقی انساندوستانه مجرد. انسان دوستی پرولتری درینجا حکم می کند که باید لشکریان استثمار و ستم را بکشی، زیرا اگر شما آنها را نکشید آنها شما را خواهند کشت.

موضع طبقاتی داشتن یکی از اصول اولیه ایدئولوژی سیاسی است. یکی از فرق ها میان علوم طبیعی و ایدئولوژی سیاسی در همین است. لنین می گوید که حتی اگر مسلم ترین حقایق هندسی با منافع طبقاتی تصادم نماید، هر طبقه مطابق به منافع طبقاتی خود با آن حقایق برخورد می کند. به این ترتیب موضع طبقاتی چیزی نیست که شما مختار باشید آن را داشته باشید یا نداشته باشید. اتخاذ موضع طبقاتی حتمی و جبری است. اگر موضع طبقاتی پرولتری نداشته باشید، حتما موضع طبقاتی بورژوایی خواهید داشت یا موضع طبقه دیگری غیر از پرولتاریا را خواهید داشت.

بنابراین کمونیست ها و طبقه کارگر هم فارغ از منافع طبقاتی، فارغ از مواضع طبقاتی، فارغ از جانبداری طبقاتی و فارغ از حب و بغض طبقاتی در تفکر نیستند. اگر این موضوع را نپذیریم فقط خود را خلع سلاح می کنیم. قایل بودن به وجود عقل های کاملا مستقل از محدودیت ها و نسبیت های مادی و بخصوص کاملا مستقل از محدودیت های اجتماعی و به ویژه طبقاتی، ریشه فکری شخصیت پرستی را می سازد. شخصیت های قابل پرستش، پیامبران و نیمه خدایان دارای قدرت فکری مستقل از محدودیت های مادی و اجتماعی تصور می گردند که نه جانبدار هستند، نه حب دارند، نه بغض دارند، نه نفرت دارند، نه کینه دارند، نه عشق و محبت دارند و نه احساسات دارند. در حالیکه ما انسان های جایز الخطایی هستیم که منافع شخصی ما را تحدید می کند، منافع ملی ما را تحدید می کند، منافع جنسی ما را تحدید می کند، منافع اجتماعی ما را تحدید می کند، منافع طبقاتی دامن ما را رها نمی کند و صد تا محدودیت دیگر نیز ما را تحدید می نماید. چرا کمونیست ها بعضی وقت ها و حتی غالبا می توانند کمونیست نباشند؟ به دلیل همین محدودیت ها. اگر حقایق بی پرده و روشن و بدون محدودیت ها تبارز یابند و بدون پوشش و روکش ظاهر شوند و به عبارت دیگر اگر انسان ها همیشه به کنه واقعیت ها پی ببرند، مشکل دنیا در چی هست؟

چرا ما در جامعه بشری مشکلات داریم و بالا تر از آن چرا انتاگونیزم طبقاتی داریم؟ چرا آن چیزی را که پرولتاریا و کمونیست ها ثواب می گویند، بورژوازی و نیروهای سیاسی بورژوایی عین گناه می دانند؟ چرا آن چیزی را که ما پاداش نیکو می دانیم، بورژوازی عذاب الیم به حساب می آورد؟ چرا واقعیت کاذبی را که ما ضد انسانی و ددمنشانه می دانیم، بورژوازی، ارتجاع و امپریالیزم عین تقدس و انسانیت حساب می کند؟

شما اگر راجع به حقوق و آزادی های زنان حرف بزنید، از دید ارتجاع حاکم فساد اخلاقی را در جامعه ترویج می کنید. وقتی برای اولین بار در جنوری سال ۱۹۹۸ در شهر کوئته پاکستان زنان مهاجر افغانستانی علیه ائتلاف حقوق زنان توسط امارت اسلامی طالبان و محاصره اقتصادی هزاره جات توسط آن حکومت یک گرد همایی تقریبا دو صد نفره، و آنهم در یک چهار دیواری محصور، تشکیل دادند و صدای اعتراض شان را بلند کردند، بخش های مختلف سپاه صحابه درانجا هفت - هشت اعلامیه تهدید آمیز منتشر کردند. وقتی تعدادی از زنان برگزار کننده همین گرد همایی اعتراضی، دسته هشت مارچ زنان افغانستان را تشکیل دادند و یکجا با کمیته هشت مارچ زنان ایرانی در هشت مارچ ۱۹۹۸ یک کارزار بین المللی برای تجلیل از روز جهانی زن براه انداختند، این بار ملاهای شیعه

جیره خوار جمهوری اسلامی ایران با بی غیرتی و پست همتی علیه آنها به تبلیغات سوء ضد اخلاقی متوسل شدند.

اما آر سی پی چه می گوید؟ می گوید آنچه را که ما داریم، اصلا ایدئولوژی نیست، بلکه صرفا علم است و این علم اصلا جانبدار نیست. بنابراین حق داریم تمامی جوانب برنده اش را سوهان بزنییم و لشم کنیم تا هیچ گلویی را تخریش نکند و مثل روغن بدون جویدن قورت شود و به هیچ کسی بد نخورد. در حالیکه مائوتسه دون می گوید یک معیار شناخت از درستی و نادرستی عملکرد ما برخورد دشمن نسبت به آن است. هر آنچه را دشمن بد و نادرست ببیند باید ما مطمئن شویم که خوب و درست است.

مثلا فرمولبندی آر سی پی در مورد ضرورت " جوشش روشنفکری " در جامعه سوسیالیستی را در نظر بگیریم. در جامعه سوسیالیستی باید مبارزه برای تحقق چهار کلیت را پیش ببرید. این مبارزه، مبارزه محوری و اساسی در جامعه سوسیالیستی است و نه مبارزه برای " جوشش روشنفکری " با تکیه بر این مبارزه محوری شما باید برای از بین بردن تضاد میان کار فکری و جسمی مبارزه کنید. هدف این مبارزه از بین بردن تضاد میان روشنفکران و توده های مردم است و نه حفظ روشنفکران و در نتیجه حفظ تضاد میان کار فکری و جسمی. از قرار معلوم آر سی پی مشکل ساختاری روشنفکرانه خود را " تقدیس " می نماید و قصد ندارد که حتی بعد از انقلاب و در جامعه سوسیالیستی نیز از این ساختار " مقدس " دست بردارد و به سراغ پایه طبقاتی توده یی مبارزه کمونیستی برود، تا مبادا " جوشش روشنفکری " اش بصورت گویا یکجانبه خدشه دار شود. به این ترتیب این فرمولبندی آر سی پی نیز جلوه ای از هیومانیزم به اصطلاح غیر طبقاتی خط بیانییه و اساسنامه جدید آر سی پی و کم توجهی آن خط نسبت به موضع طبقاتی پرولتری است.

مائوتسه دون می گوید:

« انقلاب مجلس مهمانی و محفل گلدوزی نیست. انقلاب سرنگونی یک طبقه توسط طبقه دیگر است. انقلاب یک عمل خشونت آمیز است و نمی تواند مودب و مهربان پیش برود. »

در واقع به همین خاطر است که به قول مائوتسه دون:

« قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. »

قدرت سیاسی را کسی از راه عذر و زاری به شما تقدیم نمی کند و از راه مسالمت آمیز به آن نمی توانید برسید. تصرف قدرت سیاسی فقط یک راه دارد: لوله تفنگ. شما می توانید به پارلمانتاریزم پناه ببرید و حتی می توانید از این راه به وزیر اعظمی برسید، مثل رئیس حزب اتحاد مارکسیست - لنینیست های نیپال یا مثل پاراچندا. اما قدرت سیاسی حقیقی نخواهید داشت و فقط گدی کوکی ای خواهید بود در دست ارتجاع حاکم دارای قوت و نیروی نظامی مسلط بر اوضاع کشور. حاکمیت استعمارگران فقط با یک زبان آشنا است: زبان تفنگ. تا وقتی او را از راه لوله تفنگ سرنگون نکنی، طور دیگری سرنگون

نمی گردد. تا وقتی زبان تفنگ را نداشته باشی، گفتار و کردارت وزنه ای نخواهد داشت، نه تنها در نزد قدرت ارتجاعی حاکم، بلکه در شرایطی مثل شرایط افغانستان حتی در نزد توده های مردمی که بخوبی می دانند در شرایط جنگی گفتار بدون پشتوانه جنگی وزنه و سنگینی لازمه را ندارد.

چرا می گویم هیومانیسم به اصطلاح غیر طبقاتی؟ بخاطر اینکه در جامعه طبقاتی هیومانیسم غیر طبقاتی نداریم. هیومانیسم پرولتاریا طبقاتی است، همانگونه که هیومانیسم بورژوازی طبقاتی است. بنابراین در جامعه طبقاتی هیومانیسم پرولتری و هیومانیسم بورژوایی داریم، و نه هیومانیسم فرا طبقاتی. در جامعه طبقاتی، دموکراسی هم طبقاتی است و دموکراسی غیر طبقاتی نمی تواند وجود داشته باشد. هر وقت بافت طبقاتی جامعه از بین رفت و کل جامعه بشری به جامعه بی طبقه کمونیستی رسید، دیگر مسایل طبقاتی، امتیازات طبقاتی، استثمار طبقاتی، کینه و نفرت طبقاتی و صفبندی های طبقاتی نمی تواند وجود داشته باشد و برین اساس اندیشه ها و تفکرات انسان ها نیز مهر طبقاتی نخواهند داشت.

مارکس می گوید که تاریخ حقیقی انسان آن وقت شروع می شود و تا آن وقت انسان در ماقبل تاریخ خود بسر می برد. به عبارت دیگر تا آن وقت انسان در توحش بسر می برد، در توحش طبقاتی، که در آن جانبداری طبقاتی وجود دارد و انسان ها بخاطر منافع طبقاتی و شخصی شان همدیگر را استثمار می کنند، بر همدیگر ستم روا می دارند و همدیگر را می کشند. ولی در جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی چنین چیزی هایی وجود ندارد. البته در آن جامعه نیز میان انسان ها اختلافات وجود خواهد داشت، اما آن اختلافات ماهیت طبقاتی نخواهد داشت و چیزی میان استثمارگران و استثمار شدگان نخواهد بود. دقیقا به همین خاطر است که می خواهیم به چنان جامعه ای برسیم و دقیقا با باور مان به حقانیت مبارزه برای رسیدن به چنین جامعه ای است که خود را کمونیست می خوانیم.

در جامعه کمونیستی نه دولت خواهد بود، نه ارتش، نه احزاب و نه هم ایدئولوژی های طبقاتی. اما ما برای رسیدن به چنان جامعه ای هم به دولت های پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا)، هم به ارتش های انقلابی، هم به احزاب پرولتری و هم به ایدئولوژی پرولتری نیاز داریم و بر خلاف دید و بینش انارشیست ها نمی توانیم این همه را با یک ضربه و به سرعت از میان ببریم. اما تمامی این چیز ها با همان شدتی که فعلا ضروری و مهم هستند، با همان شدت هم قابل تقدیس نیستند. اگر بنا باشد چیزی را قابل تقدیس بدانیم، همان هدف غایی رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی خواهد بود. بقیه تمام چیز هایی که فوفا گفتیم، وسایل فکری و فیزیکی رسیدن به آن هدف غایی است، منجمله خود ایدئولوژی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و تکاملات بعدی آن.

مارکسیسم - لنینیسم مائوئیسم چیست؟ ایدئولوژی علمی پرولتری. همه اجزای سه گانه این ایدئولوژی طبقاتی پرولتری (تیوری های فلسفی، اقتصادی و سیاسی) از لحاظ طبقاتی جانبدارانه است. یعنی نه تنها تیوری های اقتصادی و سیاسی م ل م جانبدارانه و پرولتری است، که درینمورد حتی جای بحث نمی تواند وجود داشته باشد، بلکه حتی تیوری های فلسفی جهانشمولش نیز در نهایت از لحاظ طبقاتی جانبدارانه و پرولتری است. مثلا بسیار روشن است که ماتریالیسم تاریخی جانبدارانه است. همچنان ماتریالیسم

دیالکتیک بطور عام نیز نمی تواند مبرا از جانبداری طبقاتی باشد. طبعا در جامعه بی طبقه کمونیستی که اصلا جانبداری طبقاتی نه از لحاظ سیاسی، نه از لحاظ اقتصادی و نه هم از لحاظ فلسفی زمینه ای می تواند داشته باشد، وجود ایدئولوژی های طبقاتی، منجمله م ل م، زاید می گردد. به همین خاطر هیچ مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی نمی تواند ایدئولوژی اش را مذهب ابدی تصور نماید که گویا حلال و حرامش تا " قیامت " حلال و حرام باقی بماند.

پرولتاریا طبقه ای است که باید برای نابودی همه طبقات، منجمله خودش به عنوان یک طبقه، و در نتیجه برای نابودی همه وسایل و ابزار فکری و فیزیکی مبارزات طبقاتی، منجمله وسایل و ابزار فکری و فیزیکی مبارزاتی خودش، مبارزه نماید. کوشش پرولتاریا برای رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی در عین حال کوششی است برای زاید ساختن ایدئولوژی طبقاتی خودش در جامعه و فراتر رفتن از آن ایدئولوژی. لذا پرولتاریا حق ندارد با چیزی که خودش برای زاید ساختن آن در جامعه مبارزه می نماید، برخورد مذهبی و تقدیس گرایانه داشته باشد. هیچ متفکر کمونیستی ادعای مرتبط بودن با "فرشته وحی " و ادعای " معصومیت " نداشته و ندارد. خلاصه اتهام برخورد دینی با م ل م توسط کمونیست ها یک اتهام ناروا است. انحرافات جزئی در هیچ عرصه ای را نمی توان غیر محتمل و غیر قابل وقوع دانست، اما چنین انحرافات را نباید بزرگسازي کرد و از آن برای بافتن " نمد و کلاهی " برای " سنتز های " به اصطلاح نوین خود استفاده نمود.

پس ما هم باور داریم که زمانی انسان ها از لحاظ فکری به مفکوره یا مفکوره های فراتر از مارکسیزم (پست مارکسیزم) خواهند رسید، اما فقط در زمانی که به جامعه بی طبقه کمونیستی رسیده باشند. تا آن وقت کسانی که برای رسیدن به چنان جامعه ای مبارزه می نمایند، نباید این سلاح فکری را از دست بدهند و اگر از دست دادند، بجای آن سلاح فکری بورژوازی را بدست خواهند گرفت و از مسیر انقلاب منحرف خواهند شد. در چنین صورتی طبیعی است که آماج مبارزاتی کمونیست ها و پرولتاریا قرار خواهند گرفت و در نتیجه چنان مبارزاتی یا از مسیر انحرافی برخوردار خواهند گشت و یا به قعر منجلاب فرو خواهند رفت.

رفقای عزیز!

امید وارم صحبت طولانی من شما را خسته نکرده باشد. گرچه علیرغم چندین ساعت صحبت، هنوز هم مسایل مطرح نشده زیادی باقی مانده است، اما متأسفانه وقت سیمینار به پایان رسیده و زمان قرار نهایی گروه امنیتی نیز گذشته است. ازینرو ناچاریم ختم جلسات سیمینار را اعلام کنیم.

در پایان سیمینار یکبار دیگر پیا می خیزیم و با سرود انترناسیونال همراهی می کنیم!

رفقا همگی پیا خاستند و با سرود انترناسیونال همراهی کردند. سیمینار در ساعات آخری روز دوم به پایان رسید.

The Revisionism of Post Marxism – Leninism – Maoism

do not have any place in the

Communist (Maoist) Party of Afghanistan

January 2016

Communist (Maoist) Party of Afghanistan

Volumn # 2

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com